



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



www.mahab.com

منظرات و تبلیغ

فن مناظره، مجادله، مباحثه و خطابه

سید قاسم حسین شاہ

منظرات و تبلیغ

www.mahab.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناظره و تبلیغ: فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه

نویسنده:

محمد باقر شریعتی سبزواری

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	مناظره و تبلیغ: فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۶	پیشگفتار
۴۶	فصل اول: مبادی تصویری و تصدیقیه مناظره
۴۶	اشاره
۴۷	تعریف مناظره و اقسام آن
۴۹	ضرورت مناظره و فواید آن
۵۳	مبادله گفتاری بهترین راه تفهیم مقاصد
۵۴	تاریخ و پیشینه مناظره
۵۴	اشاره
۵۶	۱. قدمت مناظره در ایران
۵۸	۲. تکامل مناظره در اسلام
۶۱	۳. مناظره در میان مسلمانان
۶۳	۴. مناظره در دنیای غرب
۶۴	شرایط مناظره کنندگان
۶۹	مناظره و گفت و گوی سودمند
۷۲	کسب مهارتهای لازم
۷۴	شرایط مناظره با ادیان و مکاتب
۷۶	مبادی و دلایل مناظره
۷۷	قیاسات مناظره
۷۷	اشاره

۷۷	۱. قیاس تام
۷۸	۲. قیاس اضماری
۷۸	۳. قیاس استقرایی
۸۲	۴. قیاس تمثیلی
۸۳	۵. قیاس دو حدی
۸۴	۶. قیاس مرکب
۸۵	مراحل مناظره
۸۷	شیوه های مناظره
۸۷	اشاره
۸۷	الف. روش مباحثه ای
۸۸	ب. روش دیالک تیکی
۸۹	ج. گفت و گوی دو نفری (دیالوگ)
۸۹	د. شیوه گفت و گو در سمینارها
۹۰	ه. سمپوزیوم (یا گفت و گوی جمعی)
۹۰	و. میزگرد و مناظره
۹۱	ز. بحث رسمی و مشورتی
۹۱	ح. پرسش و پاسخ جمعی یا دو نفری
۹۲	ط. شیوه سخن پژوهان پیشرو
۹۵	ی. روش مناظره با ملحدان
۹۶	ک. مناظره منطقی
۹۷	اقسام مناظره
۹۷	اشاره
۹۸	الف. مناظره علمی
۹۹	ب. مناظره کلامی
۱۰۱	ج. مناظره سیاسی
۱۰۱	اشاره

۱. توسل به تهمت و افتراء ۱۰۱
۲. طرح مطالب شعارگونه ۱۰۱
۳. شانتاژهای سیاسی ۱۰۲
- فرق مناظره و نظایر آن با برهان ۱۰۳
- فرق مناظره و منازعه ۱۰۴
- ابزارهای جلسه ۱۰۵
- سائل و مجیب ۱۰۵
- محتوای مناظره و منابع آن ۱۰۶
- تنظیم فهرست جامع ۱۰۶
- حضور نقاد معتبر ۱۰۹
- آداب مناظره ۱۰۹
- آداب مناظره از نظر اسلام ۱۱۰
- آداب مناظره از نظر غربی ها ۱۱۸
- بایدها و نبایدها در مناظره گران ۱۱۹
- مناظره و گفت و گو از نظر قرآن ۱۲۰
- عوامل موفقیت در مناظره ۱۲۲
- اشاره ۱۲۲
- الف. تسلط کامل بر موضوع ۱۲۳
- ب. تنوع و نوآوری ۱۲۳
- ج. ساده و طبیعی ۱۲۳
- د. سلامت ترکیب ۱۲۴
- ه. یک دست بودن ۱۲۴
- ضرورت تمرین در مناظره ۱۲۴
- مناظره، آفات و آسیب ها ۱۲۵
- موانع گفت و گو و مناظره ۱۳۲
- فصل دوم: جدل و مجادله قواعد، شرایط آداب و مراحل آن ۱۳۷

- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۸ مروری بر صناعات خمس
- ۱۳۹ جدل و مجادله
- ۱۴۱ جدل و مجادله چیست؟
- ۱۴۲ خصایص مناظره و جدال احسن در قرآن
- ۱۴۳ جدل از نظر منطقیون، فقها و ادبا
- ۱۴۴ روش قرآن در مجادله
- ۱۴۵ محاوره چیست
- ۱۴۸ اشتراک و امتیاز مناظره، جدل و خطابه
- ۱۴۹ تفاوت مناظره با جدل و خطابه
- ۱۴۹ فواید آشنایی با مجادله اصطلاحی
- ۱۵۱ شرط موفقیت در مجادله
- ۱۵۱ شرایط پیروزی در مجادله
- ۱۵۲ جدل و مجادله در سنت و کتاب
- ۱۵۲ خطرهای مجادله ناروا در جامعه
- ۱۵۸ ممنوعیت مجادله با چند دسته
- ۱۶۲ مجادله های نامشروع
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۲ یک. جدال از روی جهل
- ۱۶۳ دو. جدال شیطانی
- ۱۶۴ سه. روح غرور و تکبر
- ۱۶۵ چهار. جدال برای کوبیدن حق
- ۱۶۵ پنج. نهی از جدال غیراحسن
- ۱۶۷ مشخصات نیکوترین جدال
- ۱۷۳ تصویر نمونه های قرآنی
- ۱۷۵ فرق جدال و مرء

۱۸۱	راه های مقابله قرآن در مجادله
۱۹۱	فصل سوم: مغالطه
۱۹۱	اشاره
۱۹۲	مغالطه یا سفسطه
۱۹۳	تعریف مغالطه
۱۹۳	اشاره
۱۹۴	اجزای ذاتی و خارجی
۱۹۵	فایده مغالطه
۱۹۶	موضوع مغالطه
۱۹۶	انواع مغالطه
۲۰۳	مغالطه نقل قول ناقص
۲۰۳	اشاره
۲۰۳	مغالطه تحریف
۲۰۵	تفسیر نادرست
۲۰۵	مغالطه توسل به جهل
۲۰۵	مغالطه طلب برهان از مخالفان
۲۰۷	فصل چهارم: متون مناظره ها
۲۰۷	اشاره
۲۰۸	۱. مناظره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با فرق مختلف
۲۱۵	۲. احتجاجات امام علیه السلام حسن مجتبی
۲۱۵	اشاره
۲۱۷	در محضر امام مجتبی
۲۲۲	با عمرو بن عثمان
۲۲۲	با عمرو بن عاص
۲۲۴	با ولید بن عقبه
۲۲۶	با عتبه بن ابی سفیان

- ۲۲۸ با مغیره بن شعبه
- ۲۳۰ با مروان بن حکم
- ۲۳۱ ۳. مناظره های امام باقر علیه السلام
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۱ مناظره با عبدالله نافع
- ۲۳۳ مناظره با اسقف مسیحیان
- ۲۳۵ مناظره با طاووس یمانی
- ۲۳۹ گفت وگوی امام باقر علیه السلام با قتاده
- ۲۴۱ مناظره با عبدالله بن معمر لیثی
- ۲۴۲ پسر بودن حسن و حسین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۴۴ مناظره با هشام بن عبدالملک
- ۲۴۵ هشتم، مناظره دیگر با هشام
- ۲۴۷ ۴. مناظره های امام صادق علیه السلام
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۸ مناظره با ملحدان
- ۲۴۹ مناظره امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه
- ۲۵۲ مسلمان شدن عبدالله دیصانی
- ۲۵۳ ابطال مدعای خصم از کلامش
- ۲۵۶ ۵. مناظره امام هشتم علیه السلام با رؤسای مذاهب
- ۲۵۹ ۶. مناظرات امام جواد علیه السلام
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۶۱ مناظره ای سیاسی از امام جواد
- ۲۶۴ فصل پنجم: سخنوری مبادی تصویری و تصدیقی آن
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۵ اهمیت و ضرورت سخنوری
- ۲۶۶ اصول و مبادی تصویری فن خطابه

۲۶۶	اشاره
۲۶۶	۱. تعریف خطابه
۲۶۷	۲. موضوع خطابه
۲۶۷	۳. هدف
۲۶۸	شرایط یک سخنور
۲۷۳	مشخصه های اسلوب خطابه
۲۷۴	اطناب چیست؟
۲۷۵	وضوح معنا و عبارات
۲۷۵	عرضه خوب
۲۷۶	شورانگیزی و حماسه سازی
۲۷۷	رعایت مقتضای حال
۲۷۷	اجزای سخنرانی
۲۷۷	اشاره
۲۷۷	الف. شرایط درآمد خوب
۲۷۷	اشاره
۲۷۸	ضرورت و عدم لزوم مقدمه
۲۸۰	آن جا که حذف مقدمه مطلوب است
۲۸۱	ویژگی های مقدمه مطلوب
۲۸۱	انواع مقدمه
۲۸۳	ب. موضوع
۲۸۳	اشاره
۲۸۳	ویژگی موضوع
۲۸۳	ج. تدلیل
۲۸۳	د. خاتمه
۲۸۳	اشاره
۲۸۳	تناسب خاتمه با هدف

- ۲۸۵ نکاتی در حسن خاتمه
- ۲۸۵ تفنید، پنجمین رکن خطابه
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۵ وسایل و ابزارهای تفنید
- ۲۸۷ تفاوت های خطابه از هماندهای آن
- ۲۸۹ مشترکات مکالمه و خطابه
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۸۹ شاعر و خطیب
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۹۱ شاعر
- ۲۹۱ خطیب
- ۲۹۱ مراحل هنرنمایی در خطابه
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۳ تفاوت های نگارشی و خطابی
- ۲۹۳ آداب و شرایط سخنور
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۵ اعتماد به نفس
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۵ نکات لازم در اعتماد به نفس
- ۲۹۷ عمود و اعوان خطابه
- ۲۹۸ چرا از دلایل منطقی در خطبه استفاده نمی گردد؟
- ۲۹۹ رسالت اصلی خطیب
- ۲۹۹ تسخیر عواطف مهم تر است یا اقناع عقل؟
- ۲۹۹ شور انگیزی
- ۲۹۹ اشاره
- ۲۹۹ عوامل شورانگیزی

انواع گفتار خطابی ۳۰۱

آفات سخنوری ۳۰۳

اشاره ۳۰۳

یکم. کثرت مطالب ۳۰۷

دوم. کثرت مواعظ و شورانگیزی ۳۰۷

سوم. طرح مطالب تکراری و بی ضابطه سخن گفتن ۳۰۷

کتابنامه ۳۰۸

درباره مرکز ۳۱۲

مناظره و تبلیغ: فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه

مشخصات کتاب

سرشناسه: شریعتی سبزواری، محمدباقر، ۱۳۱۹ -

عنوان و نام پدیدآور: مناظره و تبلیغ: فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه/محمدباقر شریعتی سبزواری؛ ویراستار ابوالفضل طریقه دار.

مشخصات نشر: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ص.

شابک: ۳۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۷۷-۴

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Mohammad Baqer Shariati Sabzevari. Debate and Propagation.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۴۶-۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: اسلام -- تبلیغات

موضوع: سفسطه

رده بندی کنگره: BP۲۲۸/ش ۹۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۵۵۴۴۸

ص: ۱

اشاره

مناظره و تبلیغ (فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه)

مؤلف: محمدباقر شریعتی سبزواری

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: سوم / زمستان ۱۳۹۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۷۷-۴

شمارگان: دو هزار نسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱ / فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

www.imammahdi-s.com m info@imammahdi-s.com

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، ابوالفضل طریقه دار (ویراستار)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، عباس فریدی (صفحه آرا و طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

حسین احمدی

کد فایل: ۷-۰۹۱۲۶

ص: ۲

فهرست مطالب

پیش گفتار ۸

فصل اول:

مبادی تصویری و تصدیقیه مناظره

تعریف مناظره و اقسام آن ۲۰

ضرورت مناظره و فواید آن ۲۲

مبادله گفتاری بهترین راه تفهیم مقاصد ۲۶

تاریخ و پیشینه مناظره ۲۷

۱. قدمت مناظره در ایران ۲۹

۲. تکامل مناظره در اسلام ۳۱

۳. مناظره در میان مسلمانان ۳۳

شرایط مناظره کنندگان ۳۵

مناظره و گفت و گوی سودمند ۴۰

کسب مهارت‌های لازم ۴۳

شرایط مناظره با ادیان و مکاتب ۴۵

مبادی و دلایل مناظره ۴۷

قیاسات مناظره ۴۸

۱. قیاس تام ۴۸

۲. قیاس اضماری ۴۹

۳. قیاس استقرایی ۴۹

۴. قیاس تمثیلی ۵۲

۵. قیاس دو حدی ۵۳

۶. قیاس مرکب ۵۴

مراحل مناظره ۵۵

شیوه های مناظره ۵۷

الف. روش مباحثه ای ۵۷

ب. روش دیالک تیکی ۵۸

ج. گفت و گوی دو نفری (دیالوگ) ۵۹

د. شیوه گفت و گو در سمینارها ۵۹

ه. سمپوزیوم (یا گفت و گوی جمعی) ۶۰

و. میزگرد و مناظره ۶۰

ز. بحث رسمی و مشورتی ۶۱

ح. پرسش و پاسخ جمعی یا دو نفری ۶۱

ط. شیوه سخن پژوهان پیشرو ۶۲

ی. روش مناظره با ملحدان ۶۴

ک. مناظره منطقی ۶۵

ص: ۳

اقسام مناظره ۶۶

الف. مناظره علمی ۶۶

ب. مناظره کلامی ۶۷

ج. مناظره سیاسی ۶۹

۱. توسل به تهمت و افتراء ۶۹

۲. طرح مطالب شعارگونه ۶۹

۳. شانتاژهای سیاسی ۷۰

فرق مناظره و نظایر آن با برهان ۷۱

فرق مناظره و منازعه ۷۲

ابزارهای جلسه ۷۳

سائل و مجیب ۷۳

محتوای مناظره و منابع آن ۷۴

تنظیم فهرست جامع ۷۴

حضور نقاد معتبر ۷۶

آداب مناظره ۷۶

آداب مناظره از نظر اسلام ۷۷

آداب مناظره از نظر غربی ها ۸۵

بایدها و نبایدها در مناظره گران ۸۶

مناظره و گفت و گو از نظر قرآن ۸۷

عوامل موفقیت در مناظره ۸۹

الف. تسلط کامل بر موضوع ۹۰

۵. تنوع و نوآوری ۹۰

۶. ساده و طبیعی ۹۰

۷. سلامت ترکیب ۹۱

۸. یک دست بودن ۹۱

ضرورت تمرین در مناظره ۹۱

مناظره، آفات و آسیب ها ۹۲

موانع گفت و گو و مناظره ۹۹

فصل دوّم:

جدل و مجادله قواعد، شرایط آداب و مراحل آن

مروری بر صناعات خمس ۱۰۴

جدل و مجادله ۱۰۵

جدل و مجادله چیست؟ ۱۰۶

خصایص مناظره و جدال احسن در قرآن ۱۰۷

جدل از نظر منطقیون، فقها و ادبا ۱۰۸

روش قرآن در مجادله ۱۰۹

ص: ۴

محاوره چيست ۱۱۰

اشتراک و امتياز مناظره، جدل و خطابه ۱۱۳

تفاوت مناظره با جدل و خطابه ۱۱۴

فواید آشنایی با مجادله اصطلاحی ۱۱۴

شرط موفقیت در مجادله ۱۱۶

شرایط پیروزی در مجادله ۱۱۶

جدل و مجادله در سنت و کتاب ۱۱۷

خطرهای مجادله ناروا در جامعه ۱۱۷

ممنوعیت مجادله با چند دسته ۱۲۲

مجادله های نامشروع ۱۲۵

یک. جدال از روی جهل ۱۲۵

دو. جدال شیطانی ۱۲۶

سه. روح غرور و تکبر ۱۲۷

چهار. جدال برای کوبیدن حق ۱۲۸

پنج. نهی از جدال غیر احسن ۱۲۸

مشخصات نیکوترین جدال ۱۳۰

تصویر نمونه های قرآنی ۱۳۶

فرق جدال و مرء ۱۳۸

راه های مقابله قرآن در مجادله ۱۴۳

فصل سوم:

مغالطه

مغالطه یا سفسطه ۱۵۴

تعریف مغالطه ۱۵۵

اجزای ذاتی و خارجی ۱۵۶

فایده مغالطه ۱۵۷

موضوع مغالطه ۱۵۸

انواع مغالطه ۱۵۸

مغالطه نقل قول ناقص ۱۶۵

مغالطه تحریف ۱۶۵

تفسیر نادرست ۱۶۷

مغالطه توسل به جهل ۱۶۷

مغالطه طلب برهان از مخالفان ۱۶۷

فصل چهارم:

متون مناظره ها

۱. مناظره رسول اکرم B با فرق مختلف ۱۷۰

ص: ۵

۲. احتجاجات امام علیه السلام حسن مجتبی ۱۷۶

در محضر امام مجتبی ۱۷۸

با عمرو بن عثمان ۱۸۳

با عمرو بن عاص ۱۸۳

با ولید بن عقبه ۱۸۵

با عتبه بن ابی سفیان ۱۸۶

با مغیره بن شعبه ۱۸۷

با مروان بن حکم ۱۸۹

۳. مناظره های امام باقر علیه السلام ۱۹۰

مناظره با عبدالله نافع ۱۹۰

مناظره با اسقف مسیحیان ۱۹۲

مناظره با طاووس یمانی ۱۹۴

گفت و گوی امام باقر علیه السلام با قتاده ۱۹۷

مناظره با عبدالله بن معمر لیثی ۱۹۸

پسر بودن حسن و حسین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۹۹

مناظره با هشام بن عبدالملک ۲۰۱

هشتم. مناظره دیگر با هشام ۲۰۲

۴. مناظره های امام صادق علیه السلام ۲۰۴

مناظره با ملحدان ۲۰۵

مناظره امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه ۲۰۶

مسلمان شدن عبدالله دیصانی ۲۰۸

ابطال مدعای خصم از کلامش ۲۰۹

۵. مناظره امام هشتم علیه السلام با رؤسای مذاهب ۲۱۱

۶. مناظرات امام جواد علیه السلام ۲۱۴

مناظره ای سیاسی از امام جواد ۲۱۶

فصل پنجم:

سخنوری

اهمیت و ضرورت سخنوری ۲۲۰

تعریف خطابه ۲۲۱

شرایط یک سخنور ۲۲۳

مشخصه های اسلوب خطابه ۲۲۷

اطناب چیست؟ ۲۲۷

وضوح معنا و عبارات ۲۲۸

عرضه خوب ۲۲۹

شورانگیزی و حماسه سازی ۲۲۹

رعایت مقتضای حال ۲۳۰

ص: ۶

اجزای سخنرانی ۲۳۰

الف. شرایط درآمد خوب ۲۳۱

ضرورت و عدم لزوم مقدمه ۲۳۱

آن جا که حذف مقدمه مطلوب است ۲۳۲

ویژگی های مقدمه مطلوب ۲۳۳

انواع مقدمه ۲۳۳

ب. موضوع ۲۳۴

ویژگی موضوع ۲۳۴

ج. تدلیل ۲۳۴

د. خاتمه ۲۳۴

تناسب خاتمه با هدف ۲۳۵

نکاتی در حسن خاتمه ۲۳۵

تفنید، پنجمین رکن خطابه ۲۳۵

وسایل و ابزارهای تفنید ۲۳۵

تفاوت های خطابه از همانندهای آن ۲۳۷

مشترکات مکالمه و خطابه ۲۳۷

شاعر و خطیب ۲۳۷

شاعر ۲۳۸

خطیب ۲۳۸

مراحل هنرنمایی در خطابه ۲۳۸

تفاوت های نگارشی و خطابی ۲۳۹

آداب و شرایط سخنور ۲۳۹

اعتماد به نفس ۲۴۱

نکات لازم در اعتماد به نفس ۲۴۱

عمود و اعوان خطابه ۲۴۲

چرا از دلایل منطقی در خطبه استفاده نمی گردد؟ ۲۴۳

رسالت اصلی خطیب ۲۴۳

تسخیر عواطف مهم تر است یا اقناع عقل؟ ۲۴۳

شور انگیزی ۲۴۳

عوامل شورانگیزی ۲۴۳

انواع گفتار خطابی ۲۴۴

آفات سخنوری ۲۴۵

یکم. کثرت مطالب ۲۴۷

دوم. کثرت مواعظ و شورانگیزی ۲۴۷

سوم. طرح مطالب تکراری و بی ضابطه سخن گفتن ۲۴۷

کتابنامه ۲۴۸

ص: ۷

برای بیداری مقام جمعی جز مشاوره و مناظره چاره نیست و بدون فضای انتقاد سالم و آزادی بیان و گفتگوی آزاد با حمایت حکومت اسلامی و هدایت علما و صاحب نظران، تولید علم و اندیشه دینی و در نتیجه تمدن سازی و جامعه پردازی ناممکن و یا بسیار مشکل است.

مقام معظم رهبری

پیشگفتار

کتابها و مقالات زیادی در باب مناظره و گفتگو منتشر شده است، ولی آن چه که تاکنون نشر و تدوین یافته و می یابد بیشتر مناظرات و متون گفتگوهاست نه فن مناظره، وانگهی کتاب هایی هم که در فنون مناظره نوشته اند در واقع هدفشان طرح فن مجادله اصطلاحی است نه مناظره اسلامی.

در کتاب های منطقی هم با کمال تأسف غالباً مناظره هم سنگ با مجادله قلمداد شده است؛ لیکن نگارنده مناظره را صنعت مستقلی می شمارد و کلماتی از طراحان صناعات خمس جهت اثبات این مدعا مطرح نموده ایم. علامه طوسی می فرماید:

جدل را نباید با مناظره اشتباه گرفت، زیرا در مناظره دو تن که به دو عقیده متقابل معتقدند، و با یکدیگر به بحث می پردازند، بدون این که قصد الزام یکدیگر را بر قبول موضعی داشته باشند بلکه غرض اصلی آنها کشف حقیقت است و هم این که اگر حق بودن یکی از دو طرف معلوم شد طرف مقابل لازم است به آن اذعان کند. (۱)

بنا بر این در مناظره اسلامی اصولاً طرف مقابل خصم نیست، بلکه یاور و معینی است که به کمک گفتگوی با وی یک حقیقت مجهول و مبهمی باید کشف شود مانند مباحثات حوزوی و کنفرانس های علمی، ضمناً در زمان ما هم بعضی از معاصرین کتاب هایی در این باره نوشته اند و از آداب، شرایط، مراحل و آفات مناظره سخن به میان آورده اند، لیکن نه به عنوان فن مناظره اسلامی که تعریف و غایت و قواعد و مبادی خاصی داشته باشد، بلکه خواسته اند به فن مجادله سر و صورت اخلاقی بدهند و از کلام ستیزی، آنان را بر حذر دارند. غافل از این که مجادله، مجادله است و طبیعتاً ملزومات خود را ایجاب می کند و داخل کردن اخلاق در جدال اصطلاحی (به معنای رایج آن) معنا ندارد.

مرحوم مظفر نیز مناظره را به معنای مجادله گرفته؛ سپس به تعریف و اصول و مبادی آن پرداخته است. (۲) ولی به مناظره اسلامی اشاره نکرده است؛ گویی مناظره اسلامی نداریم و هر چه هست مجادله است. سایر کتاب های منطقی و غیرمنطقی نیز به همین روش مشی کرده اند، ولی شگفت از بعضی از مؤلفان که تحت عنوان «مناظره در قرآن و سنت» مطالبی نوشته اند، اما همان راه منطقی ها را طی کرده اند و این در حالی است که سخن از مناظره برهانی، جدلی، مغالطی، شعری و خطابی به عنوان اقسام مناظره هم به میان آورده اند! سپس به تعریف جدل، مغالطه، شعر، خطابه، برهان و مبادی آنها پرداخته و مناظره قرآنی را با مجادله یونانی خلط کرده اند. البته ایشان به آداب و اخلاق در باب مناظره به مفهوم جدل، اشاره کرده اند در حالی که در مجادله فنی اخلاق اسلامی مطرح نیست و اگر فرضاً مطرح باشد ماهیت جدل را هم تغییر نمی دهد. بعضی از نویسندگان مناظره لغوی را بر سر هر یک از صناعات خمس در آورده اند ولی هیچکدام از آنان مناظره اسلامی یا جدال احسن را به عنوان صنعت مستقل و ششم مطرح نکرده اند، چرا که مناظره را

١- منطق صوري، ص ٣٨٦ و الجوهر النضيد، ص ٢٩٧.

٢- منطق مطفر، كتاب الجدل.

غیر از مجادله نمی دانسته اند و جدال احسن هم که یک اصطلاح قرآنی است نه از شاخه های مجادله یونانی. اصولاً جدال احسن در بحث مجادله اصطلاحی مطرح نبوده و نیست.

عدم حصر قیاسات در صنایع خمس

جای بسی تعجب است _ با این که منطقی ها تصریح کرده اند که حصر قیاسات در صناعات خمس حصر عقلی نیست، بلکه حصر استقرایی و نسبی است و می شود فنون دیگری بر آن افزود _ لیکن متکلمان و منطقیون چنین جرئت و جسارتی را به خود راه نداده اند تا حتی الامکان فن مناظره اسلامی را بر صناعات بیفزایند تا چه رسد به فنون و هنرهای دیگر و این در حالی است که تئاتر، سینما، تفریح، شبیه خانی و فیلم حتی امروزه با آهنگهای موسیقی نیز خلق الله را به سوی خداپرستی و شیطان گرائی دعوت می کنند و اینها هر کدام برای خود صنعت مستقلی هستند و تعریف و هدف و کاربرد متنوع و مجزایی دارند.

درست است که کلمه مناظره گاهی در کلام خواجه طوسی و علامه حلی بر مجادله اطلاق شده است، ولی بی شک منظورشان همان جدال اصطلاحی و صنعت مجادله است و گرنه آنان می دانند که مناظره یک صنعت دیگری است که دارای تعریف ویژه و هدف مجزایی است، چنان چه خواهد آمد. از سوی دیگر مخالفان اسلام و تشیع برای ترویج مکتب خویش و تخریب اسلام و قرآن غالباً از طریق مجادله، مغالطه، سفسطه، شعر، خطابه و مناظرات گفتاری و نوشتاری وارد عرصه نبرد سرد شده و می شوند، بنابراین بر تمام مسلمانان و حافظان دین خدا لازم است که راه و رسم تبلیغات مناسب با زمان را بیاموزند و مهارت های لازم را در فنون مذکور به ویژه در مناظره اسلامی کسب نمایند تا بتوانند حکیمانه به دفاع و مقابله به مثل بپردازند. وانگهی هدف اصلی مبلغان باید ترویج شیوه های مناظره با آداب و مبادی و شرایط خاص آن باشد و از فن جدل و مغالطه صرفاً در ضرورت ها و موانع و بن بست ها، آن هم در حد مقابله به مثل با عناصر لجوج و روشن شدن حقیقت برای مستمعان استفاده نمایند. به قول شاعر: کلوخ اند از را پاداش سنگ است.

راه و رسم تبلیغ در اسلام

قرآن درباره شیوه تبلیغ و هدایت مردم به آئین اسلام می فرماید: ((ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضلّ عن سبیلِهِ و هو اعلم بالمهتدین)) (۱).

خدای متعال دعوت به دین حق را در چهارچوب حکمت و موعظه حسنه قرار داده ولی جدال احسن را صرفاً برای دفع شبهات جدال گران و اسکات و اقناع آنان مقرر ساخته است. حکمت در آیه، اشاره به دعوت بر اساس برهان منطقی و دلایل خردپذیر علمی و دینی است (۲) که شامل گفتگو، مناظره و محاوره در قالب های متنوع و حکیمانه می شود. بی جهت نیست که راغب اصفهانی حکمت را به معانی «اصابه الحق بالعلم و العقل» و یا «وضع الشئ فی موضعه» معنا کرده است. هر کدام از این معانی که باشد دعوت به آئین اسلام و دفاع از مکتب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید از طریق یافته های علم و عقل به دست آید و به شیوه روشمند، حکیمانه، عاقلانه، عالمانه و منطبق بر موازین عقلانی و دلایل مقبول و مطابق با فرهنگ زمان

۱- نحل، آیه ۱۲۵.

۲- در کلیه زیارت نامه های پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «و نَصِيحَتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَ دَعْوَتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.» تنها دعوت حکیمانه نیکو را در قالب مناظره و گفتگو شاخصه هدایت و رهنمود و اولیاء الهی دانسته و سخن از مجادله احسن نیامده است.

صورت گیرد. اتخاذ چنین خط مشی تبلیغی بی گمان معلومات بسیار و آموختن فنون مختلف بی شماری را می طلبد که در این میان آموزش فن مناظره به عنوان صنعت ششم نسبت به صناعات خمس در اولویت اول قرار دارد، زیرا مؤثرترین و نافذترین شیوه ها محسوب می شود، چرا که از طریق مجادله تنها می شود اسکات کرد، نه اقناع. لیکن حکمت عقلانی ایجاب می کند که تبلیغ حکیمانه در قالب مناظرات عالمانه و عادلانه اسلامی چه به صورت خطابه یا نوشتار به مخاطبان باید عرضه شود، زیرا بهترین راه و رسم اثرگذاری است که می تواند در جامعه ایجاد موج کند و طرف های درگیر را به تسلیم وادار سازد چنان چه مناظره رسول اکرم با پنج گروه یهودی، مسیحی، مادی، ثنوی (دوگانه پرستان) و بت پرستان مدینه آن هم در اوایل بعثت شاهد گویایی است بر تأثیر فوری مناظره در قلوب زنگارزده عناصر منحرف و متعصبان متصلب. چنان چه متن مناظره مؤدبانه را در کتاب خواهید خواند. بخشی از آن چنین است: رسول اکرم با ادبیات متعالی و تعبیرات عقلانی و شیوه مناظره اسلامی آنان را چنان جذب و مجاب و قانع کرد که گفتند:

به ما مهلت بده تا در این گونه مسایل بیندیشیم. پیغمبر در پایان برای بیدار شدن ضمیر وجدان و فطرت انسانی به آنان فرمودند: «اگر با دل‌های پاک و با دید انصاف و عقل خدادادی بیندیشید خداوند هدایت را نصیبتان خواهد کرد». امام جعفر صادق علیه السلام پس از نقل مناظره می فرماید: سوگند به پروردگاری که پیامبر را به حق مبعوث نمود سه روز بیشتر طول نکشید که تمام این ۲۵ نفر که در قالب پنج گروه به مصاف و مناظره با پیغمبر آمده بودند به حضور حضرت شرفیاب و همگی مسلمان و تسلیم حقیقت شدند و در کمال صراحت و صداقت گفتند «ما رأینا مثلاً حُجَّتْکَ یا مَحَمَّد، نشهد انک رسول الله.»^(۱) یا محمد تاکنون مانند حجت و دلیل تو ندیده بودیم و کسی این گونه با ما مناظره نکرده بود؛ شهادت می دهیم که تو رسول خدایی.^(۲)

در مناظرات ائمه دین و اصحاب فاضل و علما و متکلمان اسلامی نیز همین نقش و تأثیر مثبت را مشاهده می کنیم. شگفت از بزرگان حوزه و دست اندرکاران فرهنگی و تبلیغی کشور که چرا در باب هدایت از سیره پیامبر اکرم و ائمه اطهار و شیوه مناظره آن حضرات در مقام طرح و برنامه بهره نمی گیرند و فن مناظره را تدوین و رایج نمی سازند.

موعظه چیست؟

اما هدف از موعظه حسنه، که در آیه پیشین مطرح گردید عبارت است از تبلیغ گفتاری که مصداق رایج آن می تواند سخنرانی، مناظره، مواعظ غیر مستقیم اخلاقی و گفتمان دینی باشد که این ها نیز به نوبه خود قواعد و شرایطی دارند و آداب و آفاتی که باید آموخت و مواعظ نیکو را از غیر نیکو به یاری روانشناسی و عقلانیت با الهام از روایات اهل بیت و سیره و سنت نبوی شناخت و به کار گرفت. و چون مجادله اصطلاحی از نظر اسلام حرام و منشأ کینه توزی و دشمن تراشی می شود، مجادله احسن در آیه پیشنهاد شده است، چرا که این نوع مجادله تولید عداوت نمی کند، بلکه در واقع به منزله پلی است برای عبور از فن مجادله به صنعت مناظره مطلوب و عقلایی.

ص: ۱۰

۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۵۵؛ تفسیر الامام، ص ۵۳۰ و ۵۴۲؛ احتجاج، ج ۶، ص ۴۴.

بدیهی است آن قدرتی که نعمت زبان و نطق و بیان به انسان عنایت کرده و آدمی را بر سایر موجودات برتری بخشیده بی شک نیروی تعقل و تفکر و ابتکار و نوآوری را نیز به آدمیان مرحمت فرموده است تا به کمک آن، صناعات خمس را تدوین و تولید نموده و بهترین شیوه های تبلیغ را در قالب مناظرات و غیره بسازد تا با تعلیم و با تمرین آن را به کار گیرند، زیرا به قول دکتر فاستر:

صرف تحصیل فن مناظره و مجرد بررسی شاهکارهای سخنرانی بی آنکه انسان در مناظرات عملی شرکت کند و به تمرین و ممارست پردازد عملی خشک و بی روح است، مباحثات شفاهی بمراتب شورانگیزتر از مناظرات قلمی است. (۱)

چنان چه مجرد داشتن این دو نعمت اعطایی، سبب نمی شود که انسان درست بیندیشد و صحیح تکلم کند، بلکه موجب می شود تا نخبگان بشر از طریق به کار بردن عقل و تجربه و دقت در گفتگوهای عاقلانه و اثر گذار خردمندان و پیامبران قواعدی را کشف و تدوین نمایند تا به یاری آن قواعد و موازین، آدمیان از خطای در تفکر و سخن گفتن مصونیت پیدا کنند و طریق اثرگذاری بهتر را در هم نوعان خویش بشناسند. چنانچه علم منطق، ادبیات، معانی، بیان و بدیع، فنون مغالطه، مجادله، و به کارگیری و استفاده از فنون شعر، مناظره، محاوره و فن سخنوری همه اینها توسط نوابغ بشری وضع، کشف و به صورت قاعده و فن و هنر تدوین گردیده است؛ مثلاً به گفته حاج ملاهادی سبزواری علم منطق را ارسطو تصنیف کرده است، (۲) سپس فیلسوفان بزرگ مانند ابن سینا و فارابی و بزرگان دیگر آن را تکمیل نموده اند تا بشر علم به قوانین، تعریف ها، استدلال ها و معیار صحیح اندیشیدن را بیاموزد و فکرشان از خطا در استدلال و اندیشه مصونیت پیدا کند. (۳)

منطقی ها نیز علم منطق را برای نیل به اهداف در سه بخش تدوین و تنظیم نموده اند: تصورات، تصدیقات و صناعات خمس؛ با اینکه صناعات پنجگانه از سایر مسایل منطقی ضروری تر و مهمتر است بلکه از واجبات علم منطق به شمار می آید، ولی کمتر در کانون توجه حوزه های علمیه قرار گرفته، بلکه مورد غفلت واقع شده است. امروزه در حوزه های علمی و دینی تنها به تدریس صنعت برهان از مجموعه صناعات خمس اکتفا کرده اند و از سایر صناعات که برای مبلغان مفیدتر است غفلت نموده اند. اسفناک تر اینکه از طرح و تدوین «صنعت مناظره» که ششمین فن گفتگو و عالی ترین فن محاوره است غافل مانده اند، (۴) حتی ابوعلی سینا که از همه دانشمندان بیشتر به صناعات خمس پرداخته است، ولی از تدوین فن مناظره اسلامی غفلت نموده است با این که مناظره را فن مستقلی تلقی کرده که تعریف و هدف معینی دارد تا آن جا که در تعریف مناظره می ... گوید: مناظره از نظر و اعتبار گرفته شده است علم النظر یعنی علم استدلال و کلام و هدف از آن بحث و گفتگو پیرامون دو نظر و عقیده متقابل است که هر یک از آن دو طرف عهده دار تأیید یکی از آن دو عقیده است. و منظورشان ایجاد علم و معرفت در طرف مقابل می باشد؛ از اینرو مناظره به

۱- ر.ک: آداب مناظره و سخنوری، نوشته دکتر صالح ص ۱۲۸.

۲- در منظومه حاجی سبزواری می فرماید: أَلْفَهُ الْحَكِيمُ رَشْطًا لَيْسَ مِيرَاثَ ذِي الْقَرْنَيْنِ الْقَدِيسِ.

۳- علم منطق، ص ۷.

۴- در سوره مجادله آیه یکم می فرماید: «قد سمع الله قول اللتی تجادل فی زوجها و تشتکی الی الله تحقیقاً؛ خداوند متعال شنید گفتار آن زنی که با شوهرش مجادله کرده و به خدا شکایت می کرد و الله یسمع تحاور کما خداوند گفتگوی شما را هم شنید. معلوم می شود محاوره بار مثبت دارد و غیر از مجادله است (بلکه محاوره یک نوع گفتگوی مؤدبانه و عاقلانه است)

آموزش ملحق می شود، چرا که غرض آندو دستیابی به علم و معرفت می باشد. (۱)

همانطور که اشاره شد خواجه طوسی و علامه حلی هم مناظره را غیر از مجادله می دانند، اما جای بسی تأسف است که قلم به دست نگرفته اند تا مناظره اسلامی را سر و صورتی مستقل بدهند و از مجموعه مناظرات رسول اکرم و ائمه اطهار و اصحاب فاضل و اهل کلام بهره گرفته و در صدد احیا و تدوین آن به مثابه فن ششم برآیند، بلکه تنها توصیه کرده اند که مناظره را با مجادله اشتباه نگیرند ولی باید به این اسطوانه های علم و درایت گفت مناظره چیست؟ تا با جدال اشتباه نگیریم؛ وانگهی چرا به صنایع خمس سر و صورتی عالی دادید ولی از تدوین فن مناظره با مبادی تصویری و تصدیقی آن غفلت نمودید. ولی در عصر ما دنیای غرب در مدارس و دانشگاهها از فن مناظره [نه مجادله] به صورت بهینه استفاده کرده و می کنند به گونه ای که بر فرهنگ آنان حاکم گردیده است و کتاب های مستقلی در این زمینه نوشته اند. دکتر پال مونرو در دائرة المعارفی که به کمک بیش از هزار دانشمند تألیف کرده می نویسد:

روزگاری که هنوز کتاب چاپ نشده و یگانه راه پرورش فکر مباحثه و مناظره بود در اروپا کار به جایی رسیده بود که روزانه به یکی دو مناظره در خانه و خارج خانه بسنده نمی شد، بلکه از بام تا شام در داخل شهر و بیرون شهر همه جا میدان مباحثه و مناظره بر پا بود. (۲)

استورات میل، فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۳-۱۷۰۱م) در شرح حال خود می نویسد:

بارها گفته ام و باز می گویم از تاریخی که در مناظرات شرکت جستم افکار بدیع و مستقلی پیدا کردم و آغاز قوه ابتکار و استدلال فکری من از همان روز است. (۳)

دکتر رایینز استاد مناظره در دانشگاه آلبوا می نویسد:

مناظره وسیله ای است طبیعی برای جمع آوری و نشر علم؛ به هر اندازه که تمدن قومی بیشتر ترقی کند آن قوم در مباحثه قویتر گردد. صفحات تاریخ از تأثیرات مناظره در امور دنیا حکایت کند. (۴)

اما دریغا به قول حافظ

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد

آن چه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

گویا سرنوشت ما بر این رقم خورده که باید بنشینیم تا از یونان و دنیای غرب فن مناظره مستقل از جدل و مغالطه برای ما

تدوین و ارسال گردد. ما خودمان چنین جرئت و خلاقیتی نداریم. (۵)

جدایی قیاسات مناظره از مجادله

بوعلی سینا در منطق الشفاء فصلی درباره جدایی قیاسات جدلی از قیاسات مناظره گشوده و پس از ذکر ویژگی های مناظره نتیجه می گیرد که مناظره از سنخ مجادله نیست. (۶) سپس اضافه می کند «اینکه گفته می شود صناعتِ جدل در مناظره مفید است و عکس آن نیز سودمند می باشد دلیل بر وحدت جدل و مناظره نیست، بلکه مجادله اخصّ از مناظره است، چرا که مجادله گفتگویی است مشروط بر منازعه و گفتار

ص: ۱۲

۱- منطق الشفاء، ج ۶، ۲۲.

۲- منطق الشفاء، ج ۶، ۲۲.

۳- منطق الشفاء، ج ۶، ۲۲.

۴- آداب مناظره و خطابه، دکتر پاشا صالح، ص ۱۲۹-۱۲۷.

۵- امروز علاوه بر منطق صوری، منطق های دیالک تیک، پراگماتیزم و پوزیتویسم (منطق تجربی) و منطق ریاضی نیز وارد صحنه علوم و معارف شده اند. مبلغان لازم است مختصری از آن ها را هم بشناسند و نقدشان را نیز بدانند. در این رابطه اسس المنطقیه مرحوم صدر مراجعه شود. امروز علاوه بر منطق صوری منطق های دیالیک تیک الخ.

۶- منطق الشفاء، ص ۴۹.

ستیزی. مسئله حق و باطل بودن در مجادله مطرح نمی باشد، بلکه هدف ابطال دلیل خصم است به هر نحوی که ممکن باشد، خواه حق یا باطل، درست عکس مناظره که هدف تنها اثبات حق و کشف حقیقت و ابطال باطل براساس محبت و صداقت است،^(۱) لیکن نمی فرماید قیاسات مناظره کدام است.

در کلمات خواجه طوسی و علامه حلی هم با این که گاهی واژه مناظره در معنای مجادله به مفهوم لغوی و مجازی به کار گرفته می شود، ولی این دو بزرگوار در جوهر النضید کلامی دارند که قیاسات جدلی را از قیاسات فن مناظره به طور کلی جدا می سازد، می فرماید:

در قیاسات جدلی غرض به دست آوردن حق و باطل نیست بل هو طلب ما يُفَحِّمُ به الخصم فی المناظره و المجادله و یقطعهُ عن الاحتجاج و یظْهَرُ به علی حَظْمِهِ عِنْدَ الشَّامِعِينَ سواء كان حقا او غیره.^(۲)

یعنی منظور از جدل و مناظره به اصطلاح جدلی اسکات و بستن زبان خصم در مقام مناظره و مجادله است و هم چنین قطع دلیل وی از مدعایش و غلبه بر وی در برابر شنوندگان، خواه حق باشد یا باطل؛ غرض اصلی کوبیدن طرف مقابل است، ولی مناظره یک صنعت دیگری است که دارای تعریف و غایت مجزایی است و راه و رسم دیگری را می طلبد و شرایط خاص خود را دارد.

مبادی تصویری مناظره

اکنون وقت آن رسیده است که مناظره اسلامی را تعریف کنیم. باید گفت:

مناظره [در نقطه مقابل مجادله] عبارت است از صنعت علمی و دینی که یَقْتَدِرُ مَعَهَا عَلٰی اِقَامَةِ الْحُجَّةِ مِنَ الْمُقَدَّمَاتِ الْمُسَلَّمَةِ او المشهوره او البراهین العقلیه و الثقلیه عَلٰی مَطْلُوبٍ یُرِيدُ وَ عَلٰی مُحَافَظَةِ اٰی وَضْعِ الْمُطَابِقِ لِلْوَاقِعِ وَ الْحَقِيقَةِ بِحَيْثُ لَا یَتَوَجَّهُ اِلَيْهَا مَنَاقِضُهُ وَ الْغَرَضُ مِنْهَا كَشْفُ الْحَقِيقَةِ عَلٰی الْمَنَاطِرِ اَوْ الْمَسْتَمِعِينَ وَ اِبْطَالُ بَاطِلٍ عَلٰی سَبِيلِ الْمَحَبَّةِ وَ التَّوَدُّدِ وَ الرَّحْمَةِ.^(۳)

یعنی مناظره یک صنعت علمی و دینی و عقلانی است که انسان به وسیله آن قدرت پیدا می کند بر اقامه دلیل از مقدمات مسلم، مشهور، مقبول و یا از مقدمات عقلی و نقلی بر اثبات مدعایی که مطلوب است و برای حفاظت از هر عقیده ای که مطابق با واقع و حقیقت است به گونه ای که نقضی حتی المقدور بر آن وارد نگردد مشروط بر این که گفتگو از روی محبت، دوستی، منطق و صداقت باشد نه دشمنی و ستیزه جویی، و هدف از مناظره کشف حقیقت و یا نفی باطل برای مناظره گران و مستمعان است نه اسکات و کوبیدن. در مناظره _ برخلاف مجادله _ اقناع حس غلبه و برتری جویی و به اصطلاح غالب و مغلوب و حاکم و محکوم در کار نیست، چرا که این امور از اهداف شیطان و ضدارزشی به حساب می آید، بلکه هدف از آن روشنگری و برطرف شدن ابهامات برای رسیدن به تفاهم و تقارب است که اخوت و انسانیت در مناظره مطلوب اقتضای آن را دارد؛ آنان می خواهند یک معضل اعتقادی اجتماعی و یا اقتصادی به کمک مناظره حل و فصل گردد تا طرفین به وحدت نظر دست پیدا کنند. قیودی که در این تعریف آمده مناظره را از صناعات خمس به ویژه از مجادله، مغالطه، شعر و خطابه کلاً جدا می سازد. بنابراین مناظره از نظر نگارنده یک نوع گفتگوی سازنده و روشنگرانه ای است که براساس انصاف، محبت و

۱- منطق الشفاء، ص ۱۴.

۲- جوهرالنضید، (شرح علامه حلی)، ص ۱۹۷.

۳- این تعریف از مجموعه مناظرات پیامبر و امامان معصوم و عالمان علم کلام و قرآن و سنت استنباط و ساخته شده است.

دلایل عقلی، نقلی، فلسفی و منطقی مشهور است و مقبولات در قالب گفتگوی محبت آمیز بین طرفین برای کشف حقیقت انجام گیرد. (۱)

بی گمان با این تعریف و آن هدف مناظره مورد نظر را از مجادله کاملاً جدا می‌شود، زبیدی در تاج العروس مناظره را معادل مذاکره گرفته است و چنین تعریف می‌کند:

مناظره در میان دو طرف است که راجع به مسایل اخلاقی، سیاسی، مذهبی و قانونی و نظایر آنها به تبادل نظر پردازند و قضاوت نهایی توسط فرد سومی که میان دو طرف به حکمیت می‌پردازد بیان شود. (۲)

راغب اصفهانی نیز در تعریف مناظره می‌گوید:

مناظره عبارت است از گفتگو و نکته بینی دو جانبه و رو در رو در آن چه انسان بدان معتقد است و این همان بحث و کاوش است که اعم از قیاس می‌باشد؛ چون هر قیاسی نظر و کاوش است؛ اما هر نظری قیاس نیست. (مفردات راغب ماده نظر)

چند نکته ضروری

۱. چند واژه است که با لغت مناظره و مجادله شباهت زیادی دارند، ولی در عین حال با همه آنها مرادف به حساب نمی‌آیند مانند مباحثه، مجادله، محاوره، مشاجره، محاجه و احتجاج، گفتمان و محاوره و حوار، گفت و گو، مرء، مکابره، منازعه و مناقشه. این مفاهیم بعضی با فن مناظره مشترکاتی دارند و برخی می‌توانند مرادف باشند مانند مباحثه، محاوره محاضره و حوار؛ اما سایر مفاهیم با مجادله و مغالطه همسان اند؛ البته بعضی ها مناظره لغوی را هم سنگ مجادله گرفته اند و به این معنا برای مناظره انواعی نقل کرده اند که بسیار سست و بی پایه است مثل مناظره جدلی، مغالطی، خطابی، شعری و مناظره برهانی در صورتی که برهان یک نوع استدلالی است که از مقدمات یقینی تشکیل می‌شود و انسان را به نتایج قطعی می‌رساند.

به قول رهبر خرد برهان از حجت و دلیلی که اعتقاد جازم و مطابق با واقع را می‌رساند تشکیل شده و مبادی برهان منحصر است در یقینیات، (۳) بنابراین قیاسات برهانی الزاماً دو طرف لازم ندارد در حالی که در مناظره داشتن دو طرف الزامی است؛ وانگهی مناظره جدلی و مغالطی همان جدل و مغالطه است و مناظره خطابی و شعری نمی‌تواند از اقسام مناظره به مفهوم اصطلاحی آن باشد. البته مناظره اصطلاحی می‌تواند به مناظره برهانی، علمی، منطقی، فلسفی، کلامی، سیاسی، اقتصادی، دینی و اجتماعی به مناسبت های موضوع تقسیم شود؛ چرا که هدف از مناظره نیز دستیابی به واقعیت و احقاق حق و ابطال باطل براساس محبت و انصاف و دلیل و برهان است و به قول بوعلی سینا به جز برهان، صناعات و قیاسات دیگر نمی‌تواند یقین ما را اشیاع نماید. (۴) از جانب دیگر علمای علم منطق اصول گفتگو را به هشت قسم تقسیم کرده اند:

۱. تعلیم و تعلم؛ ۲. مجارات (گفتگوی استاد و شاگرد)؛ ۳. مناظره؛ ۴. معانده؛ ۵. اختیار و تبادل اطلاعات؛ ۶. مجادله و گفتار ستیزی؛ ۷. خطابه و سخنوری؛ ۸. شعر و شاعری. (۵)

- ۱- غربی‌ها مناظره را هوش آزمایی و نبرد افکار تعریف کرده‌اند و گفته‌اند در این نبرد پیروزی نصیب کسی است که در مسایل غور و تأمل کند آداب مناظره و فن خطابه دکتر پاشا صالح، ص ۱۲۹.
- ۲- تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷، ص ۵۴۲.
- ۳- رهبر خرد، ص ۳۳۵.
- ۴- المنطق الشفا، کتاب جدل، ص ۱۹.
- ۵- موسوعه مصطلحات علم المنطق عند العرب، ص ۱۰۱۱ و ۹۳۳. عالمان قدیم در زمینه آداب مناظره کتاب‌هایی نوشته‌اند، اما از مبادی تصویری و قیاسات و آفات آن غافل مانده‌اند مثل کتاب‌های آداب البحث خواجه نصیر، آداب البحث شیخ سلیمان البحرانی، آداب البحث سمرقندی، آداب البحث ابن میثم بحرانی، آداب البحث علامه حلی، آداب البحث و المناظره میرغیاث الدین، آداب التخاطب، آداب المناظره تنکابنی، آداب المناظره شیخ احمد نجفی، آداب المناظره عبدالغفار رشتی، آداب المناظره شیخ مهذب الدین و میرفخرالدین و ماحوزی و فاضل کبیر کاشی.

در این تقسیم مناظره را از مجادله جدا ساخته اند؛ معانده نیز همان مغالطه اصطلاحی است.

۲. بیشتر منطقی ها مناظره را هم سنگ مجادله قرار داده اند؛ سپس تمام آداب و قواعد فن جدل را در باب مناظره آورده اند، لیکن بعضی از علما مثل شهید ثانی در آداب المتعلمین بدون اینکه مناظره را تعریف کنند تنها به آداب آن پرداخته است در صورتی که اول باید مناظره را با مبادی تصویری و تصدیقی مشخص کرد، سپس به آداب و مراحل آن پرداخت، ولی اگر مقداری دقیق تر بنگریم خواهیم فهمید که هدف اصلی از مناظره، روشن ساختن یک امر مجهول به کمک دلایل منطقی عقلی و نقلی و علمی است؛ یعنی کشف حقیقت برای طرف های درگیر یا شنوندگان و یا حاضران و یا مجموع آنان در آن جلسه است. وانگهی مناظره در اسلام براساس منطق صحیح و بر پایه محبت باید اجرا گردد. در حریم مناظره اسلامی و عقلانی، ستیزه جویی و برتری خواهی و هم چنین اقناع انگیزه شهرت طلبی و جاه و مقام و کسب محبوبیت اجتماعی، خودنمایی و جلب توجه مخاطبان راه ندارد. اسکات رقیبان و یا رسوا نمودن آن ها در ماهیت مناظره منطقی و سالم وجود ندارد، بلکه از گناهان کبیره است.

مناظره های رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام با علمای ادیان و معاندان دین _ که نمونه هایی از آن ها را در همین کتاب آورده ایم _ دلیل روشنی است بر جدایی ماهیت مناظره از مجادله و نظائر آن.

۳. در مناظره دینی و گفت و گوی عقلانی، نیرنگ و ترفند به کار برده نمی شود؛ بر خلاف مجادله اصطلاحی و فنی که طرفین مجادله گر همچون شطرنج بازان حرفه ای هستند که می خواهند طرف مقابل را غافل گیر نموده و به اصطلاح او را ناک اوت کنند و از این رو غالباً منجر به تشدید عداوت ها و تحریک خصومت ها و گسستن پیوند دوستی های کهن می شود. به همین دلیل، اسلام پیروان خود را از مجادله و مراء برای همیشه نهی نموده است به خصوص هنگام حج و اعتکاف، زیرا فلسفه تشریح آن ها خودسازی و کسب تقوا و معنویت است و تنها مجادله احسن در قرآن کریم در موارد ضرورت مجاز شمرده شده است. گرچه مناظره گران متعهد و با تقوا نیز در موارد اضطرار، آنهم به مصلحت مخاطبان، می توانند طرف را با مجادله احسن به سکوت وا دارند و دلیلی را که رقیب معتقد است پیش کشیده و راه پاسخ را از هر جهت به روی طرف مقابل ببندند. معروف است، که جمعی از علمای بغداد از سنی و شیعه برای شنیدن مناظره صاحب تفسیر آلوسی با مرحوم شیخ مرتضی آل یاسین در مرکزی تجمع نمودند؛ مرحوم آل یاسین اصرار کرد تا آقای آلوسی مناظره را شروع کند. مفسر بزرگ اهل سنت گفت: طبق حدیث عایشه ام المؤمنین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در لحظه بیماری ابوبکر را به جای خود برای اقامه نماز جماعت فرستاد نه امام علی را، شما چه جوابی دارید؟ مرحوم آل یاسین سکوت عمیقی کرد، مجلس هم ساکت است؛ ناگهان سربلند کرد و فرمود: «انّ هذا الرجل لیهجر» اشاره به هنگامی است که پیغمبر فرمود قلم و دواتی حاضر کنید تا وصیتی بنویسم که هرگز گمراه نشوید و خلیفه دوم گفت: بر رسول اکرم تب غلبه کرده و دارد هذیان می گوید، یعنی امر او و عمل او در این حالت از نظر اهل سنت حجت نیست. آلوسی از جواب عاجز ماند، حرکت کرد و از مجلس رفت. (۱)

ص: ۱۵

عایشه به ابوبکر گفت: به جای پیامبر (ص) نماز جماعت بخوانند، ولی وقتی رسول خدا متوجه شد دستور داد حضرت علی (ع) و فضل بن عباس زیر بغل پیغمبر را گرفتند و چون به نزدیک محراب مسجد رسید دید ابوبکر در محراب می خواهد اقامه نماز جماعت کند «فاو مأبه ان تاخر عنه» اشاره کرد و ابوبکر کنار رفت و رسول خدا در محراب ایستاد. (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۰۴؛ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۶).

۴. در مباحث مناظره مانند جدل نیز از کلمه «وضع» و «موضع» و «سایل» و «مجیب» استفاده شده است. مقصود از وضع، رأیی است که شخص بدان اعتقاد داشته و یا ملزم به قبول می شود، هر چند که عقیده نداشته باشد. چرا که با «وضع» و «موضع» است که نظریات سیاسی و اجتماعی و اعتقادی افراد مشخص می شود، از این رو ایستادگی و حفظ آن مطلوب است. از سوی دیگر هر مناظره ای به سایل و مجیب نیز نیاز دارد.

۵. در این کتاب سعی داریم مناظره را - که از یک سو با مجادله احسن قرآنی شباهت هایی داشته و از جانب دیگر سابقه تاریخی در اسلام و میان ملت ها دارد - در قالب مناظره به عنوان یک فن مستقل با تمام مبادی تصویری و تصدیقیه و قواعد، آداب و ضوابط و آفات آن بیان کنیم و هم چنین موارد اشتراک و افتراق آن را با فنون مجادله، مغالطه و خطابه نیز مشخص سازیم تا برای کسانی که به این نوع فن تبلیغ علاقه دارند مفید و راهگشا باشد.

۶. فن دیگری که لازم است مبلغان از آن آگاه باشند مغالطه است؛ زیرا با کمال تأسف قیاس مغالطه بیشتر از قیاس برهان در کلمات فیلسوف نمایان و سیاسی کاران وجود دارد. بر این اساس، مبحثی گذرا جهت آشنایی با این فن و خصوصیات آن اختصاص یافته است. (۱) و از سویی دانستن فن مغالطه نظیر شناختن آفات و میکروب ها در پزشکی و گیا پزشکی و پیراپزشکی است که اگر افراد فریب خورده یا مغرضان بخواهند او را فریب دهند یا ذهن طرف و یا مخاطبان را مسموم کنند مناظره گر توان مقابله به مثل را داشته باشد و فریب نخورد.

۷. فن خطابه، یکی از فنون دیگری است که در این کتاب به صورت اجمال به آن پرداخته شده است. تبلیغ گفتاری در واقع فن اصلی مبلغان حوزوی می باشد که همگی باید با قواعد و مبادی سخنوری و انواع و آفات آن آشنا شوند، زیرا بدون آشنایی با فن خطابه مبلغ نمی تواند در عرصه های اجتماعی و حتی در مناظرات، تبلیغ سودمندی داشته باشد. ولی متأسفانه درس رسمی و عمومی حوزه نمی باشد.

۸. فن شعر نیز از فنونی است که مبلغان باید از قواعد و ضوابط آن بی اطلاع نباشند چرا که شعر نو و قدیم بسیار اثرگذار است. تأکید می شود که وجود برخی از مشترکات در مبادی تصویری و تصدیقیه، صنایع خمس دلیل بر وحدت آن ها در اصول و قواعد نمی شود بلکه هر کدام موازین خاص خود را دارند و مناظره در تعریف و هدف از مجادله و مغالطه و خطابه جدا می شود گرچه در قسمتی از هدف که اقناع و ترغیب باشد و بعضاً مبادی با خطابه اشتراک دارد.

۹. اثر حاضر مجموعه ای فنی و تخصصی است که برای مبلغان دینی و مدافعان اسلام و آشنایان با صناعات خمس نگاشته شده است. از این رو عموم مردم بدون آموزش های لازم نمی توانند از آن بهره کافی ببرند، وانگهی این نوشته می تواند متن درسی باشد و

ص: ۱۶

۱- علما می گویند علم سحر حرام است ولی برای ابطال سحر و زدودن عوارض آن جایز است، هاروت و ماروت دو فرشته بودند آمدند تا ساحران و رمالان و جادوگران را رسوا سازند و مشت آنان را باز نمایند. لیکن مجبور بودند اول فنون مذکور

را بیاموزند و سپس راه ابطال آن را نیز تعلیم دهند، تا مشیت آنها را باز کرده اثرات سحر و جادو را خنثی نمایند ولی متأسفانه گروهی یاد گرفته سوء استفاده نمودند.

اساتید فن برای مبلغان و نوآموزان مباحث آن را مطرح و تشریح نمایند و سپس از نظر علمی و کاربردی آنان را بیازمایند،
آنانی که برای اداره جلسات مناظره مناسب باشند باید شناسایی شده و به کسب معلومات ضروری و اطلاعات لازم تشویق و
مجهز شوند و با تعلیمات و تمرینات کافی جهت اعزام و شرکت در مناظرات به مناسبت های مختلف اعزام شوند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

محمد باقر شریعتی سبزواری

ص: ۱۷

فصل اول: مبادی تصویری و تصدیقیه مناظره

اشاره

ص: ۱۹

هر علم و فنی نیازمند روشن شدن مبادی تصوریه و تصدیقیه آن می باشد و گرنه نمی توان بر آن نام علم و فن نهاد. مبادی تصوریه هر علمی عبارت است از: تعریف، موضوع و فایده و اجزاء و جزئیات و اعراض ذاتیه آن علم و هم چنین واضح آن فن و تاریخ پیدایش و پیشینه آن، چرا که تصور مسائل هر علمی به آن ها بستگی دارد ولی مبادی تصدیقیه عبارت است از قضایای بدیهی که موجب توصل و کشف تصدیقیات مجهول می شود و آن را اصول متعارفه می نامند که یکی از آن ها امتناع اجتماع و ارتقاع نقیضین است و از سایر قضایای فلسفی تشکیل می دهد مانند ثبوت شیء لشی فرع ثبوت مثبت له (۱) محمولی بر موضوعی بار نمی شود و از آن سلب هم نمی گردد مگر به کمک ام القضایا و در صورتی که مبادی تصدیقیه بدیهی نباشد یا قبول آن به دلیل حُسن ظنّ شاگرد به استاد باشد آن را «اصول موضوعه» می نامند.

تعریف مناظره و اقسام آن

تعریف بر دو قسم است: لفظی و اصطلاحی. مناظره از نظر لغت از ماده «نظر» اشتقاق یافته و به معنای نگاه و دیدن آمیخته با تفکر است. نظر کردن در امری یعنی فکر و تأمل در آن چیز؛ علم النظر یعنی علم استدلال که معمولاً به علم کلام گفته می شود، مناظره: گفت و گویی است متفکرانه در موضوعی از موضوعات براساس ضوابط و موازین خاص. بنابراین می توان گفت: مناظره در اصطلاح اسلامی عبارت است از: گفت و گوی دو نفر یا

ص: ۲۰

۱- تعریف مشترک دیگر بین مناظره و جدال این است: «صِنَاعَةُ تَمَكُّنِ الْإِنْسَانِ مِنْ إِقَامَةِ الْحُجَجِ الْمُؤَلَّفَةِ مِنَ الْمَسْلَمَاتِ أَوْ مِنْ رَدِّهَا حَسَبَ الْإِرَادَةِ وَمِنَ الْإِحْتِرَازِ عَنِ لُزُومِ الْمُنَاقَضَةِ فِي الْمَحَافِظَةِ عَلَى الْوَضْعِ» جدل یا مناظره صنعتی است که انسان را بر اقامه براهین ساخته شده از مسلمات یا ردّ آن ها مطابق خواسته خودش قادر می سازد تا از وضع خود دفاع کند به طوری که نقضی بر آن وارد نشود.

بیشتر، براساس استدلال و دلایل مقبول طرفین به منظور کشف حقیقت و اقناع طرف مقابل و یا حاضران در جلسه (یا بینندگان و شنوندگان از طریق صدا و سیما) یا روش های دیگر منتها بر اساس انصاف و محبت، بر خلاف مجادله. گاهی گفته می شود «المنظره من النظر و الاعتیار و الغرض منها المباحثه عن الرأین المتقابلین، یعنی مناظره از ماده نظر و اعتبار گرفته شده و غرض از آن بحث و گفتگو در باره دو عقیده متقابل است. هر یک از طرفین مناظره متکفل اثبات یکی از آن دو می شود. (۱) ولی آنانی که مناظره را به مفهوم مجادله گرفته اند این گونه تعریف کرده اند:

«انها صناعه علمیه یقتدر معها - حسب الامکان - علی اقامه الحجج من المقدمات المسلمه علی ای مطلوب یراد و علی محافظه ای و وضع یتفق علی وجه لا تتوجه علیه مناقضه» به عبارت روشن تر، مناظره فنی است که انسان به وسیله آن با استفاده از مقدمات مقبول و مواد استدلال های پذیرفته شده بتواند هر مطلبی را که بخواهد اثبات کند و هر عقیده ای را که خواست مردود جلوه دهد، به گونه ای که تناقض متوجه کلام طرف نشود (۲) و این نیازمند آشنایی با قواعد آن ها و تمرین فراوان است. مناظره موضوع مشخصی ندارد و هر موضوعی از موضوعات علمی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، فقهی و فلسفی می تواند در معرض مناظره و با جدل و گفت و گو قرار گیرد. فایده مناظره راستین هم کشف حقیقت و اقناع طرف مقابل و سایر مخاطبان براساس حکمت و محبت است نه ستیزه جویی و دشمنی.

سه تن از اساتید سخنوری و مناظره در دانشگاه های مختلف آمریکا «مناظره» را هوش آزمایی و نبرد افکار تعریف کرده اند که در این نبرد پیروزی نصیب کسی است که به صورت مؤثری در مسائل غور کند و گوی سبقت را در این میدان می تواند برآید که در اندیشه و افکار مهارت و شایستگی خاص نشان دهد. (۳)

در هر صورت از نظر نگارنده: مناظره یک نوع گفت و گوی سازنده و مبادله گفتاری و کلامی است بر اساس انصاف و صداقت و به یاری دلایل مقبول و گفتار محبت آمیز برای کشف حقیقت، هر چه باشد. از این رو پیش از آن که به قواعد و شیوه های گوناگون مناظره پرداخته شود لازم است پس از بیان تعریف و موضوع، نخست به فایده و ضرورت این فن

ص: ۲۱

۱- منطق الشفاء، ج ۶/۲۲.

۲- اثبات هر صفت و خاصیتی برای موضوعی متفرع بر وجود آن موضوع است.

۳- (۱) Iow to debate, by Eiarrison Boy a summers Forest Livings) آداب سخن و اصول سخنوری،

برای همگان به ویژه برای دانشجویان و طلاب علوم دینی و دانشمندان مناظره گر به طور مبسوط تری اشاره کنیم:

همان گونه که مطرح شد مقصود از مناظره در این کتاب تبیین، شاخه ای از مقوله جدال اصطلاحی نیست بلکه در حقیقت از سنخ «جدال احسن است» که قرآن آن را پیش نهاد نموده و بر آن تأکید کرده است نه مجادله اصطلاحی که از صناعات پنج گانه است. بی گمان جدال احسن که قرآن آن را اعلام داشته به نوبه خود قواعد و ضوابط خاصی را در پی دارد و می تواند روش نیکوترین مجادله و تبلیغ را که همان شیوه «مناظره اسلامی» است به انسان بیاموزد و بی گمان اگر فن مناظره و جدال احسن را هنر مستقلی خارج از صناعات خمس بدانیم از جاده مستقیم منحرف نشده ایم، چرا که در فن مجادله منطقی، «جدال احسن» وجود ندارد و از اقسام آن به شمار نرفته است.

گذشته از اینکه از تعریف مناظره بر می آید که صنعت مستقلی است. از صناعات پنجگانه علم منطقی نمی باشد. همان گونه در دایره المعارف بستانی می گوید: «مناظره علمی است که چگونگی آداب هر طریقی را برای اثبات و از آن مباحثه و در اصطلاح اهل علم بر نظریه پردازی دو طرف در دو موضوع متخالف برای اثبات مدعای درست نیز گفته شده است و هو اخص من القیاس. (۱) بنابراین تعریف ها مناظره نه از مقوله قیاس است نه از فنون مجادله و مغالطه و نه از سنخ فن خطابه است بلکه یک فنی است مستقل و مجزا.

ضرورت مناظره و فواید آن

در این قسمت به ضرورت مجادله احسن و مناظره و گفت و گوهای سازنده می پردازیم.

یکم. انسان ها، به ویژه مبلغان دینی، در باب آراء و عقاید مذهبی و مسائل سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و سایر مسائل روزمره با اندیشه های دیگران یا دگراندیشان در مباحث مختلف، درگیرند و هر کسی در این عرصه ها برای اثبات عقاید خویش و تبلیغ آن در جامعه دلایل و برداشت هایی دارد و مایل است دیگران را با خود هم عقیده و همراه سازد، طبعاً در مقام بحث و گفت و گو کار آن ها گاهی از مناظره معقول گذشته و به جدل کشیده می شود. و به اصطلاح دو طرز تفکر و یا دو نحله کلامی یا سیاسی در برابر هر «وضعی» موضع

ص: ۲۲

می گیرند: گروهی در صدد اثبات آن «وضع»^(۱)، جمعی در مقام ابطال آن برمی آیند، به همین جهت، جدال و مناظره کلامی در مسائل سیاسی، اجتماعی و اعتقادی پدید می آید و هر گروهی در جست و جوی دلایل مقبول بر اثبات مطلوب خویش و اسکات و یا اقناع خصم یا طرفدارانشان و یا مستمعان و مخاطبان بی طرف، می باشند. اگر کسی در فن گفت و گو و مناظره وارد نباشد نمی تواند در مقابل رقیبان مقاومت نماید و از آن جایی که مبلغان دینی وظیفه دارند مردم را در این گونه حوادث و توفان های اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در حد ممکن یاری رسانیده و هدایت کرده و نگذارند جمهور مردم تحت تأثیر گفتارهای باطل قرار گیرند پس لازم است قواعد و آداب مناظره را بدانند تا در مناظره ها عملاً پیروز شوند.

دوم. اگر چه برهان منطقی در مباحثه ها راهی استوار و تضمین شده است لیکن علل و عواملی باعث می شود که در مواردی برهان به کار نیاید و آشنایی به طرق سفسطه، جدل و یا مناظره ضرورت پیدا کند، چرا که طرف مقابل او یا مستمعان مناظره غالباً فهم برهان را ندارند، از این رو مجادله گران می خواهند با هوچی گری و سفسطه بازی مخاطبان را متوجه گفتار خود نمایند از این رو یادگیری و تعلیم آن بر کارشناسان دینی ضروری است.

سوم. هر موضوعی که مورد بحث و مناظره دو گروه واقع می شود از نظر علم منطق، بلکه در متن واقع یک برهان راستین بیشتر ندارد، از این رو هر دو گروه نمی توانند به آن تمسک جویند، چرا که حقیقت در هر مسئله ای یکی بیش نیست؛ وقتی در بحث و موضوعی، حق با یک طرف باشد طرف مقابل باید قانع گردد و گرنه ناگزیر به سفسطه و جدل روی می آورد تا مدعای باطل خود را اثبات و نظریه حق را باطل نماید.

چهارم. معمولاً عقل توده مردم از ادراک مقدمات برهان عاجز است، چرا که معمولاً مقدمات برهان از قضایای مشهور و مأنوس اذهان عموم تشکیل نمی شود ولی در مجادله و مناظره که هدف، اسکات یا اقناع خصم در برابر مردم می باشد معمولاً از شیوه های جدلی استفاده می شود؛ البته از نظر اسلامی تا جدال احسن در میان باشد نوبت به سفسطه و مجادله نمی رسد؛ جز این که حق طلب به مقابله به مثل در بعضی از موارد ناگزیر شود.

پنجم. هر کسی که بتواند بر اثبات مدعای خود برهان بیاورد یا آن را به هر نحوی شده به مخاطبان تفهیم کند و یا از قضایای مأنوس و مألوف استفاده کند مانعی ندارد، ولی اگر

ص: ۲۳

۱- مقصود از وضع رای و عقیده است.

ذهن طرف مقابل و یا شنوندگان از فهم برهان قاصر باشند بی شک باید راه جدل و سفسطه را بشناسد و به کار برد و یا به حکم ((فاعتدوا علیهم بمثل ما اعتدی علیکم)) با رقیب مبارزه به مثل کند و گرنه شکست می خورد بنابراین در صورت ارائه دلایل سفسطه آمیز از سوی رقیب، طرف مقابل اگر با جدل مغالطه یا مناظره آشنا نباشد و مقابله به مثل نکند گرچه حق با او باشد باز هم از نظر مخاطبان کم تجربه و شنوندگان عامی، محکوم به شکست تلقی خواهد شد.

ششم. فواید جنبی دیگری نیز بر صناعت مناظره و مشابهات آن مترتب است که عبارت است از:

۱. تقویت و تمرین ذهن برای تحصیل مقدمات برهان، صاحب این صناعت می تواند در هر مسئله ای، مقدمات فراوانی را در قالب استدلال هایی خطایی، مناظره ای، فلسفی و دینی و یا جدلی به گونه ای اقامه نماید و طرف مقابل را بدون ایجاد خصومت، خلع سلاح کند.

۲. تحصیل یقین و کسب مهارت، چرا که انسان با قدرت مناظره می تواند برای هر یک از طرفین ایجاب و سلب، مقدماتی فراهم نماید، سپس صحت و سقم هر کدام را نفی و اثبات نموده و حق را بیرون بیاورد.

۳. آسان شدن فهم مصادرات(۱) و آن عبارت است از اصول پذیرفته شده ای که فهم آن برای نوآموزان، مشکل است مانند اصول موضوعه و متعارفه که در منطق و ریاضیات و سایر فنون مطرح می باشد، از این رو با مقدمات جدلی و مناظرات کلامی زمینه تصدیق و فهم آن ها فراهم می شود. بدون این که نوآموزان توجه به اصول موضوعه و مصادرات داشته باشند.

۴. بسیاری از افراد روحیه غلبه جویی دارند مبلغان نیز برای خدا می خواهند بر معاندین و یا شکاک ها غالب شوند، از این رو باید با قواعد مناظره، جدل و سفسطه آشنا باشند و اگر مجلس ایجاب کرد در صورت لزوم با دو پهلو سخن گفتن و مبهم گویی و یا با دلیل روشن

ص: ۲۴

۱- مبادی تصدیقیه علم هر چند واضح و روشن می باشند مانند امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع آن دو لیکن نوآموز ممکن است با شک و تردید به آن ها بنگرد و یا با سفسطه به انکار کشیده شود چنان چه منطق مادی با طرح آشتی تضادها موضوع فوق را زیر سؤال برده است. و شب و روز را دو امر متناقض می داند که پیوسته با هم جمع می شوند غافل از این که شب و روز در دو زمان پیدا می شوند و یا اتم دارای بار الکتریسیته مثبت و منفی است؛ منفی ضد مثبت است، در صورتی که در مقام مفهوم ضداند نه بر حسب مصداق غافل از این که به قول شاعر: در تن_اقض هشت وحدت ش_رط دان وحدت موضوع و محمول و مکان وحدت شرط و اضافه، جزء و کل قوه و فعل است در آخ_رزم_____ان

بر خصم چیره شوند و به اصطلاح آنان را با طرح سؤالات و شبهات مبهوت سازند چنان چه خواهیم دانست که قرآن نیز چنین جدالی را تأیید کرده است (فیهت الذی کفر (۱)).

۵. نوآموزان پیش از رسیدن به مرحله ای که بتوانند برای هر مدعایی برهان اقامه نمایند نیازمند استفاده از شیوه های غیر برهانی می باشند تا ذهنشان ورزیده و خلاق و فکرشان برای اقامه برهان نیرومند و آماده گردد و بر معلومات و سرعت انتقال آنان، افزوده شود پس نخست باید شیوه های مغالطه، سفسطه، مناظره و جدل را بیاموزند.

۶. مبلغان جوان در عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات و گفتگوی تمدن ها لازم است با شیوه های مناظره آشنا شوند چرا که ممکن است در برابر هجوم سفسطه های جدید و قدیم مخالفان قرار گیرند اگر با قواعد این فنون از طریق نوشتاری و کتاب جامعی آشنا نباشند بسا امکان دارد تحت تأثیر مقالات باطل قرار گیرند و در عقاید خود متزلزل شوند چنان چه در زندان ستم شاهی گروهی از طلاب جوان و مبتدی تحت تأثیر سفسطه های منافقین واقع شده و برخی از آنان از روحانیت جدا شدند (۲). مبلغ باید با دشمن فرضی و ساختگی به بحث و گفت و گو پرداخته و او را محکوم سازند. استاد ما مرحوم محقق داماد قدس سره می فرمود: یکی از شاگردانم می گفت: من هر کتابی را که می خوانم فکر می کنم حق با نویسنده است. به او گفتم هنوز مجتهد نشده ای. آدمی باید در هر زمینه ای نقاد و موشکاف باشد تا حق و باطل را از هم جدا سازد. شهید مطهری هموار سفارش می کردند و می فرمودند: موضوعی مطالعه کردن و تمام نظریات را جمع کردن، خصلت نقادی را در انسان بارور می سازد، مطالعات متفرق، ذهن را از خلاقیت می اندازد و آدمی را کلکسیونری از حفظیات می سازد، و قدرت تحلیل را باز می ستاند.

اکثریت قاطع مردم در زندگی و نیز در ارتباط با یکدیگر و اعضای خانواده و یا مخالفان سیاسی و اعتقادی، گرفتار تضاد در عقیده می شوند و میل دارند به نحو شایسته ای امور داخلی را حل و فصل نمایند. امروز در دنیای سیاست و اقتصاد «مذاکره»، «مباحثه» و

ص: ۲۵

۱- بقره، آیه ۲۵۸. در حدیث درباره عالمان فاسد و درباری دارد که فباهتوهم فی دینکم. (کافی ج ۲، ص ۳۷۶) آنان را با طرح پرسش ها و مجادله ها مبهوت و متحیر سازید، برخی از بی سوادها معنا کرده اند که به آنان تهمت بزیند غافل از این که تهمت زنی در عرصه اخلاق اسلامی درباره بدعت گذاران نیز نادرست است.

۲- آنان جنیان را به سازمان جاسوسی سیا و موساد و عوامل مخفی تفسیر می کردند، فی قلوبهم زیغ را بینش تنگ نظرانه، «و الشفع والوتر» را قسم به تزوآنتی تز و سنتز، نه به نماز شفع و وتر در نماز شب، معنا می کردند و افراد مبتدی تحت تأثیر قرار می گرفتند. در صوتی زیغ به معنای میل به باطل است نه ضیق.

«مناظره» از موضوعات مهم و حیاتی تلقی می‌شود، زیرا مناسب‌ترین و سریع‌ترین راه حل‌ها از طریق «مذاکره» و گفت‌وگوست و از این راه است که می‌توانیم به بدبینی‌ها و سوء تفاهم‌هایی که منشأ پیدایش تضادهای داخلی است خاتمه دهیم.

۷. تبادل اطلاعات: یکی از مهم‌ترین فواید گفتگو و مناظره و بحث و گفتمان اصطلاحی، تبادل متقابل اطلاعات است.

افراد به هنگام مناظره و گفت‌وگو، اطلاعات لازم را در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند و از چند و چون نظریات یکدیگر باخبر می‌شوند و در نتیجه هر کدام به خواسته‌های مطلوب خود دست یافته و بعضاً راه حل عقلانی و منطقی آن را پیدا می‌کنند و در نهایت به مقصود می‌رسند. «مذاکره» پدیده تازه‌ای نیست که بخواهیم ضرورت آن را بازگو سازیم.

افراد بشر در تمام مقاطع زندگی با این امر مهم سروکار داشته و دارند. گفت‌وگو و مذاکره در خرید و فروش، در کسب و تجارت، در حل اختلافات سیاسی، اجتماعی و خانوادگی، در انتقادات، تشویق‌ها، تجلیل‌ها، گزینش‌ها، تنبیه‌ها، توجیه‌ها، تودیع‌ها و مشاوره‌ها، نقش مهمی را ایفا می‌کند، ولی در صورتی می‌توانیم به نتیجه مطلوب برسیم که از ضوابط مذاکره و گفت‌وگوی صحیح و مفید اطلاعات کافی داشته باشیم. در غیر این صورت، «مذاکره» در نهایت به «مجادله» و «مشاجره» و آن دو نیز به «منازعه» منجر می‌شود و تضادهای تشدید خواهد کرد و به جای تفاهم و دوستی کینه و کدورت، اختلاف و نزاع پدیدار می‌گردد. بسا ممکن است عناصر متعصب و نادان مجادله و مناظره را به نزاع و منازعه فیزیکی بکشانند. همان گونه که در مشاجرات سیاسی و منازعات ورزشی و گاهی در مجلس نمایندگان نیز این گونه برخوردها و منازعات به چشم می‌خورد.

مناظره مانند مجادله و مغالطه و نظائر آن و فن خطابه به موضوع خاصی ندارد و هر مقوله از مقولات را می‌تواند در بر گیرد و شامل می‌شود و در هر موضوعی می‌شود به مناظره پرداخت.

مبادله گفتاری بهترین راه تفهیم مقاصد

در هر صورت یکی از امتیازهای انسان بر حیوان، قوه ناطقه و تکلم است؛ تنها انسان است که از طریق گفت‌وگو روابط خود را با هم‌نوعان خویش برقرار کرده و از اندیشه و مقاصد یکدیگر اطلاع پیدا می‌کند. این حقیقت ذاتی و فطری یکی از تکیه‌گاه‌های پیامبران در تبلیغ رسالت‌ها و پیام‌های آسمانی بوده است و همین غریزه فطری باعث

مجادله های گوناگون اقوام مختلف با پیامبران شده است.

مجادله نوح با قوم کافر خویش و هم چنین گفت و گوی هود و صالح و سایر پیامبران با امت های ملحد خود به ویژه ابراهیم خلیل با خویشاوندان گمراه و حتی با طبیعت پرستان زمان و سرکرده نمرودیان که به بحث می نشیند از مقوله جدال نیکو بوده است و آنان را مبهوت می سازد. لوط و شعیب با اقوام خود و موسی با فرعون و حضرت عیسی با متعصبان یهودی، همه این ها از وجود نمونه های بارز گفت و گوهای دینی در آن زمان به حساب می آیند. از همه مهم تر و روشن تر احتجاج های پیامبر اسلام با مشرکان عرب و مسیحیان نجران و ماده پرستان و منکران خدا و معاندان زمان است که صورت مناظرات و به شکل نیکوترین مجادله های پیامبر و مسلمان ها در کتاب ها انعکاس قابل توجهی دارد.

پس از پیامبر، اهل بیت عصمت و طهارت این شیوه را ادامه دادند و با اقدام به سنت نیکوی پیامبران، گام های برجسته ای در این راه برداشتند: مناظره امام علی با دانشمندان یهود درباره خدا و صفات او، در منابع دینی و تاریخ اسلام ثبت شده است، امام حسن و امام حسین نیز بارها با معاویه و هوادارانش به گفت و گو پرداخته و آنان را محکوم نموده اند، مناظره های امام باقر و امام صادق با بقایای خوارج و ملحدان زمان و منکران خدا در نیمه اول قرن دوم هجری از نمونه های برجسته جدال نیکو بلکه نیکوترین جدال است که برخی از آن ها را در بخش پایانی کتاب مطالعه خواهید نمود.

البته مناظره در میان اغلب ملت های پیشین نیز سابقه داشته است که به چند نمونه از تاریخ مناظره بسنده می کنیم.

تاریخ و پیشینه مناظره

اشاره

پیش از پرداختن به اصول مناظره لازم است به سابقه و تاریخ پیدایش مناظره و جدل اشاره کنیم.

جدل و مناظره، تاریخی به قدمت پیدایش انسان ناطق و متفکر دارد، چرا که انسان ها از عصر پیدایش تاکنون همه روزه در مطالب علمی و گفت و گوهای روزمره سیاسی، اجتماعی و خانوادگی گرفتار مجادله و یا مناظره می شوند. و مناظره و جدال به یک معنا رسمی ترین روش بحث و استدلال است که از قدیم متداول بوده. در کتاب قصص الانبیاء استاد عبدالوهاب النجار تحت عنوان «الجدال فی القرآن» از یک نوع مناظره بین ابلیس و پروردگار که هنگام خلق آدم و امر به سجده کردن به وجود آمده، یاد

آن گونه که در قرآن آمده ذات اقدس الهی از ابلیس پرسید: چرا مخلوقی را که با دست قدرت آفریدم و از روح خود در آن دمیدم سجده نکردی؟ ابلیس گفت: مرا از آتش که دارای نور و نیرو و حرارت است آفریدی و آدم را از خاک تیره و ظلمانی، بدین دلیل من افضل و اشرف هستم و بر آدم خاکی سجده نمی کنم. هم چنین از مناظره ای به شکل استفسار ملائکه از خدای متعال یاد می کند که پس از اعلام خلافت حضرت آدم در زمین عرضه داشتند: آیا کسی را خلیفه و جانشین خود قرار می دهی که آنان در زمین خونریزی و فساد بر پا می کنند، در حالی که ما تو را تقدیس می کنیم و به حمد تو سپاس گزاریم؟ خدا فرمود: من از آنچه شما نمی دانید آگاهی دارم. (۱) در آن کتاب از جدال مشرکان و کفار و قوم نوح و ابراهیم، لوط، عاد و ثمود و غیره که در قرآن از آن ها سخن به میان آمده نیز مطالبی آمده است.

پس از نظر قرآن، جدال و مناظره به آغاز خلقت انسان برمی گردد؛ بنابراین یونانی ها آن را به وجود نیاورده اند، بلکه مناظره و نظایر آن با پیدایش اولین انسان ها در کره زمین به وجود آمده است. لیکن مناظره و گفتگو به صورت هدفمند و مدون به قرون پنجم و ششم پیش از میلاد برمی گردد در یونان قدیم مکاتب اعتقادی از یک سو و اختلافات مالی از سوی دیگر باعث شد که بازار بحث و مناظره و جدل رونق پیدا کند و قرن پنجم را می شود نقطه تضاد عقاید و پیدایش سوفسطائیان نامید. سردمداران سفسطه دلایل سفسطه و جدل را به علاقه مندان بحث و گفتگو آموزش داده و راه های غلبه بر برقیب را می آموختند. تا آن جا که پروتاگورس و پرودیکوس از اولین افرادی بودند که به آن سر و صورتی دادند پروتاگورس کتابی به نام «فن اقناع» نوشت و مشهور شد وی به شهرهای یونان می رفت و مجالس بحث و گفتگو برپا می ساخت» آنان به قدری به مباحث فن مناظره اهمیت می دادند که آموزش آن را به عنوان شغل انتخاب نموده و به تعبیر افلاطون مغازه دارانی بودن با کالاهای معنوی. (۲) سقراط و شاگردش روش مباحثه را به شیوه «مائیوتیک» ادامه می دادند. (۳)

ص: ۲۸

۱- آن گاه با تعلیم علم الاسما به آدم آن را بر فرشتگان عرضه داشت از پاسخ فرو ماندند، ولی حضرت آدم آن را بیان کرد. ملائکه در برابر علم آدم خاضع و به امر الهی بر وی سجده کردند و فهمیدند که در آدم ظرفیت و استعدادی است که در آن ها نیست.

۲- تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۵۲. در این روش استاد به مناظره گران یاری می رساند تا مفاهیم درست را در موضوع مباحثه محور قرار داده و تعریف هایی ارائه داده و سپس صحت و سقم آن را با محک زندگی روز مره می آزماید. به همین منوال ادامه داده تا به تعریف جامع و صحیح دست پیدا شود. (تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۵۲).

ارسطو از انواع دیگری از برهان و استدلالها دیگر سخن گفته مانند استدلالهای جدلی، خطابه ای، مکابره ای، مناقشه ای و سفسطی، که می گوید: مطلوب جدل ادای پاسخ است، خطابه در امر دفاع و وارد ساختن اتهام است، مکابره استدلالی در جهت موفقیت مباحثه است، مناقشه ادامه بحث بدون توجه به تحصیل نتایج مشخص است و سفسطه هدفش به خطا انداختن طرف مخالف و تحصیل نتایج غلط است. جدل با خطابه و مکابره با مناقشه قریب الافق می باشند. (۱)

امروزه نیز مناظره با نظم و ترتیب خاصی مرسوم است، این شیوه بحث و گفت و گو، به نوبه خود قواعد معینی دارد و با منازعه نباید اشتباه شود. مباحثات عمومی به خصوص مناظره یکی از وسایل مهمی است که برای پرورش فکر و قوه ناطقه و تقویت نیروی اراده و ایمان از قدیم ترین روزگاران تا زمان حاضر به کار برده می شود و هر ملتی فراخور عقاید و فرهنگی که داشته اند به شکلی در این میدان قدم نهاده اند، سقراط، سرسلسله حکمای یونان برای ابطال سفسطه و سوفسطائیان از این فن استفاده شایانی کرده است. البته سوفسطائیان و سفسطه را سرگذشتی است که در این مختصر نمی گنجد. (۲)

۱. قدمت مناظره در ایران

هر چند آثار قدیم ایران در این نوع مباحث از میان رفته است، ولی به اقرار بعضی از شرق شناسان غربی، کاخ بلند دانش و مناظره پیش از طلوع منطق و فلسفه در یونان در ایران برپا بوده است، یکی از ایران شناسان شهیر آمریکایی پروفیسور ویلیام جکس می نویسد:

این که گفته اند فیثاغورث زبردست استادان «مغ» تعلیم یافته شاید به کلی بی اساس نباشد، ما می دانیم افلاطون آرزو داشت برای تحصیل علم و دانش به مشرق

ص: ۲۹

۱- تاریخ منطق، ۱۷۸.

۲- ر. ک: همین قلم، تحریری بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۱۲.

مسافرت نماید. ولی جنگ های ایران و یونان مانع گردید از این که به آرزوی خود برسد پیروان پرادیقوس معاصر سقراط به داشتن آثار زردشت مباحث می کردند. (۱)

با کمال تأسف چون آثار قدیم این نوع معارف به کلی محو شده است به طور قطع و یقین نمی دانیم چه قسم مناظره و سخنوری در این سرزمین رایج بوده و مناظره در ایران باستان چه صورت و شکلی داشته است یکی از اساتید می نویسد:

در آثار پهلوی پیش از اسلام به زبان پهلوی کتابی است به اسم «درخت آسوریک» در مناظره بین نخل و بز که مرحوم بهار ترجمه کرده و در مقدمه دیوان پروین اعتصامی که بیشتر قطعات آن به طرز سؤال و جواب و مناظره بسته شده متذکر شده که این شیوه از قدیم الایام مخصوص ادبیات شمال و غرب ایران بوده است. (۲)

در آثار سخن سرایان بزرگ ایران به میزان کافی مناظراتی داریم که گوینده گاه در طرف مثبت و گاه در طرف منفی قضیه داد سخن داده است و دلایل مطرح شده چه در مقام اثبات چه در قسمت نفی، به اندازه ای قوی است که خواننده می پندارد حقیقت همان است که طرف گفته است در طرف نفی و یا اثبات و جز آن نیست؛ این معنا خود بر بلندای پایگاه سخنوران ایران و تخصص و مهارت آنها در فن احتجاج و مناظره دلالت دارد.

در میان شاعران مسلمان نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته و قصائد اسدی طوسی که در مقوله مناظره است مجموعاً در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات به شکل نظم و یا نثر از نظامی گرفته تا خواجه کرمانی گواه بر این مدعاست. (۳)

شیوه مناظره از قدیم ترین اسلوب حسن ادای مقصود و یکی از بزرگ ترین سبک های سخنگویی در شمال و غرب ایران بوده است، ولی معلوم نیست چرا تا این حد در برابر سبک خراسانی محکوم به زوال شده است تا آن جا که جز قسمت کمی از آن در کتاب های خطی بر جای نمانده است.

جدال سعدی با مدعی، مناظرات عقل و عشق شیخ، مناظره شب و روز اسدی طوسی،

ص: ۳۰

۱- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۲.

۲- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۳.

۳- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۶.

شمع و چراغ، پروانه و شمع، جام و غلیان، تیغ و قلم و مناظرات مولوی در حدوث و قدم و جبر و اختیار از این امر حکایت می کند. یک نمونه از مولوی می آوریم:

تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت

گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر بپزائیم تیر آن نی زماست

ما کمان و تیراندازش خداست

این نه جبر و معنی جبری است

ذکر جبری برای زاری است

گر نبودی اختیار این شرح چیست

وین دریغ و خجلت و آزرم چیست (۱)

۲. تکامل مناظره در اسلام

در آغاز قرن دوم هجری بر اثر رابطه مسلمانان با ملل دیگر و ترجمه کتاب های یونانی و ایرانی به عربی، باعث نفوذ فرهنگ اجنبی در بلاد اسلامی گردید، به گونه ای که تمایلات ملحدانه و جریان های انحرافی ظهور پیدا کرد، ماده گرایان از فضای آزاد اسلام در مکه و منا، سفر و حضر، حتی مسجد پیامبر و اماکن مقدس دیگر فرصت یافتند تا به ترویج اندیشه های باطل و ایجاد شبهات پردازند. رسول اکرم و امامان معصوم با سعه صدر و حوصله تمام توانستند به اشکالات مادیون و پیروان مذاهب مشهور پاسخ دهند. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام علی علیه السلام و فرزندان این سنت رسول خدا را ادامه دادند. گفته می شود گفتار امام هشتم غالباً در سه سال آخر عمرش در طوس به برکت مناظره صادر گردیده است.

توجه به مباحثه، مناظره و نقادی در مکتب تشیع باعث به وجود آمدن فرهنگ تحقیق به گونه مضاعف در حوزه های علمی و دینی شیعه گردید؛ به گونه ای که از عصر تشکل شیعه تاکنون دانشجویان علوم دینی هیچ گاه تسلیم مدعای اساتید به صورت یک سویه و بدون چون و چرا نشده و نمی شوند، حتی در محضر گرامی ترین اساتید با مراعات ادب و اخلاق، شاگردان از نقد و اشکال نمودن دریغ نمی داشتند و این همآوردی و مناظره و مباحثه دینی را بی ادبی و بی حرمتی به استاد تلقی نمی کردند، چرا که از سلف صالح آموخته بودند که «حیاه العلم بالردّ و النقد» اهمیت هر مدرس و استاد در این مکتب بستگی به وجود شاگردان نقاد و مناظره گر دارد، چرا که بدون اشکال و پاسخ و تقریر و نقد و مناقشه بر متون تقریرات و مشاوره و مناظره با اساتید و هم مباحثه ها علاقه جمعی و روح

۱- برای تفصیل بیشتر ر.ک: محمود شهابی، رهبر خرد .

تحقیق بیدار نمی شود و به گفته مقام رهبری:

برای بیداری مقام جمعی جز مشاوره و مناظره چاره نیست و بدون وجود فضای انتقادی سالم و آزادی بیان و گفت و گوی آزاد و حمایت حکومت اسلامی و هدایت علما و صاحب نظران، تولید علم و اندیشه دینی و در نتیجه تمدن سازی و جامعه پردازی ناممکن و یا بسیار مشکل خواهد بود.^(۱)

امام خمینی قدس سرّه پس از تبعید به عراق و استقرار در نجف اشرف درس خارج فقهی را شروع کردند، لیکن برخلاف انتظار معمول در درس های حوزوی، دیدند کسی در بین درس اشکال نمی کند؛ از شاگردان و علما تقاضا کردند که اشکالات خود را بی پرده مطرح سازند، از این رو شور و نشاطی در محضر درس امام به وجود آمد.

یکی از اساتید درس خارج ما از نقد و تحلیل نظریات فقهی امام راحل رحمه الله به خاطر وجود علاقه مندان امام رحمه الله خویشتن داری می کردند، نگارنده عرض کردم با وجود بنده و دیگر یاران صدیق امام در حوزه درس حضرت عالی هیچ واهمه ای از طرح و نقد نظرات حضرت امام نداشته باشید، چرا که گرمی بخشیدن به مجالس مباحثه و مناظره علمی _ اعتقادی و سیاسی _ اجتماعی، ساز و کارهای مناسب خود را می طلبید، به همین جهت برای انسجام بخشی و سازماندهی به نیروهای متخصص و متعهد و ایجاد بستری مناسب راهی جز به وجود آوردن تشکل های علمی و گروه های مباحثه و مناظره به نظر نمی رسد. احیای سنت گفت و گو و مناظره با ادیان و مذاهب و صاحبان اندیشه و تفکرات تازه، بهترین راه تولید علم و تفکرات جدید اعتقادی و کلامی است، حتی به گفته آقای محمدی ری شهری:

«گفت و گوی تمدن ها برای مشخص شدن حقیقت برای مردم جهان است، چرا که سران استکبار جز منطق زور و تزویر چیزی را پذیرا نمی باشند. آنان خواهان گفت و گو نیستند و هدفشان از آزادی رهایی از قیود اخلاقی و انسانی است، نه آزادی فکر و اندیشه. موافقت آن ها با گفت و گوی تمدن ها و نامیدن سال ۲۰۰۱ میلادی به این نام بیش از این که یک اقدام فرهنگی باشد رنگ سیاسی دارد، با وجود آن برای حوزه های علمیه یک پیام مهم فرهنگی را در بر دارد و آن این است که پذیرش چنین پیشنهادی به عنوان گفت و گوی تمدن ها و ادیان و دعوت از ریاست جمهوری سابق یک فرصت است. گرچه آنان با پذیرش آن می خواهند ژست آزادی خواهی بگیرند، لیکن گفت و گوی یک مبلغ اسلامی به

ص: ۳۲

نام «احمد دیدات» با علمای مسیحی در برابر صدها بیننده و فیلم بردار نشان دهنده باز بودن فضای مناسب در جهان کنونی برای گفت و گوی ادیان است. حوزه های علمیه از این فرصت طلایی باید نهایت استفاده را به عمل آورده و افراد مستعدی را در این راه تربیت کنند و به مجامع جهانی اعزام نمایند. (۱)

۳. مناظره در میان مسلمانان

با ظهور اسلام مناظره مفهوم تازه ای پیدا کرد. جلسات مناظره به شکل های مختلفی ترتیب داده می شد، در مجالس مناظراتی که متکلمان بغداد، تشکیل می دادند، حاضران در بیان اعتقادات آزاد بودند، در صورتی که به عقاید و آراء دیگران اهانتی روا نمی داشتند. بر اساس همین تفکر اسلامی بود که ملحدان زمان امام صادق علیه السلام آزادانه در اصول عقاید به مناظره می پرداختند و پاسخ مناسب را دریافت می کردند. کتاب توحید مفضل در این راستا نوشته شده است:

مفضل بن عمر در مسجد مدینه نشسته بود، شنید که ابن ابی العوجاء با یکی از اصحابش کلمات کفرآمیزی را مطرح می کنند. مفضل به مجرد شنیدن، فریاد زد و او را کافر و زندق خطاب کرد. ابن ابی العوجاء گفت: اگر اهل کلامی بیا با هم به مباحثه پردازیم، در صورتی که مدعی خود را با دلیل اثبات کردی می پذیریم و اگر اهل کلام نیستی، مرا با تو کاری نیست. اگر از اصحاب جعفر بن محمدی او هرگز با گفتار خشمگینانه و رکیک ما را مورد خطاب و عتاب قرار نداده است. با این که سخنانی به مراتب بدتر و زشت تر از ما می شنید، لیکن سعه صدر و تحملی عجیب از خود نشان می داد. حقیقتاً او مردی است حکیم و بردبار و عاقل و متین و از دایره رفاقت و مدارا گام بیرون نمی گذارد. او به دلایل ما چنان گوش فرا می داد گمان می کردیم تحت تأثیر منطق ما قرار گرفته است، ولی پس از استماع کامل، سخنان ما را با بیان موجز و دلایل قاطع ابطال می ساخت. (۲) قرآن کریم نیز از دشنام دادن به مشرکان در مجامع عمومی و مقابله با آن ها نهی می کند و می فرماید:

((وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

ص: ۳۳

۱- گفتگوهای تمدنها

۲- بحار الانوار، ج ۳، ص ۵۸؛ توحید مفضل، ص ۴۱.

فَيْسُبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ))؛ (۱)

به کسانی که غیر خدا را می خوانند ناسزا نگوئید که آن ها هم عکس العمل نشان دهند و از روی جهل و عداوت و بدون علم و معرفت به ذات اقدس متعال اهانت می کنند.

مباحثه و مناظره در اسلام باید به جدل و مرء منجر نشود و از اغراض شخصی و احساسات کودکانه و تعصبات جاهلانانه پیراسته باشد. به گفته سعدی:

دو عاقل را نباشد کین و پیکار

نه دانا خود ستیزد با سبکبار

اگر نادان به وحشت سخت گوید

خردمندش به نرمی دل بجوید

دو صاحب دل نگه دارند مویی

هم ایدون سرکش و آزرم جویی

اگر از هر دو جانب جاهلانند

اگر زنجیر باشد بگسلانند

یکی را زشت خوئی داد دشنام

تحمل کرد و گفت: ای نیک فرجام!

بتر ز آنم که خواهی گفتن آنی

که دانم عیب من چون من ندانی

ولتر نویسنده نامدار فرانسوی - که از طرفداران آزادی سخن و نوشتار به شمار می رود - با ژان ژاک روسو روابطش تیره بود. روزی شنید که مقامات سوئیس دستور داده اند تمام کتاب های روسو را درباره اصول حقوق سیاسی بسوزانند. ولتر با شتاب به دیدن او رفت و این عبارت تاریخی را بیان کرد:

من به هیچ وجه با تو هم عقیده نیستم و هیچ کدام از سخنان تو را قبول ندارم، ولی سخن گفتن حق توست و من برای دفاع از حق تو اگر لازم باشد جان خود را نثار می کنم. (۲)

۴. مناظره در دنیای غرب

از پیشینه مناظره در میان غربی ها اطلاعات چندانی نداریم. چون برخی از متفکران اسکولاستیک در قرون وسطی مانند ماتریالیست ها چنان گرفتار دکمی و جزمیت شده بودند که احتمال خطا در تفکرات خود نمی دادند تا احساس نیاز به مناظره داشته باشند، ولی طلوع و غروب فلسفه ها و تحولات علمی و ظهور رنسانس موجب شد که غربی ها به

ص: ۳۴

۱- انعام، آیه ۱۰۸.

۲- ر. ک: همین قلم، تفسیری بر اصول و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۱۹۲.

پلورالیسم و تکثرگرایی روی آورند. موضوع گفتگوی تمدن ها در دنیا طرفداران زیادی پیدا کرده است. گرچه معدودی از غربی ها مانند هانتینگتون Huntington سخنی از جنگ تمدن و فرهنگ ها به میان آورده اند لیکن امروز طرفداران قابل توجهی ندارند و ایده گفتگوی تمدن ها گوی سبقت را رفته است. به همین جهت مناظره و گفتگو در دنیای غرب جایگاه رفیعی پیدا کرده است. فرانسیس بیکن لردو رولام توماس هابس جان لاک و نیوتن را می شود از پیشتازان مناظره در قرن هفتم در انگلستان بشماریم بیکن معتقد است تنها فایده ای که بر منطق ارسطو متصور است آن می باشد که این منطق، فن مباحثه و شیوه های غلبه بر حریف را به علاقه مندان می آموزد، اما دانستن شیوه های پیروزی در مباحثه مطلبی است و علم غلبه بر طبیعت و رسیدن به حقایق علمی به منظور بهره وری از آن ها در عمل و کاربرد شان در جهت نفع بشر مطلب دیگری است. (۱)

جان لاک نیز کتابی نوشته به نام «تحقیق در فهم بشر» چون در جلسه مباحثه ای شرکت کرد و دید هیچ نتیجه ای از آن فراهم نیامد.

در هر صورت مناظره در دنیای غرب از اهمیت فوق العاده برخوردار است و در طی مباحث به آن پرداخته شده است.

شرایط مناظره کنندگان

از مهم ترین شرایط و آموزش ها که در این دو مقوله می توان مطرح ساخت و قواعد عقلی نیز آن را می طلبد گزینش افراد خاصی است با شرایطی که ذیلا اشاره می شود تا مناظره به هدف واقعی برسد؛ در غیر این صورت لغو و بی نتیجه خواهد ماند.

۱. آشنایی با قواعد منطقی: شخص مجادل و مناظر باید به قواعد و فرمول های منطقی و صناعات خمس آشنا باشد تا بتواند بر مطلوب خود از طریق قواعد مختلف اقامه دلیل نماید.

و هم چنین بر قضایای مشهورات، مسلمات و مظنونات نیز آشنا و مسلط باشد به خصوص در باب استدلال های تمثیلی، مغالطه ای، اشعار، ضرب المثل ها، حکایت ها و کلمات بزرگان در این گونه موضوعات تسلط کامل داشته باشد.

۲. تسلط بر موضوع و بیان جذاب: مناظره گر باید بیانی جذاب، ادبیاتی نیرومند، آهنگی زیبا و قدرت تسلط بر اعصاب و روان خویش داشته باشد و همچون استادی که بر کرسی تدریس

ص: ۳۵

نشسته است از آرامش کافی در طول گفت و گو برخوردار بوده و از عجله و شتاب پرهیز نماید.

۳. دوری از سؤال های مبهم و مغرضانه: از پرسش های مغرضانه و مسئله دار و چند پهلو که باعث ابهام ذهن مخالفان و آلودگی فضای مناظره و خروج از دایره موضوع و عدل و انصاف می شود سخت دوری نماید؛ فی المثل اگر طرف مقابلش خطایی در نوجوانی کرده و یا با کسی که از نظر سیاسی و اخلاقی نامطلوب بوده معاشرت داشته یا یکی از بستگانش خطاکار بوده اند. که فعلاً در جامعه منفور می باشد و یا مورد بغض حاکمیت قرار دارد سخت باید اجتناب شود؛ مثلاً اگر بگوید شنیده ام که تو در گذشته سخنگوی بنی صدر بوده ای یا در جوانی به روی مظلومی سیلی نواختی یا سابقه گرایش مارکسیستی داشته ای و یا در دستگاه طاغوت کاره ای بوده ای، آیا هم اکنون نیز به آن گرایش ها باقی هستی یا خیر؟ یا پرسیده شود که: آیا پدر و مادرت از تبار غربتی ها و کولی ها بوده اند و امثال این اباطیل که از شأن مناظره گران حق طلب به دور می باشد و از تمام مطالبی که ارتباطی به موضوع بحث پیدا نمی کند اجتناب نماید، از رقیب نیز تعهد بگیرد که از طرح مسایل نامربوط جداً خودداری کند. چرا که شنونده هوشمند آن را یک ترفند مغرضانه ای برای فرار از بحث و خروج از بن بست تلقی خواهد کرد و حق را به طرف مقابل خواهد داد و در میان عوام مردم نیز تأثیر زودگذر گذاشته ولی در نهایت با روشنگری فرهیختگان، هوادارانش نیز از وی بر می گردند مگر این که حریف مجادله را از حد بگذراند و انسان از مقابله به مثل ناگزیر گردد. به قول شاعر:

ظاهرت چون گور کافر پر حلال

باطنت قهر خدا عزوجل

ظاهرت طعنه زند بر با یزید

باطنت را ننگ می دارد یزید

گر که پوشیمش ز بنده پروری

تو چرا رسوایی از حد می بری

در این صورت با یک اخطار و با جلوگیری مجری از طی مسیر انحرافی مناظره او به اصل بحث برگردانیده شود.

۴. جلوگیری از حاشیه رفتن حریف: در عین توجه کامل و مؤدبانانه به بیانات حریف نباید به وی مجال دهد تا دامنه سخن را بی جهت بگستراند و یا مسئله را به شاخه های متعدد تقسیم نماید. البته نه از طریق داد و قال بلکه به وسیله در تنگنا قرار دادن و با تکیه بر نقاط ضعف کلامی او مواضع وی را درهم بکوبد و او را به موضوع اصلی مباحثه برگرداند برای کسب پیروزی در مناظره لازم است در بعضی از مسائل مهاجم باشد نه مدافع، فعال

باشد نه منفعل.

۵. پرهیز از الفاظ رکیک: از فحش و تکفیر و الفاظ رکیک و نازیبا و طرح مسائل ضد ارزشی و پرسش های نابجا باید پرهیز گردد، زیرا این نوع گفته ها دلالت دارد که طرف مقابل قافیه را باخته است و اگر حریف از این حربه استفاده کرد بهترین فرصت برای دفاع و ارائه نقاط ضعف گوینده آن است. طرح مسائل شخصی و خانوادگی طرف مقابل و یا پریدن به اشخاص دیگر که از دایره جلسه مناظره خارج می باشند نشان ضعف و بداخلاقی و هوچی گری و نداشتن منطق است گرچه ممکن است در وصول به هدف مقطعی بی تأثیر نباشد لیکن در پیشگاه خدا و خلق آگاه محکوم است چرا که از نظر اسلام هدف وسیله را توجیه نمی کند. (۱)

۶. قاطعیت: مناظره گر باید قرص و محکم و با دلیل و قاطعیت سخن بگوید نه با فریاد و جنجال و نه با ظن و گمان بلکه با منطق و برهان در عرصه گفت و گو بماند، چرا که سر و صدا نشانه ضعف علمی و منطقی اوست: ((فأتوا برهانکم ان کنتم صادقین)). (۲)

۷. عدم مناظره با معاندان: حتی الامکان باید از مناظره با افراد ریاست طلب و برتری جو و خودخواه و معاند در جلسه خصوصی و عمومی به خصوص در مبارزات انتخابی دوری نمود، چرا که چنین کسی هرگز زیر بار حق نخواهد رفت بلکه با تردستی و دروغ پراکنی و حقه بازی در برابر اکثریت ناآگاه به هدفش دست پیدا خواهد کرد در حالی که اگر چنین جلسه ای نبود وی به هدف نمی رسید. چنان چه بحث و مذاکره با افرادی که مجذوب یک مرام و یا مفتون یک مرشد و مراد و یا صاحب قدرت و مقامی شده باشند و او را حق مطلق و مربی بی مانند، می شمارند، باید پرهیز کرد، چون هیچ مریدی را از مرادش ولو باطل باشد با مباحثه و مناظره معمولاً نمی توان جدا کرد مگر در طول زمان اعمال خلاف شرعی را از مربی اخلاق و یا مرادشان مشاهده نمایند و برگردند. کسانی که دست و پای مراد مطاع را می بوسند و نیم خورده او را شفا می دانند و تسلیم محض اویند و گفتار او را

ص: ۳۷

-
- ۱- عمرو عاص در جریان حکمیت با صحنه سازی و فریب ابومسلم اشعری حکمیت را به سود معاویه و شکست علی علیه السلام تمام کرد. لیکن مکر و فریب حربه نامرد مردم است نامرد حيله باز و مردی رها کند
 - ۲- بقره، آیه ۱۱۱.

وحی منزل می دانند چگونه با بحث و گفت و گو هدایت می شوند؛^(۱) آنان هرگز دست از مراد بر نمی دارند البته شرکت در مناظره های عمومی و یا تلویزیونی که باعث روشن شدن آحاد ملت می شود و جلو تداوم ریاست طلبان گرفته می شود مانعی ندارد. هم چنین با زمامدار یک کشور نیز نباید به صورت خصوصی یا عمومی به مباحثه پرداخت، زیرا اگر او شکست بخورد مناظره گر را از تاریخ و جغرافیا حذف می کند و یا محبوس می سازد و اگر گفت و گو با وی دوستانه باشد ولی خلاف نظر او را بازگوید با او دشمن شده و در مواقع مناسب ضربه را به وسیله ایادیش بر وی وارد خواهد ساخت، چنان چه کسانی که با حجاج بن یوسف ثقفی و یا معاویه به مباحثه و جدال می پرداختند و آنان را محکوم می ساختند بی درنگ حکم قتل آن ها صادر می شد و بعضاً زندانی می شدند و یا از تمام مسئولیت ها عزل می شدند و اگر صاحب قدرت خیلی کینه توز نباشد حاضر نخواهد شد به این گونه افراد پستی یا مقامی را تفویض نماید.^(۲)

۸. آشنایی با صناعات خمس: در یک کلام، آشنایی مناظره گران با قیاسات برهانی، خطابی، شعری، جدلی و سفسطی نیز بسیار سودمند است و به ویژه از صناعت خمس توجه به مغالطات و جدل برای شکافتن حقایق و دریدن پرده های تدلیس و اشتباهات مغالطه گران در بخش مناظرات برای جلوگیری از لغزش های فکری مفید و ضروری می باشد. به عقیده دکتر فاستر در کتاب مباحثه و مناظره:

ص: ۳۸

۱- در مکتب تشیع هرگز نباید جز امام معصوم دیگری را الگو و حجت قرار داد و او را حق مطلق دانست و بدون قید و شرط از وی اطاعت نمود. امام صادق فرمود: ایا ان تنتصب رجلاً دون الحجه فتصدقه فی کل ما قال به؛ پرهیز از این که کسی را غیر از حجت الهی مقام مطاع قرار دهی و آن چه را او بگوید باور داشته و مطیع باشی. (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۸). در حدیث دیگر فرمود: و تدعوا الناس الیه نه تنها خودت مطیع باشی بلکه مردم را هم به اطاعت از او دعوت کنی، این کار گناهی است نا بخشودنی. (المستدرک، ج ۱۱، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۰).

۲- مناظره زینب کبرا با ابن زیاد و محکومیت او باعث شد که ابن زیاد در صدد قتل دختر علی برآید، لیکن هجوم بچه های امام حسین به سوی عمه سادات و در حلقه محاصره قرار دادن دختر فاطمه و هم چنین زن بودن و داغدار بودن وی باعث انصراف ابن زیاد از کشتن حضرت زینب گردید.

در مناظره، شاگردان با اصولی روبه رو می شوند که متکی به علم منطقی است و به زودی توجه پیدا می کنند که برای اقامه دلیل و استدلال آشنایی با علم منطق لازم دارند و هر کس بخواهد درست استدلال نماید جز این که فن منطق را فراگیرد چاره ندارد. (۱) بلکه صناعات خمس را باید بدانند و بیاموزند.

۹. نظم دقیق در مبادی: در اقامه دلیل در فن مناظره روش صحیح و نظم و ترتیب دقیقی باید رعایت گردد و گرنه هرج و مرج و پریشان گویی می آورد، وانگهی باید قبلاً تمرین عملی و شرکت در مناظرات ساختگی داشته باشد، چرا که صرف تحصیل آداب و قواعد این فن و مجرد بررسی و قرائت شاهکارهای سخنرانی و مناظره ای در چنین مجالسی بی آن که عملاً در مناظرات مصنوعی شرکت نموده و به تمرین و مهارت پردازند و اساتید فن و سایر مخاطبان نقاط قوت و ضعف آن ها را بازگو سازند کاری بی روح و بی ثمر است، مباحثات شفاهی به مراتب شورانگیزتر از مبارزات قلمی است، از این رو تمرین بیشتر لازم دارد. «رابینز» استاد مناظره در دانشگاه آباوا می نویسد:

آن قوم که در مباحثه قوی تر گردد پیشرفت خواهد داشت، زیرا صفحات تاریخ از تأثیرات مناظره در امور دنیا حکایت می کند مخصوصاً از آن جهت که یکی از نیروهای بزرگ آموزش و پرورش به شمار می رود. (۲)

در دنیای غرب اکثر دانشمندان آموزش و پرورش بر این باورند که برای کارهای دشوار و خطیر کشور، نوعاً کسانی شایسته اند از طرف ملت برگزیده شوند که در انجمن های مناظره بیشتر ورزیده شده باشند، زیرا در مناظره، یک دانشجوی ماهر تمام مایه های علمی و عملی و گوهر ذاتی خود را به کار می بندد و تا آخرین مرحله لیاقت و استعداد، کوشش و تلاش می نماید تا گفتارش شیرین و دلایلش مورد پسند و سزاوار تصدیق و تحسین باشد و به مجرد این که یک بار به این افتخار نائل می شود لذت آن را به زودی فراموش نمی کند به قول حافظ:

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است مباد کس که در این نکته شک و ریب کند

اگر دانشجو با دقت کافی و اسلوب منظم کتاب مناظره را بخواند و عملاً به کار گیرد، در نتیجه ممارست، صوت و آهنگ او به تدریج موزون شود و قوه ناطقه اش بی آن که خود

ص: ۳۹

۱- آداب سخن، ص ۱۲۸.

۲- آداب سخن، ص ۱۲۸.

متوجه باشد رو به کمال می رود، سرعت انتقال و حاضر جوابی و نیروی تجزیه و تحلیل از نتایج مسلم این فن است. کسانی که در این علم از نظر فنی و عملی مجرب باشند اگر به مناظره دعوت شوند قوای فکری خود را فی الفور تمرکز دهند و به گونه ارتجالی با طلاق زبان و رفتاری خالی از تکلف اعتماد و احترام جمع را به خود جلب می نمایند.

رئیس یکی از دانشکده های حقوق آمریکا می نویسد:

نام بعضی دانشجویان را پس از فراغت از تحصیل به ندرت کسی شنیده است ولی بالعکس بسیاری از دانشجویان دیگری که در انجمن های مناظره وارد بوده اند حدیث سخنان در بسیط زمین گسترش یافته و در تالار کنگره ها و مجالس قانون گذاری و مجامع بین المللی طنین افکنده و برخی در مقامات فرهنگی و قضایی، اجتماعی و سیاسی پایگاهی بلند یافته و خدمات درخشانی به کشورشان انجام داده اند.^(۱)

در کتابی که سه تن از استادان سخنوری و مناظره در آمریکا نوشته اند مناظره را هوش آزمایی و نبرد افکار تعریف کرده و چنین گفته اند:

در این نبرد، پیروزی نصیب کسی است که به وجه مؤثری در مسائل غور کند و گوی سبقت را در این میدان برآید و در اندیشه و گفتار مهارت و شایستگی خاصی از خود نشان دهد. شما نیز هر گاه وارد این میدان شوید خواهید توانست نیروی خود را برای احراز مقام رهبری و نفوذ در عقیده شنوندگان بیازمایید و معلوم کنید تا چه اندازه می توانید درباره مسائل حیاتی اجتماعی، مستمعین خود را با خود هم فکر و هم آهنگ سازید.^(۲)

مناظره و گفت و گوی سودمند

اصولاً گفتگو در حالی می تواند مفید باشد که شرایط ذیل را داشته باشد

۱. رعایت منطق و انصاف: دنیای معاصر ما جهانی است که فرهیختگان، حتی غالب مردم جهان از مناظرات و مجادله ها و مشاجره های بی حاصل مغرضانه و متکبرانه خسته شده و به گفت و گوی هدفمند و منصفانه پناه آورده اند. برای گفت و شنود منصفانه و منطقی باید:

ص: ۴۰

۱- دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۹.

۲- به نقل از: دکتر پاشا صالح، آداب سخن، ص ۱۲۹.

طرفین مناظره یکدیگر را درک کنند و خود را به جای شخص رقیب مورد نظر قرار دهند و نظریات او را در موضوع مورد اختلاف ارزیابی نمایند و در صدد ایجاد رابطه منطقی و اصولی با هم باشند. بهتر است در آغاز مناظره و گفت و گو طرفداری از حق و حقیقت، را گوشزد نموده و حق محوری را هدف قرار دهند و در طول مناظره به طور مکرر یادآوری نمایند که هیچ قصد و منظوری جز حل و فصل عادلانه موضوع و کشف حقیقت ندارند و در صورتی که مناظره گر مذهبی باشد خاطر نشان سازد که هدف از این گفت و گو حل مشکل و جلب رضای خداست نه کسب امتیاز یا اقناع حس برتری جویی و غلبه و یا کسب شهرت و محبوبیت، زیرا وجهت اجتماعی و منافع دنیوی با حقیقت طلبی، قابل معامله و سزاوار مبادله نمی باشد.

۲. تسلط و خونسردی: به هنگام گفت و گو تسلط بر نفس و خونسردی را حفظ نمایند و عصبانی نشوند، زیرا عصبانیت به هنگام سخن گفتن نه تنها مناظره گر را بی منطق و غیر منصف و عصبی جلوه می دهد بلکه مواعی بر سر راه خواسته های مطلوب نیز فراهم می سازد، مناظره گری که هدف صحیحی دارد باید به طرف مخالف مهلت دهد تا خشمگینانه انرژی مخرب خویش را با ادامه صحبت تخلیه نماید. بگذارید رقیب مخالف تمام حرف هایش را بزند تا آرامش پیدا کند، چرا که مذاکره سودمند در فضای آرام و مناسب نتیجه بخش است و در این صورت است که گفت و گو، روند واقعی خود را باز می یابد.

شایان ذکر است که تخلیه تنش های عصبی، باعث تخلیه اطلاعات و برداشت های طرف مقابل نیز می شود و شرایط را برای برقراری تفاهم کامل و تحلیل مسائل فراهم می آورد. انسان منصف می کوشد طرف مقابل را عصبانی نسازد تا مذاکره ادامه یابد و مباحثه از روال طبیعی خارج نشود. گرچه برخی از طرف های درگیر می دانند با عصبانی کردن رقیب، می توانند طرف مقابل را شکست دهند، ولی این شیوه، از حکمت عقلانی و اخلاق اسلامی محسوب نمی شود. هر چه مناظره گر موازین اخلاقی را بیشتر رعایت نماید در پیروزی نهایی او مؤثرتر خواهد افتاد و محبوبیت اجتماعی پیدا خواهد کرد.

۳. اجتناب از متیّت و خودبینی: برای اثبات این حالت باید در طی گفت و گو متذکر شوند که چنین خصلت های منفی در طرف مناظره گر نیست و سعی کنند روح خودپسندی و غرور را با کلماتی درهم بشکنند مانند: «شاید من اشتباه کرده باشم». «ممکن است حق با حضرت عالی باشد»، چرا که این اعترافات به طرف مقابل آرامش بیشتر می دهد. بهتر است با گفتن این که: حاضرید برای حل اختلافات در صورت لزوم، به او امتیاز نیز بدهید و

سخنان درست او را بپذیرید و از بازگو ساختن حق و اعتراف به گفتار درست در جمع تماشاچیان و مخاطبان دریغ نمی‌ورزید. این گونه فضاسازی‌ها بسیار سودمند و ارجمند می‌باشد، زیرا آن چه که اهمیت دارد نتیجه‌گیری نهایی و حق طلبی است و نباید از این نوع گفتارها ترسید. برخی از گفته‌های طرف مقابل را پذیرفتن، به مفهوم مغلوب شدن نیست؛ مثلاً در مقام مناظره با ماتریالیست‌ها و منکران خدا می‌توانیم از مسلمات آنان شروع کنیم؛ مثلاً می‌پرسیم: آیا جهان هستی وجود دارد؟ می‌گوید: بله. آیا تمام اجزای جهان تأثیر متقابل در هم دارند؟ جواب مثبت است. بنابراین، ازلیتی باید در کار باشد که او منشأ پیدایش هستی و پدیده‌های هستی باشد. می‌گوید: صحیح است. می‌گوییم: لیکن آن موجود ازلی و ابدی به دلایل روشن نمی‌تواند ماده و طبیعت باشد، زیرا به عقیده شما مناط علیت و علت احتیاج یک چیز به علت، صرف «موجود» بودن آن چیز است نه «حدوث» و یا «فقر وجودی» و نه «امکان ذاتی و داشتن ماهیت»، بنابراین ماده به عنوان «موجود اولیه» چون موجود بوده است باید به علت داشته و نمی‌تواند ازلی و بی‌علت باشد، پس ماده باید آغازی داشته باشد، اگر چه ممکن است پایان نداشته باشد و...

۴. اجتناب از توییح و ملامت: از ملامت و هتک حرمت و توییح طرف مذاکره، مناظره گر حق طلب جداً باید پرهیزد و شخصیت و غرور طرف مقابل را نشکند که در این صورت، امیدی به سازش و مصالحه و تفاهم باقی نخواهد ماند. ممکن است طرف مقابل از هتاک و جسارت از شما بترسد و سکوت کند، ولی در نهایت این سکوت به خصومت ریشه دار منتهی می‌شود و برای جبران اهانت‌ها در موقعیت‌های مناسب فریاد برآورد و در نهایت بر ضد شما به عکس‌العمل شدیدی دست زند: «و لا- تلو من خاطئاً بِخَطِيئَتِهِ»؛ خطاکار را به علت خطایش مورد سرزنش قرار ندهید، چرا که توییح، او را جریحه دار و مأیوس و احیاناً گستاخ خواهد کرد.

۵. استماع مطالب: هنگامی که طرف مذاکره توضیحاتی می‌دهد مقتضای ادب اسلامی ایجاب می‌کند که با تمام وجود به سخنان او گوش فرا داده و کلام او را قطع نکنیم و این سیره رسول خدا و امامان معصوم و حکیمان است. با این رفتار ثابت می‌کنید که برای طرف مقابل حق و حقوقی قائل هستید و او را صاحب فکر و اندیشه می‌دانید. دوییدن در میان حرف دیگران نشانه غرور، بداخلاقی، بی‌اعتنایی و بی‌ادبی است. اگر ایرادی هم دارید یادداشت نمایید و پس از پایان گفته‌های او در پاسخ‌های خویش بگنجانید.

۶. عدم خروج از موضوع: سعی کنید از موضوع بحث خارج نشوید، به جای اثبات

اشتباهات و خطاکاری های طرف مقابل، بیشتر در مورد اصل موضوع و خواسته خود گفت و گو کنید و مذاکره را به مسیر مطلوبی برسانید. از اهرم عاطفه و ادب بهره برداری بیشتری کنید، زیرا بذل ادب و تقدیم عواطف، سنگ سخت را نرم می کند: ((کانه ولی حمیم)) (۱). اصرار به خطای طرف مقابل بر تیرگی روابط می افزاید و روح عناد و لجاج را برمی انگیزد.

۷. ترک مقابله به مثل: اگر طرف مقابل شما لجوج و یک دنده است، تا می توانید مقابله به مثل نکنید و قضاوت را به حاضران و یا بینندگان و شنوندگان واگذار نمایید، چون ترک مقابله به مثل، از کرامت انسان است. وانگهی شما با عمل متقابل همانند او بر لجاجتش خواهید افزود، بلکه سعی کنید راه حل مناسب تری ارائه بدهید. مؤمن باید سعی کند و از مجادله احسن و نیکوترین شیوه مناظره استفاده کند. اگر شرایط ایجاب کرد ابراهیم وار نخست با او همراهی کرده آن گاه راه حل بهتری را به آن ها ارائه دهید و دلیل اعراض را متذکر شوید و ندای ((انی لا احب الا فلین)) سر دهید.

۸. عرضه بر حکمیت: اگر بحث و مناظره به جای باریک رسید و مخاطبان سردر گم شدند نوبت به حکمیت می رسد؛ اگر با استمداد از شیوه های فوق، مسئله حل نشد، داور و میانجی بی طرف و عادل و مقبولی پیشنهاد کنید که قضاوت و گفتار او، فصل الخطاب مذاکرات و مناظرات باشد. حکمیت در قرآن تثبیت شده (۲) و در عصر حاکمیت امام علی علیه السلام اجرا شده است گرچه عمرو عاص از طریق مکر و فریب وارد شد و ابوموسی اشعری را فریب داد، و حضرت علی علیه السلام به این نوع حکمیت رضایت نداشت. گرچه اصل حکمیت را با تعیین نماینده واقعی می پذیرفت.

کسب مهارت های لازم

طرفین مناظره کننده هر کدام باید مهارت ها و آموزش های لازم را در امور زیر به دست آورده باشند:

ص: ۴۳

- ۱- فصّلت، آیه ۳۴: ((اذفع بالّتی هی احسن فاذا الّذی بنیک و بینه عداوه کانه ولی حمیم)) ؛ بدی را به نیکوترین وجه پاسخ ده در این صورت بین تو و کسی که دشمنی می ورزد گویا دوستی عمیقی برقرار است.
- ۲- در اختلافات خانوادگی فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها.

یکم. در ساختن عکس قیاس مهارت داشته باشد؛ یعنی بتواند یک قیاس را از طریق تقابل تضاد و یا تناقض به صورت چهار قیاس بسازد بدین شکل: نقیض نتیجه و یا ضد آن را با یکی از مقدمات ترکیب ساخته تا نقطه مقابل آن بدست آید؛ مثلاً هر انسانی حیوان است و هر حیوانی جوهر است پس هر انسانی جوهر است. یکی از راه های عکس این قیاس چنین است که بگویی: هیچ انسانی جوهر نیست و هر حیوانی جوهر است پس هیچ انسانی حیوان نیست. (۱)

دوم. در ساختن عکس مستوی و عکس نقیض موضوع و محمول نیز وارد باشد، چرا که این مهارت به او کمک می کند که بتواند ادله متعددی برای اثبات مطلوب و یا ابطال مدعای خصم اقامه کند.

سوم. مهارت در ارائه مقدمات فراوان برای اثبات و یا ابطال هر مطلوبی از مواضع مختلف و امور دیگری که بر قدرت وی در بیان استدلال های متعدد می افزاید.

چهارم. مناظره گر باید در فن سخنوری نیز توانمند باشد تا بتواند توجه حاضران را به خود جلب کرده و ستایش و تحسین مخاطبان را برانگیزد. وانگهی باید توجه داشته باشد که اصل و جان مایه مناظره همانا صحبت است که مبتنی بر قیاس، استقراء و تمثیل است و حکیمان آن را عمود و پایه سخنوری و مناظره دانسته اند؛ از این رو باید مناظره گران با قیاسات برهانی، خطابی، شعری، جدلی و سفسطی آشنا باشند و به ویژه از صناعات خمس به سفسطیقا توجه خاصی مبذول دارند و بدین وسیله به اشتباهات عمدی یا سهوی مغالطه گران پی برند و حقیقت را از تدلیس و تلیس باز شناسند. آری، دانستن ایهام انعکاس و مصادره به مطلوب و اشتراک لفظ به جوهر لفظ و سوء تألیف و سوء اعتبار حمل و تفصیل مرکب و ترکیب مفصل و جمع مسائل در مسئله واحد و نهادن چیزی که علت نیست به جای علت و اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات و سایر مغالطات را کاملاً بشناسد تا پرده تدلیس را پاره کند و چهره حقیقت را از پشت پرده های تدلیس ارائه دهند.

فورمول های تشنیع و استهزاء لغزش هایی را که از راه لفظ یا معنا ممکن است پیش آید روشن سازد و لیکن برای تمیز بین حق و رهایی از نکبات شرک و الحاد و ادبار و خرافات و اوهام تکیه گاه قوی تری لازم است و آن هم کلام خداست.

پنجم. باید زمان مناظره را با دقت و مهارت بین خود و حریف، عادلانه تقسیم کند و

ص: ۴۴

مجری برنامه را کنترل نماید؛ مثلاً هر کدام پانزده دقیقه سخن بگویند، چرا که اگر به حریف میدان داده شود زمام سخن را در دست گرفته و توجه مخاطبان را به خود جلب می کند و قسمت اعظم زمان بحث و گفت و گو را اشغال کرده مستمعان را خسته می کند تا زمینه برای طرف مقابل باقی نگذارد و در ذهن مخاطبان غالب و پیروز مباحثه محسوب شود.

شرایط مناظره با ادیان و مکاتب

پس از بیان شرایط گفت و گوی مفید و سودمند اکنون راهکارهای مناظره را در خصوص هواداران مذاهب مطرح می سازیم تا باعث بصیرت بیشتر گردد:

۱. وجود توانمندی برای مناظره؛ بر اساس مبانی علمی و دینی اگر انسان مناظر حضور ذهن و تسلط بر مبانی دینی و علمی طرف مقابل نداشته باشد شکست می خورد و مناظره به مقصد نهایی نمی رسد؛

۲. توجه به مشترکات دینی و مختصات هر کدام در ابعاد اعتقادی، اخلاقی و احکام؛

۳. شناخت کامل آرای دیگران و درک مقاصد آنان؛ از منابع معتبر و مقبول طرفین

۴. آگاهی و بیداری در برابر بذرهای تفرقه و بدبینی و شناسانیدن دشمنان مشترک به یکدیگر؛

۵. شناخت عوامل همبستگی و هماهنگی بین پیروان مذاهب و سوق دادن مناظره به این جهت؛

۶. محور قرار دادن ارزش های علمی معنوی و اصول پذیرفته شده اخلاقی و دینی و رعایت انصاف، گذشت صداقت و حاکم قرار دادن وجدان و مشترکات در مناظره؛

۷. تکرار جلسه ها و گفت و شنودها به گونه مستمر تا دستیابی به حقیقت؛

۸. برخورداری از حسن نیت و مدارا و باور داشتن به آزادی اندیشه و تحلیل مسائل عقلی و دینی؛

۹. طرح مسائل بر اساس مبانی اصلی هر مکتب نه بر اساس ذهنی و عرفی به ویژه سنت های غلط اجتماعی؛

۱۰. طرح مباحث در فضای سالم و آرام به دور از تشنج و برخوردهای احساسی و عصبی و جنجال های سیاسی؛

۱۱. برخورداری از سعه صدر و بردباری و تحمل آرای مخالفان؛

۱۲. عنایت به هدف و نتایج گفت و گو و پذیرش حاکمیت ادیان الهی به عنوان محور

۱۳. اعلام توافق و مشترکات مکاتب و رسیدن به دو اصل احترام متقابل به عقاید یکدیگر و پذیرش آنچه حق است با علم به این که هماهنگی و تلاش ها در مسیر اهداف مشترک عبارت است از: حفظ اصول دینی و ضوابط اخلاقی با رعایت حقوق طرفین.

در مناظرات پیامبران و امامان مصعوم تمام این معیارها به کار گرفته شده است. اگر در مناظرات ائمه اهل سنت دقت کنیم خواهیم فهمید که مجموعه گفت و گوها از عصر امام باقر علیه السلام و شاگردانش مانند هشام بن سالم، هشام بن حکم، مومن طاق، حمران، طیار و... از ارزشمندترین میراث های دینی ما در باب مناظره است و رساله هایی چون توحید مفضل و اهللججه، گواهی روشن بر این سنت می باشد.

گزارش های مبسوط این مناظره ها بر غنای مباحث اعتقادی و کلامی شیعه افزوده و بیانگر آداب اخلاقی در گفت و گو و تحمل و شکیبایی امامان را در برابر آرای مخالفان، جسارت ها و سفسطه های آنان نشان می دهد که ما باید از آن ها بهره گرفته و مناظره را بر آن شیوه قرار دهیم و پاسدار سیره اسوه ها و الگوهای خود باشیم.

کتاب های نهج الحق، النقض، المراجعات، الرحله المدرسیه، گفتگوی مادی و الهی، گفتگوی تمدنها در قرآن و حدیث حاصل کار محققان با نظارت آقای ری شهری آداب المناظره قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی چاپ قاهره در المحججه البيضاء ۱۴۲۴. مناظره دکتر و پیر و ده ها کتاب دیگر شاهد استمرار این سنت حسنه است و متکلمانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، ابن عقیل، کراجکی، طبرسی، علامه حلی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه شوشتری، علامه بلاغی و فخر رازی و سایر اساتید فنون گفت و گو و مناظره، با عنوان نوابغ بزرگ، این راه و رسم مرقی را پیمودند. چرا چنین نباشد؟! دینی که معجزه ابدی آن از جنس سخن و کلام است و گفته های پیامبران و صالحان و مومنان با کافران و ملحدان را باز گو می سازد، باید پیروان حقیقی و مبلغان راستین اسلامی را بر این امر یاری رساند و به روش مجادله احسن ترغیب و تحریص نماید.

بی علت نیست که حضرت علی، امام المتکلمین والحکما علیه السلام می فرماید:

اضرَبوا بعض الرأی علی بعض یتولد منه الصواب؛(۱)

ص: ۴۶

برخی اندیشه ها را با اندیشه های دیگر به هم بزیند تا حقیقت به دست آید.

آری با تضارب افکار و عقاید است که مسئله جدید تولید می شود.

در جای دیگر می فرماید:

من استقبال وجوه الاراء عرف مواقع الخطا؛(۱)

هر کس آراء گوناگون را بداند، مواضع خطا برای او آشکار می شود.

مبلغان اسلام دو رسالت سنگین دارند: یکی ابلاغ پیام های حقیقی به مخاطبان به شیوه مواعظ حکیمانه و نیکو و دیگر شفاف سازی حقایق در شکل مناظره با ملحدان یعنی از یک سو مذاهب اسلامی و ادیان الهی باید توجیه شوند، از جانب دیگر گفت و گوی با هر کدام از این دو گروه قواعد و آداب خاصی می طلبد که مبلغ باید خود را به آن مجهز سازد.

مبادی و دلایل مناظره

همان گونه که در قیاس برهان نتیجه بخش، باید مواد قضیه و اشکال آن صحیح و یقین آور باشد، مناظره نیز به مواد قضیای مناسب و دلایل سودمند نیاز دارد که باید آماده شود.

مبادی اولیه مناظره عبارت است از: مشهورات، مسلمات و مقبولات؛ با این تفاوت که به کار گرفتن مشهورات برای «سائل» و «مجیب» هر دو جائز است، اما به کاربردن مسلمات تنها برای «سائل» رواست. البته باید توجه داشت که مشهورات بر سه قسم است:

۱. مشهورات ظاهری: یعنی قضایایی که در بدو امر مشهورند ولی شهرت آن ها پس از تأمل و دقت زایل می شود.

۲. مشهورات حقیقی: یعنی آن سلسله از قضایایی که شهرت آن ها پس از تأملات ثابت می ماند.

۳. شبه مشهورات: یعنی قضایایی که شهرت آن ها به هر علتی که باشد به سبب یک عارض غیر لازم پدید آمده و با زوال آن، شهرت نیز منتفی می شود. در میان این اقسام تنها مشهورات حقیقی از اعتبار و صلاحیت برخوردار است، ولی مشهورات ظاهری تنها در صناعت خطابه و مناظره به کار برده می شود، ولی قضایای شبه مشهورات در صناعت مغالطه به کار می آید و بس که اسمش را «مشاغبه» می گذارند. ممکن است مشهورات واقعاً حقیقی

ص: ۴۷

باشد و مناظره گر می تواند آن ها را در قیاس خود به کار برد، چنان چه اگر مخاطبان و مناظره کنندگان بر یک امری و دلیلی وفاق داشته و بر صحت و مقبولیت آن معترف و پذیرا باشند نیز می تواند در مناظره از آن استفاده شود. علت این که شهرت در قضایای مشهوره به علت و سبب نیازمند می باشد چون شهرت در قضیه مشهوره، ذاتی نیست بلکه امری عارضی است، از این رو بی گمان هر امر عارضی سببی دارد، ولی حقیقی بودن قضیه یک امر ذاتی است و نیاز به علت ندارد و سر آن که از مبادی به حساب آمده این است که سبب شهرت آن قضایا پیش مردم به قدری روشن است که گویا شهرت از ذات قضیه می جوشد و این یک نوع غفلت و مسامحه عرفی است. البته مبادی استدلال مناظره و غیره به حسب ماده استدلال بر برهان، جدل، مغالطه و شعر و خطابه تقسیم می شود و در مناظره از همه مبادی قیاسها می شود استفاده کرد. از این رو بعضی ها مناظره به پنج قسم برهانی، مغالطی، جدلی، خطابی و شعری منقسم نموده اند لیکن مناظره به معنی الاخص از قیاساتی که ذیلاً آمده استفاده می شود وانگهی مناظره از نظر ما فن مستقلی است و از مطالعه جدا است. برهان، مجادله و شعر و خطابه گرچه از صناعات خمس نیز می شود بهره جست.

قیاسات مناظره

اشاره

اکنون در صدد بیان صورت قضایا در «حجج مناظره ای» و به عبارت دیگر قیاسات آن می باشیم و آن شش قسم است: قیاس تام، قیاس اضماری، قیاس استقرائی، قیاس تمثیلی، قیاس دو حدی، قیاس مرکب.

۱. قیاس تام

قیاسی است که هر دو مقدمه آن در بر گیرنده حد اوسط یا یکی از طرفین نتیجه باشد، مثال: هر معلولی را علتی است، مجموعه جهان معلول است پس جهان خلقت علتی خارج از مجموعه را می طلبد. در این قیاس، معلول _ که حد اوسط است _ در کبرا و صغرا ذکر شده است؛ همان گونه که در نتیجه نیز هر دو مقدمه بیان گردیده است (جهان و علت).

قیاس تام بر دو گونه است: قیاس عقلی و منطقی و دیگری، قیاس مناظره ای، جدلی و خطابی. نخست، فرق قیاس منطقی را با قیاسات مناظره، جدل و خطابه بیان می کنیم، سپس به قیاس مناظره ای به گونه اخص می پردازیم:

— قیاس منطقی که همان برهان عقلی است، بر مقدمات یقینی و استوار می باشد، ولی در قیاسات مناظره و نظایر آن غالباً از مقدمات ظنی مانند مقبولات، مشهورات و مضمونات، محمولات استفاده می شود؛ گرچه از مقدمات یقینی هم می شود بهره جست، لیکن عموم مخاطبان از درک مسائل عقلی ناتوانند.

— در قیاس منطقی به کمترین الفاظ و معانی باید بسنده کرد به میزانی که صورت کبرای قیاس درست شود، ولی در قیاسات صناعات مذکور اطناب و تفصیل مطلوب است نه ایجاز و نه تطویل.

— در شکل قیاس های منطقی نمی توان تصرفی کرد، بلکه یک عالم منطقی مطابق یکی از اشکال چهارگانه قیاس، استدلال می کند، اما مناظره گر و مجادل و خطیب در تصرف در اشکال قیاس از حیث تقدم و تأخر مقدمات مختار است، ممکن است از نتیجه شروع کند و در صغرا و کبرا به صورت های دلخواه تصرف کند؛ مثلاً می گوئیم خداوند نعمت های فراوانی به بشر عنایت کرده که قابل احصاء و شماره نیست ((و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها)) در هیچ یک از نعمت های اعطایی ذات اقدس الهی در قرآن کریم منتهی نگذاشته است، ما باید با انفاق کردن نعمت های مادی و معنوی شکر نعمت را پاس داریم و با عبادت الهی شکر منعم را چرا که سپاس نعمت و منعم هر دو واجب عقلی و شرعی است.

۲. قیاس اضماری

ارسطو و فارابی قیاس ضمیر را قیاسی دانسته اند که یکی از مقدماتش حذف شده باشد، (۱) این که به طرف مقابل بگوئیم جهان متغیر است پس حادث می باشد در این قیاس، کبرا مضمراست و اگر صغری، مضمرا باشد آن را قیاس «دلیل» گویند، مثل این که گفته شود هر چه عقل را زینت بخش باشد شرف انسانی است. زینت عقل، علم است، بنابراین علم، مایه زینت و شرافت انسان است. کاربرد قیاس اضماری در مناظره و خطابه و دیگر صناعات، کاربرد قابل توجهی دارد.

۳. قیاس استقرایی

از حکم جزئی به حکم کلی رسیدن است؛ یعنی هر حکمی که بر مصادیق یک نوع به

ص: ۴۹

۱- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ترجمه حسن ملک شاهی، ج ۲، ص ۴۴۹.

گونه مساوی بار شود بی شک در مفهوم کلی آن جزئیات نیز باید آن حکم صدق کند، چرا که مشت نمونه خروار است. به کمک استقرای تام از روی جمیع جزئیات و افراد، حکم کلی صادر می شود، زیرا آن چه در تمام افراد محقق باشد در کلی آن نیز صادق است، مثل این که بگوییم هر جسمی یا صاحب روح است یا نیست یا از نباتات است یا از نوع جماد و هر یک از این ها که قابل تحول و قسمت پذیر است نیاز به مکان دارد، پس هر جسمی که قابل تقسیم باشد مکان می خواهد، یا هر فلزی در حرارت انبساط پذیر می باشد. این نوع استقراء در مناظره و صناعات و مشابه آن کاربرد دارد، از یک قضیه منفصله به عنوان صغری و از چندین قضیه حملیه تشکیل می شود می گوییم: هر متحرکی یا از سنخ نباتات است و یا حیوان و جماد است و هر نباتی بدون شک جسم است چنانچه هر حیوانی نیز جسم است و هر جمادی نیز از جنس جسم است و هر نباتی بدون شک جسم است. در این قیاس، موضوع نتیجه، موضوع قضیه منفصله و محمول آن محمول در قضایای حملیه قرار گرفته یعنی هر متحرکی جسم است.

استقرای ناقص _ همان گونه که از اسمش پیداست _ از روی بعضی از افراد و مصادیق حکم بر کلی صادر می شود و بر خلاف استقرای تام، غالباً مفید ظن است. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

یا کمیل الناس ثلاثه: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستظئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق»

ای کمیل، مردم سه دسته اند: علمای ربانی، دوم دانش طلبانی که در راه نجات، به دنبال تحصیل علمند و سوم، احمقان بی سر و پا که دنبال هر صدایی می دوند و با هر بادی حرکت می کنند؛ همانان که از نور علم، روشن نشده اند و به رکن محکمی پناه نبرده اند.

این تقسیم از نظر جامعه شناسی علوی کاملاً صحیح است گرچه عالم ربانی در جایگاه و مراتب مختلف قرار دارد تا آن جا که به ائمه معصومین و غیر آن قابل تقسیم است. فرمودند: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون»^(۱) که این عبارت اشاره به مصداق اتم و کامل علمای ربانی دارد و متعلمان نیز درجاتی دارند: برخی ممکن است از طلاب علوم دینی باشند و

ص: ۵۰

بعضی دانشگاهی و از اساتید، ولی "همچ رعاع" کسانی هستند که مانند پشه‌ها به هر سو متمایل می‌شوند و در جهت باد حرکت می‌کنند، همگی عوام نیستند، بسا ممکن است فقیه یا استاد دانشگاه باشند و در عقاید دینی و تحلیل‌های اجتماعی و خبری که باید متکی به استدلال و برهان منطقی و یا سیاسی باشد قوی نباشند. (۱)

در هر حال از این دو نوع استقراء، غالباً استقرای ناقص در مناظره به کار برده می‌شود، ولی در خطابه و مجادله از استقرای ناقص کمتر بهره گرفته می‌شود، چرا که بیشتر از تمثیل و قیاس ضمیر استفاده می‌شود.

متکلمان در مناظره و جدل بیش از خطابه به قیاس و استقرا تمسک می‌جویند، ولی خطیبان به قیاس و تمثیل بیشتر تکیه می‌کنند، چون قیاس استقرایی به صورت استدلال از تمثیل نزدیک تر است، چرا که در استقراء به مقدار زیادی با تفحص در جزئیات استفاده می‌شود ولی در تمثیل صرف مشابَهت کافی است.

حسن استقراء تمثیل در این است که یک نمونه برداری از چیزی می‌شود و مجموعه را بر آن حکم حمل می‌نمایند و می‌گویند یک قطره از آب دریا را می‌آزماییم و هر گونه املاحی در آن باشد در مجموع آن دریا نیز وجود دارد؛ مثلاً با تجزیه شعاعی از خورشید که در عدسی آزمایشگاه می‌تابد می‌توانند ذخایر موجود در خورشید را به دست آورند. و هم چنین انسان یک نمونه جامعی است از عالم خلقت، آن چه در جسم و جان آدم قرار دارد در مجموعه جهان هستی نیز وجود دارد. به گفته شاعر:

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاکیزه تر نبود بیانی

ای قطره تو غافلی که دریا

در جوی تو می‌رود هویدا

در برج تو ماه و آفتاب است

لیکن پس پرده حجاب است

تو نامه خدایی ای نامه سر به مهر

بگشای مهر نامه بین تا در آن چه هاست

از آفرینش آن چه تو خواهی ز کل و جزء

در ذات خود بجوی که جام جهان نماست

۱- دکتری از دوستان ما معتقد بود که عوامل استعمار امام را حل را برانگیخته تا جمع کثیری کشته شوند تا دنیا گرفتار قحطی مواد غذایی نشوند. یکی از عالمان وجود امام زمان (عج) با قاعده استصحاب خواسته ثابت کند و این امر جز ساده اندیشی و بی خبری از شرایط زمان چیز دیگری نیست.

ای بشر غیر تو کس مظهر یزدانی نیست

تو همان درّ یتیمی که تو را ثانی نیست

تو آن آینه غیب نمای ملکوت

بہتر از ذات تو بر ذات تو برهانی نیست

۴. قیاس تمثیلی

قیاس تمثیل عبارت است از اثبات حکمی در یک امر جزئی برای ثبوت آن در امر جزئی دیگر به سبب علت مشترک و مشابهتی که میان آن دو برقرار می باشد، مثال: جهان مانند یک خانه مسکونی از اجزایی تشکیل شده بنابراین حادث است؛ زیرا هر مرکب که نیازمند اجزا است، در احداث و ترکیب به علت فاعلی نیاز دارد؛ چنان که در ساختن خانه به بنا نیاز است. تمثیل، گاهی به صورت داستان مطرح می شود؛ خواه داستان واقعی و از مقوله تاریخ باشد یا افسانه و داستان مجازی و ساختگی، مانند حکایت های کلیله و دمنه و یا قصه های مولوی.

قیاس تمثیلی، در خطابه دینی کاربرد بسیار دارد و می تواند اثرگذار باشد؛ مانند این که گفته شود: دنیا مانند مار واقعی است؛ ظاهری نرم و خوش و خط و خال دارد، ولی در باطن آن زهر کشنده است. یا اجل و سرآمد زندگی به گرگی در میان بیابان تشبیه شود که آدمی از آن، به طرف چاهی فرار کرده و در آن به ریشه درختی آویزان شده باشد؛ در عمق چاه می بیند ازدهایی دهن باز کرده و آماده بلعیدن است و بالای چاه، گرگ اجل در کمین است؛ در این حال، انسان همان گونه که به ریشه های درخت چسبیده، مقابل خود، کندوی عسلی می بیند که هر گاه انگشتی در آن فرو برد، زنبوری می گزد. از جانب دیگر مشاهده می کند موریانه ها ریشه درخت را می جویند؛ یعنی نوش و نیش دنیا و غم و شادی آن همواره درهم آمیخته است و: ((کلّ نفس ذائقه الموت)) قانون کلی و اجتناب ناپذیر است. آیه ((اینما تکنونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیّده)) از وقوع مرگ قطعی حکایت دارد.

به هر جهت، در مناظره نیز قیاس تمثیل کارآمد است شهرت و مقام به مثابه گلوله نجاست است و آدم های مقام طلب همچون سگانی هستند که برای بدست آوردن نجاست می جنگند.

به قول امام راحل حکومت های دنیا برای گلو بزرگی مانده کره زمین دیگران برای نجاست مختصری می جنگند.

در این نوع قیاس، مناظر کننده در گام نخست، مطلبی را از طرف مقابل می گیرد، سپس آن را به دو قسم متباین تقسیم می نماید که هر دو قسم، گفتار او را نقض و باطل می کند. این قیاس را «ذوالقرنین» نیز گفته اند؛ چرا که گویی چنین شخصی، از چپ و راست به دشمن شاخ می زند مانند مشت زنی پیروز، با ضربات پیاپی، طرف مقابل را مغلوب می کند. در این باب نمونه های زیادی موجود است که به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. حضرت علی علیه السلام در نامه ای که به صورت مناظره برای طلحه و زبیر نوشته است، می فرماید:

اما بعد، فقد عَلَّمْتُمَا وَ إِن كَتَمْتُمَا، اِنِّي لَمْ اُردِ النَّاسَ حَتَّى اُرادونى و لَمْ اُبَايعُهُمْ حَتَّى بَايعُونى و اِن كَمَا مَنَّ اُرادنى و بَايعَنِى و اِن لَمْ تُبَايعَنِى... فَاِن كُنْتُمَا بَايعْتُمَانى طَائِعِينَ فَاَرْجِعَا و تُوْبَا اِلى الله مِنْ قَرِيبٍ و اِن كُنْتُمَا بَايعْتُمَانى كَارِهِيْنَ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لى عَلَيْكُمَا السَّبِيْلَ بِاِظْهَارِكُمَا الطَّاعه و اسراركمَا المعصيه(۱)؛

شما دو نفر که با من بیعت کرده اید، اگر بیعت شما از روی میل و رغبت بوده است، برگردید و از شکستن آن، توبه کنید و اگر از روی کراهت و بی رغبتی بوده است، پس راه اعتراضی برای من باقی گذاشته اید؛ زیرا در ظاهر، ابراز اطاعت و انقیاد کرده اید و در باطن، نافرمانی را پیشه خود ساخته اید [یعنی ما مأمور به ظاهریم، نه باطن].

نمونه دوم - خطبه طارق بن زیاد است. وی پس از این که به دستور او سپاهش قدم در ساحل اسپانیا گذاشتند، فرمان داد قایق ها را آتش زدند، سربازها فریاد برآوردند: «چرا قایق ها را آتش زدی و راه فرار را به روی ما بستى؟» طارق، کنار امواج دریا ایستاد و با خطابه ای آتشین به آنان، چنین پاسخ داد:

ايها الناس البحر ورائكم والعدو امامكم فليس لكم والله إلا الصدق والصبر.(۲)

ای مردم، پیشاپیش شما دشمن و پشت سر شما دریاست اگر فرار کنید در دریا غرق می شوید و اگر به سوی دشمن بروید کشته می شوید ولی راهی جز صداقت و پایداری در میدان این جنگ ندارید و...

نمونه سوم، شعری از ابوالعلاء معری است که در قالب آن، صورت مناظره را بیان کرده است:

ص: ۵۳

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۴، صبحی صالح.

۲- درباره سخن و سخنوری، ص ۱۲۴.

زَعَمَ الْمُنْجِمُ وَالطَّيِّبُ كِلَاهِمَا

أَنْ لَامِعَادَ، فَقُلْتُ ذَاكَ إِلَيْكَمَا

ان صح قولکما فلست بنادم

ان صح قولی فالوبال علیکما

آنان که منکر معاندند، در هر صورت باخته اند، زیرا اگر حرف آن‌ها درست باشد، من که به قیامت معتقدم، پشیمان نخواهم شد؛ چرا که اطاعت خدا کرده‌ام و از معاصی که در زندگی باعث بدبختی است، اجتناب نموده‌ام؛ ولی اگر گفته من صحیح باشد، وبال و عذاب منکران، مسلم است. (۱)

۶. قیاس مرکب

این قیاس از مقدماتی ترکیب شده که دو تای آن نتیجه می‌دهد سپس این نتیجه با مقدمه نتیجه دیگر، ترکیب می‌شود باز هم نتیجه ای می‌دهد و هم چنین پیش می‌رود تا مطلوب نهایی حاصل گردد. این نوع قیاس دو قسم است: موصول و مفصول.

موصول آن است که مناظره گر در طی مناظره به نتایج قیاسات تصریح کند؛ مثلاً شیئی بسیط جزء ندارد، نفس انسان در مرتبه ادراکات بسیط است، پس جزء ندارد و آن چه جزء ندارد قابل تقسیم نیست و آن چه قابل تقسیم نباشد تحول پذیر نمی‌باشد و آنچه قابل تحول نیست ثابت است. و هر چه ثابت باشد مجرد است و آن چه مجرد است باقی است پس روح بعد از مرگ باقی است و با مرگ بدن روح از بین نمی‌رود.

مفصول، قیاسی است که نتایج قیاسات در آن تصریح نشده باشد مانند کلام امام علی علیه السلام:

أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمِ النُّجُومَ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُوا إِلَى الْكُهَّانَةِ وَالْمُنْجِمِ كَالكَاهِنِ وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ سُيُورًا عَلَى اسْمِ اللَّهِ؛ (۲) ای مردم از آموختن علم نجوم جز آن چه در خشکی و دریا شما را یاری می‌رساند دوری کنید (ریاضیات آن) چرا که تکیه بر احکام نجوم یک نوع غیب‌گویی و کهنانت است کاهن به منزله ساحر است و ساحر کافر است و کافرهم در آتش است، پس همواره به نام خدا حرکت کنید. یا به قول یکی از

ص: ۵۴

۱- این شعر بر گرفته از کلام امام صادق علیه السلام است که به ابن ابی العوجا و هو دادانش در موسم حج فرموده اگر طواف و سعی صفا و مروه و حج ما به فرمان خدا باشد شما ضرر کرده‌اید. اگر کلامی اساس باشد ما ضرر نکرده‌ایم.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۷۹.

دانشمندان غربی انسان امروز بر سر دو راهی قرار دارد یا دین اسلام را باید بپذیرد و یا به راه کفر برود چرا که ادیان کنونی بر از خرافات است و هر خرافه ای ضد عقل و علم است پس اصول ادیان کنونی ضد علم و خرد است آن دینی که مطابق علم و عقل است تنها اسلام است و بس.

مراحل مناظره

مناظره دو مرحله دارد: اثبات مدعا و ابطال ادله طرف مقابل و به اصطلاح «تفیند» و مناقشه. این دو مرحله در مورد طرفین مناظره صادق است. مرحله نخست فراهم آوردن دلایل و شواهدی است که هر گاه طرف نفی به اقامه دلایل و شواهد متقابلاً توفیق پیدا نکند در بدو نظر باعث پیروزی طرف اثباتی می گردد، از این رو نکات اساسی و عناصر و اجزای قضیه را مانند یک پرونده حقوقی یا جزایی باید تجزیه و تحلیل نمود؛ مثلاً در مورد سرقت، قانون انگلستان و امریکا می گوید: سرقت باید مقرون به تکمیل پنج شرط باشد:

۱. شکستن حرز ۲. دخول در منطقه جرم ۳. ورود به محلی که ممکن باشد ۴. در شب وارد شده باشد ۵. به قصد ارتکاب جرم داخل شود. بنابراین پیش از این که متهمی به ارتکاب جرمی محاکمه و محکوم گردد باید شرایط مذکور احراز گردد. در مناظرات اسلامی نیز در مرحله اثبات موضوع به همین منوال باید تجزیه و تحلیل نمایند و چون این نوع گفت و گوها صرفاً به منظور تغییر روش ها و سیاست ها صورت می پذیرد از این رو پرسش هایی نظیر سؤال های ذیل از سوی سائل به ذهن تبادر می کند:

۱. آیا تغییر ضرورت دارد؟

۲. آیا تغییر پیشنهادی نیازهای ما را برآورده می سازد؟

۳. آیا سودی که بر تغییر این روش مترتب می شود بیش از زیان آن نیست؟

۴. آیا پیشنهاد مذکور شدنی است؟

۵. آیا بهترین راهی که اوضاع و احوال و شرایط زمان و مکان ایجاب می کند این نوع تغییر است. این گونه سؤال ها متشکل و یک نواخت، کار مناظره را آسان خواهد کرد، ولی اگر این راه بی کم و کاست و پیوسته اساس طرز استدلال باشد مقدار زیادی از تازگی و اصالت و ابتکاری که از مختصات مناظره محسوب می شود از میان می رود.

طرف نفی می تواند به چهار طریق به مناظره بپردازد:

اول - نقض دلایل طرف اثبات: مثلاً در برابر اشکال این که اگر جهان را علتی است به

نام خدا؛ پس خدا با چه علتی به وجود آمده است، می‌گوییم شما هم معتقدید جهان را ماده و طبیعت آفریده پس ماده را چه کسی خلق کرده است؟

ولی بر این شیوه خطرات زیادی مترتب می‌شود و کمتر در مناظراتی که جنبه مسابقه دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دوم - به وسیله دفاع از وضع موجود و اقامه دلیل بر رد آن: در واقع طریقه بحث فوق مبتنی بر این است که هیچ گونه نیازی به تغییر نمی‌باشد طرف اثبات در اشتباه به سر می‌برد.

سوم - به وسیله تعدیل: در این مورد، طرف نفی، باور می‌کند که وضع موجود رضایت بخش نمی‌باشد و چنان چه تغییری روی دهد مطلوب است، لیکن نحوه تغییر را به کیفیتی که طرف اثبات در نظر دارد مطلوب نمی‌داند و مدعی است اصلاحات و تعدیلاتی ممکن است به عمل آید. بدین شکل، طرفدار نفی وضع موجود اقرار می‌کند که این وضع مطلوب نیست و با تغییرات جزئی می‌توان کاستی‌ها را جبران کند.

چهارم - پیشنهاد متقابل: در این طریقه - که کمتر معمول می‌باشد - طرف نفی از بیخ و بن با طرف اثبات مخالفت می‌کند با وجود این که درباره لزوم تغییر وضع موجود با طرف اثبات موافق است. در عین حال طرف نفی مدعی می‌شود که تصمیم دیگری غیر از آن چه طرف اثبات پیشنهاد کرده بود به کار گرفته است. در این صورت، رعایت دو نکته ضروری است: یکی این که پیشنهاد متقابل باید کاملاً روشن بیان گردد و دیگر این که طرح او با طرف اثبات باید به گونه صریح و شفاف منافات داشته باشد، هر گاه حریف ثابت کند که پیشنهاد طرف نفی با پیشنهاد طرف اثبات مانع الجمع نیست در این صورت طرف نفی از پیشنهاد متقابل خود طرفی نبسته است.

معمولاً نطق اول و آخر را طرف اثبات، ایراد می‌کند و در مناظراتی که هر دسته‌ای دو سخنور دارند برنامه نطق‌ها به ترتیب ذیل است:

ناطق اول، طرف اثبات و نفی و ناطق دوم نیز طرف اثبات و نفی، پس از چند دقیقه تنفس دو تن از سخنوران در رد دلایل حریفان خود بدین ترتیب پاسخ می‌گویند: دلایل ناطقان طرف اثبات را ناطق اول طرف نفی رد می‌کند، سپس جواب ادله سخنوران طرف نفی را ناطق اول طرف اثبات، می‌دهد و با بیانات وی مناظره پایان می‌پذیرد.

می‌گویند شیوه استاد بزرگ فن مناظره، آقای لینکن این گونه بود که:

چون حریف بیانات خود را به پایان می‌رسانید به پا می‌خواست با روحی پاک و لهجه‌ای شفاف آن چه را که حریف گفته بود بهتر از خود او خلاصه می‌کرد سپس یکایک دلایل و شواهد و مستندات او را درهم می‌شکست.

شیوه استاد شهید مطهری در مناظرات گفتاری و نوشتاری بر این منوال بود که گفتار و عقاید حریفان را بهتر از خودشان تبیین کرده سپس به صورت روشن آن‌ها را ابطال می‌نمود(۱).

شیوه‌های مناظره

اشاره

مناظره، از نظر روش‌ها و شیوه‌ها نیز اقسامی دارد:

الف. روش مباحثه‌ای

در ایران قبل از اسلام - همان گونه که گفته شد - بیشتر گفت و گوها در شکل مناظره و مباحثه بوده است. پس از ظهور اسلام در کشورمان، آیین مباحثه بین طلاب علوم دینی به طور گسترده رواج یافت و تا عصر مشروطیت بازار جدل و مباحثه در تمام ساحت‌ها هم‌چنان گرم و با حرارت بود. هم‌اکنون در مذاکرات علمی حوزه‌های دینی و گاهی در دانشگاه‌ها نیز از این روش استفاده می‌شود.

مباحثه بر وزن «مفاعله» است و دست‌کم باید دو طرف داشته باشد، تا بدین وسیله صحت و سقم یک عبارت یا مضمونی تحلیل یا درس استاد، تقریر و نقد یا تثبیت شود. هدف از کاربرد این روش، کشف واقعیت، تبادل نظر، پرورش اندیشه و فهم صحیح و تعمیق مطلب است. البته گاهی گفت و گو به غلبه یکی بر دیگری انجامیده و زمانی برای استفاده متقابل و فهم و تکرار نظریات اساتید به کار برده می‌شود. عادت طلاب، این است که موضوعی را بی‌دلیل نمی‌پذیرند؛ از این رو مباحثه می‌تواند ذهن و ادراک فراگیران و اساتید را تقویت کند، تا هر دو طرف بتوانند از ادعای خود دفاع کنند و طی بحث و گفت و گوها نیز به حقیقت دست یابند؛ به قول ناصر خسرو:

چون و چرا بیار که بر جاهل گیتی چو حلقه تنگ از این جا شد

ص: ۵۷

۱- یادم هست در دورانی که در در زندان ستمشاهی بودم، هواداران کمونیست‌ها کتاب نقدی بر مارکسیسم شهید مطهری را می‌خواندند و معتقد بودند علامه مطهری بهتر از خود مارکس و انگلس مبانی مارکسیسم را تبیین و روشن کرده است؛ از این رو برای آشنایی با مبانی مارکسیسم، از کتاب شهید استفاده می‌کردند؛ اما از خواندن پاسخ‌های وی ممنوع شده بودند!

در گذشته حتی گفتار واعظان هم مورد مناظره و نقد و بررسی شنوندگان قرار می گرفت. به گونه ای که برخی گفته های سخنران را گروهی از شنوندگان به نقد می کشیدند. آن گاه گوینده و گروهی به دفاع برمی خاستند و مباحثه ای رخ می داد. گاهی بین مباحثه کنندگان، کلمات تند و تیزی مبادله می شد؛ ولی چون هدفشان روشن شدن حقیقت بود، در پایان بحث، همه کدورت ها از میان می رفت و فضای بحث و گفت و گو به صفا و محبت تبدیل می شد. مباحثاتی که در حوزه های دینی بین استاد و شاگردان انجام می شود از این قبیل است. این شیوه، به منظور به دست آوردن دیدگاه های علمی و اجتماعی صاحب نظران و تقریر صحیح آن در اذهان صورت می گیرد. هیچ استادی نمی تواند عقاید خویش را بر شاگردان تحمیل کند؛ بلکه با آزادی و بی غرضی با یک دیگر به مباحثه می پردازند. آن برداشتی که مطابق برهان عقلی و نقلی است، در اختیار دیگران گذاشته می شود و آرای مخالفان، با احترام و متانت در معرض مناقشه قرار می گیرد یا مؤدبانه مورد انتقاد و ابطال قرار می گیرد.

مباحثه درس استاد نیز برای تبیین نظریات و انتقاد از تقریرات درسی و دفاع از گفته های اساتید صورت می گیرد که گفته اند: درس بی بحث پایدار نماند. بسیاری از فضلاء حوزوی، مباحثه را مهم تر از درس استاد می دانند. مناظره نیز می تواند در قالب مباحثه صورت گیرد و در نتیجه آنچه حق است، به دست آید؛ ولی با آداب و شرایطی که گفته شد. ولی اگر به مراء و مجادله کشیده شود نامطلوب و ضد اخلاق اسلامی است که در مباحث طلبگی بعضاً انجام می گردد.

ب. روش دیالکتیکی

دیالکتیک *dialectic* کلمه ای یونانی است که از اصل «دیالگو» مشتق شده و به معنای مباحثه و مناظره به روش خاصی است که معمولاً سقراط دانشمند یونانی بکار می گرفت. سقراط، برای رفع اشتباه و اثبات خطای طرف مقابل، روش خاصی در پیش می گرفت، به این گونه که از مقدمات ساده شروع به پرسش می کرد و از طرف مقابل، اقرار می گرفت. وی، به تدریج، پرسش های خود را ادامه می داد، تا آن جا که ناگهان طرف مقابل متوجه می شد به مدعای سقراط اعتراف کرده است. این روش، در علوم تربیتی امروز به نام «روش سقراطی» معروف است. افلاطون شاگرد سقراط نیز این واژه را در شیوه مخصوص

خود در راستای راهبرد عقل برای کسب معرفت حقیقی اصطلاح کرده است.^(۱)

ج. گفت و گوی دو نفری (دیالوگ)

غربی ها این روش را «دیالوگ» می نامند. در این نوع گفت و گو، دو تن که از نظر دانش و بینش و احیاناً از لحاظ سنی در یک مرتبه اند در جایگاه مناظره قرار می گیرند. رئیس جلسه، که آموزگار کلاس است، درباره کیفیت و کمیت مباحثه به این دو تن و همچنین حاضران تذکرات و رهنمودهای لازم را می دهد و مدت سخن گفتن هر کدام را مشخص می سازد و موضوع گفت و گو و موارد اختلاف را معین می نماید. هر گاه تعداد مباحثه کنندگان زیادتر باشد همگان با نظم و ترتیب مخصوص، شرکت می جویند، آن گاه رئیس جلسه چند نفر از شنوندگان را برای همکاری دعوت می نماید و گاهی نیز یکی از آنان به نمایندگی از سوی هر کدام و یا جمعی از آنان سخن می گوید تا هدف کاملاً روشن شود، ولی هرگز وظیفه داوری خود را از یاد نمی برد. سخنان جدی و قاطع دو نفر دوست و یا همکلاسی در زمینه موضوع معین نیز از این قرار است: هدف، طرح مطالب تازه، نقد و بررسی تفکر، و شرکت حضار در مذاکرات است تا مبهمات روشن و عقاید جدیدی مطرح و نفی و اثبات گردد.

د. شیوه گفت و گو در سمینارها

جلسات علمی یا سمینارها به منظور تحقیق درباره موضوع مهمی تشکیل می گردد و یک یا چند روز ادامه پیدا می کند. کیفیت برگزاری جلسات بحث و تحقیق بدین شکل است: مؤسسات فرهنگی اداری و یا اجرایی مشکلات کار خود را بر طبق دعوتی که می کنند از پیش به اطلاع افراد صاحب نظر می رسانند و از آنان می خواهند تا ضمن مقاله و یا گفتمان یکی از موضوعات پیشنهاد شده را به منظور حل و فصل آن در سمینار مطرح نمایند. جلسه اول به نطق های مقدماتی و مقالات افتتاحی اختصاص پیدا می کند و در همان نشست اولیه، موضوعات مورد نظر تفکیک و تقسیم می شود و برای هر قسمتی،

ص: ۵۹

۱- «افلاطون» معتقد است علم، به افراد جزئی و محسوس تعلق نمی گیرد، زیرا متعلق علم، باید کلی باشد، نه جزئی. معرفت حقیقی درک «مُثَل» است و این معرفت، در روح هر کس، قبل از این که به دنیا بیاید، حاصل شده است. علم و دانش در این جهان، در واقع تذکر و یادآوری است نه تعلیم و آموزش. به عقیده افلاطون از راه ورزش فکری و از طریق ذوق و عشق، باید نفس را به گذشته متذکر نمود و این شیوه کسب معرفت را دیالکتیک می نامیم (شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۷۰ و ۷۲).

کمیسیونی تعیین و اعلام می گردد. حاضران در جلسه، طبق تخصص و با تعیین قبلی در کمیسیون های مربوط شرکت می نمایند و با هم به گفت و گو می پردازند. و نتیجه مباحثات و مناظرات خود را مکتوب نموده و در اختیار دانشمندان از طریق مدیر سمینار می گذارند.

ه. سمپوزیوم (یا گفت و گوی جمعی)

انجمنی است که در آن جمعی از مردم در یک موضوع خاص به بحث و گفت و گو می پردازند این هم یک نوع مناظره است.

این روش را - که یک درجه بالاتر از سمینار و جلسه بحث و تحقیق است - پروفیسور فیلیس استاد کالج میشیگان آمریکا وضع کرده است. در چنین جلسه ای، تمام صاحب نظران حاضر در جلسه و همچنین شنوندگان می توانند اظهار نظر و گفته های دیگران را تنقید و یا تأیید کنند. اما در سخن جویی به تناسب موضوع و تخصص و جنبه های مختلف، موضوعات از نظر اهمیت و اولویت افراد متخصص با تعیین قبلی موضوع تحقیق را تهیه و یا به صورت خلاصه مقالاتی تدوین نموده و نسخه ای از آن را در اختیار رئیس جلسه می گذارند و در روز گردهمایی هر کس فقط در دایره تخصص خود به مبادله گفتار می پردازند و اگر حاضران در جلسه نظریه ای داشته باشند باید کتباً به رئیس جلسه اعلام نموده تا مورد بررسی صاحب نظران قرار گیرد؛ مانند سمپوزیوم نفت و

در پایان بحث، رئیس جلسه خلاصه نظریات و گفت و گوها را مطرح کرده و به پرسش های حاضران پاسخ می دهد.

و. میز گرد و مناظره

ظهور این اصطلاح و مناظره را مورخان به کینک آرثور، زمامدار انگلیس (متوفای قرن ۶ م) نسبت می دهند. می گویند: نخست میز مدوری را که از سنگ مرمر ساخته شده بود به وی هدیه می دهند. نامبرده به سبب علاقه ای که به این میز داشته همواره بزرگان و نجبای کشور را دعوت و جلسه دیدار و مشورت را پیرامون آن برگزار می کرده است و در این میز گرد حوادث و مشکلات سیاسی و پیشامدهای ناگوار و مسائل اقتصادی را طرح کرده و به هر کس یک بار اجازه صحبت می داده اند و پس از نقد و تحلیل، سرانجام نظر خود را به مرور به اجرا می گذاشته است. شاید آخرین کنفرانس میز گرد جهان را، مولود سیاست مقاومت منفی گاندی پیشوای شبه قاره هندوستان دانسته که در کاخ «بوکینگهام» برپا گردید. در این کنفرانس، محمدعلی جناح از رهبران بزرگ مسلمان

جعفری شبه قاره پاکستان نیز شرکت داشته است. آن دو با گفت و گو و با تمهیدات خاصی استقلال کامل سرزمین خود را به دست آوردند. امروز هم گفت و گو به روش میزگردی معمول و متداول است تعدادی گردهم می نشینند و نظریات خود را پیرامون مسائل حساس با شخصیت های محبوب ملت ابراز می دارند.

ز. بحث رسمی و مشورتی

در این نشست، مسئول یک اداره یا وزیر مربوطه، همکاران را جمع می کند و درباره مشکلات اداری و اجرایی به مشورت می پردازد و با اعضای خود تبادل نظر می نماید. این جلسه با دعوت قبلی در روز معین تشکیل می گردد. رئیس مجلس یک نفر را به عنوان دبیر برمی گزیند. سپس مشکلات را مطرح می سازد و هر کسی به نوبت و با اجازه دبیر جلسه درباره حل معضلات مخصوص سخن می گویند، بسا ممکن است هر کدام درست در نقطه مقابل یکدیگر راه حلی ارائه دهند و نظر دیگری را رد کنند. دبیر جلسه، خلاصه مذاکرات را جمع بندی و پس از تصویب حاضران به مقام بالاتر اعلام می کند تا موانع و مشکلات وزارت خانه مربوطه را برطرف سازند.

ح. پرسش و پاسخ جمعی یا دو نفری

در تاریخ ادبیات فارسی نیز گویندگان برجسته، قسمتی از آثار خود را به این نوع مناظره اختصاص داده اند و در این مورد به سخن سرایی پرداخته اند. فردوسی شاعر ایران زمین، مناظره خسرو انوشیروان با مؤبد مؤبدان را به نام «هفت مجلس» با مهارت و بلاغت تمام به رشته نظم کشیده است. گویندگان بزرگ دیگر، چون سعدی و نظامی هم مناظره هایی ثبت کرده اند و در نیم قرن اخیر نیز پروین اعتصامی قطعاتی شیوا در گفت و گو بین موضوعات گوناگون زندگی سروده است. (۱) در اروپا و آمریکا مناظره از کارهای مهم دبیرستان ها و دانشگاه هاست. استوارت میل، فیلسوف شهیر انگلیسی - که موفقیت خود را در فلسفه مرهون مناظره های دوران دبیرستان می داند - می نویسد:

ص: ۶۱

از زمانی که در مناظرات شرکت جستم افکار بدیع و مستقلى پیدا کردم. آغاز قدرت ابتکار و استدلال فکرى من از همان روز است. (۱)

در آمریکا روزى نیست که در دانشگاهى مناظره اى ترتیب داده نشود و یا نمایندگان دانشگاه هاى بزرگ برای مناظره آماده نشوند و مردم با شور و هیجان آنان را همراهى نکنند. (۲) در این نوع مناظره، معمولاً چهار یا شش یا هشت تن به صورت دو گروه متضاد در برابر هم قرار مى گیرند و درباره موضوعات مختلف به مناظره مى پردازند؛ مثلاً آیا سعادت در ثروت است یا علم؟ آیا آرامش در راست گویى است یا دروغ گویى؟ آیا حجاب از ضروریات است؟ یا خیر هر کدام دلایل خود را ارائه مى دهند و گروهى نظرات را تضعیف و یا تصدیق مى نمایند.

گاهی مناظره در بین دانش آموزان یک کلاس ترتیب داده مى شود و پس از اجرای برنامه در سه جهت به آنان نمره مى دهند:

- درستی جملات و مطابقت آن ها با قواعد و دستور زبان؛

- قدرت استدلال؛

- احساساتی که حاضران در جلسه در خلال سخنان گوینده به تناسب عبارات، ابراز مى دارند. ولی برای اصل موضوع نمره نمى دهند، زیرا دسته اى ممکن است موضوع خاص و یا شیوه نادرستی را انتخاب کنند و در مقام سفسطه و مجادله بر رقیب پیروز شوند.

ط. شیوه سخن پژوهان پیشرو

این روش بدین شکل است که گروهى مرکب از ده تا بیست نفر یک جا برای گفتگو جمع مى شوند، یک نفر به عنوان رهبر گروه، مذاکرات را به طور کلی هدایت مى کند؛ در این شکل مناظره، دستوری از پیش برای جلسه تهیه نشده و معلوم نیست چه کسانی سخن خواهند گفت، هر کس هر جایی که نشسته بدون این که اجازه بگیرد سخن خود را مطرح مى سازد و بحث به طور طبیعى به صورت «الکلام یجر الکلام» پیش مى رود. سخن گویان در اطراف میز روی صندلی ها تکیه زده اند و در کنار چراغی پرنور و محیطی شاعرانه و آمیخته با

ص: ۶۲

۱- دکتر پاشا صالح، آداب سخن و اصول خطابه، ص ۱۲۷.

۲- اى كاش در ایران ما هم چنین مناظرات فنى و علمى و دینى با حفظ اصول اخلاقى برپا مى شد. حوزه هاى علمى باید در این امر پیشتاز شوند و به صورت تخصصی به آن پردازند.

صفا، مشکلات خود را در معرض آرای مختلف می گذارند و با رعایت نظم و عدالت به نوبت حرف می زنند. ابتدا رهبر جمعیت برای فتح باب، مطلبی را مطرح می کند، آن گاه از حاضران جلسه نظرخواهی می کند. یکی از اهداف این گونه گفت و گوها این است که افراد ساکت و خجالتی را به حرف آورند و فقط سعی می کنند که گفتار از دایره موضوع خارج نشود. در پایان جلسه، نتیجه به گونه اختصار بیان می شود و مطلبی را که هنوز به نتیجه مطلوب نرسیده اند به جلسه بعد موکول می نمایند. رهبر مدبر و مدیر کسی است که افراد کم حرف و ساکت را به سخن بکشاند و دریای را کد عقل ها را به موج اندازد. به قول سعدی:

گفتم که به گوشه ای چو سنگی

بنشینم و روی خود به دیوار

دیدم که میسرم نگرده

تو سنگ برآوری به گفتار

این طریقه را در آمریکا «گروه سخن پژوهان پیشرو» می نامند.

برای مناظره و گفت و گو انواع دیگری نیز در کتاب ها موجود است، ولی به جهت متروک بودن آن ها تنها به نامشان بسنده می کنیم:

گروه «هم سخن» و یا «همه سخن» که جامع تمام روش های مناظره است در واقع مخلوطی است از شیوه های قدیم و جدید و هر یک اسم خاصی دارد مانند مناظره حل مسائل و مشکلات، مناظره گروه بحث و تحقیق، مناظره گروه سخن جوی، مناظره قضایی یا جدال علنی و عمومی و پیشرفت تدریجی.

عمده ترکیبات اقسام مناظره که براساس محکمی استوار است عبارتند از:

۱. مجلس نطق و بیان: در این گونه مجلس پس از سخنرانی جلسه «بحث و مناظره» تشکیل می شود. اکثر مستعلمان در آن شرکت کرده و به مباحثه می پردازند.

۲. مجلس نطق و بحث و نظر: که این شیوه مورد توجه دانشمندان است. در گام اول نطقی که جنبه رسمی دارد ایراد می گردد، سپس رئیس جلسه نطق مختصری را مطرح کرده، آنگاه اعضای جلسه با طرح سؤالات و اظهار عقاید خود در حلقه مباحثه شرکت می نمایند. دانشمندانی که قبلاً درباره بیانات اصلی ناطق یا ناطقین اصلی اظهار نظر کرده اند وارد بحث و مذاکره می شوند تا اعضای جلسه آماده شوند.

اکنون این بخش را با اشعار مولوی به پایان می رسانیم.

باقی این گفته اید بی زبان

در دل آن کس که دارد نور جان

در جهان جان کنم جولان همی

بگذرم زین نم درآیم دریمی

ص: ۶۳

قصه کوتاه کن که رفته در حجاب

هین خمش و الله اعلم بالصواب

ی. روش مناظره با ملحدان

در این نوع مناظره ها باید از ائمه اطهار الگو بگیریم، امامان در بعضی از موارد از گفت و گوی برخی از شاگردان با ملحدان جلوگیری می کردند، زیرا هر فردی توان مناظره را با دیگری ندارد، اشخاص کار آزموده و با هوش می خواهد تا بتواند با مادیون و سایر مذاهب به مناظره پردازد.

وانگهی در این نوع مباحثات، گذشته از معلومات سرشار، ذهن وقاد، قدرت ارتجال و حاضر جوابی و شکیبایی بسیار و تحمل فراوان نیز ضرورت دارد. مناظره های امام صادق علیه السلام با ابوشاکر دیصانی و ابن ابی العوجا و سایر سردمداران الحاد و هم چنین مناظره امام هشتم علیه السلام با گروهی از آنان اگر درست نگریسته باشیم می فهمیم که متون مناظره ها سرشار از حکمت و ادب و عاری از خشونت و پرخاش گری می باشد و طبق سنت دینی «المجالس بالامانه» حفظ اسرار شبهه افکنان و ملحدان را هم تضمین می کردند، چرا که اگر مردم متعصب یا قضات رسمی گفته ها و اعترافات آن ها را می فهمیدند بسا آنان را محکوم و به قتل می رسانیدند یا به تبعید (نفی بلد) محکوم می کردند و اگر حضرت علی علیه السلام و سایر امامان خوارج و غالیان را طرد می کردند بدین علت بود که خوارج جز تهمت و فحاشی و برخورد مسلحانه و قتل و غارت راهی در پیش نمی گرفتند و غالیان که اغلب آنان سنی و یا چند امامی و بعضاً دوازده امامی بودند آنان ائمه را از جایگاه انسان کامل فراتر برده و به سر حد خدایی می رسانیدند. در نتیجه عده ای برگشته و گروهی نیز می گرویدند و سپس خود به جای آنان می نشستند و یا با محبت افراطی و یا بغض کور، سخنان ائمه را تحریف می کردند تا مگر فرصت هدایت مردم را از ائمه بگیرند و بسا آنان عامل نفوذی دشمنان اسلام و حاکمان عصر بودند و می خواستند مردم را از اهل بیت پیغمبر به هر نحوی که شود جدا نمایند ناگزیر ائمه آن ها را از خود طرد می کردند و مورد لعن و نفرین قرار می دادند. (۱)

ص: ۶۴

۱- یکی از سخنرانان از شخصیت محرمی به آیت الله العظمی تعبیر کرد. گفتند تو که به این آقا در حد اجتهاد معتقد نیستی چرا چنین می گویی؟ گفته بود: تادیگران یاد بگیرند و خواص خشمگین شوند.

امام باقر علیه السلام با حسن بصری و نافع و هشام بن عبدالملک و سالم از غیر شیعیان نیز به بحث می پردازد ولی حاضر نیست با حمزه زبیدی و بنان و مغیره بن سعید و ابوالخطاب که به شیعه گری تظاهر می کردند گفت و گو کند، بلکه آنان را طرد می کند، امام صادق و امام هشتم نیز آنان را طرد و لعن می کردند ولی با ابوحنیفه و رهبران معتزله و زیدیه به گفت و گو می پردازند.

آری، ائمه اطهار علیه السلام در حوزه های برون دینی و درون دینی با افراد به مناظره پرداخته اند جز با کسانی که اهل انصاف بوده و یا از ستمگران محسوب می شدند با سایر افراد از طریق مذاکره وارد می شدند. این شیوه برگرفته از قرآن کریم است که می فرماید: ((و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم))^(۱)

علامه طباطبائی می فرماید:

مقصود از «ظالمان» به قرینه سیاق، کسانی هستند که مدارا و نرمی با آنان کارساز نیست، بلکه نیکوترین جدال از نظر آنان ضعف یا ترفندی است از سوی مناظره گر تا آنان را در عقیده متزلزل کنند.^(۲)

در حوزه درون دینی، مناظره امام کاظم با ابویوسف شاگرد ابوحنیفه و هم چنین امام جواد با یحیی بن اکثم را می توان نام برد.^(۳)

ک. مناظره منطقی

مناظره در علم منطق، روش خاصی دارد که ذیلا بیان می شود:

۱- کیفیت آن بدین گونه است که سائل با تکیه بر مسلمیاتِ مجیب و با استفاده از گفته های او، پرسش هایی را مطرح می کند که حافظِ «وضع»، باید به آن ها پاسخ دهد و به این ترتیب با طرح سؤال ها به تدریج به مقصود خویش که کشاندن طرف مقابل به تناقض گویی است نزدیک شود.

۲- سائل، مقدماتی را که مجیب پذیرفته است به شکل قیاس جدلی می سازد تا بدین وسیله بتواند «وضع» مجیب را نقض کند و از مسلماتِ مجیب، به نتایجی برسد که

ص: ۶۵

۱- عنکبوت، آیه ۴۶.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۶۱.

۳- احتجاج، ج ۲، ص ۱۰۲.

بطلانش آشکار است.

۳- مجیب می کوشد «وضع» خود را در برابر ایرادهای سائل تثبیت سازد. طی این مراحل هر یک از مجیب و سائل باید به نکات و ضوابط زیر که در منطق تحت عنوان «وصایا» آمده است توجه نماید:

یکم- تصور موضعی که مقدمه را از آن جا خواهد گرفت؛ یعنی سائل پیش از طرح سؤال باید موضعی را که مقدمه استدلال از آن به دست می آید شناسایی کند.

دوم- آمادگی ذهنی برای راه ها و روش هایی که با توسل به آن پاسخ دهنده را به تسلیم وادار ساخته و به وسیله مقدمه و تقبیح و توییخ منکران این امر، یعنی شناسایی روشی که می خواهد از طریق آن مجیب وی را به تسلیم وادارد.

سوم - تصریح به آن چه در ضمیر دارد بر وجه خطاب یا غیر آن،

یعنی سائل باید مطلوب خود را که مستلزم نقض وضع مجیب است با صراحت بیان کند.

به طور کلی سائل ماهر، کسی است که قدرت بیان برای تفهیم مطالب خود داشته باشد.

قبل از هر چیز مناظره کنندگان در آغاز بحث که به اثبات یا ابطال آن می پردازند، باید از توانایی های که ذیلا می آید برخوردار باشد:

۱. آشنایی کامل با قضایای مشهور و متناسب با موضوع و احاطه بر آنها؛

۲. توانایی به کار بردن مشهورات مسلمات و مقبولات به هنگام نیاز؛

۳. آشنایی به مفاهیم جمله هایی چون مشترک، منقول، متواطی، مشکک، متباین و مترادف و نیز داشتن قدرت تشخیص و تشریح و تفصیل آنها؛

۴. توانایی تشخیص تشابهات و جداسازی آنها از یکدیگر به وسیله خواص از عوارض و فصول.

۵. قدرت در باین (تشابه مختلفات به ذاتیات و غیر آن)

اقسام مناظره

اشاره

مناظره نیز مانند سایر فنون، اقسامی دارد: مناظره برای اثبات حق است ولی مجادله برای اسکات خصم، لازم است مبلغان با اقسام مناظره آشنا شوند. چرا که موفقیت در این عرصه منوط به معرفت اقسام مناظره است.

در این نوع مناظره، دو شخص یا دو گروه درباره یک موضوع علمی به مناظره

ص: ۶۶

می پردازند؛ فی المثل آیا کورتاژ یک عمل انسانی است یا ضد ارزشی؟

یک گروه، حامی عمل کورتاژ می باشند و معتقدند کثرت اولاد، مشکلات زیادی را نه تنها برای خانواده ها به ویژه مادر به وجود می آورد بلکه به کشور و جامعه جهانی نیز آسیب جدی وارد می سازد. گروه دیگر، این عمل را یک نوع آدم کشی و جلوگیری از تولید انسان می دانند و بر این باورند که اگر نطفه منعقد شد نباید آن را از میان برداشت. مادران حامله می توانند با شیر و عسل و داروهای مفید، جلو پوکی استخوان و سایر جهات ضعف بدنی را بگیرند حتی بعضی از پزشکان بر این باورند که تکمیل لذت جنسی مادران پس از زایمان حاصل می گردد اما کمبود مواد غذایی در جهان مربوط به کثرت نسل انسان نیست بلکه مولود عدم عدالت در توزیع امکانات و ظلم و تبعیض حکومت های سلطه گر می باشد. به علاوه، بسیاری از مواد غذایی در دل خاک و فضای گسترده جهان موجود است که به عنوان مواد خام هنوز استخراج نشده اند و اگر مسابقه تسلیماتی نبود و امکانات در مسیر استخراج معادن و منابع مواد غذایی صورت می گرفت کمبودی وجود نمی داشت...

وانگهی رزاق عالم خداست «هر آن کس که دندان دهد نان دهد»، دین باوران عموماً کورتاژ را یک عمل نامشروع می دانند مگر این که جان مادر در زایمان در مخاطره قرار گیرد یا بحث و گفت و گو درباره ادراکات ذهنی آیا علم و ادراک در سلول های مغز است یا در ظرف روح و سلول ها وسیله عبور و یادآوری است؟^(۱)

ب. مناظره کلامی

این نوع مناظره نیز پیشینه دیرینه ای دارد پیامبران با اقوام لجوج و عنود درباره توحید و یکتاپرستی معاد و عدل الهی، مناظراتی در برابر مجادلات مشرکان به طور کلی و مقابل ملحدان به گونه اخص داشته اند، قرآن کریم مختصری از آن مناظرات را آورده است. مسلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره حدوث و قدم قرآن به جدال پرداختند. مناظرات در امامت و نبوت و هم چنین مناظرات اشاعره و معتزله درباره عدل و امامت و جبر و اختیار و حسن و قبح عقلی اشیاء، معروف است. هم اکنون مناظرات پراکنده ای میان مذاهب اسلامی با وهابی ها درباره توسل و شفاعت و زیارت قبور پیامبر و اولیای الهی ادامه دارد؛ به ویژه با شیعه اثنی عشری که معتقد به توسل به ارواح پیامبران و امامان

ص: ۶۷

۱- همین قلم، تحریری بر اصول و فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۱۲۲.

معصوم عليهم السلام می باشند نیز مسئله روز است شیعه به حکم آیه (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و اتبغوا الیه الوسيله) (۱) روح پاک پیامبر و ائمه معصومین عليهم السلام که همواره زنده و شاهد اعمال ما هستند می توانند وسیله ای برای استجابت دعا و شفای بیماران و قضای حوایج به اذن الهی باشند در صورت فقدان وسیله به حکم آیه قرآن و نبود اخلاص و عمل بسا میسر نشود و شفاعت آنان در پیشگاه خدا باعث صعود انسان به بهشت و نجات انسان از عذاب گردد، این عمل نه تنها شرک نیست بلکه عین توحید است. چگونه پیراهن حضرت یوسف باعث بینایی چشمان حضرت یعقوب می شود (۲) چگونه واسطه قرار دادن پیامبر و ائمه اطهار موجب اجابت دعای مضطری به اذن الهی نشود و طلب استغفار از ناحیه آن ها باعث قبولی توبه بندگان متوسل در برابر خدا نگردد. چگونه بوسیدن حجرالاسود با این که سنگی بیش نیست مطلوب و شرک نیست ولی بوسیدن خانه خدا و قبور پیامبران و امامان شرک است. البته بوسیدن ضریح توسل نیست بلکه تبرک و احترام و تقدس است این نوع مناظرات کلامی و اعتقادی در تاریخ اسلام رایج و متداول بوده است. مناظره در امامت که بین شیعه و سنی در طول تاریخ صورت گرفته است مانند داستان هشام بن حکم در مجلسی که وزیر هارون ترتیب داده بود و مباحثه را به امامت کشانیدند، هشام گفت: امام و خلیفه رسول خدا باید داناترین فرد باشد، اگر روزی جامعه اسلامی در مورد سؤالات علمی یا مشکل اعتقادی در بن بست قرار گرفت امام باید به میدان آمده و امت را از بن بست مذکور آزاد نماید و مشکل اعتقادی امت را برطرف سازد، چنان چه حضرت علی علیه السلام در تمام مشکلات و مسائل مرجع و فصل الخطاب جامعه اسلامی پس از رحلت نبی مکرم بود خلیفه دوّم طبق اسناد اهل سنت بارها اظهار می داشت: «لو لا علی لهلك العمر» (۳).

هم چنین امام باید اشجع الناس و اقوی الناس باشد که در مواقع خطر ملت را تشجیع

ص: ۶۸

۱- مائده، آیه ۳۵.

۲- اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا. يوسف، ۹۶-۹۴.

۳- استیعاب ابن عبد البر، ج ۳/۱۰۱۳، فکان عمر يقول لو لا- علی در السمتین، ص ۱۳۰ و ۱۳۲، ابن قتیبه در سنن مختلف الحدیث ۱۵۲ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱/۱۸. قال عمر غَيْرُ مَرَّةٍ یعنی عمر بارها می گفت: اگر علی نبود هلاک می شدم. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱۱، فی یوم احد.

به جنگ و جهاد و کشور را از شکست نجات دهد و هم چنین باید اتقی الناس و زاهدترین مردم باشد تا بتواند اسوه و الگو برای تمام قشرهای امت باشد. وزیر هارون به اندرون سری زد و دید هارون انگشت تحیر به دندان گرفته است که چگونه با وجود چنین منطبق نافذ و شمشیر قاطع و حضور امام معصوم تا کنون توانسته ام به حکومت ادامه می دهم یا مناظره شیخ مفید با عمرو بن عبید معتزلی نیز مشهور است.

ج. مناظره سیاسی

اشاره

این گونه مناظرات معمولاً در میان نمایندگان مجلس یا کاندیداهای رؤسای جمهور و یا اساتید اقتصاد و طراحان سیاست اقتصادی و فرهنگی در زمینه طرح برنامه ها و نقد سایر کاندیداها از شیوه موجود اقتصادی فرهنگی و سیاست خارجی دولت صورت می گیرد و هم چنین مطرح ساختن برنامه های دولت در مسائل اقتصادی، فرهنگی سیاسی و اجتماعی و ارائه تحلیل های مختلف اقتصادی و فرهنگی متفاوت انجام می گیرد؛ مثلاً راهکارهای مبارزه با تورم و اعتیاد، بیکاری و ایجاد اشتغال و غیره.

در صورتی این نوع مناظره ها مشروع مفید و معقول می باشد که تمام آداب و اخلاق و چارچوب های شرعی و قانونی و علمی آن مراعات گردد، و گرنه به منازعات سیاسی و گروهی تبدیل خواهد شد و به جای محبت، کینه و دشمنی تولید خواهد کرد. خروج از محدوده آداب و اخلاق. مناظره را به مجادلات نامشروع می کشاند و تضادهای داخلی را تشدید می سازد موارد خروج از دایره مناظره های مشروع بسیار است به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. توسل به تهمت و افتراء

بدین معنا که برای جلب توجه اکثریت مردم و برانگیختن احساسات عمومی به تهمت ها و بدگویی ها از شخصیت های معروف یا از قشرهای مختلف سیاسی و دینی پرداخته شود، چرا که ممکن است اقشار پابرنه درباره آن ها به دلیل جو سازی حساس شده باشند و به سود تهمت زنان تحت تأثیر القاءات قرار گیرند. در هر صورت انتقادهای نامشروع و نامعقول یعنی با حمله به عناصر سرشناس، از روحانیت، بازاری ها و یا قشر ثروتمند یا دانشگاهی و زندگی آنان را به چالش کشیدن، خروج از موازین مناظره می باشد.

۲. طرح مطالب شعارگونه

طرح مطالب شعار گونه؛ از قبیل من کاخ نشینان را فدای کوخ نشینان خواهم کرد یا وعده های غیر قابل عمل با ابهام گویی ها می توان احساسات را برانگیخت مثل این که: من

غارتگران بیت المال و مفسدان اقتصادی را به ملت معرفی می‌کنم و آنان را رسوا خواهم کرد و مسائلی از این قبیل، می‌تواند جنگ روانی به وجود آورد و حال این که بحث اصلی مثلاً چگونگی مهار تورم و بیکاری و جلوگیری از اعتیاد و فساد جوان ها و یا طرح و برنامه های اداره کشور می‌باشد. محور اصلی باید مبارزه با فقر فرهنگی و اقتصاد بیمار باشد و حمله به طبقات مختلف جامعه قطع نظر از ضد ارزشی بودن دردی را دوا نمی‌کند، بلکه تنها ممکن است رأی قشرهای احساساتی و عوام بی اطلاع را به صورت نامشروع به چنین شخصی اختصاص دهد.

۳. شانتاژهای سیاسی

در یکی از استان های کشور نامزد نامطلوبی با حمله به روحانیت در آن استان و شهرهای اطراف رأی بالایی را به دست آورد که قطعاً نامشروع بود. چرا که او در تبلیغات و شعارهایش گفته بود: چه شد که آقایان و بعضی از دست اندر کاران و نمایندگان ناگهان صاحب آلف و الوف شدید، منزل آن چنانی، ماشین آخرین سیستم را از کجا آوردید؟ همین نامزد انتخاباتی، با پراکندن این گونه سخنان تهمت گونه و ضد ارزشی و نامعقول در آن مقطع زمانی به مجلس شورای اسلامی راه یافت، در صورتی که اگر روحانیت و سایر اقشار را زیر ضربات شدید انتقاد نمی‌گرفت قطعاً رقیب روحانی و یا شخص دیگری رأی می‌آورد؟ لیکن هر کس متخصص جنگ های روانی باشد می‌تواند با شانتاژهای سیاسی و ضد اخلاقی اکثریت مردم را در برخی از مقاطع به سود خود تحریک کند.

نظام اسلامی باید برای چنین جوسازی ها و شانتاژها سیاسی و اجتماعی فکری بکند، چرا که نتیجه انتخابات گاهی به سود این گونه افراد هتاک و بی آرم تمام خواهد شد. قانون نباید در برابر این نوع تبلیغات نامشروع ساکت باشد؛ مگر فریب دادن مردم یا وعده های دروغ و تشدید تضاد های طبقاتی و تهمت و افتراء رأی آوردن، یا فریب آن ها از طریق خریدن رأی با پول شخصی یا از منابع دولتی چه فرق دارد؟ تازه وی با تهمت و افتراء و فرافکنی و صرف امکانات عمومی یک خلاف شرع آشکاری را نیز مرتکب شده و حیثیت افراد محترم را زیر سؤال برده و احیاناً بر باد داده است. مگر در احادیث اسلامی نیامده است: «اذا اتهم المؤمن اخاه انما في قلبه الايمان كالمح في الماء»^(۱) اگر فرد مومنی به برادر خود تهمت بزند ایمان در قلبش از بین می‌رود همان طور که نمک در آب حل می‌شود».

ص: ۷۰

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۶۲ و ۱۷۱ و المستدرک ج ۹، ص ۴۶.

آقای دکتر صالح پاشا در کتاب آداب سخن می نویسد: دلیل عمده نیش های آلوده ای که در کشور ما یا سایر بلاد به بعضی از افراد روحانی و شخصیت های سرشناس می زنند به خاطر توقعات بیش از حد توده مردم از پیشوایان دینی است در صورتی که عالمان ربانی رنج های فراوان برده و ریاضت های بسیاری کشیده اند و تلخی ها و مرارت های بی شماری در زندگی چشیده اند و مجاهدانی در دامان خود پروریده اند، و یا انتقاد های تند و گزنده به رجال بزرگ دین گاهی از تعصب و یا تخریب و اغراض شخصی و احیاناً تخیلات واهی و توهم ناروا و بدبینی بر می خیزد. یادم نمی رود یکی از گروه های جنگ های چریکی در ایران می گفت: از پای سخنرانی فلان شخصیت روحانی در هیئت انصارالحسین افراد تربیت شده را شناسایی کرده و به عضویت می گیریم. (۱) به هر حال غیبت کننده صلاحیت دینی و اخلاقی خود را به کلی از دست می دهد، اگر شورای نگهبان هم او را محکوم و مجرم شناسند مجلسی ها باید اعتبار نامه او را امضا نکنند و به وصیت امام راحل که فرمود: «نگذارید انقلاب به دست ناهلان بیفتد» عمل کنند.

فرق مناظره و نظایر آن با برهان

۱. برهان بر مقدماتی یقینی استوار می باشد که در ظرف خارج، حقیقت دارد و عقل سلیم و دقیق آن را پذیر است، اما مناظره، مباحثه، مجادله و خطابه بر مقدمات مقبول و پذیرفته شده طرف های مقابل و هوادارانش مبتنی می باشد، خواه توده مردم مقبول داشته باشند یا خیر؛ یعنی از مشهورات عام و قضایای رایج میان مردم باشد یا فقط گروه خاصی آن را پذیرفته باشند و خواه با واقعیت های خارج منطبق باشد یا نباشد.

۲. مناظره، جدل و مباحثه و گفت و گو حداقل قائم به دو طرف است عکس برهان که انسان برای تنها خودش می تواند دلیل اقامه نماید.

۳. در بحث پیشین گفته شد که هر موضوعی و مدعایی یک دلیل بیشتر ندارد و ممکن است دو طرف مناظره گر هر دو برای اثبات مدعای خود اقامه برهان نمایند، اما مناظره و مشابهات آن این گونه نیست، چرا که هدف در مناظره، مباحثه و مجادله اسکات و یا اقناع خصم است از طریق قضایای مقبول الطرفین یا مقبول طرف مقابل می باشد.

۴. برهان _ چنانچه در جای خود ثابت شده است - تنها به صورت قیاس و اشکال اربعه

ص: ۷۱

تألیف می شود عکس مناظره، محادته و مجادله که اضافه بر قیاس سایر حجت ها را در بر می گیرد مانند استقراء و تمثیل، بنابراین از نظر صورت، مناظره و همانند انش اعم از برهان می باشد و غالباً به شکل قیاس و استقراء و از قضایای مشهور و مقبول ساخته می گردد.

البته مناظره در قالب برهان منطقی نیز امکان دارد ولی در این صورت باید طرفین از مقدمات یقینی مانند اولیات، مشاهدات، مجربات متواترات، فطریات، حدسیات که از جهاتی شبیه مجربات است در این نوع مناظره استفاده بکنند.

فرق مناظره و منازعه

اکنون نوبت آن رسیده که ضرورت آشنایی مبلغان و نوآموزان را با فن جدل در شاخه منازعه بیان کنیم؛ به ویژه این که مشترکات زیادی بین جدل و منازعه و تبلیغ گفتاری یا سخنوری وجود دارد. پیش از این بحث، باید بدانیم که مناظره، تابع قوانین خاص است و با منازعه فرق اصولی دارد:

۱) منازعه، مجادله ای است براساس خشم و کینه با پیش فرض غلبه و رسوا کردن خصم به هر نحوی که ممکن باشد. انسان خشمگین نه تنها تقوا و صداقت را زیر پا می گذارد، بلکه به دروغ و جنجال هم متوسل می شود و بسا اتفاق افتاده که از تهمت های ناجوانمردانه نیز دریغ ندارد حتی زن و بچه طرف مقابل را هم در معرض اتهام قرار می دهد. اینان از جمله کسانی هستند که از شعار «هدف وسیله را توجیه می کند» در عمل استفاده می کنند و در این جدال از هر ابزار و شیوه ممکن و نامشروع بهره می جویند، آن چه از نظر این مجادله گران مطرح نیست کشف حقیقت است بلکه هدف آنان تنها غلبه بر خصم است و بس.

برخلاف مناظره که هدفش تنها روشن شدن حقیقت است. منازعه قطع نظر از تولید دشمنی و خصومت، غالباً به زد و خورد فیزیکی و خونین منجر می شود،^(۱) چرا که همراه با غضب و کینه و خودخواهی است، ولی مناظره برخاسته از حس کنجکاوی و حقیقت طلبی انسان است. در منازعه ادب در گفتار و اعمال رعایت نمی شود بلکه گفته ها با تهمت و افترا و فحاشی و گاهی برخورد فیزیکی همراه می باشد، عکس مناظره که ادب در گفتار و نزاکت در رفتار از آداب آن می باشد. در منازعه هدف اصلی جز غلبه و کوبیدن طرف مقابل و رسوا

ص: ۷۲

۱- ((ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم)) (انفال، آیه ۴۶).

نمودن چیزی نیست، ولی در مناظره هدف والا-یی چون کشف حقیقت و تولید وحدت در کار می باشد. مناظره یکی از ابزارهای مهم تقویت فکر و اندیشه و بالا-رفتن فرهنگ اجتماعی است؛ بر خلاف منازعه که نتیجه اش خرد شدن اعصاب و کوییدن اندیشه های مخالف و تشدید دشمنی ها است و هر ملتی به نوعی در این میدان گام برداشته است. بنابراین جدال را نباید با مناظره اشتباه کرد. چرا که در مناظره دو شخصی که دو عقیده متضاد دارند با یکدیگر به گفتگو می پردازند. بدون این که قصد محکوم ساختن یکدیگر را داشته باشند و هدف اصلی آن دو کشف حقیقت است لذا به مجرد این که حق بودن قول یک طرف معلوم شد رقیب تسلیم می شود.

ابزارهای جلسه

در گام سوم دو میز در دو جهت برای مناظره گران گذاشته می شود تا اوراق، کتاب ها و اسناد و مدارکی که مورد استناد اصحاب مناظره است روی آن بگذارند و از نطق های مخالفان یادداشت برداری کنند. قضات یا داوران باید در جایگاه های مختلف تالار بنشینند و پس از ختم مناظره در اتاق خلوتی جهت مشاوره جمع شوند. داوران روی برگ هایی که در دست دارند به هر یک از سخنرانان سه نمره می دهند: یک نمره برای استدلال صحیح و نمره دیگر برای رعایت قواعد ادبی و دستور زبان نمره سوم برای سبک بیان و جذابیت سخن و موازین فصاحت و بلاغت و آداب و اخلاق.

سائل و مجیب

مناظره مانند مجادله، مباحثه و محاوره حداقل بین دو طرف صورت می گیرد که یکی را «سائل» و دیگری را «مجیب» می گویند. سائل که در صدد گرفتن اعتراف از «مجیب» است حداقل باید به سه نکته توجه کند: اولاً پیش از طرح سؤال در بدو امر، موضعی را که از آن ها مقدمات مشهور به دست می آید در ذهن خود حاضر نماید. ثالثاً: زمینه پذیرش آن مقدمه از طرف مجیب و محکومیت منکرین آن مقدمه را فراهم نماید. ثالثاً: از خصم، پیش از آغاز مناظره اعتراف های لازم را گرفته باشد؛ به طوری که مجالی برای انکار آن ها در خلال مباحثه برای او باقی نگذارد.

در هر صورت، مناظره کنندگان باید مدتی در جست و جوی یافتن مواد استدلالی و شواهد مناسبی برای پیشبرد مناظرات باشند و در نوشتن و تجدید نظر کردن صورت نطق و گفت و گوی خود بکوشند تا در کرسی مناظره پیروز و توانمند شوند. بسیاری از مبلغان هنگامی به اهمیت و ضرورت این فن پی برده اند که در میدان سخن و مناظره مغلوب حریف خود واقع شده اند بنابراین رمز کامیابی، سعی در فراهم ساختن مطالب مناسب و عمل و تمرین و ممارست است نه مجرد استعداد ذاتی و داشتن آهنگ گیرا و ذوق سرشار.

در هر صورت، نخستین قدم در مناظره، تهیه معلومات و گردآوری مطالب است. در این میدان، جمع آوری دلایل و شواهد تایخی و گردآوری جمله های فصیح و بلیغ و مدارک و منابع معتبر ضروری است، چرا که نود درصد موفقیت ها مربوط به رنج و زحمتی است که باید صرف تحقیق، مطالعه و یادداشت برداری و تمرینات بنماید.

تنظیم فهرست جامع

گام بعدی، تهیه و تنظیم فهرست جامعی از کتاب ها و رساله ها و مقالاتی است که در جراید و مجلات دنیا از طریق اینترنت و کتاب خانه های دیجیتالی در موضوع مناظره منتشر گردیده است.

از تجزیه و تحلیل مطالب و تهذیب و تنقیح دلایل و ترتیب و تنظیم شواهد و حذف زواید در جلسات نباید دریغ نمود. مناظره گران تبلیغی، برای کسب مهارت باید یادداشت های خود را با هم بخوانند و مورد نقد و اصلاح قرار دهند و پاسخ های لازم را برای احتجاج حریف پیش بینی کنند، با حربه آمار و ارقام صحیح و اطلاعات دقیق و دلایل متقن و مثال های روشن، آماده نفی و اثبات و جرح و تعدیل شوند و توجه نمایند که دشوارترین قسمت مناظره در این مرحله است و علت بسیاری از پیروزی ها و شکست های اصحاب مناظره از همین جا مایه می گیرد.

به قول سعدی:

ندارد کسی با تو ناگفته کار ولیکن چو گفتمی دلیلش بیار

سخنران اول که در طرف نفی واقع شده بار دیگر موضوع مناظره را اعلام می کند، ولی به صورت نفی مثلاً می گوید: تصمیم گرفته شد که طلاب پایه نهم نباید در نیم سال اول تحصیلی سخنوری را بیاموزند، سپس نظر خود را در مردود بودن این نظریه یا مقبول

بودن آن بیان نماید. تعریفاتی که طرف اثبات برای اصطلاحات مورد بحث مناظره بیان ساخته و اظهار می دارد علی الاصول باید از پیش به توافق رسیده باشند تا او نیز تاربخچه و موضوع مناظره را شرح می دهد و از تکرار آن چه سخنران اول بیان داشته پرهیز نماید و تنها به مطالب روشنگرانه نظریه خود پردازد و در این مرحله در مقام رد استدلال طرف مقابل بر نیاید، تنها تقسیمات عمده بحث را از جنبه منفی قضیه برشمارد. بخشی را که شخصاً قبول کرده و قسمت های دیگر بحث را که به عهده سخنران دوم طرف نفی واگذار شده تذکر دهد آن گاه به بیان ادله خود پردازد.

سپس سخنران دوم طرف اثبات، وارد بحث شده و بعد از وی سخنران دوم طرف نفی بر کرسی خطابه می نشیند. آخرین دفاع طرف اثبات را سخنران اول طرف اثبات در جواب ادله ردیه طرف نفی و آخرین دفاعیه طرف نفی را سخنران اول طرف نفی در رد ادله طرف اثبات بر عهده می گیرند. در آخرین دفاع نباید مطالب تازه بگویند و اگر گفتند توبیخ یا جریمه شوند. در این مرحله تنها به دلایل طرف مقابل جواب می دهند و بس. طرح مسائل جدید، خروج از موضوع مناظره است و طرف مقابل را برمی انگیزاند تا او هم مطالب جدیدی مطرح نماید. و ساز و کار مناظره را بر هم بزند.

توجه کنید که بار سنگین استدلال اصولاً بر دوش طرف اثبات قضیه است، زیرا او همواره خواهان دگرگون شدن وضع موجود است نه طرف نفی. اگر طرف اثبات بتواند فوایدی را که بر فکر او مترتب است به ثبوت رساند در برابر زحمت و رنجی که لازمه تغییر وضع موجود است تعادلی به وجود آید.

روی سخن وی نخست با رئیس جلسه سپس با مستمعین باشد نه مخالفین. ورود به مسائل شخصی طرفین به هیچ وجه جائز نیست و گرنه در برابر اعتراض رئیس جلسه قرار می گیرد. فردوسی می سراید:

هر آن کس که دانش فرامش کند

زبان را زگفتار خامش کند

مگوی آن سخن کاندرا آن سود نیست

کز آن آتشت بهره جز دود نیست

زبان را نگهدار باید بدن

نباید زبان را به زهر آژدن

ز دانش چو جان تو را مایه نیست

به از خامشی هیچ پیرایه نیست

شوخی و مزاح در مناظره راه ندارد مگر آن که روشنگر مطلب باشد. و رفع خستگی از مخاطبان کند.

غیر از هیئت داوران، نقاد متبحری لازم است تا بیانات هر یک از سخنوران مناظره گر را از جوانب مختلف بررسی و مورد انتقاد قرار دهد و این امر بسیار ضروری است، زیرا به فرموده شیخ مصلح الدین سعدی: «متکلم را تا کس، عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد». به هنگام انتقاد نه تنها ارزش دلایل طرفین از نظر کمیت و کیفیت ملحوظ می شود بلکه طرز بیان و مهارت اصحاب مناظر در رعایت قواعد و آداب آن نیز در نظر گرفته می شود.

کار داوران در آن است که تشخیص بدهند کدام طرف بهتر از عهده تجزیه و تحلیل و اقامه دلایل ذکر قراین و شواهد برآمده و چه کسی بهتر و مؤثرتر سخن گفته اند.

آداب مناظره

آداب مناظره، مجموعه ضوابطی است که به هنگام بحث و گفت و گوی فلسفی، کلامی، علمی، دینی فرهنگی و اقتصادی باید مراعات شود و در اصطلاح دانشمندان اسلامی مقصود از مباحثه آن است که اثبات حکم ثبوتی یا سلبی از راه اقامه برهان کنند. در تعریف آداب مناظره گفته می شود: «صناعتی است نظری که انسان را به کیفیت مناظره و شرایط آن آشنا سازد تا در مباحثه و الزام و غلبه بر خصم خطا نکند».^(۱)

هدف اصلی دو طرف گفت و گو آن است که به یاری یکدیگر به کشف حقیقت نایل آیند و مشکلی از مشکلات را برطرف سازند، به قول خواجه طوسی:

مناظره میان دو صاحب رأی متقابل می باشد که هر کدام متکفل بیان رأی و نظر خود باشند مشروط بر این که هر دو طرف بعد از وضوح به کشف حقیقت مساعدت کنند و مباحثه در واقع استکشاف امر غامضی است از طریق تعاون.^(۲) وی اضافه می کند:

مباحثه و مناظره نباید با منازعه معانده و مغالطه اشتباه شود و یکی گرفته شود، زیرا غرض معاند همواره اظهار نقصان منطق مخاطب و تفهیم او بود و غرض از مغالطه، تمویه است.^(۳) و^(۴)

نکته قابل توجه این است که مؤلفان اسلامی معمولاً جدل و مناظره را در ارتباط با

ص: ۷۶

۱- جرجانی، ص ۸.

۲- اساس الاقتباس، ص ۴۴۸. و الجواهر النضید، ص ۱۹۷.

۳- تمویه: حقیقت را وارونه کردن، ظاهر سازی طلاکاری.

۴- اساس الاقتباس، ص ۴۴۸.

یکدیگر مطرح ساخته اند: گاهی «آداب المناظره» را ذیل کتاب الجدل آورده اند چنان چه خواجه طوسی در کتاب های جوهر النضید و اساس الاقتباس از همین خط مشی تبعیت کرده است. با وجود این، جدل و مناظره تفاوت ظریفی با هم دارند که خواجه متذکر آن شده است، وی می گوید:

چون مقصد از جدل الزام مخالف است از این رو لا محاله نزاعی را در بردارد و در اغلب مواقع جدل با نوعی از عناد و حيله و ترفند احتیاج افتد. (۱)

قبل از بیان آداب مناظره لازم است اصطلاحاتی که در طی گفت و گو لازم است مطرح سازیم:

- الف. سائل یا ناقض وضع: کسی است که می خواهد وضع را به گونه ای بشکند که حافظ وضع را به تناقض گویی کشاند.
- ب. مجیب یا حافظ وضع: کسی است که از وضع به گونه ای دفاع می کند که اگر محکوم شد گرفتار تناقض گویی نشود.
- ج. منع یعنی عدم پذیرش مقدمه با آوردن دلیلی بر رد آن موضع: یعنی حکم کلی را که احکام جزئی از آن برمی آید به گونه ای مطرح کند که هر یک از این احکام برای مقدمه شدن در قیاس جدلی به کار رود.
- د. نقض اجمالی، نقض تفصیلی و جز آن که نیاز به توضیح ندارد.

پس از روشن شدن این اصطلاحات اکنون به کیفیت و چگونگی مناظره از نظر اسلامی می پردازیم.

آداب مناظره از نظر اسلام

مناظره در حقیقت عبارت است از: تبادل افکار و عقاید و نقد آنها که اگر مربوط به مسائل دینی و احکام باشد بدون شک مناظره در حقیقت تبادل افکار و آراء و نظریات است که اگر مناظره مربوط به دین و احکام دینی باشد بدون شک مناظره عضوی از پیکره دین محسوب می شود مشروط بر این که شرایط و آداب آن در عمل مراعات گردد. برای مناظره در اسلام آدابی مطرح است که اگر رعایت شود چنین مناظره ای صد در صد سودمند تکامل بخش و راه گشا خواهد بود؛ به عبارت دیگر، کسی که برای رضای خدا و هدایت خلق و استحکام مبادی دین و اخلاق به مناظره پردازد و قدرت و شرایط آن را

ص: ۷۷

داشته باشد بدون شک به موفقیت نهایی دست پیدا می کند.

انگیزه و شرایط اساسی و اصولی مناظره عبارت است از مسایل زیرین:

۱. انگیزه اثبات حق: مناظره صرفاً برای اثبات حق می باید انجام گیرد نه برای تظاهر و ریا و نه به انگیزه غلبه جویی و شکست خصم و نه به منظور اثبات علمیت و حق به جانب مناظر پیروز بودن، چراکه مناظره با این انگیزه و اهداف در واقع مراء است و ستیزه گری و ممنوع است در حالی که هدف و مقصد مناظره کننده، دست یابی به حق و ظهور آن در میان مردم باشد مطلوب نمی باشد.

غایت و منظور اهل بحث و گفت و گو نباید بر کرسی نشانیدن نظریه خود باشد و یا ارائه علم کثیر و فضل فروشی و نشان دادن قدرت بر تثبیت موضوع و رأی خویش چرا که این گونه جهت گیری ها در بحث و مجادله در حقیقت نوعی تظاهر و ریاکاری تلقی می شود، یکی از نشانه های اخلاص در مناظره، امید تأثیرگذاری مثبت در طرف های مناظره کننده و یا هواداران او باشد، اگر بداند که طرف مقابل هرگز سخن حق را نمی پذیرد و مخاطبان نیز پذیرای حق نمی باشند، اگر چه در طول مباحثه به خطا و اشتباه خود هم پی ببرند ولی به هر حال هرگز تسلیم حق نمی شوند در این صورت هرگز وارد عرصه مناظره نخواهد شد، زیرا می داند که به هدف مشروع نمی رسد بلکه نتایج سوئی دارد و از جانب دیگر یک عمل لغو و اتلاف وقت است اما اگر اهل ریا و تظاهر باشد بی گمان از مناظره کناره گیری نخواهد کرد زیرا مناظره فرصتی مساعد است برای شهرت طلبی و فضل فروشی و ریاکاری.

۲. حفظ اولویت ها: شروع به مناظره در صورتی مشروعیت دارد که تکلیف مهم تری در میان نباشد، چون اگر مناظره درباره یک امر واجب اجتماعی باشد و به صورت مشروع برگزار گردد به عنوان واجب کفایی ادای تکلیف کرده است، اما اگر واجب عینی یا کفایی مهم تری از مناظره در میان باشد اقدام به مناظره جایز نیست، مانند امر به معروف و نهی از منکر که دو فریضه بزرگ و متروک الهی است مگر آن که نفس مناظره یکی از شیوه های ادای آن دو تکلیف بزرگ اجتماعی باشد.

مضاف بر این، اگر مناظره منجر به مجادله و منازعه شود قطعاً طرفین گرفتار گناه کبیره می شوند در این صورت باید جلسه مناظره را به عنوان مجلس حرام ترک گفته و در صورت امکان، به تعطیلی بکشاند.

۳. کسی که در مسائل دینی مناظره می کند باید در آن موضوع مجتهد و یا متبحر باشد و گرنه باید به رأی و فتوای طرف مقابل عمل کند، در این صورت نمی تواند با چنین کسی که

از او تقلید می کند به مخالفت برخیزد و اگر مسئله اعتقادی و کلامی باشد باز هم در آن باید هر دو متخصص باشند و اگر طرف مقابل علمش بالاتر باشد باید از نظریات او پیروی نماید و اگر یک مسئله سیاسی و اجتماعی و اقتصادی باشد در آن رشته نیز باید متبحر و کارشناس باشد. بدون تخصص در یک موضوع مناظره عمل لغو و پوچی بیش نمی باشد.

۴. مناظره باید در یک مسئله مهم اعتقادی اجتماعی، علمی و یا عملی و اخلاقی انجام شود مسائل جزئی و غیرمبتلا به، نباید محور مناظره قرار گیرد؛ همان گونه که گفته شد هدف اصلی روشن شدن حقیقت است. از این رو نباید گفتار خود را طولانی نماید و از حد و مرز معقول خارج شود چنان چه مناظره گر نباید به اصل مناظره مغرور و فریفته شود و گمان کند که مناظره در مسائل جزئی و نادر شگفت انگیز و موجب پرورش ذهن و رشد نیروی تحقیق و استدلال می شود، چرا که این تصورات غالباً مخصوص کسانی می باشد که خواستار اقناع هواهای نفسانی و اظهار فضل می باشند.

۵. جلسه مناظره حتی المقدور باید در خلوت و از تیررس دید عموم به دور باشد، چرا که در این صورت به تمرکز فکر و صفای اندیشه برای ادراک حقیقت کمک بیشتری می شود و از تظاهر و ریا نیز پیراسته و از حرص و غلبه پاک خواهد بود. بی شک حفظ چنین انگیزه و نیت پاکی در حضور مردم برای مناظره گران بسیار مشکل است.

۶. مناظره گر مؤمن هدفش جویای حقیقت است و به دنبال پیدا کردن گمشده خویش می باشد. اگر به گمشده خود در طی مناظره دست پیدا کند اشک شوق می ریزد، و خدای منان را سپاس گذار است و شریک مناظره را یار و مددکار خودش در این راستا می داند نه خصم و دشمن اگر شریک مناظره وی را به اشتباهش واقف نماید و یا زمینه فهم حقیقت را برای او ظاهر و فراهم سازد. از وی باید تشکر کند امام علی می فرماید:

خذوالحق من اهل الباطل و لا تأخذو الباطل من اهل الحق؛ حق را از اهل باطل بگیرید و باطل را از اهل حق نگیرید. (۱)

۷. انصاف را در مناظره در نظر بگیرد گفتار به حق رقیب را بپذیرد اگر بیانش در تبیین موضوع نارساست به او کمک کند و سخن او را به صورت کامل تر بیان دارد، گرچه حق در گفته خود او باشد و حاضران نیز نظر او را بر حق بدانند و فرضاً تناقضاتی در کلام طرف

ص: ۷۹

۱- فردوس الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۸ و فرمود: «خذوالحکمه ولو من المشرکین» اثبات الهدی، ج ۱، ص ۴۶.

مقابل باشد لیکن روی هم رفته سخنان او زمینه را برای ظهور یک مسئله حق آماده ساخته است، از این رو باید از کلام او استقبال کند.

نه این که تناقضات را به رخ او کشیده و او را در برابر دیگران تحقیر و سبک نماید، چرا که این عملیات از عناد و دشمنی برمی خیزد و ساحت مؤمن از این گونه اعمال پاک و منزّه است.

۸. مناظره گر متعهد و طالب حق باید با کسی که علم و تخصص کافی در آن موضوع دارد به مناظره پردازد تا از علم او بهره مند گردد، ولی غالباً مناظره گران با کارشناسان و متخصصان اندیشمند به مناظره نمی پردازند تا مبدا مغلوب شوند و همواره به دنبال افراد ضعیف و ناتوانند تا در ابتدای گفت و گو او را محکوم ساخته و پیروزی خود را در حضور تماشاچیان به نمایش بگذارند، اینان همواره خوف آن دارند که نکند حق بر زبان طرف مقابل جاری گردد و مخاطبان به وی علاقه پیدا کنند ولی اگر هدف از مناظره استفاده متقابل باشد با افراد قوی باید روبه رو شود.

۹. پیروی از علم و یقین: قرآن به این حقیقت عقلانی بشر را ارشاد می کند و می فرماید: ((وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۱))، از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن. یعنی درباره موضوعی که علم و اطلاع نداری با کسی گفت و گو نکن و به مناظره پرداز چون هر حرکت کوری که مولود جهل باشد نتیجه مثبتی ندارد در آیه دیگر مجادله گران جاهل را محکوم می کند:

((ها انتم هولاء حاجتکم فیما لکم به علم فلیم تُحاجّون فیما لیس لکم به علم و الله یعلم و انتم لا تعلمون))؛ (۲)

شما کسانی هستید که درباره آنچه بدان علم داشتید با مخالفان به مناظره پرداختید، پس چرا اکنون درباره چیزی که بدان علم ندارید به گفت و گو و مناظره می پردازید، حقیقت را خدا می داند و شما نمی دانید پیروی از علم تنها در حوزه برون دینی مطرح نمی باشد بلکه در حوزه درون دینی نیز تاکید شده است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

من قال فی القرآن بغیر علم فلیتوباً مقعده من النار؛ هر کس بدون علم و آگاهی به قرآن، مطلبی را نسبت دهد، جایگاهش آتش است. (۳)

۱۰. نقد گفته گوینده نه شخص او: در مناظره اگر هدف مناظره گران، کشف حقیقت و

ص: ۸۰

۱- اسراء، آیه ۳۶.

۲- آل عمران، آیه ۶۶.

۳- محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۵۷.

رسیدن به واقعیت‌ها باشد باید همواره گفته‌های اشخاص به تنهایی مورد نقد و بررسی قرار گیرد، ولی حرمت گوینده باید محفوظ بماند در صورتی که هدف رسوا کردن و تحقیر طرف مقابل باشد در این صورت به نقد گوینده پرداخته می‌شود نه گفته‌های وی و این نیز از مقوله جدل و منازعه است نه مناظره. قرآن می‌فرماید: ((الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه))؛ کسانی که همه گفته‌ها را می‌شنوند و بهترین آن‌ها را برمی‌گزینند. آنان به راستی صاحبان اندیشه و خردند، اری اگر زمینه طرح گفت و گو فراهم شود کسانی که گفتارها را می‌شنوند و بهترین آن‌ها را انتخاب می‌کنند صاحبان مغز و هم آنان از رستگاران می‌باشند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال»؛ به محتوا و مطلب بنگرید نه به گوینده آن.

باز آن حضرت علیه السلام فرمود: خذوا الحق من اهل الباطل و لا تاخذوا الباطل من اهل الحق؛(۱) حق را از اهل باطل بگیرید، اما باطل را از اهل حق قبول نکنید. و باز فرمود: خذ الحکمه و لا یضرك من ای و عاء خَرَجَتْ. (۲) حقیقت را بگیر از هر ظرفی که خارج شود، زیرا گرفتن گفته‌های حکیمانه برای تو ضرری نخواهد داشت، ولی از دست دادن حکمت زیانبار و مایه تأسف است. مناظره گر باید به گفتارهای طرف مقابل بنگرد نه گوینده فاسدی که حرف حقی می‌زند و چه بسیارند عناصر ولایتمدار که سخنان آلوده بر زبان جاری می‌سازند یا می‌نویسند که وقاحت از آن می‌بارد و با فرهنگ ولایت در تضاد می‌باشد.

۱۱. تکیه بر حق: در مناظره مشروع و معقول، مناظره گر راستین تنها بر حق و حقیقت تکیه می‌کند و پشت گرمی او به حقیقت است. وی باور دارد که چون از منطق و برهان درست پیروی می‌کند و تمام همت و هدفش اثبات حق و نفی باطل است به مناظره دلگرم می‌شود. چنان که امام علی علیه السلام فرمود: بالحق یستظهر المحتج؛ به وسیله حق است که احتجاج کننده دلگرم و خویش را غالب می‌بیند.

۱۲. تکیه بر منابع قرآن و سنت: مناظره گر متعهد و حق طلب باید در هر مقوله‌ای سعی کند از قرآن و سنت حقیقت را استنباط می‌کند و مطابق شیوه قرآن و احادیث معتبر به نفی و اثبات مدعا پردازد به خصوص با مذاهب اسلامی و گروه‌های سیاسی باید

ص: ۸۱

۱- محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۵۷ و ۲۲۹ از حضرت مسیح نقل شده، المیزان از محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۵۹ نقل کرده است.

۲- فردوس الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۸.

کسی که پای بند مذهب می باشد از راه قرآن وارد شود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

من خصم به فلح و من قاتل به نصیر و من قام به هدی الی صراط مستقیم؛ هر کسی که به کمک قرآن مناظره کند پیروز می شود کسی به یاری قرآن پیکار کند و به پا خیزد به صراط مستقیم هدایت خواهد شد(۱).

بعضی از اشخاص در وضعیت فکری خاصی قرار دارند که اقتضا می کند با آنان از طریق سنت و حدیث نبوی به مخاصمه پرداخته شود. چنانچه امام علی علیه السلام هنگامی که ابن عباس را برای مناظره با خوارج اعزام کرد فرمود:

لا تُخاصِمَهُم بِالقرآن لانه حَمَلُ ذُو وجوه تقول و یقولون، ولكن حاجبهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصاً؛(۲) در خصوص خوارج با قرآن با آن ها مباحثه نکنید چون قرآن قابل حمل بر وجوهی است که بحث به جایی نمی رسد، ولی با سنت به بحث پردازید چرا که دایره اش محدود است و راه فرار را به روی آن ها مسدود می سازد.

۱۳. اتکا بر درستی و راستی: مناظره گر صادق و راستین هنگامی که وارد بحث و گفت و گو می شود صداقت از قیافه و لهجه او پیدا می باشد به فرموده امام علی علیه السلام: «من صدقت لهجته قویت حجته»(۳) در جای دیگر فرمود: «لا یخضم من یحتج بالصدق»(۴).

امام سجاد در صحیفه سجاده به زبان نیایش می فرماید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی یدی علی من ظلمنی و لساناً علی من خاصمنی و ظفراً بمن عاندنی؛(۵) پروردگارا! برای من دستی قرار بده بر کسی که به من ظلم روا داشته پیروز شوم و زبانی عنایت کن تا بر کسی که با من عناد و دشمنی ورزیده و بر ضد من به مخاصمه برخاسته غلبه یابم.

۱۴. پیراستگی از تعصبات: تعصب در تمام عرصه های دینی، سیاسی، اجتماعی اخلاقی فردی و جمعی مذموم است به فرموده امام علی علیه السلام امام المتعصبین شیطان است. تعصب انسان را کور و کر می کند، حتی تعصب نسبت به دین حق که علی المعمول آمیخته با

ص: ۸۲

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲- نهج البلاغه، نامه ۷۷ و ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۷۱.

۳- عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۴۹، تحقیق حسن بیرجندی و غرر الحکم ۸۴۸۲.

۴- عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۴۹، لا یغلب من یستظهر بالحق عیون الحکم، ص ۶۳۷.

۵- صحیفه سجاده .

هواهای نفسانی است نیز باعث بدبینی طرف های مقابل می شود. حضرت علی در موارد عدیده ای تعصب را محکوم می سازد. و غیرت دینی را تأیید می کند. در یکی از خطبه ها می فرماید: اگر هم کسی از داشتن تعصب ناگزیر باشد و نتواند خویش را از قید و بند آن آزاد سازد بهتر این است که در جهت مکارم اخلاق تعصب بورزد؛ یعنی نسبت به عفو و گذشت انفاق و ایثار و فداکاری در راه خدا و جهاد و دستگیری از مستمندان و یتیمان، تعصب داشته باشد. البته چنین تعصبی اگر محقق شود بار بسیار مثبت خواهد داشت که از هزاران تن یکی پیدا می شود که در عرصه مکارم اخلاق متعصب باشد، چون تعصب پیروی از جهل و هواهای نفسانی و پافشاری و لجاجت بر باطل با وجود حق است، و پیروی از مکارم اخلاق عین علم و عقل و ایمان است.

درباره امامان معصوم نیز نباید تعصب ورزید این گونه تعصب، زاده افراط در محبت است و چنین عشقی انسان را از جاده حق منحرف می سازد امام علی فرمود: *سَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهَ الْحُبِّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهَ الْبُغْضِ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ*؛ حب مفراط باعث غلو و انحراف می شود و بغض مفراط نیز باعث می شود که از دایره قضاوت حق نسبت به ائمه خارج می شود و بهترین مردم برای من «النَّمَطُ الْاَوْسَطُ فَالزُّمُوهُ»، اعتدال در محبت است. این روش را ملتزم باشید. (۱)

در کلامی دیگر می فرماید: «هَلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ قَالَ (۲) وَ مُبْغِضٌ غَالٍ دُوسْتِي كَهْ فِي مَحَبَّتِ غُلُوِّ مِي كُنْدُ وَ دَشْمَنِي كَهْ فِي عِدَاوَتِ زِيَادَةِ رُوي مِي كُنْدُ. هر دو محکوم می باشند. به عقیده نگارنده، تعصب در برداشت های غلط دینی و اطاعت بی چون و چراست که امثال طالبان و القاعده را به انفجارات خونین و انتحارهای نامشروع و فجیع وادار ساخته و می سازد و این همه فاجعه به وجود می آورد و چهره اسلام را در دنیا ملکوک می نمایند. بنابراین به نظریات و برداشت های غلط امثال بن لادن و ملاعمر و رهبران القاعده نباید عناصر طالبانی تعصب جاهلانه داشته باشند، چرا که اطاعت در معروف است نه آدم کشی و منکر. خوارج از متعصبان در دین بودند یعنی برداشت های غلطی از دین داشته و بر آن تعصب عملی می ورزیدند؛ از این رو با امام زمان جنگیدند و ایشان خروج کردند. تعصب جز در مکارم اخلاق محکوم است و تنها در غیرت دینی مطلوب می باشد.

ص: ۸۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷.

قرآن کریم برای فضاسازی در گفت و گوها به ما درس می دهد که بدون تعصب ورزیدن به طرف های مناظره بگوییم: ((انا و ایاکم علی هدی او فی ضلال مبین)) (۱) که شاید طرف مقابل بر صراط حق باشد و اشتباه از ما باشد یا عکس آن. در ادامه می فرماید: ((قل لا تسألون عما اجرنا و لا نسئل عما عملون)) (۲) گفت و گوی ما برای بیان حق و روشن شدن حقیقت می باشد ممکن است راه شما درست باشد، ممکن است روش ما صحیح باشد، راه درست مناظره در این است که ما به باورهای خود و گذشته کاری نداشته باشیم، در این جلسه چنین وانمود شود می خواهیم راه صحیح را پیدا کنیم چون در هر حال بقای بر باطل قبیح است. پس از جرایم گذشته ما نپرسید و ما هم از کارهایی که می کنید نمی پرسیم. فعلاً در صدد گفتگو برای کشف حقیقتیم نه مچ گیری.

۱۵. حق طلبی و تدین؛ مناظره گر حق طلب و متدین، کسی است که پیوسته واجبات شخصی را که بر عهده دارد به خوبی از عهده انجام آن برآمده باشد تا بتواند به این واجب اجتماعی نیز لباس عمل ببوشاند. کسی که التزام قولی و عملی به موازین اسلامی دارد می تواند در مناظره و در گفتار و عمل از خط دین و صراط مستقیم خارج نشود و آن کس که التزام عملی و اعتقادی ندارد آزاد است چون هدف اصلی شکست دادن طرف مقابل به هر وسیله ممکن است.

۱۶. اگر این نوع مباحثه از واجبات کفایی باشد و کسی نباشد که از عهده آن برآید بر کسی که از عهده مناظره برمی آید واجب است اقدام کند. وگرنه برگزار نشدن چنین جلساتی بهتر می باشد، زیرا بسا ممکن است به حیثیت اسلام و نظام لطمه وارد شود و شخصیت های معروف توسط منازعه گران فاسق و لاابالی آبروی آن ها ریخته شود، گرچه در این صورت چنین منازعه گری صلاحیت دینی و اخلاقی خود را نیز از دست می دهد. اگر توبه و استغفار نکند و به کسانی که تهمت زده حلالیت نطلبند صلاحیت اخلاقی و سیاسی را از دست می دهد و در صورتی که حکومت اسلامی بخواهد به وظیفه خود عمل کند باید عدم کفایت سیاسی و یا عدم صلاحیت اخلاقی این گونه اشخاص را در دستور کار قرار دهد و مسئولیت های مهمی را در اختیار آنان نگذارد، بلکه لازم است از پست های کلیدی هم در صورت عدم احراز توبه و صلاحیت دینی حذف شوند.

۱۷. فواید علمی معتابه؛ بسیاری از مناظره ها باید دارای فایده عملی و یا نظری باشد.

ص: ۸۴

۱- سبا، آیه ۲۴.

۲- سبا، آیه ۲۵.

وگرنه یک حرکت لغو است و اعراض از آن لازم می باشد، قرآن می فرماید: ((وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ))؛ (۱) و در آیه دیگر می فرماید: ((وَإِذَا يَسْتَمِعُونَ اللَّغْوَ عَرِضُوا عَنْهُ)) (۲). بلکه مطلوب در این است که سخن خوب را بشنوند و بهترین را گزینش کنند. ((الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)) (۳) دو مدال واقعی به این گونه افراد اعطا می شود اینان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده و دیگر اینان صاحبان لب و عقل می باشند.

آداب مناظره از نظر غربی ها

مناظره و به تعبیر غربی ها دیالوگ بدین گونه رواست که شرکت کنندگان پیش از شناخت قواعد و مبادی مناظره و رعایت آداب آن باید به تمام معنا از فلسفه انعقاد جلسات آگاه شوند تا با فرصت کافی خود را برای برگزاری آن آماده نمایند. لازم است در بدو امر، زمان، روز و ساعت و محل مناظره از سوی نمایندگان دو طرف زودتر از موعد مقرر در جلسه ای، تعیین شود. در این جلسه اولاً- درباره انشای عبارت که موضوع مناظره است دقت کافی به عمل آید و طرفین در این خصوص توافق کامل حاصل کرده باشند، و در ثانی در مورد تعریف اصطلاحات مربوط به موضوع مناظره نیز هر دو طرف اتفاق نظر پیدا کنند و گرنه ناخودآگاه گرفتار سخنان ضد و نقیض خواهند شد.

سوم اینکه رئیس جلسه و قضات (داوران) با توافق طرفین پیش از مناظره انتخاب شده و به هر یک از آنان ورقه ای داده می شود که موضوع مناظره و سبک نمره دادن و مطالبی که باید در مورد آن ها نمره داد در آن برگه یادآوری شود؛ به عبارت دیگر، موضوعات مناظره با عبارت های مثبت تنظیم می شود، ولی مفهوم و منطوق قضیه خلاف اوضاع و احوال جاری می باشد؛ به طور مثال «تمام طلاب پایه نهم باید آیین سخنوری را در نیم سال دوم عملاً بیاموزند» این کلام مثبتی است لیکن خلاف اوضاع و احوال موجود است.

چهارم؛ موضوعاتی که برای مناظره مشخص می گردد باید مربوط به حساس ترین مسائل روز باشد تا هم اصحاب مناظره و هم شنوندگان به شرکت در آن علاقه مند شوند.

و نکته آخر اینکه درباره موضوع مناظره می باید اطلاعات کافی در دسترس هر دو طرف

ص: ۸۵

۱- مؤمنون، آیه ۳.

۲- قصص، آیه ۵۵.

۳- زمر، آیه ۱۸.

فراهم شده باشد تا اصحاب مناظره بتوانند خود را به نحو شایسته ای آماده سازند.

بایدها و نبایدها در مناظره گران

(۱) مناظر حق طلب برای تثبیت مدعا در اذهان طرف های مناظره و مستمعان، بهتر است از اشعار نغز و نصوص دینی و مثل های جاری و گفتار حکیمانه حکیمان محبوب و علوم روز هم استفاده نماید، چرا که نقل کلام بزرگان و شخصیت های مقبول و تشبیه و تمثیل های جذاب، بر شکوه و اقناع مخاطبان مناظره می افزاید و بهتر می تواند در ذهن عموم شنوندگان غلبه توأم با اقناع را حاصل کند. آری، گاهی یک مثال زنده و گفتار حکیمانه در جلب اقناع از ده ها دلیل منطقی مؤثرتر می باشد. در دانشگاه تبریز از جلال آل احمد پرسیدند: آیا طبق نظریه داروین انسان ها از میمون زاده شده اند؟ ایشان گفت: من کاری به اصول داروین ندارم، من احساس می کنم که زاده انسان باشم نه مولود میمون، من آدمی زاده ام نه میمون زاده، (کف زدن حضار).

(۲) از تحقیر و ناسزا گفتن و دست انداختن حریف مقابل به شدت باید پرهیز کرد، زیرا گذشته از این که باعث کینه و دشمنی می شود مستمعان نیز از چنین مناظره ای متنفر و سخنان طرف مقابل را، که موازین ادب و نزاکت را رعایت نماید، بهتر خواهند پذیرفت. مضاف بر این که مناظره به وجه احسن انجام نخواهد گرفت و مناظره گر متعهد، به آمال مشروع و هدف معقول دست پیدا نخواهد کرد.

(۳) آهنگ گفتار در مناظره باید معتدل و در حد معقول باشد، صدا را از حد معمول نباید بلندتر نمود، زیرا این کار موقعیت طرف مخاطمه گر را تضعیف کرده و مستمعان، فریاد او را دلیل بر شکست وی خواهند دانست پس شایسته است به جای خشم و فریاد، کلام خود را محکم، متین و خالی از هر گونه ضعف و سستی بیان نماید. به قول شاعر:

دلایل قوی باید و معنوی

نه رگهای گردن به حجت قوی

(۴) در گفت و گو با حریف، فروتن و متواضع باشد.

(۵) مناظر خردمند، کلام خصم را در هنگام سخن گفتن قطع نکند بلکه با تمام وجود سخنان او را تا حد مقرر گوش دهد. سپس به پاسخ آن ها پردازد.

(۶) تا آن جا که امکان دارد از مناظره نمودن با ریاکاران و هوچی بازان و کسانی که تنها در پی غلبه و ستیزه جویی هستند در جمع اندک بایستی خودداری نماید. مگر هدف هدایت هواداران و تقویت مؤمنان و دفاع از حق و حقوق دیگران باشد که در این صورت

لازم است از روش مجادله و مغالطه استفاده کرده تا طرف مقابل را در بن بست قرار داده و با طرح مسائل مختلف و مغالطات متنوع او را محکوم و مجاب سازد که گفته اند پاداش کلوخ انداز جز سنگ نیست و اطلاق آیه مبارک این گونه موارد شامل می شود: ((فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ)) (۱). ولی اگر فحاشی کند نباید مقابله به مثل کرد. (۲).

در عین حال، در طول مناظره باید ادب اخلاق وقار و متانت حفظ شود. در جریان مناظره حضرت ابراهیم با نمرود، حضرت ابراهیم دید نمرود از مسیر اصلی خارج شده به مغالطه و سفسطه روی آورده است، زنده کردن انسان را به آزاد کردن زندانی و میراندن را به کشتن و اعدام یک انسان بی گناه تفسیر می کند. در این هنگام، حضرت ابراهیم فرمود: خدای من خورشید را از مشرق طالع می سازد و در مغرب ناپدید می سازد تو اگر خدای جهانی خورشید را از مغرب طالع و در مشرق ناپدید ساز. در این جا بود که نمرود مبهوت و محکوم گردید: ((فبهت الذی کفر(۳))).

(۷) در مناظره که هدف اصلی تنها رسیدن به حقیقت باشد بی شک باید راه انصاف در پیش کشیده و برای جبران و توجیه خطای خود پافشاری نکند بلکه اگر خطای خود را با صراحت و شجاعت اعلام کند مطلوب خواهد بود.

مناظره و گفت و گو از نظر قرآن

قرآن مجید، گفت و گو و مناظره معقول را به عنوان یک نوع تمایل فطری و خواست درونی بشر می داند. بی جهت نیست ماده قول و گفتار ۵۲۷ مرتبه در قرآن آمده است و ماده مجادله و جدل ۳۲ بار تکرار شده و یک سوره ای به نام مجادله آمده است. پیداست که چنین روحیه ای در نوع انبای بشری از ذات آن ها مایه می گیرد. حتی قرآن از جدال انسان در قیامت هم پرده برمی دارد.

قیامتی که هول و هراس و ندامت از آثار لاینفک رستاخیز برای همه مردم است، در عین حال بشر در آن عرصه وحشتناک نیز از مجادله دست برنمی دارد.

ص: ۸۷

۱- بقره، آیه ۱۹۴.

۲- انعام، آیه ۱۰۸.

۳- بقره، آیه ۲۵۸.

((یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسه)) (۱) در آن روزی که هر کسی برای نجات خود جدال می کند تا گرفتار عذاب نشود.

۲- ((و کان الانسان اکثر شیئی جدلاً)) (۲) به روشنی برداشت می شود که روحیه جدال در نهاد انسان هست که اگر در مسیر درستی به کار رود و تبدیل به مجادله احسن گردد بار مثبت خواهد داشت، چنان چه در سوره مجادله اولین آیه اش می فرماید: ((قد سمع الله قول الی تجادل فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاور کما ان الله سمیع بصیر (۳)). این که این نوع مجادله مورد عنایت باری تعالی واقع شده و خداوند گفت و گو و محاوره آن زن را با پیامبر شنیده است چنین برمی آید که مجادله و محاوره گاهی با هم جمع می شوند و بار مثبت پیدا می کنند.

۳- ماده محاوره و گفت و گو نیز سه بار در قرآن آمده است، ولی محاوره اعم است از مجادله و مناظره، قرآن کریم مناظره را به مفهوم گفت و گو با رعایت شرایط ذیل تاکید دارد.

اول) پیروی از علم و یقین: ((ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسؤلاً)).

دوم) ضرورت شناخت طرف مقابل از نظر داشتن معلومات و مهارت و شیوه برخورد با معاندان و دیگر اشخاص.

سوم) پذیرش وجود اصل اختلاف در میان اقوام و ملل دنیا گرچه اختلاف آنان در مورد آیین حق از روی جهل و دشمنی و در یک کلمه هواهای نفسانی است و قرآن فرمود: ((فما اختلفوا الا- من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم)). (۴) در هر حال اصل اختلاف یک امر واقعی است. لیکن اختلاف پس از تحصیل یقین و علم جاهلانه و نارواست.

چهارم) آرزوی خوشبختی نسبت به دیگران و احترام متقابل از هموعان: ((انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرامکم عند الله اتقاکم)). (۵) آن کس که کرامت بشر را باور نداشته باشد به مناظره نخواهد پرداخت. خواجه عبدالله انصاری کلام دل کشی

ص: ۸۸

۱- نحل، آیه ۱۱۱.

۲- کهف، آیه ۵۴.

۳- مجادله، آیه ۱.

۴- جاثیه، آیه ۱۷.

۵- حجرات، آیه ۱۳.

دارد که برای مناظره گران مفید و ضروری است. می گوید:

بدان ای عزیز که زندگانی بر مرگ وقتی ترجیح دارد که این ده چیز نگه دارد؛ اول با حق سبحانه و تعالی به صدق، دوم با خلق به انصاف، سوم با نفس به قهر، چهارم با مهتران به عزت، پنجم با کهتران به شفقت ششم، با دوستان به نصیحت، هفتم با دشمنان به مروت، هشتم با عالمان به تواضع، نهم با مستمندان به سخا و دهم با جاهلان به خموشی.

در جای دیگر می گوید: کار خام مکن و هر کاری کنی جز تمام مکن و در هوا و هوس مقام مکن و هوا و حرص را بر خود رام مکن.

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت

از من خبرت که بینوا خواهی رفت

بنگر که که ای و از کجا آمده ای

می دان که چه می کنی کجا خواهی رفت

عوامل موفقیت در مناظره

اشاره

مناظره یک فن پیچیده و یک هنر و مهارت است. توانایی های علمی، ادبی و اطلاعات وسیع و عمومی قابل توجهی می طلبد. درعین حال مناظره و مناظره گران باید از سلسله از ضوابط علمی و معنوی بهره مند باشد. ۱. آستمداد از خدا، از آیات قرآن و سیره پیشوایان این موضوع استفاه می شود که حضرت موسی علیه السلام هنگامی که مأموریت پیدا می کند می گوید: ((رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي)) ۲. توانایی علمی: کسانی که توانایی لازم را در مناظره ندارند نباید در این وادی قدم بگذارند. در این ورطه کشتی فرو شد هزار یکی تخته ای بر نیامد کنار. امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابش بنام طیار فرمود: اما امثال شما می توانید در عرصه مناظره حضور داشته باشید. چون مهارت کافی را دارید. ۳. برخورد منطقی و منصفانه. در مناظره خشونت و بی انصافی روا نیست. البته استاد باید با شیوه اهل بیت سالک را هدایت کند و گرنه در روایات آمده است امام صادق علیه السلام فرمود: ایاک ان تنصِبَ رجلاً دون الجحه فتصدقه فی کل ما قال. پرهیز از این که کسی را غیر از امام معصوم برای خود هادی قرار بدهی و هر چه گفت بپذیری و مردم را به پیروی از وی دعوت کنی. (۱) جز معصومان علیهم السلام تمام شخصیت ها اشتباه می کنند. امام راحل عظیم الشان از

ص: ۸۹

اشتباهات خود سخن می گفت، در شرایطی که همگان تسلیم او بودند.

الف. تسلط کامل بر موضوع

پیش از آغاز مناظره طرف های درگیر باید اطلاعات کافی درباره موضوع بحث و مناظره داشته باشند، زیرا بدون مهارت و آگاهی زبان به سخن و گفتار گشودن جز سرافکنندگی و محکومیت ثمری نخواهد داشت. امام علی علیه السلام می فرماید: «ما من حركة الا وانت محتاج فيها الى معرفة»^(۱) نیاز به شناخت داری. بدون معرفت در یک وادی قدم گذاشتن ممکن است سردرگمی به وجود آورد. مانند سیر و سلوک بدون استاد است.

قطع این مرحله با رهبری خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

شاعر دیگر در مودر آگاهانه سخن گفتن سروده است:

در بساط نکته دانان خودفروشی فضل نیست

یا سخن دانسته گوی ای مرد بخرد یا خموش

ب. تنوع و نوآوری

موضوع مناظره نباید معمولی و تکراری باشد بلکه لازم است از نظر محتوا و شیوه بیان از تنوع و ابتکار و نوآوری، سرشار باشد. مطالبی تازه در قالب های جدید و با سبکی نو تعبیر گردد تا مستمعان را نشاطی تازه و انبساطی بی اندازه دست دهد، چرا که حاضران در جلسه، ذوقیات مختلفی دارند: برخی به مطالب فلسفی، کلامی و عرفانی اشتیاق دارند، بعضی اهل شعر و ادب هستند و جمعی به حدیث و تفسیر علاقه مندند و گروهی به تاریخ و علوم روز دلبستگی دارند. طرح مطالب طنزآمیز و لطیفه های نغز در مناظره، بی مشتری نخواهد بود، چنان چه تمثیل و تشبیه نیز خریدارانی دارد.

ج. ساده و طبیعی

مناظره باید به صورت طبیعی و ساده و بی پیرایه با جمله بندی های کوتاه و رسا و زیبا آغاز و به انجام برسد و از به کار گرفتن کلمات نامفهوم و جمله بندی های نامأنوس و طولانی پرهیز شود، هم چنین از طرح موضوعات غامض و پیچیده علمی و فلسفی باید اجتناب گردد، بلکه مفاهیم جالب و مورد نیاز را در جملات شیرین و قابل فهم ریخته به مستمعان عرضه دارند تا در عین بی تکلفی مناظره محکم و با صلابت اداره شود.

ص: ۹۰

د. سلامت ترکیب

کلمات و جمله‌هایی که در مناظره به کار برده می‌شود باید از سلامت ترکیب و تلفظ صحیح برخوردار باشد، زیرا ترکیب و استفاده از جمله بندی‌های نامأنوس آفتی است برای مناظره‌گران راستین و موفقیتی است برای طرف‌های مقابل، علاوه بر این باید عبارت مناظره در مفاهیم مورد نظر ظهور داشته باشد، حذف و ترکیب و تقدیم و تأخیر در کلمات، تقدیم متعلقات فعل بر آن در محاورات، همگی باید روی قاعده و حساب و کتاب باشد، مگر غلط‌های معروفی که صحیح آن به کلی مهجور شده باشد مانند «خَوَلَى» به جای «خولی» و «چنین» به جای «چنین».

ه. یک دست بودن

صورت مناظره چه در قالب گفته‌های «مجیب» و یا گفتار «سائل» از نظر حسن ترکیب و زیبایی در تعبیر، باید یک دست باشد، چرا که اگر بخشی از مطالب مناظره در قالب تعبیرات زیبا و عمیق و مطابق با فرهنگ زمان ریخته و عرضه گردد ولی نیمی دیگر به سبک عبارت‌های کهنه و قدیمی بیان گردد ناهمگونی به وجود می‌آورد و در شنوندگان ایجاد تردید می‌کند و گمان می‌برند بخشی از مناظره حفظی است و برخی خود ساخته. اصولاً ابتدال در جمله بندی‌ها، با صلابت تألیف و زیبایی آن‌ها در یک مجموعه مناظره، جالب نیست مانند لباس زیبایی است که با پارچه کهنه‌ای وصله زده باشند، از این رو شروع و ختم آن باید از نظر جمله بندی و سبک بیان یک نواخت باشد، یعنی مناظره باید آغاز و انجام جالبی داشته باشد؛ همان گونه که با جملات شیرین و موضوع جالبی به شکل باشکوه و ادیبانه‌ای شروع می‌شود به همان وضع هم شایسته است پایان پذیرد، چرا که در بخش پایانی اگر عبارت‌ها به تدریج سست و عوامانه و به شکل کوچه و بازاری و تکراری عرضه گردد، در این صورت به حیثیت «مجیب» و یا «سائل» و یا هر دو طرف ضربه وارد خواهد شد. تضاد بین مبدأ و مختم در نوع تعبیرات از آفات مناظره است.

ضرورت تمرین در مناظره

مناظره، فن پیچیده‌ای است که توانایی‌های لازم و موقعیت‌های مناسبی را می‌طلبد تا به پیروزی برسد، از این رو باید مبلغ با اندیشه درست و دستمایه کامل وارد این صحنه شود و آموزش‌های کافی و تمرین‌های زیادی دیده باشد. ذوق و استعداد خاصی داشته باشد. امام

صادق علیه السلام در دانشگاه خود هر کدام از اصحاب را در رشته مخصوصی تربیت می کرد: "حمران بن اعین" در قرآن و "ابان بن تغلب" در ادبیات عربی و "مومن طاق" در فقه و فقهات و "طیار" و "هشام بن سالم" و "هشام بن حکم" در مباحث کلامی و اعتقادی. (۱)

امام به "یونس بن یعقوب" اجازه مناظره نمی دهد، می فرماید: «اگر می توانستی خوب مناظره کنی اجازه می دادم، آن گاه امام او را به سوی اصحابش روانه می کند، او هم حمران بن اعین و احوول و هشام بن سالم و قیس بن ناصر را می آورد، امام هشام بن حکم را می طلبد و مجلس مناظره ای تشکیل می شود و امام شخصاً بر سیر مناظره و مباحث آنان نظارت می کند و قوت و ضعف مناظره را بازگو می سازد. (۲)

مناظره، آفات و آسیب ها

در مناظره اسلامی و عقلانی به گونه منطقی آفاتی وجود ندارد و عنوان فوق در صورتی صحیح است که مناظره اسلامی از چارچوب قواعد عقلانی و ضوابط آداب و اخلاق خارج گردد. در این صورت مناظره به مجادله تبدیل گردیده و طبیعتاً به مجادله، مغالطه و سفسطه کشیده می شود و به جای تولید علم، فتنه و آفت تولید می کند.

بنابراین عنوان فوق یک نوع مسامحه و به اعتبار خروج از دایره شرعی و عقلی درست است.

یکم - پیروی از ظن و گمان: مادامی که انسان در موضوعی به مرحله علم و یقین نرسد و یا هدفش از شرکت در مباحثه دست یابی به علم و یقین نباشد به مناظره نباید پردازد.

چون ((انَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحق شیئاً)). (۳) گمانه زنی و حدس و تخمین از آسیب های مناظره شکلی است نه واقعی.

دوم - تعصب و لجاجت: این خصلت ها گفت و گو را به نتیجه مطلوب نمی رساند و جز کینه و عناد ثمری ندارد. بلکه مناظره به منازعه کشیده می شود و اگر مناظره در سطح عمومی باشد جامعه را به دو قطب متضاد تقسیم خواهد کرد و به وحدت ملی آسیب جدی وارد خواهد آورد.

سوم - تقلید کور از نیاکان: قرآن چنین تقلیدی را حرام تلقی کرده و از زبان مشرکان

ص: ۹۲

۱- طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۷۵ و شیخ مفید، تصحیح الاعتقادات، ص ۷۱.

۳- نجم، آیه ۲۸.

مقلد بازگو می سازد: که در مقام مناظره با پیامبران ((قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آبائنا و لو كان آباؤهم لا يعلمون شيئاً و لا يهتدون))؛ (۱) آنان گفتند: آن چه در نزد آباء و اجداد خود یافتیم برای ما کافی است، آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی دانسته و هدایت نیافته بودند؟ حضرت علی فرمود: «انّ الحقّ و الباطل لا يعرفان بالناس؛ حق و باطل با عمل و با رفتار مردم به دست نمی آید»؛ (۲) نخست باید معیارهای حق و باطل را بشناسیم سپس بینیم حق و باطل در چه کسانی جمع شده است. به ویژه این که مناظره در عرصه اندیشه های جدید اجرا می شود، بنابراین حق و باطل محتوای مناظره را، با منابع معتبری همچون عقل و علم باید سنجید و شناسایی نمود و اگر مسئله دینی باشد باید با مراجعه به کتاب و سنت حق و باطل را بشناسند و سپس به مناظره پردازند. و اگر محتوا علمی، فلسفی و یا اخلاقی باشد باید به منابع معتبر علمی فلسفی و اخلاقی مراجعه و بازشناسی شود.

چهارم - عدم تسلط و بی اعتمادی به خویشان: مناظره گران از نظر علمی و زبان آوری خود را در حد یک مناظره گریرومند و قابل قبولی مشاهده نمایند؛ آن هم از روی علم و عقل نه از روی جهل و خودخواهی اگر در حد مطلوب بر مطلب مسلط نباشد مناظره آن ها بی فایده و لغو بلکه سفسطه است و موجب اتلاف وقت مردم و ترک آن مطلوب می باشد.

پنجم - تکبر و غرور: این صفت زشت از آفات و موانع مناظره واقعی محسوب می شود و مناظره گران با این ویژگی های منفی هرگز به هدف نمی رسند. طرف های درگیر سعی کنند غرور و تکبر خود را درمان نمایند و یا حداقل مخفی نگه دارند و در گفت و گو به کار نبرند و متواضعانه صحبت کنند و گرنه مناظره به منازعه تبدیل خواهد شد و بینندگان و شنوندگان هم چنین مناظره ای را بر نمی تابند، غرور و کبر، باعث تحقیر طرف مقابل می شود، آدم های مغرور و متکبر، دیگران را مورد استهزا و سخریه قرار می دهند متکبر هرگز به اشتباه خود اعتراف نخواهد کرد.

امام صادق از رسول گرامی نقل می کند: «عظیم ترین و خطرناک ترین خاصیت تکبر خوار شمردن مردم و سبک ساختن حق است»، راوی توضیح بیشتری خواست، امام فرمود: «در صورتی که حق را شناسی و در برابر حق لجاجت به خرج بدهی و از اهل

ص: ۹۳

۱- مائده، آیه ۱۰۴.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰.

حق خرده گیری کنی و بی جهت آن ها را مورد انتقاد قرار دهی متکبر محسوب می شوی در حقیقت چنین فردی با یکی از شئون خداوند متعال به نزاع برخاسته و در عظمت و کبریایی با او به همآوردی دست زده است که در این صورت در حدیث قدسی فرمود: «چنین کسی را درهم می شکنم.»^(۱)

پیامبر فرمود: لا یدخل الجنه من كان فی قلبه مثقال ذره من الکبر؛^(۲) اگر ذره ای «کبر» در قلب کسی رسوخ کند وارد بهشت نخواهد شد.

ششم- روحیه مرء و کینه توزی: این صفات پلشت، در گفتگو و مناظره دل را بیمار و بر کینه و دشمنی میان برادران دینی می افزاید: در حقیقت مناظره به مرء کشیده می شود و این گونه گفت و گو از نظر عقل و دین منفور و حرام است. امام حسین فرمود:

ایاکم والمرء و الخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق؛^(۳) از مرء و کینه توزی در مقام گفتگو ها پرهیزید، زیرا این دو، قلب ها را علیه برادران، بیمار می سازد و تخم نفاق در دل ها می رویانند. شخصی را می شناسم که در قنوت پیوسته می خواند: ((لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا))^(۴) خدایا کینه و کدورتی در دل های ما نسبت به مؤمنان قرار نده. همین شخص به مناسبتی با یکی از دوستانش چند دقیقه به مرء و جدال پرداخت اکنون نمی خواهد قیافه دوستش را مشاهده کند گویا دشمن جانی او شده است و طرف مقابل نیز چنین است.

چرا که مناظره کننده معمولاً نمی تواند خود را از تیررس غضب نگه دارد به خصوص اگر گفتار او را طرف مقابلش بدون دلیل مردود اعلام نماید در این صورت اگر بر انتقام قادر نباشد کینه در دل نگه داشته و یک روزی منفجر خواهد شد. با توجه به این که مرء و جدال، زاده کینه توزی است از این رو مرء کننده با این که در عقیده خود شک دارد با وجود آن از روی لجاجت و دشمنی هم که شده راه انکار را پیش می گیرد. امام حسین به مرء کننده فرمود: من بحثی با تو ندارم در دینم یقین دارم تو اگر شک داری برو تحقیق

ص: ۹۴

۱- کنز العمال، ج ۳، ص ۵۲۶.

۲- کافی، ج ۳، ص ۳۲۳ و کنز العمال، ج ۳، ص ۵۲۷.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۰۰.

۴- حشر، آیه ۱۰.

هفتم - خودستایی و عیبجویی: خودستایی و تجسس از معایب و کاستی های طرف مقابل، مناظره را به بیراهه می کشاند و هواداران را به دو گروه متضاد تقسیم می کند. خودستایی علاوه بر این که بسیار زشت است و خداوند متعال از آن نهی فرموده است از قدر و منزلت انسان نیز می کاهد و مورد خشم خدا واقع می شود و در بین جامعه منفور قرار می گیرد.

هشتم - نفاق و دورویی: یعنی در مناظره ها سیاسی کاری هم روای نیست به ظاهر از رقیب تعریف می کند و گرم می گیرد ولی در باطن طناب دار به گردن او می آویزد. این گونه شیوه ها از اخلاق مناظره کاملاً به دور است بلکه از آفات آن محسوب می شود، چرا که امکان ندارد از نوع سخن گفتن آن ها این نوع نفاق مرموز نمایان نشود. وانگهی چه بسا شنوندگان از دشمنی دیرینه یکی از طرفین مناظره نسبت به دیگری اطلاع داشته باشند و ادعای دوستی را دروغ بدانند. در این صورت، اظهار محبت و اشتیاق، دروغی بیش نخواهد بود. پس بهتر است با نقد برنامه ها شروع کنند و نفیاً و اثباتاً از تعریف یا نقد شخص رقیب دریغ نمایند.

نهم - حق ستیزی و عدم پذیرش آن: مناظره باید در راستای احیای حق و روحیه حق پذیری باشد؛ به گونه ای که اگر مخالف، سخن درستی بزند طرف مقابل بی درنگ آن را بپذیرد نه این که از پذیرش حق امتناع ورزد، به خاطر این که مبادا پذیرش حق از رقیب باعث پیروزی او شود. از این رو از طریق سفسطه و جدال و توسل به نیرنگ و تلبیس، سخن درست و صحیح او را باطل جلوه دهد و شوم ترین چیز برای او جاری شدن حق بر زبان رقیب تلقی شود. بی شک چنین کسی بر جدال و مرء تدریجاً عادت می کند به قول شطرنج باز حرفه ای تهران: «چنان بر فریب کاری معتاد شده بودم که دوستان حتی پدر و مادرم را هم خود ناآگاه فریب می دادم و احساس می کردم که عمر و عاص شده ام». سفسطه گر حق ستیز هم به تدریج بر رد نظریه دیگران گرچه بر حق باشد عادت می کند هر کس حرفی بزند او با مرء و جدال مایل است حرف درست او را باطل جلوه دهد قرآن می فرماید: ((و من اظلم ممن افترا علی الله کذباً او کذباً بالحق لما جائه))؛^(۲) کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ را بسته یا حق را تکذیب کند بعد از این که بر او روشن شده باشد.

بی شک عدم پذیرش حق و تکذیب آن از کبر و غرور و روحیه گفتار ستیزی مایه

۱- قاموس کلمات الحسین، لغت مرء. مرا به مرء کاری نیست.

۲- عنکبوت، آیه ۶۸.

می گیرد. در تاریخ از ابی درداء و ابی امامه و واثله و انس نقل شده که روزی رسول اکرم بر ما وارد شد در حالی که ما درباره یکی از مسائل دینی به جدال و بحث پرداخته بودیم تا رسول اکرم بحث ما را شنید آن چنان خشمگین شد که تا کنون چنین حالتی از او ندیده بودیم سپس فرمود: «ملت هایی که پیش از شما بودند به خاطر جدال و ستیزه جویی گرفتار انحطاط و نابودی شدند از ستیزه جویی دست بردارید، زیرا مؤمن با کسی به جدال و ستیزه بر نمی خیزد، ستیزه جویی نکنید چون ستیزه گر سخت زیان کار است. جدال و مرء را کنار بگذارید، چون در قیامت آنان را شفاعت نمی کنم، با هم به ستیزه و مجادله نپردازید، زیرا من برای کسی که دست از مجادله بردارد سه خانه در بهترین نقاط بهشت تضمین می کنم، از مرء و جدال پرهیز کنید، زیرا نخستین چیزی که خدا بعد از بت پرستی و شرک بر من حرام کرد مرء بود» (۱).

در حدیث دیگر فرمود: در قیامت، سه کس از هر دری که دلخواه آن هاست وارد بهشت می شوند: (۱) کسی که اخلاق نیکو و رفتار پسندیده داشته باشد (۲) فردی که در نهان و آشکار ترس از خدا را در دل نگه دارد (۳) شخصی که از جدال و مرء خودداری کند گرچه حق با او باشد. (۲).

با حق ستیزی و حق گریزی مناظره گران، به مقصد درست نمی رسند، بلکه اگر یکی از طرفین مناظره کننده حق ستیز باشد مناظره و گفت و گوی حق طلب با وی بی فایده و بی معنا خواهد بود. و نظاره گران به هیچ کدام گرایش پیدا نخواهند کرد.

دهم- رشک و حسد: حسد از آفات مناظره است. مادامی که حسد در دل حسود مخفی باشد و به کار نیفتد مانعی ندارد، اما اگر در طی مناظره ظهور کند مناظره گر حسود از هیچ گونه اهانت و تحقیر و توهین نسبت به محسود فروگذار نخواهد بود. قرآن فرمود: از شر حسود وقتی ظاهر سازد به خدا پناه ببرید. حسود از کارهای حسادت انگیز خود به سیادت و قدرت نمی رسد «الحسود لا یسود». (۳).

یازدهم- خشم و نفرت: آدم خشمگین هرگز نمی تواند مناظره را به خوبی به پایان

ص: ۹۶

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۶ و کنز العمال، ج ۳، ص ۶۴ و ۶۷.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰.

۳- غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۵۵.

برساند بلکه باعث می شود غضب کند و به ناسزا و فحاشی پردازد فرمودند: غضب ایمان را فاسد می کند؛ همان گونه که سرکه عسل را (۱).

دوازدهم - سفسطه: اثبات هر مدعایی دلیل درستی می خواهد، صرف ادعا کافی نیست، بلکه دلیل مقبول و درستی می طلبد، چرا که اگر بنا باشد هر کس باسفسطه و مغالطه، رأی خود را به کرسی بنشانند مباحثه از روال معقول خارج شده و به جنجال لفظی منجر می شود. قرآن کریم کلام دل پذیری دارد می فرماید:

((أمن يبدأ الخلق ثم يعيده و من يرزقكم من السماء و الارض أ الله مع الله قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين))؛ (۲) چه قدرتی خلق و آفرینش را آغاز می کند و سپس آن را باز می آفریند و چه کسی است که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟ آیا معبودهایی همراه با خدا وجود دارد؟ جواب منفی است؟ بگو: اگر راست می گوئید برهان بر مدعای خویش بیاورید.

در مقام دیگر می فرماید:

((ام اتخذوا من دونه الهه قل هاتوا برهانكم هذا ذكر من معي و ذكر من قبلي بل اكثرهم لا يعلمون الحق فهم معرضون))؛ (۳) آیا غیر از خدا معبودهایی را اتخاذ کرده اید این یادنامه هر کسی است که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه]، بلکه بیشترشان حق را نمی شناسند و در نتیجه، از آن روی گردانند.

در هر مقوله ای بدون علم و دلیل، مدعا را مطرح کردن و با مغالطه و سفسطه به گمان خود اثبات کردن از ضعف و جهل گوینده به شمار می آید. ممکن است گروهی از ابلهان و احمق ها به صورت موقت، تحت تأثیر قرار گیرند ولی در نهایت باطل شکست خوردنی و رفتنی است: ((ان الباطل كان زهوقا)) (۴).

سیزدهم - گفتار متناقض: در مناظره و مجادله، مطالب طرف های درگیر نباید با هم تعارض و تناقض داشته باشد، چون هر کدام در گفتارشان تناقض باشد باعث می شود که بخشی از گفتارش قسمت دیگر را نفی کند. چنین مناظره ای خودش را محکوم می کند،

ص: ۹۷

۱- کافی ج ۳، ص ۴۱۲.

۲- انبیاء، آیه ۲۴.

۳- نمل، آیه ۶۴.

۴- اسراء، آیه ۱۱.

نمی تواند طرف های معارض را قانع نماید، مشرکان مکه وقتی آیات روشن را می دیدند می گفتند: ((يقولوا سحرٌ مستمّر))^(۱) این یک سحر بادوام است در حالی که استمرار، با عمل سحر متناقض است از زبان فرعون می گوید: «ساحرٌ و مجنون»^(۲) چرا که ساحران بیش از حد معمول زیرک و با سیاست هستند، نه مجنون و احمق.

پانزدهم- انزوا و کناره جویی یکی از آفت های مناظره در جایی است که به قهر و فاصله گرفتن از مردم و قطع رابطه با دوستان منجر می شود. و این از آثار کینه توزی، است زیرا وقتی در میان اهل مناظره بذر نفرت و انزجار پاشیده شد خشم و غضب از لایه های آن رخ می نماید چرا که هر یک از طرفین هنگامی که مدعی است که حق از هر جهت با اوست و دیگری در اشتباه می باشد و بر امر باطل خویش اصرار می ورزد و با اراده قطعی و جنجال گونه بر خلاف رأی طرف مقابل پای می فشارد. ثمری جز کینه و قهر ندارد، در حالی که داود بن کثیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پدرم از رسول خدا روایت کرده که می فرمود: «اگر دو فرد مسلمان از هم دوری کنند و قهر کنند و در مدت سه روز با هم آشتی نکنند از حوزه ایمان و اسلام بیرون می باشند و میان آنان هیچ گونه ولایت و پیوند محبت برقرار نیست، هر یک از آن ها در آشتی و صلح پیش قدم شوند در قیامت زودتر به بهشت می رود.»^(۳)

چهاردهم - سخنان ناروا و حرام: یکی از آفات مناظره، سخنان ناهنجار و توهین آمیزی است که به راست یا دروغ طرفین مناظره متوجه یکدیگر یا بستگان هر کدام می نمایند و این عمل از لوازم کینه توزی و نتایج منفی مناظره می باشد، چرا که مناظره نادرست هرگز از نقل سخنانی که به منظور نکوهش و توهین از طرف مقابل با نزدیکانشان صادر می شود عاری نباشد. گاهی مناظره گر، سخنان طرف مقابل را تحریف و دگرگون ساخته و بازگو می سازد و این امر جز دروغ و افتراء و دغل کاری چیز دیگری نیست و گاهی با صراحت طرف مقابل را به حماقت و نادانی و عدم توجه به مسائل ابتدایی متهم می سازد و هدفش بی آبرو کردن رقیب است و تمام این اعمال و گفته ها قطع نظر از گناهان کبیره بودن پیوند های محبت را می گسند و دوستی های کهنه را به دشمنی مبدل می سازد از نظر

ص: ۹۸

۱- قمر، آیه ۲.

۲- الذاریات، آیه ۳۸.

۳- الکافی، ج ۴، ص ۴۳-۴۴.

اسلام تعداد روایاتی که از این نوع گفتار و رفتار نهی می کند از حد احصاء خارج است.

نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تمام شئون و حیثیت یک مسلمان بر مسلمان دیگر حرام می باشد، یعنی از حرمت و اعتبار برخوردار است: خون و مال، عرض و آبروی او دارای حرمت می باشد.» (۱)

ایها الناس، الذین امنوا بلسانه و لم یؤمن (و لم یسلم) بقلبه لا تغتابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم، فأن من تتبع عوره اخیه تتبع الله عورته؛ ای مردمی که به زبان اظهار ایمان می کنید ولی قلب و درون شما از دین و ایمان تهی است از بدگویی در غیاب مؤمنین بهره‌زید و در صدد پی جویی از عیوب و نقایص برادران مسلمان بر نیایید، زیرا هر کسی که نسبت به عیوب دیگران کنجکاوی و تجسس کند خداوند او را در درون خانه اش رسوا کند.» (۲)

پانزدهم - بدخواهی و شادی از اندوه دیگران: یکی از آفات مناظره بدخواهی مناظره گران نسبت به یکدیگر است. کسی که از بدبختی رقیبان شاد گردد و از موفقیت آنان اندوهگین شود همواره علاقه و اشتیاق به اسکات و کوبیدن رقیبان دارند. اگر زمینه بحث و گفت و گو به وجود آید با جدال و سفسطه از کوبیدن رقیب خویشتن داری نخواهند کرد.

موانع گفت و گو و مناظره

در طریق مناظره ممکن است موانعی پیش آید که با تدبیر و سیاست باید آن‌ها را برطرف ساخت تا زمینه‌ها برای برگزاری جلسات فراهم گردد. این موانع را به اجمال، برمی شماریم:

مانع یکم - سیاستمداران و قدرت‌های حاکم: اینان به عللی گاهی جلو مناظره‌های سودمند و روشنگر را می گیرند و مانع برگزاری چنین جلساتی می شوند. آنان بر خلاف حکومت‌های عدل و آزادی، آگاهی ملت را برای حکومت خویش خطرناک می دانند و یا احساس ضعف در برابر رقیب نموده از برقراری جلسه مناظره با مخالفان و دگراندیشان به احتمال پیروزی آن‌ها سرباز می زنند. (۳)

ص: ۹۹

۱- منیه المرید، ص ۱۵۶ و شرح شهاب الاخبار، ص ۹۴.

۲- الکافی، ج ۴، ص ۵۷ - ۵۸ و کنز العمال ج ۳، ص ۵۸۵.

۳- هفته نامه فقه اسلامی.

قدرت طلبی و خود محوری در چهره استعماری یا استبدادی می تواند مانع گفت و گوهای آزاد باشد، در حالی که هدف از مناظره نه تضعیف مذاهب و نه دعوت به دین خاصی است و نه نفی حکومت هاست، چرا که از نظر اسلام ((لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی)) (۱) یعنی اجبار و الزامی در پذیرش دین نیست به ویژه در مقطعی که راه رشد و هدایت از طریق غی و گمراهی کاملاً روشن شده باشد در این صورت الزامی در کار نیست که هر استانی باید آن را بپذیرد لیکن اگر به خاطر منافع شخصی و مصالح قومی از اتخاذ مذهب حق خودداری نماید بی گمان در قیامت مسئول است و بازخواست آن با خدای خویش و وجدان حق پرستی اوست.

مانع دوم - عدم آگاهی از آرای دیگران: گاهی فقدان اطلاعات کافی مانع برگزاری گفت و گوها می شود و حال آن که یکی از اهداف مناظره مطلع شدن مخاطبان از عقاید سایر مذاهب و نحله ها می باشد.

مانع سوم - گرایش های افراطی: منظور این است که قوم گرایی و نژادپرستی یا شخصیت گرایی، از مقوله گرایش های افراطی هستند که با اصل دین که مکتب گرایی باشد در تضادند، ولی گاهی مانع گفت و گوی آزاد می شوند. پیروان افراطی مذاهب یا گروه های سیاسی اجازه نمی دهند که شخصیت محبوب آن ها مورد نقد و تحلیل قرار گیرند. در جلسه مناظره ای که مفاخر علم و فلسفه در کمال آزادی مورد نقد قرار می گرفت یکی از نقادان به محض این که به نقد «فقیه فقید» محبوب طرف مقابل پرداخت یکی از هواداران روحانی چنان فریاد برآورد کرد و منتقد را نرسانده و جلو او را گرفت و نگذاشت ناقد نظریه باطل او را در فلسفه مطرح سازد.

مانع چهارم - مطلق گرایی: پیروان هر دینی، که غالباً خود را حقیقت مطلق و مسلک و عقاید خویش را مطابق با واقع می شمارند، برای تشکیل مناظره ها موضوعیتی قائل نبوده و آن را حرکت لغو و نمایشی می دانند چرا که آنان عقاید مخالفان را صد در صد باطل می شمارند و عقیده خود را صد در صد حق می پندارند. به همین دلیل، گفت و گو را بی فایده قلمداد کرده و می کنند و مانع تشکیل چنین جلساتی می شوند. ولو به فرض تشکیل شرکت نمی کنند.

مانع پنجم - عدم آشنایی با فرهنگ هم بستگی: پیروان ادیان همگی این حقیقت را نمی دانند که اتحاد بین ادیان الهی یک ضرورت است و فواید زیادی از نظر اقتصادی،

ص: ۱۰۰

سیاسی و فرهنگی دارد. کمترین فایده آن، تشکل امت واحده در برابر کفر جهانی است تا با افکار الحادی و منکران دین و خدا به مقابله پردازند و چنین دریافتی نیازمند جلسات مناظره بین علمای مذاهب و رجال فاضل دارد. به قول مولوی:

ده چراغ ار حاضر در مکان

هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی

چون نبودش روی آری بی شکی

اطلب المعنی من الفرقان قل

لا نفرّق بین آحاد الرسل

آری، در این دنیای پرفتنه و آشوب خداپرستان جهان در راه جهاد با بی دینی و الحاد به مشترکات باید دست یازند و با اعتصام به حبل الله با کفر جهانی به پیکار پردازند.

مانع ششم - تعصبات دینی و جاذبه های عاطفی: برخی به دلیل کشش های عاطفی نسبت به بزرگان دینی و تعصبات مذهبی، گفت و گو را در موضوعات دینی نادرست می پندارند؛ در صورتی که سیره همه پیامبران بر احتجاج و مناظره استوار بوده است. مناظره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه دین با مخالفان و مباحثه حضرت ابراهیم با نمرودیان و موسی با فرعون و درباریان و نوح با سردمداران قوم خود شاهد زنده ای بر جریان این سیره در طول تاریخ است. فواید مناظره فراتر از تعصبات دینی و ملی است، چرا که اگر هدف روشن شدن حقیقت و هدایت طرف مقابل باشد مناظره بهترین راه شفاف سازی حقیقت و دست یابی به آن می باشد، چون در مناظره آراء و اندیشه ها به هم برخورد کرده و حقیقت به بهترین وجه نمایان می شود، به فرموده امام علی علیه السلام «من استقبل وجوه الآراء عَرَفَ مَوَاقِعَ الخَطَا»^(۱)؛ کسی که آراء گوناگون را بداند، مواضع خطا را به خوبی می شناسد.

در جای دیگر فرمودند: اضربوا بعض الراي ببعض يتولّد منه الصّواب؛^(۲) بعضی آراء را با برخی دیگر مقایسه کنید صواب از آن به وجود می آید.

مرحوم آیه الله بروجردی می فرمودند: اگر ما روایات و آراء فقه اهل سنت را مطالعه نکنیم نمی توانیم فقه اهل بیت را درست ادراک کنیم، زیرا روایات ما ناظر بر روایات و مبانی اهل سنت می باشد.

وانگهی بهترین راه زمینه سازی برای ایجاد وفاق بین مذاهب طرح آراء فقهی و اعتقادی فرق اسلامی با دلایل عقلی و نقلی و مقایسه آن ها با یکدیگر است تا روشن شود

١- وسائل الشيعه، ج ١٢، ص ٤٦ و بحار الانوار، ج ٧٢، ص ١٠٤.

٢- غرر الحکم و درر الکلم، ص ٤٤١.

که اختلاف آراء فقهی و عقیدتی در تمام مذاهب اسلامی هست ولی هرگز مانع وحدت و اتفاق نشده و نمی شود. چرا که همه مذاهب در احکام و فتاوا با هم اختلاف دارند. همین تفاوت در احکام شرعی و کلامی باعث ایجاد مذاهب پنج گانه اسلامی شده است و اگر این تفاوت ها نبود مذاهب اسلامی در مذهب واحدی مثل مالکی، حنفی، حنبلی، جعفری و یا شافعی خلاصه می شد و مذاهب مختلفی در میان نبود پس آنچه مهم است وحدت در اصول است نه فروع. ((إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ وَأَحَدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ)) (۱)

باید از ایجاد اختلاف پرهیز کرد و از خدا ترسید.

ص: ۱۰۲

۱- انبیاء، ۱۰۹.

فصل دوّم: جدل و مجادله قواعد، شرايط آداب و مراحل آن

اشاره

ص: ۱۰۳

پیش از ورود به بحث مجادله، و علل پیدایش آن نخست، ضرورت صناعات پنج گانه را به صورت گذرا مرور می کنیم و سپس به مباحث جدال می پردازیم:

(۱) اگر منظور از اقامه دلیل این باشد که مجهولی را به راستی برای خود و یا مخاطب تبدیل به معلوم کند و حقیقتی را کشف نماید که معمولاً در فلسفه و علوم چنین هدفی منظور است در این نوع قیاس باید از موادی استفاده شود که یقین آور و غیرقابل تردید باشد، قیاسی که بتواند حقیقتی را کشف کند «برهان» نامیده می شود. ماده چنین برهانی باید یا از باشد مانند این که بگوییم خورشید جسمی است که نور و حرارت می دهد و یا از مجربات مانند این که پنی سیلین کانون چرکین را از میان می برد و یا از اولیات (بدیهیات اولیه) می باشد مانند کل از جزئش بزرگ تر است. متواترات، حدسیات قضایایی که قیاساتھا معها.

(۲) گاهی هدف، اقناع ذهن مخاطب است برای این که به کاری ترغیب و یا از عملی بازداشته شود در این صورت کافی است از دلایل غیرقطعی ولی مقبول و مشهور استفاده شود. مثل این که می خواهیم شخصی را از گناه بازداریم زیان های احتمالی آن را گوشزد می کنیم، مانند مواد مخدر. این در قیاس خطابی اتفاق می افتد.

(۳) گاهی هدف استدلال کننده صرفاً این است که چهره مطلوب را در آینه خیال مخاطب، زیبا یا زشت جلوه دهد، در این صورت با پوشاندن جامه های زیبا یا زشت خیالی به مطلوب، قیاس استدلالی خویش را زینت می دهد و این از قیاسات شعری است که از تشبیهات استعارات و کنایات آکنده است. مجازات نیز از این مقوله است، شعر مستقیماً با خیال سر و کار دارد و از آن جایی که میان تصورات و احساسات رابطه برقرار می شود به

این معنا که هر تصویری به دنبال خود احساسی را بیدار می کند شعر از این طریق احساسات را در اختیار می گیرد و انسان را گاهی به کارهای شگفت آور و امی دارد یا از آن باز می دارد یکی از نمونه ها اشعار معروف رودکی است که امیرنصر، شاه سامانی را برای بازگشت به بخارا تحریک و تشویق کرد:

بوی جوی مولیان اید همی

یاد یار مهربان اید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست

خنک ما را تا میان اید همی

ای بخارا شادباش شاد زی

میر، زی تو شادمان اید همی

میر ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان اید همی

میر سرو است و بخارا بوستان

سرو سوی بوستان اید همی

چون رودکی به این بیت رسید امیر از تخت فرود آمد و بدون کفش پای در رکاب نهاد و روی به بخارا گذاشت. (۱)

جدل و مجادله

از آن جایی که مجادله با مناظره اسلامی از یک سو مشابهت ها و اشتراکاتی دارند از جانب دیگر مناظره گران گاهی ناچار می شوند به مجادله روی آورند و برای اسکات رقیب از آن استفاده نمایند و مبلغان نیز به آموختن آن نیازمند می باشند، از این رو برخی از مسایل مجادله و شرایط آن را در حدی که مفید است نیز مطرح می سازیم.

علمای منطق گفته اند:

اگر هدف، مغلوب کردن و ابطال نظریه مخالف باشد که در نتیجه، وی به تسلیم یا اسکات وادار شود، آن را استدلال جدلی می نامند. که شیوه ها مختلفی می تواند داشته باشد، معروف ترین آن بدین صورت است که گوینده سؤالاتی را مطرح می سازد تا ناخودآگاه پاسخ دهنده را به بن بست بکشاند و در برابر نظریه خود خاضع گرداند. بنابراین، فن جدل مجموعه ای از قواعد و اصولی است که طریقه مجادله را می آموزد. برای نیل بدین مقصود لازم نیست از امور یقینی استفاده شود، بلکه باید

مواد استدلال، مورد قبول دو طرف متخاصم باشد، خواه ذاتاً یقینی باشد یا نباشد. بلکه به صرف این که دلایل طرفین

ص: ۱۰۵

۱- همین قلم، تحریری بر اصول فلسفه علامه طباطبایی و شهید مطهری، ج ۳، ص ۹۴.

تنها مقبولیت عمومی داشته باشد و یا مورد قبول مخالف باشد کافی است.

چنان چه قبلاً گفته شد که مجادله اجمالاً مورد تأیید قرآن است، زیرا بعضی از افراد جز از طریق مجادله در برابر حق خاضع نمی شوند ولی در فرهنگ اسلامی، مجادله احسن در واقع می تواند همان مناظره مطلوب باشد که شرایط و قواعد آن مورد بحث قرار گرفت لیکن چون مطلب به مجادله کشیده شد در این قسمت پس از تعریف مجادله به خصوصیت جدال احسن و یا مناظره اسلامی می پردازیم.

جدل و مجادله چیست؟

جدل در لغت به معنای عناد و خصومت و شدت دشمنی و مقابله با خصم است تا او را از رأی خود منصرف سازد. (۱) راغب اصفهانی آن را گفتار ستیزی و غلبه بر طرف مقابل می داند و می نویسد:

الجدل المفاوضه علی سبیل المنازعه و المغالبه، لالزام الخصم أصله من جدلت الحبل، ای أحکمت فتله؛ (۲)

جدل عبارت است از: مباحثه بر اساس گفتار ستیزی و غلبه بر طرف مقابل برای الزام مخالف به پذیرش قول مجادل. و ریشه آن از «جدلت الحبل» است؛ یعنی رشته اش را محکم تاباندم.

مجادله از ریشه «جدلت الحبل» گرفته شده و به معنای محکم تابانیدن است، زیرا هر کدام از طرفین مجادله گر می کوشند تا دیگری را از عقیده اش برگردانند و او را در پیچ و خم استدلال تابانیده و به زمین بزنند. ابوالبقاء در کتاب کلیات می گوید: «جدال، یعنی شخصی مدعای طرف مقابل را با دلیل و یا شبه دلیل دفع کند و این جز با منازعه صورت نمی گیرد». (۳)

در اصطلاح منطقی ها، جدل یکی از صناعات خمس می باشد که عبارت است از: ملکه و قدرتی که انسان توانایی پیدا می کند بر اقامه حجت به وسیله مقدماتی که از مسلمیات و یا مشهورات حقیقی و مقبولات ترکیب یافته که طرف مقابل را به پذیرش وادار می سازد و یا اسکات می کند.

ص: ۱۰۶

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

۲- مفردات راغب، ماده «جدل».

۳- الجدل هو عبارة عن دفع المرء خصمه عن فساد قوله، کلیات ابوالبقاء، ص ۳۲۵، ماده «جدل».

مناظره و جدال احسن را ویژگی‌هایی است که با تبیین آن به اضافه مشخص نمودن اهداف متعالی، امتیازات آن از جدل مصطلح روشن می‌شود و اشتراکات آن با مناظره نیز مشخص می‌گردد.

۱- هدف، کشف حقایق بر اساس برهانی است که بر امور عینی و مصادیق خارجی دلالت دارد، مانند داستان نوح، ابراهیم، موسی و عیسی و نوع مجادله آنان با اقوام و طوایف.

۲- قرآن در مناظره نیکو و نیکوترین مجادله سیاست خاصی را تعقیب می‌کند و آن بدین شکل است که وضعیت روحی و روانی و فکری و عصبی مخاطبان را مورد توجه قرار می‌دهد و در مقام مجادله به درمان وی می‌پردازد؛ مثلاً:

حضرت ابراهیم چون عناد و تعصب قوم را شناخت و فهمید با مجادله و مناظره قابل هدایت نمی‌باشند و آمادگی روحی و روانی برای پذیرش حق ندارند در قدم نخست با آن‌ها همراهی کرد و خود را ستاره پرست و ماه و خورشید را معبود خود تلقی نمود. آنان سخت خوشحال شدند ولی پس از افول ستارگان همه آنان را از ستاره پرستی به ماه پرستی سوق داد، پس از ناپدید شدن ماه آنان را از ماه پرستی به خورشید پرستی کشانید و فرمود: **این بزرگ تر و نور و حرارتش بیشتر است، سپس با شعار ((انی للاحب الالفین)) (۱)، عقاید آنان را در هم ریخت و فرمود: ((انّی وَّجَّهْتُ وَجْهی لِلذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین)) (۲).**

۳- تنوع در خطابات و تلّون در بیان حوادث و اخبار و معرفی شخصیت‌ها باعث احیای عقل‌های خفته و بیدار شدن فطرت‌هایی است که غبار غفلت گرفته و به همین دلیل ترس را با امید و وعده را با وعید بشارت را با انداز توأم می‌سازد تا موجب آرامش نفوس و ترغیب به دستیابی آرزوها گردد.

۴- قرآن از مجادله گران دعوت به گفت و گو مباحثه و محاوره می‌کند لیکن بر اساس علم و آگاهی چنان چه دعوت به حق را هم از روی علم و حکمت صحیح می‌شمارد و

ص: ۱۰۷

۱- انعام، آیه ۷۶: من غروب کنندگان را دوست ندارم.

۲- انعام، آیه ۷۹: من از روی اخلاص و پاک دلانه وجهه خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.

مجادله درباره خدا را بدون علم و آگاهی و منابع استدلالی، نادرست می داند: ((و منهم من يجادل في الله بغير علم و لا هدى و لا كتاب منير)) (۱)

جدل از نظر منطقیون، فقها و ادبا

برخی جدل را این گونه تعریف کرده اند:

«هو ما تَرَكَبَ مِنْ مَقَدِمَاتٍ مَشْهُورَةٍ أَوْ مَسَلَّمٍ بِهَا إِمَّا عِنْدَ الْجَمِيعِ أَوْ عِنْدَ الْخَصْمِ».

جدل قیاسی است که از مقدمات مشهور و یا مقبول همگان و یا مورد پذیرش طرف مقابل فراهم می شود. در کتاب محیط آمده است: «هو القیاس المؤلّف من مقدمات مشهوره او مسلمه ای قیاس مفید لتصدیق لا تعتبر فيه الحقیقه وعد مها بل عموم الاعتراف او التسليم» ثم قال و الغرض منه التزام الخصم و افحام من هو عاجز عن ادراك مقدمات البرهان؛ (۲) جدل عبارت است از دلیلی که از مقدمات مشهور یا از مسلمیات فراهم شده باشد سپس می گوید به شکل هر قیاسی که مفید تصدیقی باشد در آید خواه حقیقت باشد یا باطل بلکه به مجرد این که عموم اعتراف کنند و یا تسلیم شوند، سپس می گوید: هدف التزام خصم و تفهیم کسی است که او از ادراکات مقدمات ناتوان می باشد.

این نوع تعریف یک تعریف اصطلاحی است که متأخرین ساخته اند و آن عبارت است از گفتاری که هدف آن اقامه دلیل مطابق اعتقاد جدال گران است خواه دلیل برهانی باشد یا اقناعی و یا خطابی.

این جا است که فرق جدال منطقی و قیاس جدلی روشن می گردد در جدال منطقی هدف کشف حقیقت یا باطل نیست بلکه مقصد اصلی به اعتراف و تسلیم و داشتن خصم می باشد؛ به عبارت دیگر، هدف در مجادله منطقی و اصطلاحی الزام خصم به قبول مدعای طرف مقابل یا اسکات و انقطاع کلام است، ولی جدل راستین در نگاه عالمان و ادیبان بر محور دستیابی به حقیقت استوار می باشد. البته در صورت ناچاری اگر مجادله گر با یک نوع حيله و ترفند علمی طرف مقابل را به تسلیم یا الزام به قبول نتایج مقدماتی که وارد ساخته برای حل قضیه متنازع فیه وادارد اشکالی ندارد، از این رو در مجادله باید از مقدماتی بهره جست که از مسلمات خصم باشد، گرچه برای خردمندان روشن و شفاف

ص: ۱۰۸

۱- حج، آیه ۳.

۲- محیط .

نباشد. این روش با شیوه مناظره مطلوب نمی سازد، چون مناظره گر باید مقدمات استدلالش از روشن ترین مبادی برای عقل بشر باشد، چون او طالب حقیقت در طرز برهان است و قصدش تنها الزام خصم نیست.

روش قرآن در مجادله

کلمه جدل و مجادله ۲۹ بار در قرآن تکرار شده است و در معنای مجادله حق و یا باطل بکار رفته است و گاهی به معنای دفاع آمده است. قرآن می فرماید و لا تجادل عن الذین یخثانون انفسهم؛^(۱) از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن.

لیکن سبک قرآن در مجادله به شکل بهترین اسلوب هاست، چرا که برای هر مناسبتی اسلوب خاصی را به کار می برد همواره با احتجاجات معجزه همراهی می کند. آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره طه این مدعا را اثبات می کند. موسی با فرعون اول گفت و گو می کنند چون حق را نمی پذیرد در نهایت به معجزه متوسل می شود.

قرآن از شیوه مجادله به مفهوم لغوی و اصطلاحی استفاده نمی کند مگر در صورتی که دشمن در مقام معارضه و خصومت دست به جدل بزند، در این گونه موارد است که قرآن دشمنانش را از طریق جدال احسن و با استدلال نیکو، ملزم به قبول می کند و این از باب «سد ذرایع»^(۲) است تا مردم در پرتگاه منازعه و جدل سقوط نکنند ولی به طور طبیعی درهای مراء و جدال را به روی مردم باز نمی کند، چون هر کس از این راه ها بدون قید و شرط وارد شود. بدون شک در تاریکی جهل و لجاجت و دشمنی سقوط خواهد کرد و مجادله را در غیر موضع خود به کار خواهد گرفت، چرا که جدل هدفش الزام خصم و غلبه بر اوست. ولی در مناظره یک نوع گفت و گو و تردد کلام بین دو شخص صورت می گیرد به این هدف که هر کدام گفتار و عقاید خود را تصحیح کند و گفته طرف مقابل را باطل نماید با وجود تمایل طرفین برای ظهور حق. در قرآن از کلمه حوار و محاوره نیز استفاده شده است که خود مفهوم خاصی را می رساند.

ص: ۱۰۹

۱- نساء، آیه ۱۰۷.

۲- سد ذرایع یعنی تمام ابزارها را از دست رقیب گرفتن و درها را به روی او بستن.

اما در تعریف محاوره گفته شده: «هی المراجعة فی الکلام و منه التحوار الی التجاوب و هی ضرب من ادب الرّفع و اسلوب من اسالیبه و قدورد الجدل و المحاوره فی موضع واحد فی سوره المجادله ((قد سمع الله قول اللّتی تجادل فی زوجها))؛(۱) محاوره عبارت است از گفت و شنود و یا تبادل پاسخ به سؤالات یکدیگر و این عمل یک نوع ادب و ادبیات بلند مرتبه و اسلوبی روشمند از روش های گفتاری است. گاهی مجادله با محاوره در جایگاه واحدی قرار می گیرند چنان که در سوره مجادله قرار گرفته است که فرمود خداوند شنید گفتار بانویی را که با تو در مورد شوهرش مجادله می کرد و خدا محاوره و گفت و گوی آن ها را شنید ولی جدال احسن در قرآن یک سبک مخصوص و ارجمندی است که به چند نمونه از، اشاره می کنیم:

یکم _ در مجلس مناظره ای که مأمون برای علمای مذاهب تشکیل داده بود و حضرت رضا علیه السلام به عنوان نماینده مسلمانان در آن محفل شرکت فرموده بود، امام علیه السلام با پاپ اعظم در موضوع «الوهیت»(۲) به گفت و گو پرداختند. حضرت دیدند که وی اهل منطق و حکمت نیست و به جدل می پردازد. بدین جهت، آن حضرت روش استدلال را تغییر داده و از طریق مجادله احسن وارد گفت و گو شده و چنین فرمود: «عیسی مسیح از هر جهت بلند مرتبه بود، اما فقط یک عیب داشت که برخلاف دیگر پیامبران به عبادت و نیایش علاقه ای از خود نشان نمی داد!؟»

پاپ اعظم با کمال تعجب گفت: «این سخن از جناب عالی عجیب و غیر منصفانه است، زیرا زهد و عبادت حضرت مسیح زبانتزد خاص و عام است و او از همه مردم عابدتر بود».

حضرت بلافاصله فرمود: «اگر حضرت عیسی از همه عابدتر بود بفرمایید که چه کسی را عبادت می کرد؟ و معبودش که بود؟ آیا عبادت دلیل بر عبودیت و بندگی نیست؟ آیا عبودیت دلیل بر عدم الوهیت وی نیست؟ پس، عیسی بنده خداست».(۳)

به این ترتیب، امام هشتم علیه السلام با استفاده از عقیده مقبول و مجادله احسن، وی را محکوم نمود.

دوم _ یکی از دانشمندان الهی، با گروهی به سیاحت پرداختند. در بین آن ها فردی بود

ص: ۱۱۰

۱- مجادله، آیه ۱.

۲- مسیحیان کاتولیک برای حضرت مسیح مقام «الوهیت» قائلند و تثلیث از این عقیده ناشی می شود.

۳- احتجاجات، ص ۴۷.

که گرایش های مادی داشت و بر این عقیده اصرار می کرد که جهان خود به خود پدید آمده است همواره لجاجت و تأکید می کرد. پس از طی مسافت به یک ساختمان گلی رسیدند. الهی گفت: رفقا ببینید که باد و توفان چه ساختمانی در این جا ساخته است!

مادی گفت: مگر باد و توفان می تواند چنین عمارتی را بسازد؟

الهی گفت: چه اشکالی دارد؟

مادی گفت: باد و توفان عقل ندارند و قادر به نقشه کشی ساختمان نیستند، بنا و کارگر در کار نیست ولی این عمارت بیانگر این است که انسانی عاقل و مهندسی لایق به کمک گروهی از بنا و کارگر ساختمانی آن را ساخته و پرداخته است.

الهی گفت: «اگر نمی شود این ساختمان کوچک روی تصادف و اتفاق و به وسیله باد و طوفان ساخته شود پس چگونه ممکن است این کاخ مجلل آسمان با آن همه ستارگان ثابت و سیار بدون مبدأ عاقل و حکیمی خلق شده باشد؟»

بی فکر طبیعت ساخت این عالم لاتحصى

بی فکر نمی سازد یک خانه چرا دهقان؟

بدین وسیله رقیب در بن بست قرار گرفت و به فکر فرو رفت.

سوم _ مجادله امام صادق علیه السلام و ابوحنیفه: ابوحنیفه با این که از شاگردان امام صادق علیه السلام بود، (۱) به دلیل وابستگی به قدرت حاکم و غاصب در برهه ای از زمان، در برابر استادش موضع گرفت. همواره در مجالس و محافل می گفت: یکی از منابع شناخت احکام دینی «قیاس» است و من بر طبق قیاس فتوا می دهم. روزی با امام صادق علیه السلام رو به رو شد. امام با طرح چند سؤال مقدماتی او را محکوم کرد. فرمود: آیا قتل نفس و آدم کشی گناهش بیشتر است یا زنا؟ عرض کرد: آدم کشی به مراتب از زنا بالاتر است. فرمود: پس چرا خداوند در مورد قتل، شهادت دو نفر را کافی می داند، ولی در مسئله زنا چهار شاهد عادل لازم است آن هم باید عین هم گواهی دهند تا ثابت شود و حدود الهی جاری گردد، در صورتی که طبق قیاس تو باید شهادت یک تن در زنا کافی باشد. ابوحنیفه مبهوت گردید. امام بلافاصله سؤال بعدی را مطرح نمود و پرسید: آیا نماز مهم تر است یا روزه؟ جواب داد: نماز مهم تر است. حضرت فرمود: پس طبق منطق قیاس تو زنی که عادت ماهانه (پریود) می شود باید نمازها را که در

ص: ۱۱۱

۱- و می گفت لو لا السنن لهلك النعمان، کتاب ائمه الفقه عبدالرحمن شرقاوی، ج ۲/۹۰، المراجعات، ص ۱۵، عبدالله بن سبأ، ج ۱/۱۶.

این حال نخوانده، قضا کند نه روزه ها را، در صورتی که مسئله عکس آن است. سپس پرسید: آیا منی نجس تر است یا بول؟ گفت: منی و نطفه، فرمود: پس چرا بعد از زوال عین منی با یک مرتبه شستن لباس پاک می شود ولی چیزی که با بول نجس شده باشد دوبار باید شسته شود. امام صادق علیه السلام بدین شیوه (جدال احسن) قیاس را باطل نمود بدون این که به نزاع و مراء بپردازد اثبات کرد قیاس در دین صحیح نیست.

چهارم _ مجادله امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم و، مجادله شیخ مفید با عمر بن عبید معتزلی در مورد امامت، جدال حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود و مجادله پیغمبر درباره زنده شدن مردگان با ابوجهل از نمونه های روشن می باشند نمونه دیگر، که در سوره یس (آیه ۷۸) ذکرش به میان آمده است: (و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه....). نمونه پنجم مجادله مرحوم فلسفی با جمعی از دانشجویان است که ذکر آن خالی از لطف نیست.

مرحوم فلسفی می فرمود: روزی چهار تن از دانشجویان به منزل آمدند و مسائلی را پرسیدند. یکی از آنان پرسید: چرا نماز را باید به عربی بخوانیم. بنده بعضی از حکمت های آن را بازگو نمودم، ولی قانع نشد. گفت: من نماز را به فارسی می خوانم و هر کس به هر زبانی که حرف می زند باید نماز را هم به همان زبان بخواند. خداوند متعال نیز به همه زبان ها آگاه است مضاف بر این، اگر انسان به فارسی بخواند می فهمد با خدا چه می گوید؟ من گفتم: تو چرا نماز را می خواهی به فارسی بخوانی؟ گفت: فارسی زبان ملی من است و می فهمم چه می گویم. پرسیدم: شما هر چه به زبان فارسی باشد می فهمی؟ گفت: بله. پرسیدم: این شعر حافظ را معنا کن:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گل آدمی بسرشتند و به پیمان زدن

عاکفان حرم سرّ عفاف ملکوت

با من راه نشین باده مستانه زدند

طرف متحیر شد. گفتم عزیزان بروید نماز را به عربی بخوانید چون رمز وحدت اسلامی و عربی زبان بین المللی مسلمانهاست و حافظ هویت یک مسلمان نماز است وانگهی حمد و سوره قابل ترجمه و افعی نیست باید تفسیر شود و این باعث طولانی شدن زمان نماز می شود ولی قرائت عربی حامل تمام اسرار سوره است.

پنجم _ مجادله حضرت ابراهیم علیه السلام با طاغوت زمان، یعنی نمرود خیره سر نیز از باب مجادله احسن است:

((الم تر الى الذی ابراهیم فی ربّه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهیم ربّی الذی یحیی و یمیت))؛(۱) آیا دیدی کسی که با ابراهیم در مورد پروردگارش به مخاصمه پرداخته بود آن گاه ابراهیم گفت: پروردگار من آن قدرتی است که زنده می کند و می میراند. نمود در پاسخ گفت: من هم زنده می سازم و می میرانم. آن گاه دستور داد یک زندانی بی گناه را اعدام کردند و یک نفر اعدامی را آزاد ساختند.

حضرت ابراهیم علیه السلام دید نمود خیره سر از روش منطقی استفاده نمی کند و به سفسطه و مجادله می پردازد. شیوه را تغییر داد و گفت:

((فان الله یات بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فَبُهِتَ الذی کَفَرَ و الله لا یهدی القوم الظالمین))؛(۲)

خداوند خورشید را از مشرق طالع می سازد، اگر راست می گویی تو از مغرب پدیدار ساز. نمود کافر مبهوت شد و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.

بدین سان زمینه مجادله و مغالطه را به روی او بست.

اشتراک و امتیاز مناظره، جدل و خطابه

جدل با مناظره و سخنوری در سه امر مشترکند:

۱. در نداشتن موضوع خاص، بدین معنا که همه معارف بشری قابل جدل، خطابه و مناظره است.

۲. اشتراک در هدف، که اقناع و غلبه بر مخاطب باشد، هر سه فن، شنونده را قانع و متقاعد می کند؛ منتها جدل تنها هدفش اسکات مخاطبان است ولی مناظره اسکات به اضافه اقناع و باور، در مقابل خطابه اقناع به اضافه ترغیب را تأمین می کند در خطابه و مناظره اقناع و تسلیم طرف مقابل حاصل می شود.

۳. وحدت در مواد قضایا و استدلال، هر سه فن از مشهورات و مقبولات و مضمونات تشکیل می شوند. ولی جالب در این فنون سه گانه آن است که عامل امتیاز، عین عامل اشتراک است.

ص: ۱۱۳

۱- بقره، آیه ۲۵۸.

۲- بقره، آیه ۲۵۸.

تفاوت مناظره با جدل و خطابه

موارد افتراق مناظره جدل و خطابه در گام اول نیز در همان سه چیز است:

۱. مناظره به مطالب علمی، اعتقادی، سیاسی و... که هدف آن کسب یقین باشد نه اقناع یا اسکات حریف و هوادارانش، معمولاً- تعلق می گیرد. گرچه احیاناً در برخی از جلسات خاص، مناظره و مجادله علمی ضرورت پیدا می کند و مبلغان باید پیش بینی کرده و آمادگی لازم را برای این گونه گفت و گوها داشته باشند، ولی اصولاً به کار بردن روش مناظره و سخنوری در مسائل علوم یقینی، نامأنوس و احیاناً غیرمعمول است، مگر درباره مخاطبانی که از قشرهای تحصیلکرده و فاضل باشند، در این صورت از دلیل عقلی و منطقی استفاده می شود زیرا مخاطب واقعی در این گونه موارد، عموم مردم نیستند، بلکه افراد متخصص و مشخصی منظور نظرند. البته کاربرد جدل و مناظره در مطالب علمی، به منظور غلبه بر خصم و یا به قصد تعلیم و تعلم و یا کشف حقیقت مانعی ندارد، از این رو برای خطیب مناظره گر جایز نیست که برهان علمی را مانند براهین ریاضی، هندسی و جبر و مقابله در فن خطابه در جهت اقناع و ترغیب به کار گیرد برخلاف مجادل و یا مناظره گر که در برخی از شرایط می توانند از برهان استفاده کنند.

۲. غایت جدل، اسکات خصم و هدف مناظره اقناع طرف مقابل از یک سو و رضای مخاطبان از سوی دیگر و کشف حقیقت و پیشبرد آن از جانب سوم می باشد، ولی خطابه هدفش اقناع و ترغیب مخاطب به چیزی که سخنور در نظر دارد.

۳. مواد قضایا در مناظره و خطابه، مشهورات ظاهری و مقبولات و مسلمیات طرفین است، ولی مواد استدلال در جدل و مجادله، مشهورات حقیقی و مقبولات مورد توجه رقیب است. این نکته قابل ذکر است که صورت های مختلف جدل از قیاس و استقرا تشکیل می گردد، ولی مناظره غالباً به قیاس و تمثیل اتکاء دارد و گاهی هم از استقراء بهره برداری می شود.

فواید آشنایی با مجادله اصطلاحی

با توجه به این که در قرآن کریم، سوره ای به عنوان مجادله نازل شده و محاوره را در اولین آیه در کنار مجادله قرار داده لازم است فواید آن را مستقلاً بیان کنیم.

یکم- انسان در زندگی اجتماعی، با اندیشه ها و آرای گوناگون و متضادی برخورد می کند و نمی تواند از کنار آن ها بی تفاوت بگذرد و به صحت و سقم آن نیندیشد، به ویژه

مبلغان مذهبی و روشنفکران متعهد و دلسوز باید با چنین افرادی که اندیشه های انحرافی خویش را بر اساس جدل و شبهه افکنی نشر می دهند، به مقابله برخیزند و اگر سخنان آنان حق است، بپذیرند و اگر نادرست است، با استدلال روشنگری نمایند و نقاط ضعف و احیاناً خطرات چنین اعتقادات را گوشزد نمایند و در صورت لزوم به یاری جدال احسن، که با مناظره تا حدودی وحدت دارد، بیدارشان سازند و اگر سفسطه گران را نشد محکوم نمود حداقل باید آثار تخریبی افکارشان را با مجادله خنثی کنند. استفاده از چنین شیوه ای از آن رو لازم است که نمی توان همگان را با برهان منطقی قانع ساخت، زیرا هر مسئله و برهانی مخاطب خاصی را می طلبد و بیشتر افراد اجتماع، دلیل منطقی را بر نمی تابند و غالباً از راه جدل تأثیر می پذیرند و از همین رهگذر هم باید روشن شوند.

دوم- در هر موضوع جنجالی و اختلافی یک حقیقت و یک دلیل بیش وجود ندارد، بنابراین وقتی حق با گروهی و یا شخصی باشد طبیعتاً طرف مقابل به سفسطه و مجادله روی می آورد. متفکران متعهد در برابر این آشفتگی ها ناگزیرند از فن مجادله و یا مناظره برای اقناع و یا اسکات مجادله گران استفاده نمایند. تا مخاطبان را به گمراهی نکشانند.

سوم- بیشتر مردم اگر مقدمات استدلال از سنخ مشهورات رایج در میان آنان نباشد از درک آن باز می مانند. وانگهی، هدف مجادله گران غالباً الزام مخالف در برابر انتظار و حضور مخاطبان است، پس ناگزیر باید از مقدمات مشهور، مأنوس و بومی به شیوه جدل، استفاده شود.

چهارم - هر شخصی در مسائل اختلافی نمی تواند بر اثبات ادعای خود استدلال منطقی اقامه نماید، چرا که آشنایان به دلایل منطقی بسیار اندک می باشند. از این رو، غالباً به جدل و یا مناظره متوسل می شوند. مبلغ و سخنور و روشنفکر مسئول، ناگزیر باید قواعد جدل را بشناسند و به این وسیله سعی کنند آنان را اقناع سازند و به حق پذیری وادار نمایند.

پنجم- اصولاً جدل، اسلوب دیگری از اقامه دلیل است، چرا که در برهان منطقی اعتماد تنها بر مقدمات یقینی استوار است که آدمی را به حقیقت مطلق می رساند، ولی در جدل از مقدماتی بهره می برند که تنها از منظر مجادله گران از مسلمیات و مقبولات می باشد، خواه واقعیت داشته باشد یا نداشته باشد. از این رو آشنایی با این اسلوب لازم است.

تمایز دیگر در این است که قوام مجادله بر دو شخص و یا دو گروه استوار است، ولی برهان منطقی برای آموزش دیگران و رسانیدن آنان به حقیقت است و تعداد نفرات در آن شرط نیست.

ششم - در قیاس منطقی تنها باید به اشکال چهارگانه معروف متمسک شد و منطقی نمی تواند در مقدمات آن تصرف کند، اما در جدل و مناظره و خطابه این گونه نیست و می توان مقدمات را پس و پیش کرد و از مقبولات مجادله کننده بهره جست و اگر لازم باشد بعضی از مقدمات حذف می شود و با لواحق قیاس و سایر دلایل نیز درهم می آمیزد.

بنابراین، جدل یک سلسله قواعدی است که مجادله گر به کمک آن ها می تواند دلیلی را برای نفی یا اثبات مدعایی اقامه کند؛ بدون این که در چارچوب خاصی خود را مقید و محدود سازد.

شرط موفقیت در مجادله

مجادله کننده باید بر مسلمیات مخاطبان و عقاید طرف مقابل تسلط کامل داشته باشد. دارای حضور ذهن بوده و از قدرت ارتجال و حاضر جوابی نیز بهره مند باشد. طلاق زبانی، روانی بیان، تسلط بر اصطلاحات روز و عبارت های زیبا و به روز، هم چنین محفوظات و معلومات بسیار داشته باشد، به خصوص در موضوعی که مجادله صورت می گیرد. تکیه بر نقاط اختلاف و توافق، رعایت اصل صداقت، عدالت و انصاف در طی مجادله و آموختن شیوه و شرایط مجادله احسن، از ابزارها و لوازم مجادله گرانی است که می خواهند از حق حمایت کنند. اگر آنان این شرایط را نداشته باشند جدال شان اگر به زیان حقیقت تمام نشود حاصلی نخواهد داشت.

با توجه به اهمیت جدل در تکمیل فن مناظره، سخنوری و تبلیغ و ضرورت شناخت قواعد آن و خطرهای جدال باطل و جاهلانه و شیوع گفتار ستیزی در جامعه به ویژه در میان رجال سیاسی و روحانی و یا خانواده ها، بر آن شدیم تا ضوابطی را از کتاب و سنت تقدیم نماییم تا سخنوران مناظره گر با تمام ابعاد آن آشنا شوند و مردم را به مجادله احسن راهنمایی نمایند و خود نیز در مقام سخن از صراط مستقیم و راه حق منحرف نشوند و در پرتگاه مراء و جدال باطل سقوط نکنند، از این رو، نخست شرایط مجادله موفق را بیان می کنیم، آن گاه به مجادله از منظر کتاب و سنت و سایر منابع می پردازیم.

شرایط پیروزی در مجادله

۱- آگاهی بر مسلمیات مخاطب و تسلط بر عقاید طرف مقابل؛

۲- حضور ذهن و قدرت ارتجال و حاضر جوابی؛

۳- آشنایی با موازین مجادله؛

۴- طلاق زبان و روانی بیان؛

۵- تسلط بر اصطلاحات روز و جمله بندی های مناسب و زیبا؛

۶- رعایت اصل صداقت، عدالت و انصاف در مجادله؛

۷- تکیه بر نقاط اختلافی نه نقطه های توافق. مگر مصلحت جلسه و یا تنقیح موضوع و یا تحدید مورد اختلاف ایجاب نماید؛

۸- آموختن شیوه های مختلف نیکوترین مجادله و استفاده بهینه از این روش ها؛ چرا که از نظر اسلام تنها مجادله احسن، مطلوب و تحسین برانگیز است.

جدل و مجادله در سنت و کتاب

جدل با مشتقاتش همان گونه که ذکرش رفت ۲۹ مرتبه در قرآن به کار رفته است. از مجموع مصادیق و مضامین آن ها چنین برمی آید که مجادله به صورت کلی از منظر قرآن مطلوب نمی باشد، زیرا در قرآن اهل جدال غالباً مورد نکوهش قرار گرفته اند. البته گاهی مجادله برای مقابله به مثل ضرورت پیدا می کند، چون نمی توان مجادله گران را به حال خود رها نمود، که در این صورت هم خود را گمراه می سازند و هم دیگران را، همان گونه که آموختن سحر و جادو برای ابطال سحر و نجات مسحور ضرورت دارد، ولی در غیر این صورت مطلقاً حرام است. از دیدگاه قرآن تنها جدال احسن مورد تأیید قرار گرفته است و سایر انواع آن، بعضاً ممنوع و یا نامشروع تلقی گردیده است جز در جهت محکوم کردن مجادله گران بی انصاف و مغالطه گر کذاب، آن چه که مطلقاً حرام است مراء و گفت و گوی خصمانه و بدون هدف است و هم چنین منازعه که احیاناً به زد و خورد منتهی می شود.

خطرهای مجادله ناروا در جامعه

حدیث یک - پیامبر فرمود:

ما أوتی الجدل قوم الاضلوا؛

به هیچ قومی روحیه مجادله داده نشده؛ مگر این که آن ها گمراه شده اند.

در حدیث دیگر فرمود:

ما ضل قوم الّا أو ثقوا الجدل؛^(۱)

هیچ ملتی گمراه نشد مگر این که روح مجادله در میان آن ها رایج گردید.

بنابراین، یکی از عوامل گمراهی ملت ها رواج مجادله و گفتار ستیزی در میان آن هاست. از سوی دیگر، آگاهان جامعه نمی توانند در برابر مجادله گران تماشاگر باشند و سکوت کنند؛ بلکه باید به چاره جویی پردازند و با مجادله به جنگ آن ها پردازند. البته قرآن کریم از یک سو جدال بر سر حقایق دینی را به گونه مطلق ممنوع نساخته است. لیکن تمام جدال های ناروا و بی حاصل را جایز ندانسته است. این نوع مجادله ها نیز اشکال و انواع مختلفی دارد و مصادیق گوناگونی پیدا می کند که از نظر قرآن و سنت، تنها مجادله به شیوه احسن، مطلوب است که با شرایط خاصی مصادق پیدا می کند. و احیاناً اسکات مجادله گر نیز با حربه مجادله مشروع خواهد بود. در روایات نیز به این مسئله مهم اشاره شده است که به چند حدیث اشاره می کنیم:

حدیث ۱- لا یکمل عبد حقیقه الايمان حتى يدع المراء و الجدل، و ان کان محقاً؛^(۲)

حقیقت ایمان هیچ بنده ای کامل نمی شود مگر آن که جدال و مراء را ترک نماید؛ گرچه حق با او باشد.

حدیث ۲- امام هادی علیه السلام فرمود:

«مراء و جدال، دوستی های کهن و قدیمی را تباه می سازد. پیمان های محکم را از میان می برد و کمترین مطالبه در این نوع مجادله ها تلاش هر یک از طرفین برای غلبه بر دیگری است و بی شک، خصلت برتری جویی پایه اصلی و عامل اساسی دشمنی ها و جدایی هاست». بسا مجادله هایی که باعث جدایی دوستان از یکدیگر می شود و بذر کینه را در قلوب آن ها می باشد.

حدیث ۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ان أول ما نهانی عنه ربی عزوجل عباده الأوثان و شرب الخمر و ملاحات الرجال؛^(۳)

ص: ۱۱۸

۱- الدرالمشور، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- محجه البيضاء، ج ۵، ص ۲۰۸.

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۲.

از اولین چیزهایی که پروردگارم مرا نهی کرد، یکی بت پرستی بود و دیگر خوردن شراب و سوم مخاصمه و جر و بحث افراد با یکدیگر.

حدیث ۴ - از همان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

«من خانه ای در قسمت پایین و میانه و بخش علیا و بالای بهشت برای کسی که مجادله و مرء را ترک نماید، تضمین می کنم» (۱).

حدیث ۵ - خاتم پیامبران فرمود:

هر کس چهار عمل را بر عهده گیرد من چهار خانه در بهشت برایش تضمین می کنم:

۱. من أنفق و لم یخف فقراً؛ کسی که از اموالش انفاق نماید و از فقر نترسد؛ ۲. و انصف الناس من نفسه؛ و با مردم با انصاف رفتار نماید؛ ۳. و افشاء السَّلام فی العالم؛ و آشکار ساختن سلام در همه جا، این سنت نیکو را در جامعه رایج و معمول سازد؛ ۴. و ترک المرء ولو کان محقاً؛ و مرء را ترک گوید گرچه حق به جانب او باشد.

حدیث ۶ - أروع الناس من ترک المرء و أن کان مُحَقَّاً؛ (۲)

پرهیزگارتترین مردم کسی است که مرء را ترک گوید گرچه حق با او باشد.

حدیث ۷ - امام صادق علیه السلام از پدراناش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرمود:

«إِنَّ مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ يَرْضَى الرَّجُلَ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ، وَ أَنْ يَسْلَمَ عَلَيَّ مِنْ يَلْقَى، وَ أَنْ يَتْرَكَ الْمَرءَ، وَ أَنْ كَانَ مُحَقَّاً، وَ لَا يُحِبُّ أَنْ يُحَمَدَ عَلَيَّ التَّقْوَى؛ (۳)

از نشانه های تواضع این است که انسان وقتی که وارد جلسه ای شد هر جا که خالی بود بنشیند و هیچ نقطه ای برایش اهمیت نداشته باشد، با هر کس که ملاقات و برخورد کرد سلام کند و مرء و جدال را ترک گوید گرچه حق با او باشد و دوست نداشته باشد که او را به تقوا و ایمان بستایند چرا که مایه اعجاب می شود.

حدیث ۸ - از، امام باقر علیه السلام روایت شده است:

لا تخاصموا الناس؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَحِبُّونَا لِأَجُونَا؛ (۴)

ص: ۱۱۹

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۲.

٣- بحار الانوار، ج ٢، ص ١٣١-١٣٢.

٤- بحار الانوار، ج ٢، ص ١٣٢.

با مردم درباره مقامات و کرامات ما به بحث و جدل و ستیزه گویی نپردازید، زیرا اگر مردم بر محبت ما قدرت و ظرفیت داشتند قطعاً ما را دوست خواهند داشت.

حدیث ۹ - معلم بزرگ اخلاق امام علی علیه السلام می فرماید:

ایاکم و الجدل؛ فانه یورث الشک فی دین الله؛(۱)

از جدال و گفتار ستیزی درباره دین پرهیز کنید، زیرا باعث شک و تردید در دین الهی می شود.

حدیث ۱۰ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ذرو المراء؛ فأنه لاتفهم حکمته و لا تؤمن فتنته؛(۲)

مراء را ترک کنید؛ زیرا حکمت و مصلحت و جایگاه او فهمیده نمی شود و از فتنه اش کسی در امان نمی ماند.

شاید بدین جهت مراء در تمام اشکالش در اسلام جایز نیست چون حکمت آن به دست نمی آید و فتنه و اختلاف به بار می آورد. دروغ مصلحت آمیز مشخص است، ولی فلسفه مراء قابل شناخت نیست. انسان در مراء هر مصلحتی را دنبال نمی کند بلکه کار گفت و گوی آن ها به نزاع و رسوایی کشیده می شود.

حدیث ۱۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من ترک المراء و هو محق؛ بنی له بیت فی اعلی الجنة: و من ترک المراء و هو مبطل بنی له بیت فی ربض الجنة و قال: ما ضل قوم الا اوثقوا بالجدل»؛(۳)

کسی که مراء را ترک کند و حق به جانب او باشد برای او در قسمت بالایی بهشت خانه ای ساخته می شود و همچنین اگر کسی که بر باطل است مراء را رها کند، (به یمن این کار، که علی رغم میل شدید نفسانی حرام) را رها کرده خانه ای برای او در بخش پایین بهشت ساخته می شود. هیچ ملتی گمراه نگردید مگر این که به جدال روی آوردند و بر آن اعتماد نمودند.

حدیث ۱۲ - جابر جعفی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ص: ۱۲۰

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸ و ج ۱۰، ص ۶۴.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

گروهی بر پدرم وارد شدند و نزاع و جدالی که با مردم در مسائل قرآنی کرده بودند، عیناً برای او بازگو ساختند. پدرم فرمود: آیا با کتاب خدا آشنایی دارید و ناسخ و منسوخ آن را می شناسید؟ جواب دادند: خیر. فرمودند: «پس چرا در مورد چیزی که نمی دانید با مردم به نزاع می پردازید؟ نمی ترسید که در طی بحث و جدال ناخودآگاه حلالی را حرام و حرامی را حلال بشمارید؟ تنها کسی می تواند درباره کتاب خدا به بحث و گفت و گو بپردازد که حلال و حرام آن را بداند. (۱)

حدیث ۱۴- علی بن ابی طالب فرمود:

الجدل فی الدین یفسد الیقین؛ (۲)

جدال در واقع نوعی لجاجت در مقابل حق است که به زبان آورده می شود و به همان میزان که جدال مورد نهی واقع شده، لجاجت و عناد نیز مطرود قرار گرفته است. و از همه مهم تر مجادله دینی است که یقین را فاسد می سازد. در نتیجه انسان به شک و تردید می افتد.

حدیث ۱۵- امام علی علیه السلام فرمود:

اللجوج لا رأی له؛ آدم لجوج رأی و نظر درستی ندارد.

زیرا روحیه لجاجت باعث می شود که لجبازان هرگز نظریه طرف مقابل را (اگر چه حق بدانند)، نپذیرند و روشن ترین مسئله را انکار نمایند. آدم لجوج گرفتار تکبر و خود برتری بینی می شود.

انسان در اوج لجاجت حاضر است تمام مقدسات را زیر پا بگذارد و مسلمات را زیر سؤال ببرد. در گرایش های حزبی و اندیشه های اعتقادی، اگر لجاجت پیدا شود بدترین انسان های هوادار گروه، در نظر مجادل، عنصر مطلوب جلوه داده شود و بهترین انسان های منتقد، گروه مقابل در دید آنان بدترین ها تلقی شود. یکی از محدثان حوزه علمیه قم با فلسفه مخالف بود و می گفت: بسم اللهی که در اول کتاب منظومه حکمت نوشته شده کفر و الحاد است. بی جهت نیست امام صادق علیه السلام ترک مرء و لجاج را یکی از نشانه های فروتنی می داند و می فرماید:

«و أن تترك المرء و ان كنت محققاً و رأس الخیر التواضع». (۳)

ص: ۱۲۱

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۳.

در فرهنگ اسلامی ترک مجادله مجاز اگر چه در شکل احسن آن باشد با چند گروه توصیه و تأکید شده است:

یکم- همان گونه که گفته شد جدال به گونه مطلق حرمتی ندارد؛ اگر شرایط و بسترهای مناسب فراهم گردد. بدون شک باید از مجادله به شکل احسن و یا نیکوی آن دریغ نداشت؛ مثلاً یکی از آن شرایط، آمادگی طرفین برای پذیرش حق است اگر آمادگی روحی در کار نباشد مجادله در تمام اشکال لغو و بی ثمر است. حتی جدال احسن نیز کارآیی ندارد و ترکش از فعلش بهتر خواهد بود. بنابراین، در صورت عدم آمادگی روحی، فکری و علمی، باید از هر نوع مجادله ای دوری کرد. در این قسمت به برخی از احادیث بسنده می شود:

حدیث یکم- حضرمی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«یَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ يَنْجُو الْمَسْلُومُونَ»؛^(۱)

اصحاب مجادله و کلام ستیزان هلاک می شوند؛ ولی کسانی که در برابر گفتار حق تسلیم می شوند نجات می یابند جمله ای به عنوان مضمون حدیث معروف است که: «النَّجَاهُ فِي الصِّدْقِ كَمَا أَنَّ الْهَلَكَ فِي الْكُذْبِ»^(۲)؛ نجات در راست گویی است، چنان که هلاکت در دروغ گویی است.

در ادامه حدیث فوق می فرماید: اشخاصی که تسلیم واقعیت و گفته های حق می شوند عناصر نجیبی هستند که در قضاوت تنها به گفتن این که فلان شخص حق پذیر است، لکن آن دیگری حق پذیر نیست، اکتفا می کنند و بی جهت به مجادله نمی پردازند. آنان با ماهیت و خصلت های ذاتی افراد آشنا هستند و ظرفیت و استعداد های آنان را می شناسند. به خدا سوگند! اگر مردم از خمیر مایه آفرینش و چگونگی خلقت خویش آگاه بودند با هم اختلاف پیدا نمی کردند. هر کس استعدادی، سلیقه ای و طبیعتی دارد و نمی توان موضوعی را که طبیعت افراد از پذیرش آن امتناع دارد بر آن ها تحمیل کرد.

حدیث دوم -

«فَلَا تَخَاصَمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ؛ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مُمْرِضَةٌ لِلْقَلْبِ. إِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ إِنَّكَ لَا

ص: ۱۲۲

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۳ و بصائر الدرجات، ص ۵۴۱.

۲- أَنَّ النَّجَاهُ فِي الصِّدْقِ، «عیون الحکمه و المواعظ، ص ۴۲»؛ الکذب فهانه و خیانه. «عیون الحکمه و المواعظ، ص ۴۲».

تهدی من أحببت و لكنّ الله يهدى من يشاء أفأنت تكره النَّاسَ حتّى يكونوا مؤمنين ذرو الناس؛ فإنّ الناس اخذوا عن الناس و انکم أخذتم عن رسول الله و علی علیه السلام و لا سواء» (۱).

درباره دین و آیین رایج با مردم به نزاع نپردازید؛ چرا که مجادله و ستیز در دین، دل‌ها را مریض و علیل می‌سازد. تحقیقاً خداوند متعال به پیامبرش فرمود: تو آن کس را که دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی، تنها خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند. آیا تو مردم را مجبور می‌کنی تا ایمان بیاورند؟ مردم را به حال خود واگذارید؛ زیرا آنان دین خود را از مردم معمولی گرفته‌اند و شما از رسول خدا و علی مرتضی‌آموخته‌اید و این دو با هم مساوی نیستند (مراد از ناس در این حدیث کسانی هستند که از ولایت علی علیه السلام بی‌بهره‌اند و مرجعیت اصلی اهل بیت را قبول ندارند خواه شیعه باشند و یا اهل سنت).

دوم- جدال با مفتون و عاشق. گروهی دیگری که بر ترک جدال با آنان، حتی به شیوه احسن توصیه شده است افراد عاشق پیشه‌اند؛ عناصری که مفتون و شیدای یک نفر و یا مسلکی شده‌اند و یا گرایش شدید، و مجذوب حزب و گروهی می‌باشند. مجادله با این دسته، برای بازگراندن آن‌ها جز اتلاف وقت و تحریک دشمنی ثمری ندارد. این بدان می‌ماند که انسان به کسی که عاشق زنی شده بگوید: آن زن، ملعون و مطرود است. بیا دست از وی بردار. ولی او مفتون است و جز زیبایی و صداقت چیزی در معشوق مشاهده نمی‌کند.

آن که مجنون زلف اوست چه سود

که دهی پند یا نهی بندش

بلکه مواعظ نامناسب، و غیر روان‌شناسانه بر لجاجت او می‌افزاید و زبان حالش این خواهد بود:

من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک

در دست من جز این سند پاره پاره نیست

مجادله در این حالت اثری ندارد؛ مگر این که در فرایند زمان به تدریج خودش در مورد آن محبوب به شک و تردید بیفتد. افرادی در جامعه پیدا می‌شوند که فردی را چون بت می‌پرستند. نمی‌توان حتی با مجادله احسن چنین اشخاص را به آن بدبین نمود، این گونه افراد باید به حال خود رها شوند، چرا که از امام علی علیه السلام: «حبك الشیء یعمی و یصم» (۲)؛ عشق به چیزی عاشق را در مورد آن کور و کر می‌سازد. وی نمی‌تواند عیب محبوب را مشاهده

ص: ۱۲۳

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۹۲.

کند و یا آماده شنیدن عیوبش باشد. او هر چه می بیند کمال و جمال است. کسی که سال های متمادی گاو را می پرستد با مجادله ارشاد نخواهد شد، مگر حادثه ای اتفاق بیفتد و باعث تئبه او شود. مانند «ارَبُّ يَبُولِ الثَّعْلِبَانِ بِرَأْسِهِ؛ روباهی روی سر بتی بول کرد صاحب بت عصبانی شد گفت آیا تو اربابی که نمی توانی روباهی را از خویش برانی

چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بیراهه می رود

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ایاکم و جدال کل مفتون؛ فأنه ملقن حجته الی انقضاء مدته»؛

از مجادله با هر مفتون و عاشقی پرهیز کن، زیرا او به گمان خودش حجت و دلیل خود را تا زمان معین دریافته و بدان پای بند است.

مگر این که در عشق و علاقه به تردید افتد که در این صورت می توان با وی به گفت و گو پرداخت. مجادله با عاشقان مال و منال و شهرت و ریاست و ملک و مرام و همچنین شیفتگان مرشدان و مرییان اخلاق و مجذوبان قدرت های حکومتی و دلباختگان حریت و آزادی نیز بی فایده است. عاشق در فراق محبوب مریض می شود و درمانش، وصال و یا جایگزینی محبوب دیگری است و با گفت و گو قابل ارشاد نمی باشد.

سوم - با مرده دلان: گروه سوم، مرده دلانی هستند که نمی توانند حقیقت را بفهمند تا پذیرا گردند. قرآن می فرماید: ((إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ))؛

تو نمی توانی به گوش مردگان آهنگ حق را برسانی و بدین سان افرادی که قوه سامعه را از دست داده اند و گوش شنوا ندارند، دعوت تو را نمی پذیرند بلکه پشت به آن می کنند.

((صُمٌّ بكم عُمى فهم لا يزعجون)) کسانی که کر و لال و نابینا هستند نمی شود به آن ها حس بینایی و شنوایی بخشید، بنابراین آن ها از باطل بر نمی گردند. بر اثر لجاجت و طغیان در برابر حق.

((حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ)) دل های آن ها مهر و موم شده است، بدین جهت هرگز حقایق به قلب و دل آن ها نفوذ نمی کند. مگر این که وضع خاص و استثنایی پیدا شود. برخی در زندان و یا در بستر بیماری متنبه و بیدار می شوند؛ چون زمینه بازنگری و بازگشت به خویشتن به دور از هیاهو در زندان یا به هنگام بیماری برای آن ها فراهم می گردد. البته کسانی هم ممکن است

به دلیل شکنجه جسمی و یا روحی به اعترافات دست یازند که از نظر شرعی مسموع و

ص: ۱۲۴

حجت نمی باشد در زمان شاه شبکه ای را دستگیر نمودند از رهبر گروه زیر شکنجه اعتراف گرفته بودند که با کشتی زیر دریایی از بحر خزر به اقیانوس اطلس رفتیم تا ابزارهای خرابکاری تهیه کنیم و به ایران بیاوریم رئیس دادگاه زمان شاه اظهار داشت. پسر جان از دریای خزر به اقیانوس اطلس راهی نیست، او گفته بود: جناب رئیس اگر شکنجه ای که من شدم تو هم شده بودی از دریای خزر به اقیانوس آرام نیز راه پیدا می کردی.

مجادله های نامشروع

اشاره

در این قسمت به مهم ترین جدال های ناروا می پردازیم:

نفس مجادله در اسلام مطلوب نیست بلکه بعضاً جائز و مکروه است جز این که براساس نیکوترین مجادله باشد و یا جنبه دفاع از حق و ساکت ساختن خصم به خود بگیرد ولی اگر شرایط لازم را نداشته باشد بدون تردید و نامشروع و حرمت مضاعف خواهد داشت.

یک. جدال از روی جهل

مجادله اگر از روی علم و منطق و روی مبانی صحیح نباشد، جز گمراهی و سرگردانی نتیجه ای ندارد و ثمره چنین جدالی تضییع عمر، ارتکاب گناه، گسستن پیوندهای دوستی، تشدید دشمنی ها و تضادهای داخلی است و هیچ گونه فایده و سودی بر آن مترتب نمی باشد. به همین جهت، مجادله در این موارد از خرد و منطق به دور است و قرآن کریم این گونه جدال های جاهلانه را محکوم می سازد، چون عمل پوچ و بی ثمری است و مؤمن و آدم خردمند باید از آن دوری کند.

((وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ)). (۱)

برخی از مردم بدون این که علم و اطلاعی داشته باشند و یا از طریق کتاب و منابع روشن گرانه ای وارد مذاکره شوند، درباره ذات اقدس الهی و با هر موضوعی که علم ندارند جاهلانه به مجادله می پردازند.

مثلاً گفت و گو درباره صفات ذاتی و افعال الهی در صورتی معقول است که بر پایه علم و آگاهی و از روی منابع صحیح و آسمانی باشد.

در آیه دیگر می فرماید:

ص: ۱۲۵

((وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ)) (۱)

گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی درباره خدا به مجادله برمی خیزند و در این زمینه از هر شیطان متمرّد و سرکش پیروی می کنند.

آنان نخست، تصویر نادرستی از ذات اقدس الهی یا در مورد مثلاً توحید ذاتی و افعالی و توحید در عبادت در ذهن خویش ترسیم می کنند آن گاه به جدال می پردازند: یکی می پندارد خدا نور است؛ دیگری جسم لطیفی می داند؛ بعضی می پندارند در قیامت دیده می شود؛ گروهی خدا را نیروی طبیعت می دانند؛ بعضی آن را زاییده اراده انسان می شمارند و برخی پدر آسمانی و جمعی قدرت موهوم و گروهی تریاک مخدر توده ها. بعضی هر گونه توسل و خضوع در برابر غیر خدا را حتی به عنوان وسیله هم شرک تلقی می کنند. بعضی بت های سنگی و فلزی را نیز واسطه فیض می پندارند یکتایی الله را در عبادت و بندگی مسئله عجیب و باورنکردنی می پندارند.

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

این گونه مجادله ها از جهل و نادانی نشئت گرفته و از منظر خردمندان مطرود و محکوم است. آنان مفهوم صحیحی از خداوند متعال ندارند. قدرت او را بر احیای مردگان غیر ممکن تلقی می کنند و برای او صفات خارج از ذات می انگارند. آیه نخست به گونه ظریفی به منبع کتاب و سنت و عقل اشاره می کند که مجادله نیز باید منبع و مأخذی داشته باشد و پا در هوا نمی توان مجادله کرد. در مسائل علمی نیز وضع بدین منوال است. گفت و گو درباره حقیقت روح، جن و ملائکه نیز از نوع جدال باطل و نادرست است و جز ضرر و زیان هیچ سودی ندارد، چون انسان ها در حقیقت نه روح را کشف کرده و نه جن و ملک را دیده اند، بلکه تخیلات و موهوماتی را که خود ساخته، واقعیت می پندارند و همان تصورات ذهنی خود را نفی و یا اثبات می کنند، و گرنه حقیقت روح، جن و ملائکه را جز خدا و پیامبر و اولیای معصومین علیهم السلام دیگر به درستی نمی داند. اصل وجود آن معلوم است لیکن کیفیت و شکل و اندام و نوع زندگی آن ها در هاله ای از ابهام قرار دارد.

دو. جدال شیطانی

برخی از مجادله ها الهام گرفته از شیاطین انسی و جنی است که جز تیرگی، خستگی،

ص: ۱۲۶

تباهی و ضلالت هیچ گونه فایده ای بر آن مترتب نیست. در قرآن می فرماید:

((وَأَنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكَ)) (۱)

شیطان ها (انسی و جنی) به اولیا و دوستان خویش مطالبی را مخفیانه القا می نمایند تا (گروهی را گمراه و) با شما (اهل حق) مجادله نمایند (شبهاتی را طرح می کنند تا ذهن و فکر جوانان را به آشفتگی بکشاند).

آنان ندانسته یا آگاهانه القائات دشمن را بازگو می سازند و بدین وسیله حقایق دین را زیر سؤال می برند و می گویند: اگر انسان و جهان را خدا خلق کرده است پس خدا را چه کسی آفریده؟ و یا می گویند؟ مگر خدا نمی دانست شیطان سرانجام چنین مسیری را می پیماید پس چرا او را آفرید؟ و ده ها شبهه دیگر. گروه های منحرف برای جذب ساده لوحان و گمراهان از این شیوه های شیطانی بهره می جویند. البته دانشمندان دیروز و امروز بدین شبهات پاسخ های قاطع و روشن داده اند و جای هیچ گونه شک و نگرانی را باقی نگذاشته اند. (۲) ولی بعضی ها در همین شبهات هم به مجادله می پردازند.

سه. روح غرور و تکبر

برخی مجادله های ناحق از غرور و تکبر مجادله گر مایه می گیرد. قرآن می فرماید:

((إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ...)) (۳)

آنان که درباره آیات خدا و احکام الهی به جدال برمی خیزند بدون این که برهان و سندی به آنان رسیده باشد، مجادله آنان به سبب کبر و غروری است که در دل دارند، ولی هرگز به آرمان های برخاسته از کبر و نخوت نخواهند رسید.

جدال در این آیه از دو جهت محکوم شده است: یکی از نظر تفوق طلبی و روحیه تکبر و غلبه جویی و دیگری از نظر فقدان دلیل و منطق، که هر یک به نوبه خود خصلتی است ضد ارزشی و جدالی است برخاسته از جهل و نادانی. آری خودخواهی است که انسان را به این نوع جدال وا می دارد؛ چرا که خودپرستان نظرات خویش را بالاترین اندیشه و عقاید طرف مقابل را بی اساس می داند. آیات خدا را افسانه می شمارند.

ص: ۱۲۷

۱- انعام، آیه ۱۲۱.

۲- کلیات ابوالبقاء، ص ۳۲۵، ماده «جدل».

۳- غافر، آیه ۵۶، ۳۰.

چهار. جدال برای کوبیدن حق

((... وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ...))؛(۱)

با (مستمسکی از) باطل به جدال حق می پردازند تا مگر حق طلبان را مغلوب و منکوب سازند.

چنین مجادله ای بدترین شکل جدال محسوب می شود چرا که با حربه باطل به جنگ حق می پردازند وانگهی آیه از عذاب ناگهانی آن ها سخن می گوید.

پنج. نهی از جدال غیر احسن

((لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ))؛(۲)

با اهل کتاب و پیروان ادیان جز به شیوه احسن و عالی ترین شکل جدال، مجادله ننمایید. چرا که زمینه های آن، در کتاب های آسمانی موجود است وانگهی آنان مانند مشرکان و ملحدان روح لجاجت ندارند.

گرچه می توان گفت در آیه مذکور اهل کتاب موضوعیت ندارد؛ بلکه باید با هر مکتب و اندیشه ای مجادله احسن کرد و از ویژگی های اهل بیت نباید غافل شد. از این آیه و آیات مشابه برمی آید که جدال بر سه قسم است:

الف) مجادله به شیوه معمول و متداول که از نظر قرآن مکروه و بعضاً ممنوع است.

ب) مجادله به شیوه نیکو که از نظر مجادله گران و عموم مقبول است، ولی از نظر قرآن زیاد مطلوب نیست، زیرا در غالب موارد، بدون توجه به منبع علمی و عقلانی به بحث می پردازند و به انگیزه برتری جویی انجام می گردد و باعث خصومت و دل آزاری می شود و بعضاً بی فایده و لغو است. به علاوه با این شیوه ها نمی توان در طرف مقابل اثر مثبت گذاشت و مشکل ذهنی آنان را برطرف ساخت. احیاناً ممکن است از جدال نیکو دشمنی برنخیزد و برای سرگرمی محض انجام شده باشد، ولی لغو و پوچی چنین جدالی را نمی توان انکار نمود. پس جدال نیکو نیز از نظر اسلام مقبولیت ندارد، البته اگر جدال در جهت دفاع حق و ابطال دلیل مجادله گر باطل برای روشنگری مخاطبان جلسه صورت بگیرد مانعی ندارد چون خداوند متعال مجادله را به طور کلی و مطلق حرام نکرده است.

ج) مجادله احسن. تنها شیوه ای که مطلوب شارع مقدس است جدال احسن می باشد

ص: ۱۲۸

۱- غافر، آیه ۵۶.

۲- غافر، آیه ۵.

که ثمره آن پذیرش دلیل صحیح مخالفان و نفی دلیل نادرست آنان است. چنین جدالی چون بر اساس مودت و دوستی بین مجادله گران انجام می گیرد دشمنی نمی آورد هدف، از این گونه مجادله ها تکامل مباحث عقلانی و استفاده متقابل مجادله گران از مطالب حق و سودمند بر اساس و معیار این شعار قرآنی است.

((فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ))؛ (۱)

به آن بندگان که سخن را می شنوند و بهترین آن را می پذیرند و از آن پیروی می کنند بشارت ده، آنان کسانی هستند که خداوند آن ها را هدایت کرده و هم آنان صاحبان اندیشه و از خردمندان محسوب می شوند.

آنان که به سخنان مخالف و موافق گوش فرا داده و بدون توجه به وضع گوینده و پیش داوری ها و سایر جهات سیاسی و ملاحظات اجتماعی و عوام زدگی، گفتار او را در حوزه عقل بررسی کرده و بدون دخالت دادن تعصب و لجاجت، بهترین آن را می پذیرند. آنان هدایت شده و صاحب اندیشه و خردمند. این افراد تشنه حقیقت و جویای واقعیت هستند. مضمون این آیه از امتیازها و افتخارات آیین اسلام است و بس. هیچ مذهب و مرامی، حتی اکثر گروه های سیاسی و اجتماعی به پیروان خود اجازه نمی دهند گفتار دیگران را گوش دهند و نوشته های مخالفان را مطالعه نمایند تا چه رسد به ترغیب و انتخاب بهترین ها. یادم نمی رود گروه های چپ (منظور مارکسیست ها و...) در زندان؛ کتاب های شهید مطهری را ممنوع ساخته بودند. علت این ممنوعیت ضعف منطق آن ها و ترس و هراس از منطق قوی آن شهید عالی مقام بود. ولی سیاست اسلام مبتنی بر «فضای آزاد فکری و فرهنگی» است و بندگان خردمند و راستین را کسانی می داند که اهل تحقیق و گفت و گو هستند و از شنیدن آرای دیگران وحشت ندارند. چنانچه بدون قید و شرط، تسلیم هر گفته و مرامی هم نمی شوند، بلکه با دقت و هوشیاری، تحلیل ها، گفته ها و نوشته ها را مطالعه می کنند سپس آنالیز و بررسی کرده و بهترین آن ها را برمی گزینند. بنابراین انتخاب شیوه جدال احسن و بهترین شکل مجادله مطابق با فطرت دل و طبیعت عقلانی بشر است. زیرا اگر کسی کالای بد و خوبی را مشاهده کند بی شک جنس خوب را برمی گزیند. اگر خوب و خوب تر را ببیند

ص: ۱۲۹

خوب تر را گزینش می کند و اگر نیکو و نیکوترین را بنگرد نیکوترین را برمی گزیند. این قانون در تمام شئون زندگی بشر جاری است. در مقام گفتار و نظریه های علمی، دینی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی نیز آنچه را از نظر عقل سلیم و منطق، بهترین به حساب می آید می پذیرد و راه رسم زندگی خود را بر آن منطبق می سازد.

مشخصات نیکوترین جدال

اکنون شاخصه ها و عوامل بهترین نوع جدال را - که از قرآن روایات و عقل و حکمت بهره گرفته ایم - ذیلا بیان می داریم تا مجادله ای که مجاز و مستحسن است، مشخص شود. و خصوصیات شخص مجادله گر نیز روشن گردد البته طرف مقابل وی نباید از عنصری باشد که مجادله با آنان به طور کلی نهی گردیده است:

۱. مجادله گر در صدد غلبه جویی نباشد، بلکه تمام توجه و هدفش کشف حقیقت باشد در صورتی که مجادله گری حق طلب طرف مقابل را به اسکات و سکوت واداشت، بدون مکث تأمل بحث دیگری به میان آورد تا رقیب احساس شکست و حقارت در برابر دیگران نکند تا مبادا روحیه عناد و لجاج در وی زنده شود. بلکه تحت تأثیر بزرگواری و کرامت رقیب حق گرا قرار گیرد.

۲. مجادله باید علمی، اجتماعی، سیاسی، دینی و حساب شده باشد. دو طرف باید شناخت کافی و معلومات لازم را درباره موضوع بحث داشته باشند آن گاه به مجادله بپردازند؛ بحث و مجادله روی موضوعی غیر علمی و گمانه زنی ها صورت نگیرد و اگر یک طرف بر مبانی و مسائل مسلط است طرف مقابل باید تسلیم شود.

۳. با دلیل باطل نباید به جنگ باطل دیگر رفت؛ گرچه پیروزی در آن باشد، بلکه از طریق براهین صحیح و معقول، بی اساس بودن مدعای باطل را باید روشن ساخت. در فرهنگ قرآنی با حربه باطل، موضوع باطل را کوبیدن، مجادله ناروا و باطل می باشد، گرچه این حربه، باعث شکست و یا الزام مخالف شود؛ به عبارت دیگر، از هو و جنجال های سیاسی و اجتماعی در مقام جدال باید پرهیز کرد، زیرا اگر در عرصه مجادله از ابزارهای نادرست استفاده شود اولاً: شنوندگان هوشمند قانع نمی شوند و ممکن است طرف مقابل از جو سازی و جنجال آفرینی به طور مقطعی بترسد و ساکت شود ولی در انتظار فرصت مساعد خواهد نشست تا به هنگام مقتضی پاسخ شاتناژها را بدهد و در ثانی، اگر نتیجه هم صحیح باشد وقتی بطلان مقدمات روشن گردید بی گمان نتیجه هم زیر سؤال خواهد رفت. اسلام معتقد به این که «هدف وسیله

را توجیه می کند» نمی باشد باید با وسیله مشروع به هدف مطلوب و مقبول رسید.

۴. حق پذیری و حق طلبی، پذیرش سخنان درست مجادله گر و احتمال خطا و اشتباه دادن از شرایط جدال احسن است. تفهیم نماید. این گونه نیست که تحلیل و برداشت های من، صد در صد صحیح باشد و گفتار رقیب صد در صد نادرست تلقی شود، بلکه احتمال خطا و اشتباه در رفتار، کردار و گفتار همه - جز معصومان - راه دارد و حق پذیری شرط اصولی مجادله نیکو است تا چه رسد به نیکوترین جدال. اسلام همواره پیروان خود را به عدل و انصاف دعوت می کند. آیات در قرآن در این باره زیاد آمده است:

((ولا یجرمنکم شأن قوم علی الا تعد عدلوا هو أقرب للتقوی))؛(۱)

دشمنی های گروهی (بدگویی ها و بدرفتاری آنان) شما را وادار نسازد که عدالت را در گفتار و رفتار با آن قوم کنار بگذارید؛ بلکه عدالت و انصاف را در همه موارد و درباره تمام افراد، معاند و دوست به کار ببرید که به تقوا نزدیک تر است.

((ان الله یأمر بالعدل و الاحسان))؛(۲)

به تحقیق خداوند (در تمام ساحت ها) به عدل و احسان فرمان می دهد.

در مجادله نیز رعایت انصاف و عدالت کاربرد روشنی دارد.

۵. در مجادله احسن حتی المقدور و در صورت لزوم از اهرم عاطفه و خیرخواهی باید بهره جست و از رعایت ادب و نزاکت غافل نشد، زیرا در این نوع گفت و گوها انگیزه و هدف، هدایت متخاصم و هواداران اوست تا بر شمار و عدد پیروان حق افزون گردد و اختلافات فکری از مسلمانان برداشته شود. در جدال احسن، هرگز انگیزه اصلی طرد و نفی مخالفان نیست، بلکه هدف ارشاد آنان و هواداران آنهاست و بالاتر از آن هدف، روشن شدن بیشتر حق و استفاده متقابل نیز از طرف های مخالف است. رسول اکرم با حدیث «خذو الحکمه ولو من اهل الضلال» مسلمانان را از تعصب و دگمی آزاد می سازد. تا حکمت و دانش را حتی از افراد معاند نیز دریابند.

۶. مجادله باید در موضوعات بسیار مهم و حیاتی صورت گیرد نه در مسائل جزئی و روزمره زندگی، مثل جدال هایی که در امور بی ارزش یا کم ارزش خانوادگی، و یا مسافرت های سیاحتی و زیارتی صورت می گیرد. مانند: مکان و جای خواب و استراحت و یا

ص: ۱۳۱

۱- مائده، آیه ۸.

۲- نحل، آیه ۹۰.

غذا. در این موارد گذشت و سکوت بهتر است. آدم عاقل نباید مانند کودکان لجباز، برای مسائل پیش پا افتاده و گذرا به جدال و مراء بپردازد. در قرآن می فرماید: ((لارث و لافسوق و لاجدال فی الحج))^(۱) در سفر حج و عمره مقاربت، دروغ و جدال نیست و نباید باشد، چرا که فلسفه حج برای خودسازی و تهذیب نفس است. اعتراضات ناروا، نزاع و حتی شوخی های رکیک نیز صحیح نیست. البته مؤمن باید در سفر و حضر، بشاش و شوخ طبع باشد و در دل ها سرور و بهجت به وجود آورد، اما در عین حال باید، عفت کلام و تقوا را همواره رعایت کند و از حد اعتدال خارج نشود. پیامبر فرمود:

«و الذی نفسی بیده ما بین السماء و الأرض ما من عمل أفضل من الجهاد فی سبیل الله او حجه مبروره لا رث و لا فسوق و لا جدال»^(۲)

سوگند به کسی که جانم در قبضه قدرت اوست! در بین آسمان و زمین عملی برتر از جهاد در راه خدا و یا حج نیکو و مقبول که در آن آمیزش و گناه و جدال نباشد، وجود ندارد.

در تفسیر قرطبی، شش قول درباره جدال حرام ذکر کرده است: برخی گفته اند جدال به معنای مراء می باشد که خشم دیگران را برانگیزاند و به ناسزاگویی منتهی شود، ولی از مذاکره علمی و اظهار نظر در مسائل اجتماعی و رفاهی لازم، نهی نشده است. برخی جدال را به ناسزاگویی تعبیر نموده اند. ولی گروهی از عالمان هر سخنی را که موجب تعریف از خود و تنقید از دیگران گردد حرام می شمارند، حتی نزاع درباره حج ابراهیمی را جدال دانسته اند؛ یعنی هر کسی مدعی باشد که تنها طواف و منا و سعی صفا و مروه و نماز وی در حج، به شیوه ابراهیمی انجام می شود، اهل جدال می باشند جمعی جدال را به فخر فروشی و مجادله در ماه های حرام تفسیر نموده و این نوع تعبیر را درست تلقی کرده اند.

بیهقی به نقل ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند:

الرّفث الاعرابه و التعریض للنساء بالجماع، و الفسوق: المعاصی کلّها، و الجدال جدال، الرّجل صاحبه؛^(۳)

«رفث» ناسزا گفتن و هم بستر شدن با زنان است و «فسوق» تمام معاصی را در

ص: ۱۳۲

۱- بقره، آیه ۱۹۷.

۲- جصاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰۸.

۳- الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۹.

برمی گیرد و جدال هم گفت و گوی خصمانه با دوستان و هم سفران است.

۷. در جدال احسن، هدف تحقیر طرف مقابل و اثبات تفوق و ارضای روح برتری جویی بر رقیب نیست؛ بلکه، از سیطره و نفوذ در افکار و اعماق روح جدال گر و هواداران او برای تحقق هدایت و تعظیم آنان است. به همین دلیل شیوه مجادله راستین (جدال احسن) با جدال متعارف و مصطلح، تفاوت های اصولی دارد - که بعضاً ذکر گردید - و به جهت اهمیت و تکمیل موضوع، اصول دیگری را بیان می داریم:

۸. در مجادله احسن نباید پافشاری کرد که مطلب صحیح و حق به عنوان گفته «من»، باید مورد قبول طرف مقابل واقع شود، چون سنّ و سوادم بیشتر است بلکه باید به گونه ای جدال صورت گیرد که به طرف مقابل بفهماند که قبول این مطلب صحیح، ثمره فطرت پاک و برآمده از اندیشه و طرز تفکر تابناک خود اوست، نه به سبب استواری دلیل وی، بلکه اندیشه درست و حق طلبی در ضمیر خود ناآگاه و سرشت نیالوده وی پنهان بود و مجادله باعث ظهور آن گردید. شاید برای تثبیت این نوع مجادله است که قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم توحید و نفی شرک در عبادت و دیگر مسائل را در پوشش استفهام انکاری و یا تقریری آورده است؛ مانند ((أفی الله شک فاطر السموات والأرض))؛ (۱) ((أأله مع الله))؛ (۲)

((هل یستوی الذی یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولی الألباب))؛ (۳)

آیا کسانی علم و دانش دارند با آنان که علمی ندارند مساوی هستند؟ بی شک صاحبان خرد این حقیقت را می دانند.

۹. در این نوع جدال از هر نوع عمل و تعبیری که حس لجاجت و خصومت طرف را برمی انگیزد، باید پرهیز شود. قرآن می فرماید:

((ولا تستبوا الذین یدعون من دون الله فیستبوا الله عدواً بغير علم))؛ (۴)

به معبودها و مقدسات مشرکان و عناصر گمراه، به طور کلی و یا در مقام گفتمان نباید ناسزا و بدگویی کنید که ثمره آن بدگویی متقابل آنان نسبت به ذات اقدس الله بر اثر

ص: ۱۳۳

۱- ابراهیم، آیه ۱۰.

۲- نمل، آیه ۶۰.

۳- زمر آیه ۹.

۴- انعام، آیه ۱۰۸.

بلکه با احترام و دلیل باید با آن‌ها برخورد نمود حضرت ابراهیم وقتی بت‌ها را شکست تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت و گفت: «بل فَعَلَهُ كَيْبَرُهُمْ» شاید بت بزرگ چنین کرده باشد از او پرسید اگر بتوانند حرف بزنند حقیقت را خواهند گفت.

به علاوه این نوع گفتار ستیزی و جدال باعث می‌شود به هیچ وجه مجادله‌گر در برابر حقیقت خاضع نشود بلکه حس دشمنی و لجاجت وی تحریک می‌شود و روحیه حق‌پذیری او ماهها بلکه سال‌ها به تعویق می‌افتد.

با کمال تأسف برخی در گفت و گوها چنین شیوه‌ای را در پیش می‌گیرند که به ایجاد عداوت و لجاجت در جبهه مقابل واز دست دادن گروه‌های خودی می‌انجامد. این گونه تبلیغ، باعث بدبینی جوانان و عناصر بی‌تفاوت و مخالفان سطحی به اسلام می‌شود. تهمتی که سردمداران شرک بر ضد پیامبر و شیوه تبلیغی او به راه انداخته بودند این بود که می‌گفتند «سَبَّ الهتنا و فرَّق جماعتنا و أفسد شباننا؛ پیامبری که ظهور کرده به خدایان ما ناسزا گفته است اجتماع ما را به تفرقه و اختلاف وا داشته و جوانان ما را از نظر اعتقادی فاسد ساخته است». آنان در واقع می‌خواستند چنین تلقین نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدترین شیوه تبلیغی را پیش گرفته است. در صورتی که در تبلیغ حکیمانه، بلکه در جدال احسن هم نهایت عدل و انصاف و ادب در گفتار و احترام به مقدسات به کار برده می‌شود تا به جای ایجاد حس لجاجت احساس حق‌پذیری آنان برانگیخته شود؛ مثلاً در قرآن کریم، گفت و شنود در برابر شراب و قماربازی را این گونه بازگو می‌سازد:

((يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس))؛ از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، بگو در آن‌ها گناه (۱) بزرگی نهفته است و منافع و سودهای مادی نیز دارد ولی زیان‌ها و خطرات آن دو به مراتب بیشتر و بزرگ‌تر از سود مادی آنهاست.

چون در جلسه‌های قمار، بازنده از برنده آن بیشتر است؛ بلکه برنده نیز، روز دیگر در صف بازندگان قرار می‌گیرد و نقدینگی به جای صرف در تولید و سازندگی و کسب و تجارت و سرمایه‌گذاری‌های سازنده، تنها از کیسه‌ای به جیب دیگری نقل و انتقال پیدا می‌کند و به علاوه کینه و دشمنی شدیدی را در بین بازندگان نسبت به برندگان به وجود

می آورد، پیوندهای دوستی و حتی خویشاوندی را به کلی بر هم می زند و ده ها عوارض و خطرهای ویرانگری که بشر به تدریج تجربه کرده و خواهد کرد. قمارخانه مونت کارلوها شاهد فجایعی می باشد که از قماربازان بین المللی رخ می دهد. اعتراف به منافع اجمالی شراب و قمار برای افراد خاص و یا حکومت، منتهای انصاف در مجادله است و مقایسه بین سود و زیان آن دو یکی از بهترین شیوه های جدال و تبلیغ و تصمیم سازی در میان آحاد جامعه است. (۱)

۱۰. در نیکوترین جدال در برابر کینه توزی ها، دشنام ها، تحقیرهای توهین ها مجادله گر حق طلب، تا سر حد امکان نباید مقابله به مثل نمایید، بلکه به حکم قرآن کریم بدی را با خوبی باید پاسخ دهند تا احساس محبت و شرمندگی در طرف مقابل نمایان شود. قرآن می فرماید:

((ادفع بالّتی هی أحسن فاذا الذی بینک و بینه عداوةٌ کأنّه ولی حمیم))؛ (۲)

به عالی ترین وجه با بدی ها دیگران مقابله کنید. در این صورت، خواهید دید بین تو و کسی که دشمنی می کرده (چنان دوستی به وجود می آید) که گویی دوست صمیمی و گرم بوده است.

گفت و گوی پیامبران با مخالفان، حتی جباران زمان و سرسخت ترین دشمنان و شیوه عملی آنان را اگر در قرآن کریم مطالعه کنیم، بدین حقیقت پی خواهیم برد به موسی خطاب می کند: ((اذهبنا الی فرعون انه طغی فقولامله قولاً- لئنا لعله یتذکر او یخشی)) (۳) و به علاوه درس های آموزنده بلکه دقیق ترین مسائل روان شناختی تبلیغ و راه نفوذ در قلوب دیگران را نیز دریافت خواهیم نمود. مناظره پیامبر با پنج گروه یهودی، مسیحی، مادی، ثنوی (دو گانه پرست) و اعراب مشرک با روشی معقول و لحنی جذاب و گیرا باعث شد که همگی مجذوب خلق و خوی رسول خدا و تسلیم اسلام شوند. این شکل مباحثه و گفت و گو می تواند الگوی روشن و کاربردی برای مبلغان بر طبق شیوه «جدال احسن» باشد. (۴)

ص: ۱۳۵

۱- مائده، آیه ۹۱؛ انما یرالشیطان انّ یوقع نبیکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر؛ شیطان می خواهد کینه و دشمنی را در خوردن شراب و قماربازی در میان شما ایجاد نماید.

۲- فصلت، آیه ۳۴.

۳- طه، آیه ۴۳.

۴- ر. ک. بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۵۷.

نکته دیگر آن که، جدال احسن در قرآن جامع ترین تعبیر است که تمام روش های صحیح و معقول مباحثه و مناظره را شامل می گردد. نیکوترین جدال مفهوم وسیعی دارد که از کیفیت گزینش الفاظ و عبارت های زیبا گرفته تا محتوا و مفاهیم متعالی، نزاکت و نرمی آهنگ و ادب در گفتار را نیز در بر می گیرد؛ به عبارت دیگر، در نیکوترین جدال، مؤدبانه ترین تعبیرات گنجانیده شده است. لحن گفتار کاملاً صمیمی و دوستانه است. گفت و گویی است که از هر گونه توهین، فریاد و آهنگ خشونت بار پیراسته می باشد، زیرا هدف در «مجادله احسن» برتری جویی و شرمندگی ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر سخنان منصفانه در عمق جان مجادله گران است. انگیزه حق گویان مهذب هرگز کوبیدن و تحقیر طرف مخاصم نبوده و نیست؛ از سوی دیگر، اسلام چنان آیین با ظرفیتی است که مجادله با مذهب حق را ممنوع نساخته است، ولی تأکید قرآن بر آن است که جدال باید بر اساس برهان و حساب و کتاب و از روی علم و آگاهی انجام شود نه بر پایه جهل و نادانی. قرآن به مجادله گر جاهل می فرماید: ((قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین))^(۱)؛ بگو اگر از راستگویان هستید بر ادعای خود برهان اقامه نمایید.

در آیه دیگر درباره دهری ها می فرماید:

((ما لهم بذلک من علم انهم الا یخرون))^(۲)

آنان بر گفتارهای خود علم و یقین ندارند تنها از روی حدس و گمان سخن می گویند.

اگر علمی در کار بود دلیل بر عامه ارائه می دادند و به صرف ادعا بسنده نمی کردند اگر دلیل داشتند اقامه می کردند و به سفسطه نمی پرداختند.

تصویر نمونه های قرآنی

قرآن مجید در موارد بی شماری در برابر مجادله گران با اقامه دلایل گوناگون نیکوترین جدال را برای پیروان خود به تصویر می کشد که آیات سوره بقره (آیه ۲۵۸) و سوره یس آیات ۷۷ تا آیه ۸۳ از نمونه های برجسته این شیوه است.

آیات ۴۷-۵۴ سوره طه گفت و گوی حضرت موسی را با فرعون به گونه ای کاربردی بازگو ساخته که تصویری از مجادله احسن را به نمایش گذاشته است و در مقابل تصویری

ص: ۱۳۶

۱- بقره، آیه ۱۱۱.

۲- زخرف، آیه ۲۰.

از مجادله گران باطل را نیز نشان داده است که چگونه آنان به زشت ترین جدال دست می زدند و با سفسطه ها و بهانه جویی ها می کوشیدند تا حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند و به اغوای مردم ساده دل پردازند. مسخرگی، استهزا، تهدید، افترا و انکار بدون دلیل از شیوه های مجادله های زشت گمراهان و مخالفان پیامبران است، اما در قطب مقابل رسولان الهی در برابر آنان به استدلال منطقی آمیخته با مهر و محبت می پرداختند. البته نباید غفلت شود که مجادله احسن، تنها به شیوه و رعایت آداب و اخلاق مناظره تحقق پیدا نمی کند بلکه معلومات فراوانی لازم دارد؛ سیطره علمی بر تمام سفسطه های مخالفان و پاسخ به آن ها و هم چنین آگاهی بر قوانین و موازین مجادله را می طلبد. از این رو هر کسی نمی تواند به مجادله احسن با مخالفان پردازد؛ بلکه یکی از مهم ترین شرایط، تسلط کافی بر موضوع مورد نزاع و آشنایی به تمام زوایا و گریزگاه هاست. به همین جهت امامان علیه السلام برخی را از ورود به عرصه جدال و مناظره نهی می کردند. حمزه بن محمد ملقب به «طیار» می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «به من گفته اند که حضرت عالی از مناظره ما با مردم ناراحت می باشید. امام در پاسخ فرمود:

أما مثلك فلانكره، من اذا طار يحسن أن يقع و أن وقع يحسن أن يطير؛ فمن كان مثل هذا لانكرهه؛(۱)

اما کسی که همانند تو باشد مانعی ندارد از آن رو که تو از کسانی هستی وقتی پرواز می کند و اوج می گیرد به شایستگی می تواند بنشیند و آن گاه که می نشیند به شایستگی قادر است پرواز کند. آن کس که چنین شرایطی دارد ما از مناظره او نگران و ناخشنود نیستیم.

هدف امام این است کسی که می خواهد به مناظره و مجادله با مخالفان پردازد باید قدرت علمی و شرایط لازم را داشته باشد تا بتواند بدون سقوط در ورطه اشتباه و مجادله حرام و یا به بن بست رسیدن در برابر خصم، به خوبی از عهده مناظره و مجادله احسن برآید، حداقل، محکوم نشود و بی انصافی هم نکند و دشمن تراش نباشد.

دوم. مناظره هشام بن حکم از چهره های نام بردار و شاگردان کلامی امام صادق علیه السلام با عمرو عبید معتزلی، معروف است. روزی امام ششم به هشام فرمود:

ص: ۱۳۷

یا هشام! لا- تکاد تقع تلوی بر جلیک اذا هممت بالأرض طرت مثلک فلیکلّم الناس فاتق الزّله و الشّفاعه من ورائها، ان شاء الله؛(۱)

ای هشام! تو با هر دو پا به زمین نمی خوری به علت این که تا بخواهی به زمین بیفتی پرواز می کنی. پس با مردم حرف بزن و از لغزش خود را نگه دار شفاعت ما در پی آن خواهد آمد، ان شاء الله.

در این حدیث امام به هشام تکلیف می کند با مردم حرف بزند و مناظره کند و علت آن را چنین باز می گوید که تو هرگز در مقام مباحثه به زمین نخواهی خورد به مجرد این که احساس خطر کنی با هوش و فراستی که داری، فکرت به سوی معلومات ذخیره شده پرواز می کند و درجا جواب مخالف را خواهی داد. بنابراین امثال تو شایستگی مباحثه با مخالفان را احراز کرده اند.

فرق جدال و مرء

گفتیم بحث و گفت و گو هنگامی مفید و برطرف کننده مشکلات است که طرفین در صدد کشف حقیقت باشند و حداقل یک طرف حق جو و حق طلب و هدفش تثبیت و روشن شدن یک شبهه و معضل از معضلات اعتقادی اخلاقی و... باشد. در غیر این صورت، مناظره و مجادله به مرء کشیده می شود. و مرء و جدال ناروا نیز، جز خرد شدن اعصاب و تشدید دشمنی ها و بی آبرو شدن مؤمنان نتیجه ای ندارد. از این رو در اسلام مرء به تمام اشکال آن ممنوع اعلام گردیده است.

حضرت علی می فرماید:

من ضنّ بعرضه فلیدع المرء؛(۲) کسی که از آبروی خود بیمناک است مرء را ترک کند.

چرا که مرء و جدال باطل معمولاً- به توهین و نزاع منجر می گردد و طرف مقابل دست به افشاگری و یا تهمت می زند. و آبروریزی می کند در حدیث دیگر امیر مؤمنان می فرماید:

ایاکم والمرء و الخصومه؛ فأنهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق؛(۳)

ص: ۱۳۸

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۳ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۳.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۶۲.

۳- اصول کافی، ج ۲، حدیث باب المرء و الخصومه.

از مرء و ستیزه جویی دوری کنید، زیرا این دو کار قلوب را بیمار و مکدر می سازد و بذر نفاق و دورویی را در سرزمین دل های می کارد و می رویاند

تنها تأثیری که این نوع مجادله های مرء گونه، به جای می گذارد، تشدید روحیه لجاجت و دشمنی است که اگر مثلاً طرف مقابل از صاحبان زور و پول باشد طرف دیگر به جهت ترس و یا طمع، منافقانه گفتار غیرمنطقی و مزخرف او را تصدیق می کند و هنگامی که در صف دوستان قرار گیرد، تصدیق خود را از روی ترس و یا طمع اظهار خواهد نمود. این نوع مجادله ها و مناظره ها به مرء برمی گردد، ولی بین آن ها تفاوت هایی نیز هست:

یکم- مرء غالباً برای خودنمایی و اظهار فضل و کمال صورت می گیرد، ولی جدال و مجادله برای تحقیر طرف مخاصم و غلبه جویی بر اوست.

دوم- مرء به حملات ابتدایی و تهاجمی در بحث و گفت و گو گفته می شود، ولی جدال به هجمه های تدافعی.

سوم- جدال نوعاً در مسائل غیرعلمی صورت می گیرد، ولی شامل مناظره علمی، دینی، نزاع های خانوادگی و مناظرات سیاسی و اجتماعی می شود، ولی مرء غالباً در مسائل علمی است. لیکن جنبه منفی بافی آن می چربد.

چهارم- گفته می شود مرء معمولاً- جبهه گیری در برابر حقیقت بعد از ظهور آن است، ولی جدال گفتاری است که قبل از کشف حقیقت هم صورت می گیرد.

پنجم- مرء در امری است که طرف های مخاصمه هر دو در آن تردید داشته و هیچ کدام به یقین نرسیده باشند، ولی در مجادله ممکن است هر دو طرف حقیقت را بدانند و یا یک طرف بداند و با وجود آن به مجادله برخیزند. از این نکته نیز نباید غفلت کرد که مرء با مجادله ناروا در بسیاری از موارد در حکم و موضوع مشترکند؛ البته مرء، با تمام اشکالی که پیدا می کند، ناروا و مذموم است، چرا که نه مرء احسن داریم و نه مرء نیکو، بلکه مطلق مرء نارواست. ششم- مرء به طور مطلق ممنوع است، ولی مجادله بعضاً ممنوع و در مواردی مباح و در برخی از مصادیق مکروه تنها و جدال باطل در اغلب موارد حرام است.

در برخی از موارد حساس بر ترک مرء تأکید شده است چون خطر آفرین است.

۱. امام علی علیه السلام فرمود:

سُتته لايمارون: الفقيه و الرئيس و الدنى و البذى و امرأه و الصبى؛(۱)

با شش دسته نباید به مرء و به بحث و جدال بی حاصل پرداخت: فقیه، رئیس، آدم پست، انسان فحاش و بی حیا، زن و بچه (کودک).

ترک مرء و مجادله با هر یک از این گروه ها دلایل خاصی دارد؛ مثلاً در حدیثی، علت ترک مجادله با فقیه و سفیه را چنین توضیح داده شده است: در خصوص فقیه می فرماید: به جهت طرد کردن و کینه پیدا کردن است، زیرا ترک معاشرت او ضرر و زیان مادی و معنوی برای طرف مقابل ممکن است داشته باشد. در مورد سفیه و نادان می فرماید: جدال با نادان و غلبه بر او باعث می شود که انسان همواره مورد اذیت و آزار وی قرار گیرد. رئیس او را می کوبد، آدم فحاش از ناسزاگویی دست برنمی دارد، آدم بی حیا او را رسوا می کند زن و بچه نیز کینه در دل می گیرند و در زندگی مشکل ساز می شوند.

۲. حضرت علی علیه السلام فرمود:

سبب الشحناء، کثره المرء؛(۲)

«علت کینه توزی، زیادی و کثرت مرء است».

۳. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ایاک و المرء؛ فأنه یحبط عملک، و ایاک و الجدال؛ فأنه یوبقک، و ایاک و کثره الخصومات؛ فأنها یبعدک من الله؛(۳)

از مرء پرهیز که عمل تو را تباه می سازد و از جدال پرهیز که تو را به هلاکت می اندازد و از درگیری و دشمنی با مردم پرهیز که تو را از خدا دور می کند.

۴. امام رضا علیه السلام فرمود:

لا تمارین العلماء فیرفضوا، و لا تمارین السفهاء فیجهلوا علیک؛(۴)

با دانشمندان مرء و ستیزه نکن که تو را رها کرده و ترک معاشرت کنند و با نادانان مرء نکن که با تو برخورد نادرست می کند.

- امام علی النقی علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۴۰

۱- غررالحکم، ج ۴، ص ۱۴۸.

۲- غررالحکم، ج ۴، ص ۱۲۲.

٣- بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٢٨٨.

٤- بحار الانوار، ج ٢، ص ١٣٧.

المراء يفسد الصداقه، يحلل العقده، و أقل ما فيه أن تكون فيه المغالبه أس أسباب القطيعه؛(۱)

مراء و ستيزه جویی، دوستی های قدیم و کهنه را تباه می سازد و پیوندهای محکم را می گسلد. کمترین زیان مراء، منازعه و غلبه جویی بر یکدیگر است و منازعه اساس هر گونه گسستن و جدایی است.

۵. امام علی علیه السلام می فرماید:

لا محبه مع کثره المراء؛(۲)

با وجود ستیزه جویی و مراء، محبت و علاقه ای باقی نمی ماند.

۶. حدیثی از امام حسین علیه السلام بازگو شده است که در آن مراء براساس تجزیه و تحلیل عقلانی بیان شده است که با طرح آن، این بحث را به پایان می بریم:

«قال الحسين عليه السلام : المراء لا يخلو من أربعة أوجه: اما أنت تمارى و صاحبك فيما تعلمان، فقد تركتما بذلك النصيحة و طلبتما الفضيحة أضعتم ذلك العلم»؛

مراء و جدال انسان از چهار صورت خارج نیست؛

اول- حق را هر دو طرف می دانند، ولی دوست دارند در مورد آن به دعوا و جنجال پردازند و فضل بفروشد و خود را مطرح کنند در این صورت خیرخواهی را کنار گذاشته و در پی رسوا کردن یکدیگر هستند و علم را ضایع نمودن است.

دوم- هیچ کدام حقیقت را نمی شناسند و هر دو جاهل به حکم و موضوع می باشند، ولی برای اقناع انگیزه های درونی، به جدال روی آورده و منازعه می کنند؛ مانند مرایی که درباره تعداد اصحاب کهف قرآن نقل می کند، چون دیدگاه های مردم، صرف فرض و حدس بود و تنها خداوند عدد آن ها را می داند و بس، قرآن گفتارشان را به مرای ظاهری تعبیر می کند.(۳)

در سوره شوری هم درباره کسانی که راجع به قیامت به مراء می پردازند می فرماید: «آنها در گمراهی عمیق و شدید قرار دارند».(۴)

ص: ۱۴۱

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹.

۲- غرر الحکم .

۳- کهف، آیه ۲۲.

۴- شوری، آیه ۱۸.

سوم- صورت دیگر آن است که تو می دانی، ولی طرف مقابل حقیقت مطلب را نمی داند. اگر مخاطب حق طلب باشد باید از جدال احسن استفاده شود، چرا که در ماهیت مراء، حق طلبی نیست تنها گفتار ستیزی و غلبه جویی است.

چهارم- عکس صورت سوم است، طرف مقابلهت حق را می داند، ولی تو نمی دانی؛ اگر جوینده حقی، فوراً بپذیر و اگر اعتماد نداری با سکوت مجادله را ترک کن و گرنه عمل حرامی مرتکب شده ای. در صورت اول که هر دو می دانند، ولی بی جهت به مجادله می پردازند در واقع دوستی و محبت و خیرخواهی را رها می کنند و طبیعتاً کار به کدورت و جدایی کشیده می شود. (۱)

این نوع جدال است که علم و معرفت را تباه می کند، چه در حقیقت مجادله گران در این نوع مجادله، طالب رسوایی و افتضاح یکدیگرند. در صورت چهارم، مراء و جدال هتک حرمت علم و عالم است. پس در هر صورت باید مراء رها شود. در ادامه می فرماید: «هر کس انصاف را پیش بگیرد و حق را بپذیرد و مراء را کنار بگذارد، تحقیقاً ایمانش محکم و معاشرت با او سودمند و عقل و دین او نیز مصونیت پیدا می کند». (۲)

چرا که مراء گاهی انسان را دچار شک و تردید می سازد و به ایمانش ضربه وارد می سازد. سرّ این که امامان بر ترک مراء توصیه کرده اند بدین جهات است. در تاریخ آمده است: مردی با کمال جسارت به امام حسین علیه السلام عرض کرد: بیا بنشین تا درباره دین با هم مناظره کنیم. حضرت فرمود: من در موضوع دین روشنم و مسائل دینی را می دانم اگر تو از دین خبر نداری می توانی بروی و بیاموزی. آن گاه فرمود: «مالی و للممارات؛ مرا با مراء چه کار است». این شیطان است که پیوسته چنین افرادی را به وسوسه می اندازد و به آنان وحی می کند که با مردم درباره دین به نزاع و جدال پردازند. تا مردم گمان نبرند که آنان آدم های بی اطلاع و ناتوانی هستند. (۳)

ص: ۱۴۲

۱- مقصود از نصیحت، مودت و دوستی و خیرخواهی است. در زیارت نامه ها می خوانیم: «نصحت الله و رسوله، عشق و رزیدی به خدا و رسول».

۲- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹۸.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹۸.

۱. قرآن کریم برای مجاب نمودن مخالفان از بهترین شیوه گفت و گو بهره می گیرد نخست فضا سازی می کند تا قلوب آنان را برای پذیرش حق آماده و نرم سازد با این که رسول خدا می داند بر صراط حق و هدایت است و کافران و مشرکان در گمراهی و ضلالت روشن می باشند، لیکن در مقام گفت و گو حق و باطل را تعمیم می دهد تا از آنان دلجویی کرده باشد تا مگر سخن حق را بشنوند و قبول کنند. از این رو قرآن می فرماید:

((وَأَنَا أَوَّاهٌ مُنِيبٌ))؛ (۱) ما و شما یا بر هدایتیم یا ضلالت در بحث و گفت و گو روشن خواهد شد.

همراهی کردن حضرت ابراهیم با ستاره پرستان و ماه و خورشید پرستان سپس با شعار (انی لا احب الا فلین) آنان را به تفکر واداشتن روشی است که قرآن با مشرکان و ملحدان در جهت هدایت و راهنمایی آن ها در پیش گرفته است و از شیوه خاصی خارج از فن مجادله وارد کارزار شده و آنان را به تفکر و اندیشه درباره معبودهای ساختگی وا می دارد.

ولی با اهل کتاب از روش تخطئه و الزام نمودن آن ها به اعتراف استفاده می کند، چرا که آنان با علم و آگاهی راه انکار را پیش کشیده اند، یهود و نصارا حضرت محمد را کاملاً می شناختند و آماده ظهور او بودند.

اما جدالی که با منافقان در پیش می گیرد آهنگی متفاوت و خشن و سخت گیرانه و آمیخته با تهدید و وعده عذاب دارد، چرا که آنان به ظاهر خود را مؤمن می دانند و در خفا ضربه می زنند از این رو منافقان از تمام گروه ها خطرناک تر می باشند:

((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا جَاهِدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهِبِمُ جَهَنَّمَ))

گویا از هدایت منافقان شکل یافته، مایوس است: (سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب الیم) کار آنها از هدایت و انذار گذشته است. گویا بر قلب و مسامع آن ها مهر خورده و بر چشمانشان پرده افتاده است.

مباهله به جای مناظره

بعضی از مستشرقان می گویند پیامبر و مسلمانان به جای مجادله های منطقی و گفت و گوی عقلانی چرا به مباهله روی می آورند در صورتی که مباهله آخرین راه پس از مناظره

ص: ۱۴۳

با اهل کتاب بوده است. قرآن صریحاً امر می کند: ((ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه؛ و جادلهم باللتی هی احسن)). وقتی در صدر اسلام مجادله ها و گفت و گوها به جایی رسید مسئله مباحله پیش می آمد آیه مباحله با نصاری نجران چنین است:

((فمن حاجک فیہ من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندرع ابنا و ابنائکم...))؛ پس هر آن کس که درباره تو بعد از این که علم به احوال آن ها پیدا کردی که اهل منطق نیستند و بی جهت به مجادله می پردازند و مناظره نمی تواند آنان را قانع سازد آن گاه به مباحله به عنوان آخرین راه دعوت کن.

از آیه مفهوم می شود که مباحله پس از احتجاج است لیکن چون عالمان نصاری نجران از روی عناد و لجاج دعوت اسلام را با دلیل و برهان قبول نکردند و راه سفسطه و بهانه جویی را در پیش گرفتند آیه مباحله آمد و از اسلوب غضب الهی و انتقام از دروغ گوها استفاده شده است پیش از این ها قرآن از اقامه حجت بر بطلان ادعای آنان، سخن گفته است. آن ها معتقد بودند که حضرت عیسی ممکن نیست بدون پدر متولد شده باشد در پاسخ می فرماید: ((انّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون)) (۱) مثل عیسی در پیشگاه خدا همچون حضرت آدم است که از خاک او را خلق کرد سپس روح در کالبد آن دمیده شد او نه پدر داشت و نه مادر چگونه عیسی را نمی تواند بدون پدر خلق کند.

در سوره مائده در مقام مجادله از باب نقص دلیل می فرماید:

((ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الزل و امه صدیقه کانا یا کلان الطعام))؛ حضرت مسیح نیز جز پیامبری از پیامبران نیست و مادرش صدیقه است که هر دو طعام می خوردند و در بازارها برای تأمین حوایج راه می رفتند.

پس حضرت عیسی تافته جدا بافته نیست بلکه پیغمبری است از مادر متولد شده و اهل غذا و مسکن و مرگ و میر است، پس چگونه می تواند اله و معبود باشد و یا اب و ابن روح القدس هر سه معبود باشند. در صورتی که خود مخلوق می باشند.

۲. گاهی با مجادله گر به حصر اوصاف موضوع مورد گفت و گو روی می آورد قرآن کریم از طریق برهان «سبر و تقسیم» به بطلان مدعای خصم می پردازد.

آیه های ۱۴۲ و ۱۴۳ سوره انعام بر این روش گواهی می دهد چون مشرکان حیوانات نر

ص: ۱۴۴

را یک بار حرام نمودند و ماده را بار دیگر حرام تلقی کردند، خداوند متعال به طریق سبر و تقسیم سخن آنان را ابطال می کند می فرماید: خلق عالم مخصوص خدای متعال است نخست یکایک و جوه را به شکل مبسوط بیان می کند و جمله «ثمانیه ازواج» که عطف بیان «حموله و فرشا» در آیه قبلی است که «حموله» به معنای چارپایان بزرگسال است چون توان حمل بار را دارند و «فرشا»، حیوانات خوردسال که برای سوار شدن مناسب است کلمه «ازواج» جمع زوج است که هم به معنای عدد و هم به مفهوم عدد ۱ که همراه جفت خود باشد و چارپایانی که ذکر شده چهار گروه است ضأن (میش) معز (بز) بقر (گاو) ابل (شتر) این چهار نوع از نظر این که نر و ماده دارند مورد بحث قرار گرفته است.

خداوند هشت زوج حیوان آفریده هر کدام مشتمل بر نر و ماده اند بگو آیا خداوند «نرینه» آن ها را حرام کرده و یا ماده ها را و یا آن بچه هایی که در شکم ماده ها قرار دارد اگر راست می گوئید از علم و مدرکی که دارید مرا با خبر سازید.

((ام کنتم شهداء اذ وصّیکم الله بهذا(۱))).

شق دوم این است آیا شما علمی را که به گمان خود دارید از طریق فکر و تأملات عقلانی خودتان تحصیل کرده اید یا به دلیل عقلی و یا نقلی دست یافته اید یا از خدا شنیده اید پس دلیل حرمت آن از دو حال خارج نیست: یا از جهت مذکر بودن است یا مؤنث بودن و «رحم» نیز که مشتمل بر هر دو می باشد، بنابراین علت حرمت یا باید تعبدی باشد یا عقلانی یا به وحی الهی یا ابلاغ رسول یا از طریق شنیدن از خدا و یا شاهد اعلام حرمت باشید. این کل وجوه تحریم با برهان سبر و تقسیم می تواند باشد: قسم اول حرمت ذکور حیوانات، دوم حرمت جمیع اناث، سوم تحریم هر دو با هم پس آن چه آن ها گفته اند باطل است این که در بعضی اوصاف حرام باشند مثل مذکر بود این یک نوع افترای به خدا و رسول است.

خلاصه کلام، حرمت یا به وصف ذاتی است یا عارضی یا به وحی الهی یا امر رسول خدا اما به حسب ذات حیوانات مذکور حرام نمی باشد، چون ذاتاً حرام گوشت مثل سگ و خوک نیستند و نصی از رسول خدا هم بر حرمت نداریم: ((و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب))؛ (۲) بعضی از شما حرام و حلال

ص: ۱۴۵

۱- انعام، آیه ۱۴۴.

۲- نحل، آیه ۱۱۶.

حیوانات دیگر را به خدا نسبت می دهید تا بر خدا دروغ ببندید. این کار درستی نیست.

۳. از طریق استفهام تقریری وارد مجادله شده و بافته های مجادله گر را به هم می ریزد. در سوره یس، پس از طرح گفتار مجادله گر که از طریق تمثیل وارد شده می گوید این استخوان های پوسیده را چه کسی زنده می سازد؟ قرآن به پیامبر می فرماید: بگو آن قدرتی که در اولین مرتبه او را به وجود آورد که هیچ اثری از او نبود پس دوباره می تواند زنده سازد آن قدرتی که از درخت اخضر آب و آتش بیرون می آورد و دو شیء متضاد را با هم جمع می کند آیا نمی تواند استخوان های پوسیده را دوباره زنده سازد؟ آن گاه با استفهام تقریری دلیل خصم را باطل ساخته می فرماید: آیا آن قدرتی که آسمان ها و زمین با آن همه عظمت را آفریده قدرت ندارد که مانند افراد بشر را دوباره بیافریند، چرا؟ در حالی که او خلاق و آگاه به آفرینش قبلی و بعدی است چگونه نتواند جثه صغیر بشر را دوباره بیافریند، یا در سوره بلد می فرماید:

((الم نجعل له عینین و لساناً و شفقتین و هدیناه النجدین))؛ آیا برای شما دو چشم و زبان و دو لب، قرار ندادیم و به راه خیر و شر هدایت نکردیم. آن که دو چشم و زبان و دو لب به انسان داده و به راه خیر و شر او را هدایت کرده است می تواند بر او تسلط داشته باشد و دوباره او را بیافریند.

۴. گاهی از طریق قیاس اضماری که یکی از مقدمات آن با وجود قرینه ای محذوف می باشد وارد عرصه مجادله می شود به قول غزالی قرآن مبنایش بر حذف و ایجاز در شکل قیاس اضماری است.

چنان که در رد قول مسیحی ها که حضرت عیسی را چون بدون پدر متولد شد ابن الله می نامیدند، می فرماید:

((انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون))، [\(۱\)](#) ((الحق من ربك فلا تکن من المتمرین))، اگر عیسی به خاطر نداشتن پدر ابن الله می شود، پس حضرت آدم که فاقد پدر و مادر هر دو می باشد. باید به طریق اولی فرزند خدا و معبود بشریت باشد، حرف حق در اختلافات از ناحیه پروردگار است از شک کنندگان نباش، پس بی پدر بودن مجوزی برای عبادت حضرت عیسی نمی شود همانگونه که آدم ابوالبشر که پدر و مادری نداشت معبود شمرده نشد.

ص: ۱۴۶

۵. قیاس خلف در این نوع قیاس اثبات مطلوب به ابطال نقیض برمی گردد، چرا که نقیضان لا یجتمعان اگر یکی درست باشد باید دیگری نادرست باشد، مانند: ((لو كان فيهما الهة الا الله لفسد يفسدنا))^(۱) متکلمین آیه را از نوع برهان تمنع می دانند، اگر خدایانی جز الله در آسمان و زمین وجود داشت بی گمان آندو ویران می شدند، چون آسمان و زمین با نظم و حکمت برپاست پس معبود یگانه بر آن حاکم است.

در آیه دیگر از زبان مشرکین فرمود: (و ما قدرو الله حق قدره) خدا را نشناختند کسانی که گفتند خداوند برای بشر رسولانی نفرستاده است در صورتی که می دانند حداقل حضرت موسی را با کتاب و نور و معجزه فرستاد، آیه دیگری برای قیاس خلف در قرآن عبارت است از آیه ((و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً))^(۲) اگر قرآن از ناحیه غیر الله نازل شده بود قطعاً اختلاف زیادی در آن یافت می کردند و تناقضات فراوانی در آن دیده می شد چون کل قرآن با تمام تنوعی که دارد دارای وحدت سیاق و اسلوب واحد و هدف و مقصود واحدی را تعقیب می کند از نظر نثر مسجع بی بدیل و بی همانند و یک نواخت است و از نظر مضمون و معنا نیز بر یک رویه است معلوم می شود که از ساحت حکیم آگاه و علم مطلق صادر گردیده است چرا که در سراسر قرآن تضادی دیده نمی شود.

۶. قیاس تمثیل نیز یکی از طرق مجادله در قرآن است و مقصود از آن الحاق یکی از دو چیز است به دیگری یعنی اقامه کننده قیاس تمثیلی، امری را که معروف و نیکو می داند به معروف دیگری مثل می زند تا مخاطب بفهمد یا امر بدیهی را که عقل بدیهی می داند جهت جامعی را می گیرد و بر چیزی دیگر ملحق و قیاس می کند تا بهتر تفهیم شود مانند آیه سوره یس.

((و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هي رميم))^(۳) در بدو خلقت آدم، اصولاً استخوانی نبود انسان را به این صورت ایجاد کرد پس می تواند مجدداً زنده سازد او به آفرینش های گوناگون عالم و بر هر چیزی آگاهی دارد سپس مثل می زند به درخت اخضر که آب و آتش در آن جمع شده است در حالی که با هم متضادند. خدایی که می تواند اضداد را به هم پیوند دهد چگونه نمی تواند استخوان های پراکنده را مجدداً زنده کند.

ص: ۱۴۷

۱- انبیاء، آیه ۲۲.

۲- نساء، آیه ۸۲.

۳- یس، آیات ۷۸ و ۸۱ و ۴۱ و انعام آیه ۹۱.

۷. تحکم و زورگویی یعنی بدون مقدمه با جبر و زورگویی چیزی را مطالبه نمودن: که یک نوع مجادله است.

((افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون))؛ (۱) آیا هرگاه خدا احکامی برخلاف هواهای نفسانی شما به وسیله رسولش بیاورد استکبار می ورزید گروهی را تکذیب و جمعی از رسولان را به قتل می رسانید این یک نوع زورگویی و تحکم است مگر احکام خدا باید مطابق امیال نفسانی مردم باشد یا برطبق مصالح واقعی آن ها مقرر گردد تحکم و زورگویی در همه جا محکوم است تا چه رسد به امر دین.

۸. قرآن برای ابطال دلیل مجادله گر گاهی به طریق دلالت وجود اثر بر وجود مؤثر تمسک می جوید می فرماید: ((و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین))، (۲) از پیش در این باره سخن گفته شده و این رؤیت برای تحصیل اطمینان و تحکیم یقین است سپس از دیدن ستاره و ماه و خورشید بر وجود آن ها برای معبودیت استدلال می کند لیکن پس از افول آن ها می گوید من در پی آن خدای ثابت و خالق زمین و آسمانم و به آیینی که از هر گونه خرافات پیراسته باشد، روی می آورم سپس به احتجاج ابراهیم با قومش می پردازد که دلیلی بر اثبات مدعای خود ندارند ولی حضرت دلیل بر ضد مدعای آن ها دارد.

۹. گاهی در مجادله خصم را ملزم می کند که این مدعا لوازمی دارد که احدی بر آن ملتزم نمی باشد.

((انّ الذین یدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئاً لا یرستقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب)) (۳) آنانی که غیر خدا را معبود خود ساخته اند و آنان را می خوانند هرگز قدرت بر خلق یک مگس ندارد و اگر چیزی را مگس از آن ها برباید نمی توانند آن را باز پس بگیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند ولی آن ها چنان که شایسته است خدای را نشناختند.

معبودهایی که به کمک پرستندگان خود نمی توانند یک مگسی را خلق کنند چگونه می توانند سرنوشت بشر را تعیین نمایند و این امر بر آن ها مشهود و عینی است. چرا که آنان

ص: ۱۴۸

۱- بقره، آیه ۷۸.

۲- انعام، آیات ۷۵ - ۷۹.

۳- حج، آیه ۷۳.

اعتراف دارند که معبودهای بشری قادر بر خلق و جلب منفعت و دفع ضرر از پرستندگان خود نمی باشند چگونه آنان را معبود و قدرت حاکم بر سرنوشت می پندارند در آیه دیگر فرمود: ((و جعلوا لله شركاء الجنّ و خلقهم و خرّقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عمّا یصفون)) (۱) مشرکان برای خدا شریکانی از جنس جنیان قرار دادند با این که آن ها را خدا خلق کرده است و بدون علم و آگاهی برای خدا پسران و دخترانی تصور کردند و خدای متعال منزّه است از آنگونه که آنان توصیف می کنند.

۱۰. جدال از طریق تحدی به قرآن در سوره نحل، آیه ۱۰۳ و عنكبوت ۴۸

قرآن اولاً- محتوای آیات خود را بزبان عربی فصیح معرفی می کند که در اصالت و بلاغت آن شکی نیست و امکان ندارد رسول اکرم آن را از غلام عجمی آموخته باشد یا از طریق تجربه باطنی و حالت مکاشفه ساخته باشد. در صورتی که اساطین فصاحت و بلاغت و غول های ادبیات از آوردن چنین گفتاری در عصر نزول تا زمان حاضر ناتوان بوده و هستند حتی از آوردن یک سوره کوچک عاجز مانده اند: ((فلیأتو بحدیث مثله))؛ (۲) پس گفتاری مانند قرآن بیاورند.

در ثانی رسول اکرم چهل سال پیش از رسالت در میان قوم عرب زندگی کرده و در طول آن، آیاتی مثل قرآن از وی شنیده نشده است آن هم در میان قوم امّی و بی سواد نه امت باسواد و این نشان می دهد قرآن اعجاز بزرگی و پدیده خارق العاده ای است.

۱۱. استدلال به قصه های اصیل و بی سابقه و حقایقی که از یک امّی امکان صدور ندارد مانند داستان های ابراهیم، یوسف و موسی در ابطال عبادت کواکب و سایر معبودهای بشری و ارباب های قلابی.

۱۲. گاهی مطالب خصم را با تصحیح دعوا و اثبات کذب مدعا مطرح می سازد.

به عنوان نمونه ((قالوا لن تمسینا الثّار الّما ایّاما معدوده قل أتخذتم عندالله عهداً فلن یخلف الله عهدہ ام تقولون علی الله ما لا تعلمون))؛ (۳) گفتند ما جز ایام موقتی در عذاب نخواهیم ماند بگو آیا عهدی از خدا گرفته اید که هرگز شکسته نمی شود یا دروغ می بندید. در این نوع آیات رد ادعای خصم از محتوای کلام به دو شکل صورت گرفته است:

ص: ۱۴۹

۱- انعام، آیه ۱۰۰.

۲- طور، آیه ۳۴؛ هود، آیه ۱۳؛ بقره، آیه ۲۳ و الاسراء، آیه ۸۸.

۳- بقره، آیه ۸۰.

الف- شاخصه ای در کلام است که بدون کنایه برای اثبات حکمی، صفتی را مشخص می کند، ولی در واقع آن صفت مثبت به غیر کسانی که آن ها در نظر دارند منطبق می شود: ((يقولون لئن رجعنا الى المدينة لَنُخْرِجَنَّ الاعْرَجَّ مِنْهَا الاذْلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ))؛(۱)

هنگامی که به مدینه برگشتیم عزیزان ذلیلان را از مدینه بیرون خواهند کرد ولی عزت مال خدا و رسول و مؤمنان است لکن منافقان نمی دانند.

گمان دارند عزت مال آن هاست و خواری و ذلت مال مؤمنان و حال آن که مطلب درست عکس آن اتفاق افتاد درست است عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند ولی عزیزان منافقان نبودند. بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان عزیز بودند.

ب- با حمل لفظ در کلام غیر، برخلاف مرادش پاسخ آن ها را می دهد.

((و منهم الذين يؤذون النبي و يقولون هُوَ اذْنٌ، قل اذن خير لكم يؤمن بالله و يؤمن للمؤمنين))؛(۲)

مقصود از اذن بودن مرادشان دهن بین و خوش باور و ساده لوح بودن است سپس پاسخ می دهد بگو گوش بودن برای شما بهتر است، چرا که مؤمنان به شما اعتقاد می ورزند و مطالب کذب شما را راست پنداشته و می پذیرند. چون ایمان به خدا و اعتماد به مؤمنان دارند و گمان می کنند شما از مؤمنان هستید ولی آنان که رسول اکرم را آزار می کنند عذاب الیمی برای آن ها فراهم خواهد شد و نفاق آن ها روشن می شود.

۱۳. تسلیم صوری و فرض محال کند یا به نفی و یا مشروط به حرف امت لیکن آنچه ذکر شده ممتنع الوقوع است به خاطر امتناع شرط آن:

((ما اتخذ الله من ولد و ما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق و لعلى بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون))؛(۳)
خداوند فرزندی اتخاذ نکرده است و اگر با او خدایان دیگری بود هر کدام به آنچه خلق کرده اند می پرداختند و بعضی از آن ها بر دیگری برتری می جستند ولی چون این گونه نیست پس خدا نه ولدی دارد و نه همراهانی و از این گونه توصیف ها پاک و منزّه می باشد.

۱۴. از طریق انتقال از دلیلی به دلیل دیگر یا مثالی به مثال دیگر مدعای آن ها را ابطال می کند:

ص: ۱۵۰

۱- جمعه، آیه ۸.

۲- توبه، آیات ۶۱ و ۶۲.

۳- مؤمنون، آیه ۹۱.

((الم تر الى الذي حاج ابراهيم في ربه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهيم ربّي الذي يحيى و يميت قال اناحيى و اميت قال ابراهيم فان الله يأت بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفرو)).(۱) حضرت ابراهيم در مجادله از طريق زنده کردن و ميراندن وارد شد نمود کسی را که محکوم به اعدام بود آزاد کرد و يك فرد معمولی را کشت در واقع مغالطه هم کرد في الفور حضرت به دليل ديگری پرداخت که راهی برای مغالطه نباشد: خدای من خورشید را از مشرق طالع می سازد اگر تو خدا هستی از مغرب طالع ساز که همگی مبهوت شدند.

۱۵. از طريق بيان تناقض و تعليق بر محال کردن دليل خصم را باطل می سازد:

((ان الذين كذبوا بآياتنا و استكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط))؛(۲)

تحقیقاً کسانی که آیات ما را تکذیب و استکبار می ورزند درهای آسمان به روی آنان باز نمی شود و داخل بهشت نمی شوند مگر این که شتر از منفذ سوزن عبور کند.[در واقع تعليق بر محال می کند].

۱۶. با خصم مدارا می کند تا اشتباهاتش را تفهیم نماید: ((قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم و لكنّ الله يمنّ علی من يشاء من عباده و ما كان لنا ان نأتیکم بسلطان الا باذن الله و علی الله فليتوکل المتوکلون))؛(۳) چون خدا بر هر کسی بخواهد منت گذاشته و او را پیامبر خود قرار می دهد و کتاب و معجزه به او عطا می کند بنابراین بشر بودن مانع رسالت رسولان نمی باشد.

ص: ۱۵۱

۱- بقره، آیه ۲۵۸.

۲- اعراف، آیه ۴۰.

۳- ابراهيم، آیه ۱۱.

فصل سوم: مغالطه

اشاره

ص: ۱۵۳

در علم منطق مغالطه یکی از صناعات پنجگانه است چرا که گاهی هدف، صرفاً اشتباهکاری و گمراه کردن مخاطب است. در این صورت یک امر غیریقینی را به جای یقینی، و یا امر غیر مقبول را به جای مقبول، و یا یک امر غیرظنی را به جای امر ظنی قالب می زند، این را قیاس «مغالطه» یا «سفسطه» می نامند دانستن فن مغالطه به فرموده علامه مطهری: شناختن آفات و میکروب های مضر و سمومات است و از آن جهت لازم است تا انسان از آن ها احتراز و دوری کند و یا اگر کسی خواست او را فریب داده و مسموم کند، فریب نخورد و یا اگر کسی مسموم شده باشد، بتواند او را معالجه کند، دانستن و شناختن انواع مغالطه ها برای این است که انسان شخصاً در دام نیفتد و به دیگران نیز بیاموزد تا آنان نیز از طریق مغالطه فریب نخورند و یا گرفتاران در بند مغالطه را نجات دهند،

منطقی ها سیزده نوع مغالطه را ذکر کرده اند که در این مختصر نمی گنجد ما تنها به برخی از آن ها اشاره می کنیم. مغالطه به طور کلی بر دو قسم است: یا لفظی است یا معنوی.

مغالطه لفظی آن است که منشأ مغالطه، لفظ باشد. مانند این که لفظ مشترکی که دارای دو معنای مختلف است «حد وسط» قیاس و دلیل قرار دهند لیکن در صغرای قیاس یک معنا را در نظر بگیرند در کبرای قیاس معنای دیگر را، قهراً آن چه در قیاس مکرر شده لفظ است نه معنا و نتیجه ای که گرفته می شود طبعاً غلط است، مانند لفظ «شیر» که در فارسی مشترک است میان مایع سفیدی که از پستان حیوانات دوشیده می شود و حیوان درنده و خون خوار را نیز «شیر» می گویند به قول شاعر:

آن یکی شیر است کادم می خورد

آن دگر شیر است کادم می درد

بنابراین صورت قضیه این می شود آن چه در پستان حیوان و انسان است شیر است و شیر آدم را می خورد پس شیری که در پستان است درنده و خونخوار است این «مغالطه»

است گاهی به انسان قوی هیکل فیل گفته می شود (مجازاً) اکنون قیاسی می سازیم:

زید فیل است هر فیلی عاج دارد پس زید عاج دارد

این هم مغالطه است.

مغالطه معنوی به لفظ ارتباطی پیدا نمی کند بلکه مربوط به معناست مثل آن چه از قول دکارت در نفی ارزش قیاس نقل شده است که می گوید:

«در هر قیاس اگر مقدمات معلوم باشد نتیجه خود به خود معلوم است و نیازی به آوردن قیاس نیست و اگر مقدمات مجهول است قیاس نمی تواند آن را معلوم کند، پس در هر حال قیاس بی فایده است»

مغالطه این دلیل و قیاس در این جاست که می گوید: «اگر مقدمات معلوم باشد نتیجه خواه ناخواه معلوم است»، در صورتی که معلوم بودن مقدمات، موجب معلوم شدن قهری نتیجه نیست بلکه معلوم بودن مقدمات به اضافه اقترا آن معلومات با یکدیگر، سبب معلوم شدن نتیجه می گردد، آن هم نه هر اقترا بلکه اقترا به شکل خاصی که منطق عهده داریان آن است. پس این مغالطه از این جا پیدا شد که یک مطلب نادرست در پوشش یک مطلب درست در قیاس بالا جای گرفته است.

شناختن انواع مغالطه ها و تطبیق آن ها به موارد و مصادیق که از چه نوع مغالطه ای است گرچه فهم آن مشکل است ولی ضروری و لازم است، از جانب دیگر قیاسات مغالطه ای در کلمات فیلسوف نمایان و سیاسی کاران به مراتب بیشتر از قیاس صحیح کاربرد دارد، بنابراین باید مغالطه را آموخت.

در هر صورت، مغالطه یکی از فنونی است که برخی مناظره گران از آن استفاده می کنند تا بر حریف، پیروز شوند. در این جا مهم ترین شگردها و روش های مغالطه را یادآور می شویم:

تعریف مغالطه

اشاره

مغالطه در لغت به معنای یکدیگر را به غلط انداختن، و دلیل سست و غلط آوردن است در اصطلاح علم بلاغت سکاکی آن را «اسلوب حکیم» معنا کرده است ولی سیوطی: پاسخ دادن طرفین به چیزی که انتظار نمی رفت معنی نموده ابن اثیر در خصوص مغالطات

معنوی می گوید چنین مغالطه ای از شیرین ترین کلام و لطیف ترین سخن است چرا که مشتمل بر توریه است. (۱)

معروف ترین تعریف مغالطه آن است که گفته اند: قیاسی است مرکب از وهمیات یا مشبهات. مغالطه در تعریف کلی تر منحصر به استدلال نیست بلکه انواع خطاها را دربرمی گیرد. تعریف روشن تر آن این است: «مغالطه قیاس و استدلال فاسدی است که منتج به نتیجه صحیحی نباشد و فساد آن یا از جهت ماده است یا صورت و یا هر دو». به قول ابن رشد اندلسی: همان گونه که برخی از مردم واقعاً عابد و زاهدند و بعضی به ظاهر عابد، ولی در واقع اهل ریا و خودنمایی می باشند و تشخیص آن برای معاصران و آیندگان بسیار مشکل است، چنان چه بعضی از فلزات واقعاً طلا و نقره هستند، برخی به آن ها آب طلا و نقره زده شده است، هم چنان بعضی از قیاس ها هم واقعاً قیاس اند و برخی شبه قیاس، اما در حقیقت قیاس نیستند که آن ها را مغالطه می نامیم. (۲)

امروزه هر گونه خطا و لغزش در تفکر و استدلال و بحث را مغالطه می شمارند.

مغالطه می تواند سهوی و ناخودآگاه باشد و یا به گونه عمدی و برای فریب مخاطب صورت بگیرد که به اعتباری آن را سفسطه می نامند.

مواد مغالطه شبیه مواد برهان و جدل است و صورت آن شبیه قیاس صحیح و منتج.

مغالطه در دو بخش انجام می شود: یا به سبب وجود امری است که در قیاس وجود دارد یا به سبب وجود امری است خارج از قیاس مغالطه ای.

مغالطه عام الورد عبارت از قیاسی است که به وسیله آن هم اثبات مطلوب و هم نقیض آن ممکن باشد. (۳)

اجزای ذاتی و خارجی

مغالطات موجود در قیاس نیز یا مربوط به الفاظ است و یا غیرالفاظ، بنابراین به طور کلی مغالطه سه قسم می شود: لفظی، معنوی و بیرونی (عرضی)، پس به چند نکته باید توجه کرد:

ص: ۱۵۶

۱- سید جعفر و سید باقر حسینی، اسالیب البدایع فی القرآن، ص ۷۵۳.

۲- تلخیص السفسطه تحقیق از محمد سلیم سالم ص ۲_۴.

۳- دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی، ص ۵۶۵.

۱. تعداد مغالطات محدود به آن چه می آید نیست؛

۲. بحث ما بیشتر مربوط به مغالطات بیرون از استدلال یا همان مغالطات عرضی است؛

۳. برخی از مغالطات در صورتی مغالطه محسوب می شوند که به تنهایی به جای برهان یقین آور، بنشینند.

بنابراین اگر به همراه برهان بیابند دیگر مغالطه نیستند بلکه باعث تقویت دلیل و مدعا نیز می شوند؛ به عنوان مثال: استناد به کلمات بزرگان، تحریک احساسات، آوردن شعر و داستان و توسل به تشبیه ها و تمثیل ها در تقویت دلیل و مدعا نقش اساسی دارد.

۴. در مقابل مغالطه گر می باید از تاکتیک خنثی نمودن آن استفاده نمود و هرگز نباید انسان کم طاقت و عصبانی شود و یا به رخ طرف مقابل بکشد که حرف شما مغالطه است بنابراین باید نوع مغالطه و راه مقابله غیرمستقیم با آن را به خوبی شناخت و به کار گرفت.

می توان گفت قیاس مغالطه بیشتر از قیاس صحیح و منطقی در کلمات فیلسوف نمایان وجود دارد، از این رو شناختن انواع مغالطه و تطبیق آن به موارد آن ضروری و لازم است.

از دیگر فواید صنعت مغالطه این است که در مقابل مناظره و جدل برای ابطال عقیده کسی به کار می رود که مصلحتی در آن است یا به نیت برطرف ساختن حالت نادرستی است که در شخص دیده می شود؛ یعنی به کمک مغالطه می خواهد توان علمی او را بیازماید و یا برای بازگرداندن او از عقیده ای که دارد به کار می رود.

اما گاهی مغالطه از روی سوء نیت و به قصد ریا و تظاهر به دانایی به کار می رود و هدف آن فضل فروشی و غلبه بر دیگران و به کرسی نشاندن عقیده خویش است، آنچه انسان را به این نوع مغالطه برمی انگیزد عقده روحی و یا آگاهی به ضعف و نقص خویش است. او می کوشد تا به هر طریقی که هست ضعف خود را جبران کند و چون از طریق معلومات و علم نمی تواند کمبودهای خود را برطرف کند به مغالطه و تظاهر به علم متوسل می شود تا به گمان خود عیب خود را بپوشاند. (۱)

فایده مغالطه

با وجود تمام آنچه گفته شد فایده این صنعت و هنر عبارت است از:

ص: ۱۵۷

۱. استدلال کننده در پناه این صنعت می خواهد خود را از غلط و اشتباه مصون نگه دارد، زیرا کسی که مدخل مغالطه را بشناسد راه خروج را نیز می داند.

۲. با شناخت قواعد مغالطه می توان در مقابل مغالطه گران ایستاد و از حق دفاع کرد.

۳. با شناخت فنون مغالطه می توان با اهل مغالطه با سلاح خودشان مبارزه کرد، چنانچه گفته اند آهن با آهن شکافته می شود و کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

۴. اصولاً- ذهن هر انسان حساس و پر مطالعه لبریز از مغالطات می باشد، بنابراین خواص دریای معارف باید برای پیدا کردن گوهر حقیقت، آب این دریا را از آلودگی ها و رسوبات بیالاید و برای دست یابی به این هدف باید اوهام و خیالات اهل مغالطه را بشناسد.

موضوع مغالطه

مغالطه مانند مناظره، مجادله و خطابه محدود به موضوع خاصی نیست بلکه تمام آن چه را که به برهان و جدل ارتباط می یابد دربر می گیرد.

بنابراین، موضوعات مغالطه به اندازه موضوعات برهان و جدل و خطابه نامحدود است و مسائل آن نیز به اندازه مسائل آن هاست، تنها فرق آن ها در این است که برهان و جدل و مناظره صنعت واقعی می باشند، اما مغالطه به ظاهر شبیه قیاس است که معلول ضعف تشخیص و تصور ادراک کننده می باشد و مواد استدلالی این صنعت عبارت است از: مشبهات و وهمیات. گویا مغالطه گر با سحر و جادو قضایای مغالطی را به شکل برهان می نمایاند و افراد معمولی را تحت تأثیر قرار می دهد.

انواع مغالطه

مغالطه مانند سایر صناعات خمس انواعی دارد:

۱. مغالطه در اشتراک لفظی: این نوع مغالطه با استفاده از واژه هایی که دارای دو یا چند معنا هستند بدون آوردن قرینه ای که دال بر معنای مورد نظر باشد صورت می گیرد. از آن لفظی که در صغرا قرار می گیرد معنایی اراده می شود برخلاف آن لفظی که حد وسط در کبر، قرار گرفته است که معنای دیگری دارد مثل این که گفته شود این کتاب قیمت ندارد؟ یعنی یا بی ارزش است یا ارزش زیادی دارد.

۲. مغالطه در ابهام ساختاری: که به وسیله به کار گرفتن جمله ای که می تواند دو یا چند گونه بیان از آن فهمیده شود، مثل: «چون از او گشتی، همه چیز از تو گشت»، برای این

مصرع، چند معنا محتمل است.

۳. مغالطه با واژه های مبهم: که قابل تعبیرهای گوناگون باشند صورت می گیرد. یکی از موارد رایج آن در فال گیری ها و پیش گویی های غربتی ها و کولی ها است که کلیاتی به صورت فال بازگو می سازند؛ مثلاً می گویند: «دستت بی نمک است به هر که خوبی کردی بدی دیدی» یا از جمله های ذیل استفاده می کنند:

«شما استعداد زیادی در بعضی از رشته ها دارید، به زودی موفقیتی نصیب شما یا یکی از بستگان شما می شود». «یک زن گندم گونی درصدد سحر و جادو کردن در میان خانواده شماست، خطری را چندی قبل از سر گذرانیده اید» و امثال این جمله ها که طرف را فریب داده و باعث تشویش افکار یک خانواده می شود. گاهی برخی از مرتاضان از روی کتاب مطالبی بازگو می سازند تمام این ها مغالطه است.

۴. اهمال در سور قضایا، مثال: غذاخوری های بین راه بهداشتی نیستند، در این جا اهمال سور به خاطر سوء استفاده و کلی نشان دادن این مفهوم است نمی گوید بعضی از غذاخوری ها یا تمام آن ها خراب است. تا صریحاً مغالطه صورت گیرد. «طرفداران اصلاحات آمریکایی هستند» «اصول گرایان متحجرند» کسانی که ولایت مطلقه فقیه را قبول ندارند ضد انقلاب و شمن اسلام می باشند. اهمال سور برای مغالطه است تا مردم تعمیم دهند.

۵. مغالطه سورهای کلی نما: در این مغالطه از سوری استفاده می شود که حالتی مبهم اما شبه کلی دارد مانند:

اکثر قریب به اتفاق مردم افسردگی دارند، یا ۹۰٪ قضات رشوه می گیرند، ۸۰٪ آقازاده ها غارت کنند، ۹۰٪ مستمندان فرهنگ ندارند، ۹۰٪ غربتی ها لجوج و دروغگو هستند»

۶. تعریف دوری: مانند اینکه: از عارفی پرسیدند جوانمردی چیست؟ گفت: ترک کام جویی. گفتند ترک کامجویی چیست؟ گفت: جوانمردی. این یک نوع دور است. و مغالطه.

۷. مغالطه بزرگ نمایی و کوچک نمایی: مثال: فلانی چند هزار شاگرد دارد در صورتی که بیش از دویست شاگرد ندارد کسی را می خواهند به عنوان کاندیدا معرفی کنند می گویند «صدها کتاب و مقاله دارد» و حال آن که سه کتاب بیشتر تدوین نکرده است. «فلانی آدم بی سواد است» در صورتی که در حد دکترا سواد دارد. «فلانی ثروت بی حساب دارد، «فلانی نماز شبش ترک نشده است». در حالی که ثروت محدود است و نماز شب هم گاهی خوانده و زمانی ترک می شود. فلانی درس خارج می گوید «در صورتی یک شاگرد بیشتر ندارد شاید هم بحث او باشد.

کوچک نمایی: بعضی افراد بی شخصیت فرصت طلب یا مغرض گاهی که یک اسطوانه علم و دانش را به اسم کوچک یاد می کنند، شاید به نوایی برسد با حذف کلمه آقا و جناب که منتهای بی ادبی و اهانت است یاد می کند. امام راحل رحمه الله می فرمود: آقای شاه، جناب شاه، من تو را نصیحت می کنم هیچگاه از فرهنگ بی ادبان استفاده نکرد، می فرمود به شخص اعدامی هم پیش از اعدام نباید جسارت کرد و یا او را با اسم کوچک صدا زد تا تحقیر شود.

۸. مغالطه در شکل توریه: در توریه معنا ظاهری آن کلام، درست است اما آنچه مخاطب آن را درک می کند نادرست می باشد «من می روم داخل حیاط اگر تلفن مرا خواست بگویند در خانه نیست». از نظر امام خمینی، توریه هم سنگ با دروغ نیست و قابل عمل و مشروع است، منتها مراتب با حفظ شرایط و چارچوب ها.

توریه ظاهری غلط انداز دارد ولی منظور گوینده چیز دیگری است شیخ انصاری معتقد است که توریه دروغ نیست نه در عرف و نه در شریعت امام صادق فرمود مردی کسی را در خانه اش می طلبد او به کنیزش می گوید بگو این جا نیست (یعنی پشت در) و این دورغ نیست و جایز است. (۱)

از مجموع روایات یک ضابطه کلی فهمیده می شود «هرگاه لفظ و جمله از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا را داشته باشد ولی ذهن مخاطب آن را بر معنای خاصی تطبیق دهد در حالی که گوینده معنای دیگری را اراده کرده باشد چنین توریه ای دروغ نیست.

اما اگر «لفظ» یک معنا بیشتر نداشته باشد ولی گوینده بدون قرینه در معنای مجازی به کار برد این توریه حرام است حتی اگر مصداق کذب نباشد ولی باعث ضلالت و گمراهی مردم می شود و باز هم حرام می باشد اما اگر نه دورغ باشد و نه مفسده ای داشته باشد بلکه مصلحتی در کار باشد جایز و گاهی واجب است.

حجاج بن یوسف ثقفی جلاد معروف از سعید بن جبیر پرسید: خلیفه بعد از رسول خدا کیست؟ جواب داد «من بنته فی بینه» مضمون جمله «کسی که دخترش در خانه اوست»، این پاسخ با خلافت ابوبکر و حضرت علی هر دو می سازد. یا پرسید من چه طور آدمی هستم؟ گفت: «عادل» هستی. حجاج گفت کفر مرا ثابت کرد چون یک معنای آن عدول از حق است.

ص: ۱۶۰

۹. مغالطه در تحریف: شهید مطهری قوم یهود را فعال ترین انسان ها در باب تحریف و قلب حقایق می دانند.

تحریف یا در لفظ است یا در معنا. تحریف لفظی مثل این است که «زیغ» را «ضیق» بنویسی یا معنی کنی به خاطر وحدت تلفظ ((فاما الذین فی قلوبهم زیغ)) یعنی میل به باطل، ولی ضیق تنگی است. به خاطر وحدت تلفظ منافقین خلق در زندان این گونه معنی می کردند: «کسانی که بینش تنگ نظرانه دارند در پی آیات متشابهات هستند» چنین معنی می کردند تا به مقصد برسند در صورتی که «زیغ» به معنای گرایش به باطل است. و الشفع و الوتر را قسم به تز و آنتی تز و سنتز و والفجر را سوگند به انفجار، معنا می کردند.

خطرناکترین تحریف های معنوی تفسیر قانون اساسی و مطالب امام راحل رحمه الله بر طبق سلیقه شخصی و به سود برداشت های جناحی است. می گویند ملاک وضعی فعلی اشخاص است. برای این که مخالفان را بکوبند بقول معروف چون با ما نیستی پس بر مایی.

۱۰. ادعای بدون استدلال: ادعای درستی یا نادرستی هر گزاره نیاز به دلیل دارد به جز گزاره های بدیهی. در این مورد گوینده به جای استدلال از ترفندهایی استفاده می کند تا مدعای خود را اثبات شده نشان دهد آن ها عبارتند از:

الف. مغالطه بستن راه استدلال: می گوید شما هنوز جوان و خام هستید، هنوز کار اجرایی نکرده اید، حق داری نفهمی. یا می گوید این حرف دل است و اگر اهل حال باشی آن را می فهمی، عرفان چشیدنی است نه گفتنی و خواندنی، عنایت اهل بیت علیهم السلام باعث شد که فلان حرف را بزخم دست خودم نبود. ابوابی در این مجلس بروی من باز شد، خودشان باز کردند یا «فلانی آدم بی خودی است من می توانم از چهره و قیافه اش تشخیص دهم». این چیزها را همه نمی فهمند. به واعظی گفتند: چرا به فلان شخصیت اهانت کردی؟ جواب داد: استخاره ام خوب آمد تا در سخنرانی حمله نمایم، غافل از این که با استخاره نمی شود به کسی اهانت کرد. مضاف بر این که این نوع استخاره نه سند صحیحی دارد و نه حجیتی. (۱) البته هواشناسی گاهی وادار می کند انسان به شخصیت هایی حمله کند تا

ص: ۱۶۱

۱- آن چه در اخبار و مباحث فقهی آمده استخاره واقعی دو رکعت نماز است و پس از سلام سر به سجده گذاشته صد و یکمرتبه استغفرالله برحمته یغیره فی عافیه» و به خدا و اگذار نمودن، در این نوع استخاره مجوز حمله کردن وجود ندارد.

خود را تثبیت کرده و یا سکوی مناسبی گردد برای مقام بالاتر یا خود را از گروهی جدا نماید و موضع جدید خود را به نمایش گذارد، این افراد با این نوع مغالطه ها رضای مخلوق را بر سخط خالق ترجیح می دهند و گاهی هم با انتقاد تند و تیز به این و آن سابقه سوء خود را می خواهند پیوشانند. و یا سابقه مطلوبی برای آینده بسازند.

ب. مغالطه به ادعای روشن و بدیهی بودن: می گوید مدعای من بسیار واضح و مثل روز روشن است و نیاز به استدلال ندارد، من تعجب می کنم چرا بعضی ها این مسئله روشن را نمی فهمند. او چنان شانتاژ بازی می کند که مخاطب بیچاره به خاطر این که از اتهام ضعف و نادانی بگریزد سکوت می کند، مغالطه گر به سخنان خود ادامه می دهد بعضی ها به اندازه یک حیوان و گوساله هم نمی فهمند در صورتی که هر بی سوادى فهم آن را دارد. لیکن مغالطه گر می خواهد با این نوع ترفند ها رقیب را به انفعال بکشاند و از صحنه سیاسی حذف کند.

ج. مغالطه مسموم: نسبت دادن یک صفت منفی به مخالفان مدعا یا کسانی که در آن تردید می کنند. مخاطب ناگزیر می شود برای این که مصداق گفته های او واقع نشود سکوت کند؛ مثلاً می گوید: تمام افراد جز کسانی که عقده جنسی دارند با مدارس مختلط دختران و پسران موافقند. همه افراد مملکت جز منافقین با حکومت موافق هستند، هر کس رأی به فلان کاندیدا ندهد منافق است از این رو اشخاصی که از جوسازی ها بترسند ترسو باشند می گویند ما به همان کاندیدای مورد نظر جناب عالی رأی داده ایم. (۱)

نوع دیگر این مغالطه در فشار روانی قرار دادن مخاطب است؛ به این معنا که خشم مخاطب را بر می انگیزد و ذهن او را مشوش می سازد. می گوید: تو آدم گذشته نیستی،

د. مغالطه از طریق مدح و ستایش: می گوید شما اهل ذوق و ادب هستید و اگر به دوستان حاضر در جلسه پیشنهاد کنم همگی رأی مثبت خواهند داد از عقل و درایت شما بعید می دانم برخلاف نظر من سخن بگویی، با سوابق علمی و اخلاقی که در حضرت عالی سراغ دارم از تو بعید می دانم این گونه فکر کنی، با استفاده از مغالطه او را به مقصد خود ترغیب می کند و به اعتراف و انحراف می کشاند.

۱۱. مغالطه های سیاسی: از مشکل ترین و جنجالی ترین مغالطه هایی که گهگاهی در قالب مناظره انجام می گیرد. این نوع مغالطه است، پایه اش غالباً بر فرافکنی و دروغ و به اصطلاح

ص: ۱۶۲

۱- در یک منطقه ای پخش کرده و هر کس به فلان کاندیدا رأی ندهد همسرش بر وی حرام می شود.

غربتی بازی می باشد. به ظاهر گفت و گو در شکل مناظره صورت می گیرد ولیکن از نظر قاعده، منازعه و مخاصمه است و از نظر محتوا مغالطه می باشد. بنای مغالطه گر در این شیوه مغالطی به طرح مسائلی است که رقیب و یا رقبا پیش بینی نکرده باشند و ناگهان در برابر آن موضوعات و پرسش ها قرار گیرند، چرا که این نوع مسائل مطروحه خارج از موضوع و نامربوط است و صرفاً برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان ساده دل و رسیدن به هدف های سیاسی و یا انتخاباتی است.

مغالطه گر با طرح اتهامات کلی و یا مسائل شخصی، افراد را در مخمصه قرار می دهد؛ مثلاً به رقیب می گوید: بیا اندوخته های مالی و دارایی هایمان را به مردم عرضه بداریم و متراژ منزل شخصی و مسکونی را در معرض دید ملت قرار دهیم. این گونه مسائل هیچ ربطی به مناظره ندارد بلکه یک نوع منازعه و دعوا و در نهایت مغالطه است، چرا که رقیب فرصت پاسخ به مسائل انحرافی و خارج از موضوع را ندارد و اگر پاسخ دهد فرصت از کف می رود ممکن است یکی پدرش در نوجوانی مرده باشد و فقیر و یتیم شده باشد و اگر فرضاً مادرش ازدواج مجددی هم انجام داده باشد ناپدری به بچه های یتیم آن زن معمولاً کاری ندارد تنها عهده دار شام و نهار و تحصیلات آنها باشد ولی طرف مقابل ممکن است پدرش مالک و ثروتمند باشد و میراث زیادی از خود گذاشته باشد یا رقیب مغالطه گر جوان باشد، هنوز به میزان کافی فعالیت تجاری و اداری نکرده تا ثروتی به هم بزند و منزل بزرگی تهیه کند ولی طرف مقابلش هفتاد سال یا بیشتر عمر کرده حقوق بگیر بوده و در بعضی از کارها اقتصادی مشارکت کرده باشد و نسبت به گذشته منزل وسیع تری فراهم ساخته است و حتی ممکن است ثروت زیادی داشته باشد ولی در دست دیگران به نام دیگران.

البته مقصد مغالطه گر از طرح مسائل انحرافی و طفره رفتن از پاسخ دادن به پرسش های سائل یک نوع فرار از جواب یا ممکن است عوام فریبی و جلب توجه اکثریت مردم و برانگیختن احساسات آن ها باشد تا مگر رأی اکثریت را به دست آورد. چون می داند غالب مردم زیر خط فقر زندگی می کنند. می تواند با این نوع سخنان مغالطه آمیز و جنگ روانی خود را به هدف نزدیک کند و مردم گمان کنند وی بسیار شجاع و مشهود و مجاهد است در حالی که به فرموده امام علی علیه السلام «افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر» و گرنه حمله به کسانی که حکومت از تضعیف آن ها ناخرسند نیست بلکه بسا با سکوت خود تمایل و چراغ سبز نشان می دهد تا هواداران جرئت بیشتری پیدا کرده و منتقدان را سخت بکوبند، این

گونه گفته‌ها ممکن است فرصت طلبی یا نامردی باشد نه شجاعت، فرافکنی تلقی گردد نه صداقت و کرامت این عمل یک نوع مغالطه و فرصت طلبی است یا حمله به آمریکا و روس و انگلیس نیز از قوت قلب منتقدان سیاسی سرچشمه نمی‌گیرد بلکه مصرف داخلی دارد چرا که این هجمه‌ها قابل تعقیب نمی‌باشد و در دایره خط قرمزها قرار ندارد تا خطرناک باشد چنانچه حمله رجال سیاسی به مراجع تقلید و روحانیت شیعه در حاکمیت صدام تهور و شیردلی نبود بلکه فضاحت بود نه بی‌باکی و وقاحت بود و نه رشادت، به همین دلیل مورد عنایت و تشویق قرار می‌گرفت. اگر مردی پیدا می‌شد به شخص صدام حمله می‌کرد عنصر شجاعی به حساب می‌آمد و گرنه این نوع انتقادات وقاحت و مظلوم‌کشی است.

در عین حال نباید منکر شد که این نوع تبلیغات و هجمه‌های سیاسی به صورت زودگذر برای مغالطه‌گر در بین عوام سودمند است و می‌تواند گروهی فرصت طلب از این راه به مقاصد خویش دست پیدا کنند گرچه در آینده نه چندان دور چنین ترفندها خباثت طرف را برای هوادارانش نیز روشن خواهد کرد و در پیشگاه عدل الهی رسوا خواهد شد:

فردا که دادگاه قیامت شود به پا
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

از این گونه مغالطات بسیار زیاد است اغلب روزنامه‌ها گرفتار مغالطات آماری، مغالطه دروغ در لباس حق، بزرگ‌نمایی، کوچک‌نمایی و سیاه‌نمایی شده‌اند به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

برادران یوسف گفتند پدر جان ما به مسابقه رفته بودیم و یوسف را برای نگهداری اثاثیه تنها گذاشته بودیم گرگ آمده و او را خورده است پیراهن پاره و خون آلود او بهترین گواه ماست. (۱) مغالطات از این دست به آسانی قابل تشخیص نیست ولی دقت در محتوای سخن و توجه به کم حافظه بودن دروغگو، باعث می‌شود که صدر و ذیل کلام او متناقض باشد؛ از این راه مغالطه روشن می‌شود راه دیگر کشف مغالطه به قرائن و شواهد است مثلاً- یوسف و زلیخا به سوی درب خروجی شتافتند زلیخا رسید و پیراهن یوسف را از پشت درید و ناگهان عزیز مصر را دیدند، زلیخا مکارانه گفت اگر کسی نظری سویی به همسرت داشته باشد جزایش چیست؟ غیر از این که زندانی شود و یا عذاب شدیدی بچشد؟

یوسف گفت: او از من کام خواست و به طرف من دوید و از پشت سر پیراهنم را پاره کرد. شوهر او حقیقت را یافت و گفت: کید و مکر زنان بسیار بزرگ و پیچیده است و قصد

ص: ۱۶۴

نداشت یوسف را زندانی کند لیکن دید باعث رسوایی دربار خواهد شد.

توصیه دیگر برای کشف مغالطه توجه به شخصیت گوینده است. هر کس رسول اکرم را می دید می گفت: ما هذا وَجْهٌ کَذَّابٌ؛ این چهره دروغگو نیست ولی اگر شخصیت مقبولی سابقه صداقت ندارد باید در حال او تفحص کرد (۱).

مغالطه نقل قول ناقص

اشاره

گاهی گفتار دیگران به گونه کامل نقل نمی شود. به عنوان نمونه درباره دیوان شعر شاعر منتقدی می نویسد: «این دیوان خوب بوده و مجموعه اشعار لذت بخشی دارد ولی هرگز در برابر اشعار قوی برابری نمی کند اما اگر به دیوان بهتری دسترسی نداشته باشید توصیه می کنم در تنهایی به مطالعه اشعار پردازید» (۲). این کلام اگر ناقص نقل شود این گونه خواهد شد «دیوان خوب بوده و مجموعه اشعار لذت بخشی دارد... توصیه می کنم در تنهایی به مطالعه این اشعار پردازید». این یک نوع مغالطه در نقل ناقص عبارت منتقد است.

مغالطه تحریف

تحریف یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر اصلی آن یعنی تغییر و تبدیل یا دخل و تصرف در مطالب دیگران به گونه ای که معنا و مفهوم آن مغایر با معنا و مفهوم اصلی آن باشد. تحریف مغالطه ای بسیار خطرناک و در طول تاریخ در حد بسیار وسیعی صورت گرفته است. و منشأ انحرافات مهمی شده است، چرا که ماهیت موضوع را عوض می کند کتابی که ممکن است منشأ هدایت باشد در صورت تحریف باعث ضلالت می شود؛ مثلاً در جهان بینی دینی مسئله آفرینش انسان در زمین در تورات بدین صورت مطرح شده است که خداوند متعال آدم و حوا را در بهشت قرار داد، به آنان گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخورید، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی خواهی مرد، مار که از همه حیوانات صحرائی که خدا ساخته هوشیارتر بود، به زن (حوا) گفت: آیا حقیقتاً خدا گفته است که از همه درختان نخورید. زن به مار گفت: از میوه

ص: ۱۶۵

۱- حجرات، آیه ۶.

۲- مغالطات، ص ۹۴.

درختان باغ می خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا گفت از آن نخورید و لمس نکنید مبادا بمیرید مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود»^(۱) در این داستان دو تحریف بزرگ صورت گرفته یکی این که مطابق این تفسیر شجره ممنوعه درخت علم و آگاهی است و خدا نمی خواهد انسان آگاه و بامعرفت شود و در ثانی شیطان از طریق حوا حضرت آدم را فریب داد.

استاد مطهری می فرماید:

«به نظر من هیچ تحریفی در طول تاریخ به اندازه این تحریف به بشریت زیان وارد نکرده است، زیرا این تحریف برای اندیشه های دینی خیلی گران تمام شد و مسئله تضاد علم و دین را در میان یهود و مسیحیت و اروپای امروز به وجود آورد و گفتند دین داری با علم و دانش نمی سازد یا باید دین داشت و علم و دانش را کنار گذاشت و در جهل و نادانی زیست یا علم را گرفت و دین را کنار گذاشت و عمل نکرد، کلیسا در قرون وسطا مسئله خشونت و نفتیش عقاید و برخورد با دانشمندانی همچون گالیله و کپرنیک، تأثیر تحریف مذکور را نشان داد و ضربه بزرگی به تعالیم دینی وارد کرد تحریف دوّم که در توریات اتفاق افتاده این است که شیطان ابتدا حوا را فریب داد و حوا آدم را منحرف ساخت گویا زن همواره عنصر گناه و شیطان کوچک است ولی مرد در ذات خود از گناه مبرا است ولی قرآن می فرماید: ((فوسوس لهما الشیطان)) شیطان آن دو را با هم وسوسه کرد و در ثانی درخت ممنوع، سنبل درخت حرص و طمع است که در تحلیل نهایی به جهل و نادانی برمی گردد، در طول تاریخ قوم یهود قهرمان میدان تحریف بوده است»^(۲)

((من الذین ها دوا یحرفون الکلم عن مواضعه^(۳)))؛ بعضی از یهودیان سخنان را تحریف و جابه جا می کردند. تحریف و قلب حقایق یکی از کارهای اساسی یهود در طول تاریخ بوده است و متأسفانه غیر از قرآن که از تحریف مصون است کار آن ها به متون حدیثی ما هم سرایت کرد و چند هزار حدیث جعل کرده اند که در اصطلاح به «اسرائیلیات» معروف شده است که شناخت تعالیم اسلامی را مشکل ساخته است.

ص: ۱۶۶

۱- تورات، سفر پیدایش، باب ۲، آیات ۱ - ۲۳.

۲- مسئله شناخت، ص ۲۶ و ۲۸ و انسان و ایمان، ص ۱۹ و ۲۱.

۳- نساء، آیه ۴۶.

یکی از انواع مغالطه‌ها تفسیرهای نادرستی است که از نصوص اسلامی شده و می‌شود.

استاد مطهری تصریح می‌کند آن چه سبب شده که حادثه بزرگی، مانند واقعه کربلا برای ما تا حدودی از اثر و خاصیت بیفتد و کمرنگ شود تفاسیر نادرست از آن می‌باشد که خطر آن در نقل و قول و تحریف به مراتب بیشتر و عمیق‌تر است (۱)، مانند این که بگوییم امام حسین شهید شد تا امت را شفاعت کند و گناه آنان را ببخشد، یا تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم.

مغالطه توسل به جهل

سقراط یکی از دانشمندان نامدار یونانی و از نوابغ معروف است می‌گفت: من دانش زیادی ندارم و تنها دانش من این است که می‌دانم جاهل و نادانم (۲).

بعضی می‌گویند: «اعتقاد به وجود جن خرافه‌ای بیش نیست، زیرا من نه آن‌ها را دیده‌ام و نه کتاب علمی در این باره خوانده‌ام» یا گفته می‌شود من به طور جدی به مسئله بخت و شانس معتقدم چون هیچ دلیلی بر رد آن ارائه نشده است، من به روح معتقد نیستم چون روح را ندیده‌ام» یک پزشک جراح گفته بود تا من روح را زیر چاقوی جراحی احساس نکنم نمی‌پذیرم» این مثال‌ها زاده جهل است که به صورت مغالطه مطرح شده است. (عالم شدن چه مشکل آدم شدن محال است؛ می‌بخور منبر بسوز و مردم آزاری نکن)

مغالطه طلب برهان از مخالفان

مغالطه گر مدعایی را مطرح می‌کند سپس اعلام می‌دارد هر کس مخالف است دلیل بیاورد و انتقادها را مطرح نماید مثلاً کسی مدعی است تورم، گرانی و بیکاری ۲٪ بیشتر نیست هر کس قبول ندارد دلیل بیاورد و اثبات کند که این گونه نیست. در حالی که در واقع ۲۶٪ می‌باشد.

گاهی به مرجع و منبع کاذبی ارجاع می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید: تله پاتی، قرائت افکار، پیش‌گویی و پیش‌بینی دروغ است در دایره‌المعارف فرهنگ جهانی نوشته است در

ص: ۱۶۷

۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۶۷-۶۸.

۲- مغالطات، ص ۱۳۰.

صورتی که طرف مقابل نمی داند که چنین دایره المعارفی وجود ندارد.

و یا چنین مطلبی در کتاب مذکور موجود نیست، قرآن این نوع مغالطه را محکوم می سازد: ((و اذا قيل ان وعد الله حق و الساعة لا- ريب فيها قلتم ما ندرى مالساعة ان نظنّ الا ظنًا و ما نحن بمُسْتَيْقِنِينَ))^(۱)؛ کافران هرگاه گفته شود بدون تردید وعده خدا حق است و در قیامت تردیدی نیست گفتید ما نمی دانیم قیامت چیست آن را جز گمانی نمی پنداریم و یقین به آن نداریم.

گاهی مغالطه طلب پاسخ از حوادث اتفاق نیفتاده است ولیکن رقیب از صحت و سقم آن بی خبر است. فی المثل می پرسد چرا فرزندان دیروز به ناموسم توهین کرد. رقیب از درستی و نادرستی آن خبری ندارد. از پاسخ فوری فرو میماند ولی شوندگان نسبت به وی بدبین می شوند. ولی دو ساعت بعد از گفتگو می فهمد دروغ گفته است لیکن زمینه پاسخ منتفی شده است. یا در روزنامه شما روز دو شنبه کاری کاتوری بر ضد من به چاپ رسیده است. طرف اشراف بر آن ندارد نمی تواند پاسخ قاطع بدهد. می فهمد دروغ بوده است. شعاع دفاع وی محدوده ای را فرا می گیرد یا در سطح وسیعی در زمان انتخابات شایعه می اندازند که فلان مقام مقدس فلان کاندیدا را صالح قلمداد کرده و گفته من او را تأیید می کنم. حتی اگر آقا اعلامیه بدهد و تکذیب نماید باز هم چندان فایده ندارد. شعاع تکذیبیه از ده نفر نمی گذرد و حال آنکه آن شایعه در تمام کشور پیچیده است تا دروغ آن روشن شود. شایعه ساز به مقصد رسیده است. گرچه این نوع تبلیغات رذالت است امام با استفاده از سادگی بعضی از افراد او به مقصد دست یافته است.

این ها مجموعه مطالعاتی است که باید مبلغ و مناظره گر پیش بینی کرده و مقابل به مثل کند. ((فَاعْتَبِرُوا عَلَيْهِ بِمَثَلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ))

ص: ۱۶۸

فصل چهارم: متون مناظره ها

اشاره

ص: ۱۶۹

۱. مناظره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با فرق مختلف

در این قسمت، نمونه هایی از مناظرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از ائمه دین را می آوریم تا خوانندگان محترم بدانند یکی از عالی ترین شیوه ترویج و احیای اسلام همانا بازگشت به مناظرات و گفت و گوهای رسول اعظم و امامان شیعه با ملحدان زمان و دانشمندان مذاهب است. احیای سنت مناظره و گفت و گو در عرصه های دینی سیاسی و اجتماعی می تواند حقانیت اسلام را به شیوه بسیار جذاب به گوش جهانیان برساند و طریق مکتب تشیع را تقویت نماید و روح وحدت و اتحاد ملی و اسلامی را تشدید کند از همه بالاتر سطح فکر و فرهنگ عمومی را بالا برده و ضرورت بحث مناظره و نیز، مجادله ضروری را در مواقع لازم روشن سازد.

وانگهی احتجاج های حضرت رسول و امام علی علیه السلام و سایر ائمه دین و اصحاب راستین پیامبر و امامان در فرصت هایی پیش آمده بهترین راه تبلیغ و گسترش دین خدا بوده است و هم اکنون نیز بهترین سلوک تبلیغی می باشد. افسوس که حوزه های علمی غفلت کرده اند. و از تعلیم و آموزش های لازم مبلغان دست کشیده اند و در این بخش به چند نمونه از متون مناظره ها اکتفا شده است، چنان چه در این مناظرات دقت کنیم خواهیم دید تمام قواعد مجادله احسن و مناظره نیکو که بیان شد در این نوع مناظره ها به کار رفته است.

پیش از آغاز صورت مناظره ها را طرح یک پرسش در قالب حدیثی اشاره می کنیم:

آیا پیامبر اکرم مجادله می کرد؟

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا رسول اکرم نیز مجادله می کرد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: به مقتضای پندار شما باید پذیرفت که رسول اسلام در برابر دستورها و مسئولیت هایی که از

جانب خدا داشت کوتاهی کرده باشد، در صورتی که قرآن دستور می دهد: ((و جادلهم بالّتی هی احسن))، (۱) و (۲) بنابراین پس از دستورهای صریح قرآن رسول اکرم (ص) چگونه می توانست مجادله و احتجاج با مخالفان را ترک کرده و در انجام این وظیفه کوتاهی کرده باشد. سپس امام صادق خبری از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام و او هم از پدرانش بازگو ساخته تا می رسد به امیرمؤمنان که فرموده است: گروهی از پیشوایان پنج فرقه (یهودی، مسیحی، دهری، مانوی و بت پرستان) با یکدیگر تباخی کردند تا به محضر حضرت رسول رسیده و به مجادله و احتجاج پردازند. تا مگر حضرت را در موارد اختلافی محکوم نمایند. در این جلسه نخست، جماعت یهود لب به سخن گشودند و گفتند: ما معتقدیم که عزیر پیغمبر، پسر خداست و می خواهیم با تو در این موضوع گفت و گو کنیم، اگر با ما موافقت کردی ما حق سبقت خواهیم داشت و گرنه به دشمنی و مخالفت خواهیم پرداخت.

گروه نصارا هم اظهار داشتند: ما هم مسیح را پسر خدا می دانیم و بر این باوریم که او با خدا متحد و یکی شده است و آمده ایم با تو مناظره کنیم و بدیهی است در صورت توافق حق تقدم خواهیم داشت و در صورت مخالفت قهراً با شما دشمن خواهیم بود. سپس مادی گراها (دهریه) نیز اظهار کردند ما معتقدیم جهان و آنچه در عالم است قدیم و ازلی است و آغاز و انجام ندارد، در این قسمت با شما مجادله می کنیم اگر با ما هم عقیده شدی فضیلت و برتری ما ثابت خواهد شد و در غیر این صورت مخالفت خود را اعلام خواهیم کرد. جماعت مانوی هم گفتند: ما بر این باوریم که تدبیر جهان از دو مبدأ نور و ظلمت سرچشمه گرفته اگر مخالف باشی. با تو دشمن خواهیم بود. سپس گروه «مشرکان» اظهار داشتند: ما هم می گوییم این اوثان (بت ها) خدایان ما می باشند آمده ایم تا عقیده شما را کشف کنیم، در صورت عدم توافق با این نظر، ما نیز مانند دیگران دشمن سرسخت تو خواهیم بود و اگر موافق باشی به فضل و برتری ما اعتراف کرده ای.

حضرت رسول پس از بیان مدعاهای آنان فرمودند: من پروردگاری را پرستش می کنم که یکتا و بی همتاست و شریک و نظیری برای او نیست و معبودی قابل ستایش و پرستش جز او در عالم نیست. من رسول آفریدگار جهانم و برای جهانیان مبعوث گشته ام تا به نعمت های ابدی بشارت داده و از غضب و عذاب او بترسانم. سپس روی کرد به جمع

ص: ۱۷۱

۱- نحل، آیه ۱۲۵.

۲- یس، آیه ۷۹.

یهودیان و فرمود: آیا شما می خواهید من عقیده شما را بدون دلیل بپذیرم؟ گفتند: خیر، فرمود: پس روی چه منطق و برهانی معتقد شده اید که عزیر نبی، پسر خداوند است؟ جواب دادند: کتاب مقدس تورات در میان بنی اسرائیل متروک و از میان برداشته شده بود به حدی که کسی قدرت احیای آن را نداشت و در چنین شرایطی به وسیله عزیر نبی مجدداً زنده و به وجود آمد، از این رو معتقدیم عزیر پسر خداست، چرا که این امر بزرگ به وسیله او صورت عمل گرفته و به همت روحانیت وی احیا گردیده است.

رسول اکرم فرمودند: در این صورت حضرت موسی برای احراز این مقام سزاوارتر است، چون اصل کتاب تورات توسط او نازل شده است؛ مضاف بر این که کرامات و معجزات زیادی از وی مشاهده گردیده است. مطابق این منطق لازم است موسی بن عمران دارای مقامی به مراتب برتر از عزیر باشد و سزاوار است که روحانیت او تورات را مجدداً احیا کنند. وانگهی منظور شما از «ابن الله» بودن عزیر آن است که خداوند متعال _ نسجیر بالله _ مانند سایر پدران با جفت خود هم بستر شده و عزیر تولد یافته است، پس در این صورت خدای جهان را مانند یکی از موجودات مادی محدود و تصور کرده اید و برای او صفاتی چون مخلوقات نسبت داده اید پس باید خدا هم مانند سایر موجودات حادث و مخلوق بوده و محتاج به آفریننده دیگری باشد.

نماینده یهودی ها: مقصود از ولادت به این معنا نیست، چون چنین سخنی کفر و نادانی است بلکه از نظر شرافت و عظمت می گوئیم عزیر پسر خداست، چنانچه استادی به شاگردش می گوید: تو پسر من هستی و نظرش همان تجلیل و تعظیم و اظهار محبت است و گرنه کوچک ترین نسبت سببی بین آن ها نیست و به مناسبت توجه خاص از جانب خدای متعال، عزیر پسر خدا تلقی شده است.

رسول اکرم فرمود: در این صورت پاسخ شما همان گفتار نخستین است، زیرا به مقتضای این سخن موسی بن عمران برای این مقام سزاوارتر و در اولویت قرار داشت بلکه اگر عزیر را پسر خدا تلقی کنیم حضرت موسی را باید برادر یا استاد و مولای خدا بدانیم تا برتری او نسبت به عزیر روشن گردد. چنانچه در همین مثال اگر استاد بخواهد احترام بیش از حد خود را به شاگردش برساند می گوید استاد و شیخ من است یا برادر و پدر و رئیس من، آیا روا می دانید که گفته شود موسی بن عمران برادر یا عمو، یا استاد و پدر و مولای خدا باشد تا از عزیر عقب نماند.

یهودی ها از پاسخ رسول خدا مبهوت و متحیر ماندند و گفتند: اجازه بدهید در این

موضوع تحقیق و مطالعه بیشتری انجام دهیم. (۱) رسول اکرم فرمود: اگر با نیت خالص و پاک در گفتار و رفتار خودتان فکر کنید و برای دست یابی به حقیقت تلاش کنید. خداوند راه حقیقت را به شما نشان می دهد.

سپس حضرت، رو به مسیحی ها، کرد و فرمود: شما می گوئید پروردگار متعال با پسر خود حضرت مسیح متحد گشته است؟ این گفته ابهام دارد از شما می پرسم آیا مراد شما از حلول و اتحاد این است که ذات اقدس ازلی و قدیم تنزل کرده و با یک موجود حادثی متحد گشته است؟ یا حضرت عیسی که موجود حادثی است (۲) با موجود ابدی یکی شده است و یا مقصود شما از اتحاد به دلیل شرافت و نهایت تجلیل و تکریم خدای متعال از حضرت عیسی است. در صورت اول از نظر برهان عقلی محال است چرا که قدیم و ازلی هرگز تبدیل به حادث نمی شود و حادث نیز تبدیل به موجودی ازلی و ابدی نمی شود، زیرا قدیم و حادث از هر جهت (مفهوم و مصداق) ضد یکدیگر و نقیض هم می باشند و در صورت سوم نیز معلوم است که حضرت مسیح یکی از مخلوقات و بندگان برگزیده خداوند متعال بوده و حادث می باشد و در مقطع خاصی از مادر متولد شده است. در هر صورت پسر خدا بودن و متحد و برابر شدن خداوند قدیم با عیسی که پدیده حادث و مخلوق است محال و ممتنع می باشد.

نصارا: نظر ما این است که خدای منان درباره حضرت مسیح الطاف و توجهات و عنایات خاص و بی پایان را مبذول داشته است و معجزات و خوارق عاداتی به دست او انجام داده است و او را مورد تکریم و تشریف قرار داده است بدین جهت او را متحد و پسر خدا می دانیم.

رسول اکرم: مگر آنچه که به یهودیان گفتم نشنیدید؟ سپس مطالبی که درباره عزیر گفته بودند دوباره تکرار کرد. جماعت مسیحی نیز ساکت شدند. یکی از مسیحی ها پرسید: مگر شما حضرت ابراهیم را خلیل الله نمی دانید.

رسول اکرم: چرا، ابراهیم در اثر عبادت و رضا و تسلیم به مقام خلّت رسید.

— پس برای چه حاضر نیستید عیسی را هم ابن الله بدانید.

— خلیل از ماده خَلَّه (به فتح اول و تشدید لام) است و خَلَّه به معنای فقر و احتیاج

ص: ۱۷۳

۱- مناظره را به جلسه دیگری موکول کردند ولی هرگز برنگشتند.

۲- یعنی در مقطع زمانی نبوده است و در تاریخ خاصی از مریم متولد شده است.

است و معنای حقیقی خلیل شخص نیازمند و فقیر است و از آن جایی که حضرت ابراهیم با تمام فقر و نیازی که داشت به منتها درجه عفت و غنای نفس رسید، آن گاه از دیگران انقطاع کامل یافت و تنها به سوی پروردگار متوجه شد به این دلیل لقب «خلیل الله» به او داده شد، حتی وقتی که در منجیق گذاشتند تادر آتش بیفکنند جبرئیل از ناحیه خدای متعال آمد تا او را یاری کند و مأموریت خود را عرضه داشت حضرت ابراهیم گفت به غیر خدا حاجتی ندارم و یاری او مرا بس است: ((حسبی الله و نعم الوکیل))، به این جهت به این لقب مفتخر گردید. اگر خلیل را از ماده خَلَّه (به کسر خا و تشدید لام) هم بگیریم به معنای تحقیق در خلال معانی و توجه به لطایف و حقایق و رموز و اسرار خواهد بود؛ یعنی حضرت ابراهیم خلیل الله است از نظر توجه به دقایق و رموز و حقایق، باز هم ارتباطی به استدلال شما نخواهد داشت و هیچ گونه محذور و مانع عقلی و یا تشبیه مخلوق به خالق و یا نزدیک ساختن قدیم به حادث پیش نمی آید. (۱)

سپس در ادامه فرمود: اگر دلیل و مدرک شما برای پسر بودن حضرت مسیح این است که ابراهیم خلیل الله است لازم است معتقد باشید که موسی نیز پسر خداست، زیرا وی نیز کلیم الله است و انگهی معجزاتی که از او صادر شده کمتر از حضرت عیسی نیست بلکه جائز است موسی را پسر یا پدر و یا رئیس یا عموی خدا بدانید.

یکی از مسیحی ها گفت: حضرت مسیح خودش در انجیل آسمانی می فرماید: من به سوی پدر خود و پدر شما می روم.

رسول اکرم: اگر شما به این جمله استناد کنید و صحت این کلام را تصدیق نمایید لازم است اعتراف داشته باشید که اصحاب حضرت عیسی و شنوندگان کلام او همگی پسر خدا هستند، زیرا در این جمله آنان را نیز پسران خدا تلقی نموده است.

پس اطلاق پسر خدا به حضرت مسیح به خاطر معجزات و امور مختص به او نیست، زیرا عنوان پسر خدا را به دیگران هم اطلاق کرده است در صورتی که آنان فاقد این مراتب می باشند، پس این عنوان اختصاص به آن حضرت نداشته بلکه به هر شخص خداپرست نیز گفته شده است شما این جمله ها را می خوانید لیکن از مضمون آن غفلت دارید اگر شما می خواهید معنای ظاهری این کلمات را اراده نمایید، پس چرا نمی گوئید مراد از کلمه پدر، حضرت آدم یا نوح است که پدران حقیقی حضرت مسیح و دیگران می باشند

ص: ۱۷۴

۱- ذره ای از غذایی که لابه لای دندان می ماند خلال گفته می شود.

چگونه این معانی را نفی کرده و معانی دیگری اراده کرده اید.

نصارا، ساکت شده و اعتراف کردند تا امروز مجادله گر زبردستی مانند شما ندیده بودیم مهلتی بدهید تا بیشتر در این موضوع تأمل کنیم.

سپس پیامبر اعظم به سوی جماعت «دهری ها» توجه کرده فرمود: از کجا و به چه دلیلی می گوئید همه اشیاء و موجودات جهان قدیم و همیشگی بوده آغاز و انجامی برای آن ها نیست.

مادیون: آن چه با چشم مشاهده کنیم به آن اعتقاد پیدا می کنیم چون آغازی برای این اشیاء ندیده ایم و فنا و انقراضی نیز نمی بینیم پس حکم می کنیم که مجموعه ها آغاز و انجامی ندارند. (ازلی و ابدی هستند)

رسول اکرم: آیا شما ازلی و ابدی بودن آن ها را با چشم دیده اید؟

— خیر.

— پس اگر دعوی مشاهده کنید می باید شما هم با همین عقل و فکر و قوای جسمانی که دارید ابدی و ازلی باشید تا بتوانید همه اشیاء را به صفت قدیم و ازلی بودن مشاهده کنید و این امر خود برخلاف حس و عیان بوده و مخالف شهود و علم همه عقلا و افراد بشر می باشند البته چنین ادعایی نخواهید کرد.

مادیون: درست است ما قدیم بودن و باقی بودن موجودات را با چشم ندیده ایم.

رسول اکرم: پس در این صورت شما باید توقف کرده و به هیچ طرف حکم نکنید، زیرا طبق اعتراف خودتان نه حدوث اشیاء را مشاهده کرده اید و نه قدیم بودن آنها را و نه فنا و بقای آن ها را پس چگونه می توانید یک طرف را انتخاب و اختیار کرده و طرف دیگر را نفی کنید آیا شما شب و روز را می بینید که هر یکی پشت سر دیگری پیوسته در جریان است؟

— آری.

— آیا این جریان و ترتیب میان شب و روز از زمان های پیشین بوده و خواهد بود.

— آری.

— آیا ممکن است این نظم و ترتیب به هم بخورد و شب و روز در یک جا جمع شوند؟

— ممکن نیست.

— پس در این صورت شب و روز از یکدیگر جدا می باشند و چون مدت یکی سپری شد دیگری رخ می نماید پس شما به حدوث شب روز اعتراف کردید.

– آیا برای شب و روز آغازی هست یا ازلی و بی نهایت می باشند، در صورت اول منظور

ص: ۱۷۵

ما که حدوث باشد ثابت می شود و در صورت دوم باید شما بگویید چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز غیرمتناهی باشد.

__ درست است.

__ شما معتقد به قدیم بودن موجودات هستید آیا در این عقیده تأمل کرده اید.

__ البته فکر کرده ایم.

__ آیا مشاهده می کنید که موجودات جهان همگی به هم محتاج و به یکدیگر مرتبط و در وجود و بقا به یکدیگر نیازمندند و تا مانند اجزاء و مصالح ساختمانی به هم پیوند نخورند، ساختمانی به وجود نمی آید سایر اشیاء نیز مرکب از اجزایی هستند اکنون که فهمیدیم موجودات جهان به یکدیگر مرتبط و نیازمندند چگونه می توانیم آن ها را قدیم و ثابت به پنداریم موجودات قدیم و ابدی به هم محتاج و مرتبط نمی باشند و گرنه قدیم و ابدی نخواهد بود وانگهی معنای حادث بودن چه خواهد بود آنچه به عقیده شما قدیم اند اگر حادث بودند چطور می شدند و چه نوع علائمی داشتند؟

دهریون - نیز در برابر استدلال رسول اکرم حیران و سرگردان شدند و از توصیف معنای حدوث ناتوان گشتند، زیرا هر چه در معنای حدوث می خواستند بگویند قهراً با موجودات قدیم به عقیده آن ها تطبیق می کرد و از این لحاظ غمگین و احساس شکست کردند. (۱)

این مناظره با جماعت مشرکان و مانوی ها نیز ادامه دارد ولی به خاطر مبسوط بودن از ذکر آن صرف نظر می شود.

۲. احتجاجات امام علیه السلام حسن مجتبی

اشاره

سبط اکبر رسول خدا همیشه در مناظراتش پیروز می شد و دشمنانش را به شکست و ناتوانی می کشانید و معاویه که شاهد شکست مخالفان امام علیه السلام در مباحثات و مناظرت مختلف بود و آنها را در برابر ضربات کوبنده منطق امام علیه السلام مغلوب و مفتضح می دید، به آنها سفارش می کرد که از گفت و گو با امام بپرهیزند. (۲)

این نوع مناظرات که تصویری از ادب مشاجره را در آن عصر ترسیم می نماید به صورت یک میراث اصیل فرهنگی به دست دوستداران منطق و ادب رسیده است. شیرینی گفتار و

ص: ۱۷۶

۱- احتجاج طبرسی، ترجمه آقای مصطفوی، ج ۱، ص ۲۹ - ۴۳.

۲- الاعلام، ج ۲، ص ۲۱۵.

حاضر جوابی و قدرت منطق و هیبت و حلم و عقل و درایت امام علیه السلام باعث شده که دشمنانش نیز زبان به تصدیقش بکشایند.

معاویه در مورد او می گفت: «درباره هیچ کس به قدر حسن بن علی این احساس را نداشته ام که وقتی سخن می گوید، ادامه گفتار او را دوست بدارم».^(۱)

و زمانی که در حضورش از امام حسن علیه السلام یاد شد گفت: «این ها مردمی هستند که سخن گفتن به آنان الهام شده است».^(۲)

معاویه مجالسی فراهم می ساخت و دوستان نزدیک خود را جمع می کرد تا با امام حسن علیه السلام مفاخره و مجادله کنند و در حقیقت این مجالس صحنه پیکار دسته جمعی آنان با امام حسن علیه السلام و هدف سیاسی آن ها راه اندازی جنگ اعصاب و روان با امام علیه السلام و شیعیانش بود که اینک جانشین جنگ گرم ساخته بودند.

اما میزان بدرفتاری این گروه با امام حسن علیه السلام در این گونه مجالس و صبر و تحمل عجیب و نجیبانه آن حضرت در برابر گفتار خصومت بار معاویه و درباریانش و حلم و متانت امام را آشکار می سازد.

امام حسن علیه السلام که به گفته عبدالله بن جعفر «صخره تسخیر ناپذیر و دور از تیررس و برتر از ستیغ بود»^(۳) چندان پیراسته خوی بود که او را از سقوط به حضيض این نوع مشاجرات و ستیزه جویی ها باز می داشت. با این حال از پاسخ به آنان خودداری نمی کرد. می فرمود: «به خدا سوگند اگر این نبود که بنی امیه مرا به ناتوانی در گفتار محکوم سازند، بی تردید از پاسخ دادن به آنان خودداری می کردم».^(۴) امام علیه السلام با منطق قوی و رسای خود که در هم کوبنده عناد روزافزون ایشان بود پاسخ می داد و آنان را به تسلیم و خضوع و سرافکنندگی وادار می ساخت.

در تمام این مجالس امام حسن علیه السلام حریف پیروز و نیرومندی در برابر مردمی لثیم، ضعیف و مغلوب بود؛ و آن که بیش از همه احساس ضعف و شکست می کرد، رئیس آنان معاویه بود. امام علیه السلام هر یک از حریفان را تنها و جدا پیش می کشید و بارزترین خصوصیات

ص: ۱۷۷

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲ و البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۹.

۲- العقد الفرید، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳- المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۶۲.

۴- از آنجا که عمل امام حجت است معلوم می شود مقابله به مثل مانعی ندارد.

حسبی و نسبی او را که خود او بدان تکیه داشت. مطرح می ساخت و بدان اعتراض و ایراد می کرد.

در محضر امام مجتبی

از اموی ها کسانی که بیشتر از دیگران در این نوع مجالس حضور داشتند عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عمرو بن عثمان، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، زیاد بن ابیه و عبدالله بن زبیر بودند.

زبیر بن بکار در کتاب المفاخرات خود می گوید: روزی افراد مذکور پیش معاویه جمع شدند و از امام حسن علیه السلام بدگویی کرده و گفتند: ای امیرالمؤمنین! همانا حسن بن علی نام و یاد پدرش را زنده کرده است. هر سخن که می گوید، مردم او را تصدیق می کنند؛ و هر فرمان که می دهد، اطاعت می شود و برای او و برگرد او کفش ها از پای در آورده و اجتماعاتی فراهم می گردد. معاویه گفت: از من چه می خواهید؟ گفتند: پیام بده و احضارش کن تا او را و پدرش را دشنام دهیم و او را توبیخ و سرزنش کنیم.

معاویه گفت: من این کار را به مصلحت نمی بینم. آن گروه با اصرار از معاویه خواستند که این کار را انجام دهد.

معاویه مجلسی ترتیب داد و به دنبال امام حسن علیه السلام فرستاد بیاید. امام علیه السلام به نزد معاویه آمد و مورد تجلیل و احترام فراوان او قرار گرفت. معاویه گفت:

«ای ابامحمد، در واقع اینان به دنبال تو فرستادند و فرمان مرا نبردند».^(۱)

امام علیه السلام فرمود: «سبحان الله، خانه، خانه تست و اجازه آن در اختیار تو، به خدا قسم اگر سخن آنها را پذیرفته ای و از نیت آنان آگاهی، ناسزهاها به حساب شما گذاشته خواهد شد و اگر آنها نظرشان را بر تو تحمیل کرده اند، چه مرد ناتوانی هستی. نمی دانم کدامین را بپذیرم، اگر می دانستم که این گروه چنین قصدی دارند، من هم عده ای از بنی عبدالمطلب را با خودم می آوردم. ولی من هرگز از تو و آنها باکی ندارم. محبوب من خداست و خدا دوست نیکو کاران است».^(۲)

معاویه خندید و گفت: یا ابا محمد در القای سخن آزاد باش.

معاویه گفت: حرفشان این است که عثمان مظلومانه کشته شده و قاتلش هم پدرت

ص: ۱۷۸

۱- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۲- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۵.

می باشد. در این هنگام عمرو بن عثمان به سخن آمد و این مناظره را آغاز کرد:

من هرگز انتظار نداشتم که روزی را ببینم که پدرم عثمان امیرالمؤمنین با آن وضع فجیع به قتل رسد و قاتلینش زنده بمانند. فرزندان عبدالمطلب عثمان را کشتند تا شاید بر روی نعشش، عروس خلافت را در آغوش کشند.

آن گاه فریاد کرد.

شما رجال عرب! اشراف اسلام! به حرف من گوش کنید، شما قضاوت کنید، شما داد مرا بگیرید. آیا سزاوار است حسن بن علی و پسران عبدالمطلب زنده باشند؟ و خون پدرم پایمال شود؟

تنها قتل عثمان نیست. پدر این مرد نوزده تن از اشراف بنی امیه را در لب چاه بدر گردن زد. آیا بنی امیه حق قصاص ندارند؟ آیا نباید فرزندان کسی را که قاتل اشراف بنی امیه است به جرم پدر گردن بزنند؟

آن گاه خاموش شد و عمرو بن عاص شروع به سخن کرد:

گوش کن ای حسن! ای پسر علی! ما تو را به این محفل کشانیده ایم تا به یک سلسله واقعیت ها صریحاً اعتراف کنی. ای پسر ابوتراب! اقرار کن که پدرت ابوبکر صدیق را محرمانه مسموم ساخت و بعد با گروهی از آتش پرستان ایرانی توطئه چید و عمر فاروق را در مسجد به قتل رسانید و سپس عثمان ذوالنورین را هم در نتیجه با تحریکات سیاسی خود از میان برداشت، و این کارها را در آرزوی خلافت انجام داد.

ای حسن! تو و پدرت ابوتراب هر دو از بدترین خلق شمرده می شوید و اگر اکنون تو را از دم شمشیر گذرانیم، در پیشگاه خدا گناهکار نخواهیم بود و ملت اسلام هم ملامتی نخواهد داشت.

عقبه بن ابی سفیان برادر معاویه سخنان او را ادامه داد:

پدرت دشمن قریش و قاتل قریش بود. او علاوه بر نوزده تن قریشی، عثمان را کشت؛ و تو ای حسن در ردیف قتله عثمان به شمار می آیی و قاتل به فرمان قرآن محکوم به قصاص است و ما اگر تو را از میان برداریم، به دستور قرآن رفتار کرده ایم.

تو ای حسن! در طلب خلافت بیهوده زحمت کشیده ای، تو باید می دانستی که مرد این کار نیستی.

سپس زمام سخن را به ولید بن عقبه بن ابی معیط داد.

ولید گفت: شما بنی هاشم همین که عثمان را بر سریر خلافت دیدید، بر وی حسد

بردید و چون قدرت نداشتید با وی به جنگ و ستیز برخیزید، این جا و آن جا نشستید، بنا بر انتقاد و اعتراض گذاشتید. معایب و سستی ها و لغزش های کوچک او را بر شمردید و مردم را بر ضد او برانگیختید و سرانجام به خاک و خون کشیدید.

شما این کار را صرفاً در آرزوی حکومت و حب دنیا انجام داده اید. اکنون در چنگ اولیای خونش گرفتارید و سزاوار است که جزای کردار خود را دریابید.

مغیره بن شعبه رو به امام حسن علیه السلام کرد و گفت:

می خواهید بگویید که علی کشنده عثمان نبود؟ قبول داریم، اما برای ما بگویید که چرا قاتلان او را به خدمت خود راه داد و از آنان حمایت کرد؟

اعتراف کنید که خون خلیفه مظلوم به ناحق بر خاک ریخته شد و علی قاتل اوست، وی دشمن بی رحم قریش بود. با شمشیرش می کشت و با زبانش بد می گفت. مگر این طور نیست؟

امروز امیرالمؤمنین معاویه ولی خون عثمان است و حق اوست که تو و برادرت را به قصاص عثمان به قتل برساند.

مروان بن حکم سخنان مغیره را ادامه داد و خطاب به امام حسن علیه السلام گفت:

ای کشنده عثمان و ای دشمن آل امیه! گمان کردی که می توانی روی مقابر قریش و بر خون های خشکیده عثمان، طرح سلطنت بریزی و سریر خلافت بگذاری؟ هیئات.

محال است که آل امیه بگذارند شما به هدف خویش دست یابید. شما نه تنها شایسته خلافت و سلطنت نیستید، بلکه ما شایسته ایم شما را به کیفر خون هایی که ریخته اید به قتل برسانیم.

سپس ساکت شد و سکوتی خشمناک مجلس را فرا گرفت. (۱)

حسن بن علی علیه السلام به موجب رعایت ادب و قواعد مناظره و مجادله احسن هم چنان ساکت نشسته بود و زشت گویی های اطرافیان معاویه را می شنید، هنگامی که گفتار زشت و تهمت های ناروا و کینه توزانه آنها تمام شد سربلند کرد و رویش را به جانب معاویه گردانید و فرمود:

به من فضل الهی، خداوندی را ستایش می کنم که شما همگان را به نور هدایت ما رهنمون کرد و بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که پرچمدار علم و تقوا بود، درود می فرستم. اکنون حضار را

ص: ۱۸۰

به گواهی می گیرم.

ای پسر ابوسفیان! ابتدا با تو سخن می گویم، ای پسر آکله الاکباد. آن چه امروز از دهان این و آن شنیده ام، همه را تو به من گفته ای و این دشنام ها را به حساب تو می گذارم.

باید بگویم که سخت به خطا رفته ای. این سیاست که به عقیده تو سیاستی زیرکانه و خردمندانه است، بسیار سخیف و پست و مستحق شکست است.

اکنون درک خواهی کرد که با این همه توهین ها، مقام اقدس و عرشی مرا نتوانستی به پستی نشانی و جز حقارت و ذلت خویش چیزی بدست نخواهی آورد.

ای کاش اکنون در مسجد رسول خدا و در محضر مهاجر و انصار نشسته بودیم و رجال اسلام سخنان شما را می شنیدند. به خدا قسم در آنجا تو و اطرافیان جرأت نمی کردید نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام چنین ناهنجار سخن بگویید.

اینک ای معاویه، درباره تو و آنان چیزهایی خواهم گفت که به مراتب کمتر از آن است که در شما نهفته و سرشته شده است.

اکنون گوش کنید:

علی علیه السلام آن هنگام که به اقتدای به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دو قبله نماز گذاشت تو ای معاویه در آن هنگام لات و عزیزی را می پرستیدی. آیا علی آن کسی نیست که دوبار با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد. یکی بیعت رضوان و دیگری بیعت فتح و تو ای معاویه در بیعت نخستین کافر بودی و در بیعت دوم هم این از بیعت عهد و پیمان شکسته بودی.

آیا این علی نیست که در راه تبلیغ و آموختن کلمه حق و ترویج توحید در کنار چاه بدر جهاد کرد و شمشیر کشید و پرچم اسلام به دوشش بود و تو ای پسر هند جگر خوار در آن جا پرچمدار بت پرستان بودی.

آیا به خاطر داری که غزوه احزاب، علی در پیش روی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرچم اسلام را بر دوش داشت، در حالی که تو پرچم کفر و شرک و نفاق را بر دوش می کشیدی. خداوند در هر سه جنگ حجتش را آشکار ساخت و دین خود را یاری کرد و گفتار پیامبرش را در مورد پیروزی لباس تحقق بخشید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه این جنگ ها از پدرم خشنود بود و از تو و پدرت خشمگین. (۱)

آیا این علی نیست که در واقعه خیبر به فرمان خدا، قلعه های پولادین یهودیان را

ص: ۱۸۱

گشود در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبلاً در حق وی فرموده بود: «فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند» (۱).

آیا این علی نیست که لقب کَرّار غیر فَرّار به وی داده شد.

آیا این علی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در موردش فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» (۲) آیا این علی نیست که در خطابه غدیر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وی را مولای مؤمنین و مؤمنات نامید.

آیا این علی نیست که شهوات و لذات دنیا را بر خود حرام کرده بود تا آنجا که این آیه شریفه در حق او فرود آمد: «یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم» (۳).

آن جا بود که پروردگار متعال وی را از این همه زهد و پارسایی منع فرمود. سپس رو کرد به حاضران، و فرمود:

آیا این معاویه نیست که چندین بار مورد لعنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را چند مرتبه احضار فرمود و چون نمی توانست دل از خوراک بر کند، مورد نفرین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت که خداوند شکم او را سیر مفرمای.

بار دیگر با پدرش ابوسفیان و برادرش یزید می آمدند، در حالی که پدرش بر شتر سوار بود و یزید از جلوی شتر و معاویه از عقب شتر حرکت می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر هر سه تن لعنت فرستاد.

ای معاویه! اکنون کار تو به جایی رسیده که مرا به حضور خویش دعوت می کنی و سگ های گزنده خود را به سوی من می دوانی؟ گمان کرده ای می توانی مقام مرا از علو و

ص: ۱۸۲

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: سیره النبویه، ج ۳/۳۴۹؛ حلیه الاولیاء ابونعیم، ج ۱/۶۲؛ ابن عساکر، ج ۱/۲۰۵؛ حدیث ۲۶۹؛ سنن ترمذی، ج ۵/۵۶۹؛ فرائد السمطین، ج ۱/۲۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶/۱۵۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲/۱۱۰؛ تذکره سبط بن جوزی، ص ۲۴؛ صحیح بخاری، ج ۵/۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۳/۱۲ و دهها منبع دیگر. این حدیث یک دلالت مطابقی دارد و یک دلالت التزامی با دلالت مطابقی علی را می برد به عرش با دلالت التزامی دیگران را می زند به فرش.

۲- صحیح ترمذی (چاپ بولاق مصر) ۱۲۹۳، ج ۲/ ص ۳۱۰ و المستدرک الصحیحین حافظ ابیعد اله چاپخانه نظامیه حیدر آباد هند سال ۱۳۲۴، ج ۲/ ۳۳۷ و مسند احمد حنبل چاپ میمنه مصر ۱۳۱۳، ج پنجم، ص ۳۲۲.

۳- مائده، آیه ۸۷ و ۸۸.

اعتبارش فرود آوری و به پستی بکشانی؟

تو نمی دانی مرتبه ای که با اراده و قدرت الهی بالا گرفته باشد با دست تو پست نخواهد شد و آن کس را که خدا عزیز و شریف خواسته، خلق خدا نمی تواند از عزت و شرافتش بکاهد. (۱)

با عمرو بن عثمان

در این جا امام حسن علیه السلام مکث کوتاهی کرد و نفس عمیقی کشید و نگاهی را از معاویه به سوی عمرو بن عثمان برگردانید و فرمود: ای پسر عثمان! با آن حماقت و نادانی که در ذات تو است، قدرت فهم و کشف امور سیاسی را در تو نمی بینم. تو کجا و در محفل آدمیزادگان سخن گفتن کجا؟ گفتار تو شایسته جواب نیست. قصه تو قصه آن پشه ای است که وقتی بر نخله خرما می نشست هنگام برخاستن به آن نخله گفت: خود را نگاه بدار که می خواهم پرواز کنم. نخله خرما در جوابش به استهزاء خندید و گفت: من نشستن تو را احساس نکرده ام تا برای برخاستن تو خود را نگاه بدارم.

تو در چشم من آن قدر حقیر هستی که نمی توانم به دوستی و دشمنی تو فکر کنم. بر من بسیار دشوار است که به موجود فرومایه ای چون تو پاسخ گویم.

تو علی علیه السلام را به گونه ناشایستی یاد کردی و او را سزاوار دشمنی دانستی. چرا علی علیه السلام سزاوار سب است؟ آیا نقصی در نژاد او و یا سستی در دین او یافته ای؟ آیا نسبت و مراتب علی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دور است؟ آیا از دست علی علیه السلام به دین اسلام زیانی رسیده؟ آیا علی علیه السلام در حکومت و قضاوت خود از عدالت سرپیچیده؟ آیا علی علیه السلام مردی دنیا دوست بوده؟

اگر علی علیه السلام را به هر کدام از این نقایص نسبت دهی، تنها خود را رسوا کرده ای؟

گفته بودی علی علیه السلام نوزده تن از بت پرستان بنی امیه را در جنگ بدر کشته است.

این افتخار بزرگی در زندگی علی علیه السلام است؛ مگر نمی دانی که مشرکین قریش به دست خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هلاکت رسیده اند. (۲)

با عمرو بن عاص

امام علیه السلام آن گاه به عمرو بن عاص نگریست و فرمود: مگر تو آن لعین ابتر نیستی که

ص: ۱۸۳

۱- ر.ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷ - ۳۱۰.

۲- پیامبر بر سر چاه بدر ایستاد و مقتولین قریش را با اسم صدا زد و گفت: اکنون وعده خدا را دیدید.

مادرت به فحشا و فجور معروف بود. تو همان کودک ناپاک و آلوده ای هستی که پنج نفر(۱) از مردان قریش ادعای پدری تو را اظهار داشته اند. و عاقبت مادرت، تو را به لئیم ترین و خبیث ترین رجال قریش نسبت داد و از آن روز پدرت به نام عاص بن وائل شناخته شد.

مگر پدرت با صراحت خود را دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی نامید و می گفت: محمد ابتر است و وقتی بمیرد نامش و دینش و سر و صدایش فراموش خواهد شد. آن گاه سوره شریفه «کوثر» در پاسخ وی نازل شد. و خدای عزوجل پدرت را ابتر نامید. تو خود نیز در تمام جنگ ها رویاروی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می جنگیدی. تو از سرسخت ترین دشمنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودی و به آروزی شکست اسلام می جنگیدی؟ تو بودی که با اصحاب کفر و شرک به کشتی نشستنی و به حبشه رفتی تا نجاشی را به قتل عمویم جعفر طیار و مهاجرین اسلام تشویق کنی. تو سعی بسیار به کار بردی تا شریعت اسلام را درهم شکنی، ولی خداوند قادر و قاهر سعی تو را بیهوده گذاشت.

حال تو از عثمان یاد می کنی؟ تو خود بر ضد عثمان تبلیغ و توطئه و دسیسه داشتی. تو آن قدر مردم را بر ضد عثمان بر آشفتنی و بر شوراندی که یک باره شمشیرها را از غلاف کشیدند و به قصد جانش برخاستند و در این هنگام که آتش ها افروخته شد، خود به فلسطین گریختی و خویشان را از معرکه کنار کشیدی و پس از قتل عثمان به معاویه پیوستی و فریاد واعثمانا سر دادی.(۲)

من تو را به بغض و عداوت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملامت نمی کنم و از تو توقع دوستی ندارم. تو همواره با آل هاشم در جاهلیت و در اسلام، عداوت داشتی. تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با شعر هفتاد بیتي هجو کردی و دل مقدسش را رنجاندی و او به درگاه خداوند عرض کرد: «پروردگارا! من شاعر نیستم و سزاوار نیست که شعر بگویم و پسر عاص را با شعر پاسخ گویم ولی تو به عدد هر بیت از این قصده، وی را لعنت فرمای.»

آیا تو شایسته هستی که با نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجت و منطق سخن گویی و درباره مردی چون علی بن ابیطالب علیه السلام به یاوه، دهان باز کنی؟ و یاوه سرایی نمایی.(۳)

ص: ۱۸۴

۱- این پنج تن عبارتند بودند از: ابوسفیان، ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نضر بن حارث، و عاص بن وائل.

۲- ر.ک: طه حسین، علی و فرزندان، ترجمه محمد علی شیرازی ۷۱.

۳- ر.ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷ - ۳۱۰.

عمرو بن عاص پاسخی جز سرافکنندگی نداشت. در این هنگام امام علیه السلام به ولید بن عقبه نگاهی افکند و فرمود: تو ای ولید اگر با علی علیه السلام دشمن نباشی چه کنی؟ تو را بر دشمنی پدرم علی علیه السلام ملامت نمی کنم، زیرا پدرت با دم شمشیر او کشته شد و تو را به جرم شراب خواری هشتاد تازیانه زد.

ماجرای می گساری تو چنان شهرت یافت که حطیئه شاعر عرب آن ماجرا را به شعر یاد کرد:

شهد الحطیئه حین یلقى ربه

ان الولید احق بالعدر

نادی و قد تمت صلاتهم

ش

أزید کم سکر و مایدی

لیزیدهم اخری ولو قبلوا

لَأَتَتْ صلاتهم علی العُشر(۱)

بامدادان حطیئه به هنگام نماز صبح دید ولید را که بعد از نماز در حالت مستی، عذرخواهی می کند.

و می گوید: نماز فجر را خواندم، آیا زیاده بخوانم برای شما؟ در حالی که نمی داند، چرا می خواهد نماز زیادتر بخوانند و اگر مردم می پذیرفتند، نماز صبح او از ده رکعت تجاوز می کرد.

تو چگونه با علی دشمن نباشی که او را خدای متعال در قرآن مؤمن نامید و به تو عنوان فسق داد. آنجا که فرمود: «أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستون»(۲) آیا آن کس که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز آن ها برابر نیستند. و نیز فرمود: «ان جاء کم فاسق بنبأ فتینوا أن تصیبوا قوماً بجهاله فتصیحوا علی ما فعلتم نادمین»(۳) چنان چه فاسقی برای شما خبری نقل کرد، بررسی کنید. زیرا در صورت اعتماد به او با نادانی جهل روبرو خواهید گشت و همگی بر این اعتماد، نادم و پشیمان خواهید شد.

این معنی تا آن جا شهرت یافت که حسان بن ثابت شاعر نامی انصاری در پیرامونش قصیده ای سرود و طی قصیده اش چنین گفت:

أنزل الله ذوالجلال علینا

فى على و فى الوليد قرآنًا

فنبؤا الوليد منزل كفر

و على نبؤا الأيماناً

ص: ١٨٥

١- تذكرة الخواص، ص ١٨٣.

٢- سجده، آيه ١٨.

٣- حجرات، آيه ٤، ر.ك: الاصابه فى تمييز الصحابه، ج ٣، ص ٦٣٧.

لیس من کان مؤمناً یعبداً لله

کمن کان فاسقاً خوَّانا

سوف یدعی الولید بعد قلیل

و علیُّ الی الجزاء عیانا

فعلی یجزی هناک جنانا

و هناک الولید یجزی هوانا(۱)

پروردگار ذوالجلال برای ما در حق علی علیه السلام و ولید قرانی (آیاتی) فرستاد.

خداوند علی را در کفه ایمان و ولید را در کفه کفر قرار داده و فرمود: هرگز مؤمنی که خدایش را عبادت کرده، به مانند فاسق جنایتکار نیست.

دیری نخواهد گذشت که ولید و علی علیه السلام هر دو در پیشگاه خدا خواهند ایستاد.

در آن روز ولید، کافر و علی علیه السلام مؤمن شناخته خواهد شد.

و در آن جا علی علیه السلام پاداش بهشت جاویدان خواهد یافت و ولید به سزای کفر و فسق خویش خواهد رسید.

ای ولید! تو را با قریش چه کار؟ تو اصلاً قریشی نیستی تا سخن از قریش به زبان آوری، پدرت مردی بت پرست از مردم صفوریه(۲) به نام «ذکوران» بود. تو کوچک تر و پلیدتر از آن هستی که نام قریش به زبان آوری.

تو ادعا داری که ما عثمان را به قتل رساندیم و بی خبری که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این تهمت ناحق و ناشایست را به علی علیه السلام بچسبانند.

خوب است به خویشتن پیردازی و سر ننگین خویش را به گریبان فروبری.(۳)

با عتبه بن ابی سفیان

امام علیه السلام آن گاه روبه برادر معاویه، عتبه نمود و فرمود: ای عتبه! تو نه مرد صاحب رای و نظری که مستحق جواب باشی و نه از اهل خردی که بتوانم با تو گفت و گو کنم تا تو حقایق را درک کنی. نه شخصیت سودمندی داری که کس به سود تو چشم طمع بدوزد و نه اقتدار و کفایتی داری که دیگران از تو بترسند. با این وجود به علی علیه السلام دشنام می دهی و شرم نمی کنی که مردم بدانند که غلام غلام علی از تو شریف تر و گرامی تر و گرانمایه تر است؟

-
- ۱- تذکره الخواص، ص ۱۸۳؛ و نیز ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵؛ امالی مفید، مجلس ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۹۲.
 - ۲- صفوریه نام بخش و شهرکی از اردن و نزدیک طبریة شام است. ر.ک: معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۶۹.
 - ۳- ر.ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۱.

تو که با غلام و برده علی علیه السلام توانایی برابری نداری، با علی علیه السلام چه گفت و گویی داری؟ من به تو پاسخ نخواهم گفت. اما تو باید بدانی که خداوند متعال تو و پدر و مادرت را به مجازات و سزایتان خواهد رسانید. تو از نسل قومی هستی که خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُشَقَّى مِنْ عَيْنِ آئِنِهِ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْجُوعِ)) (۱). آن هایی که پیوسته عمل کرده اند _ و شرارت را دنبال نموده اند _ در آتش سوزان وارد می گرداند، از چشمه های بسیار داغ به آنان می نوشانند، غذایی جز ضریح (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند، غذایی که نه آنان را فربه می کند و نه از گرسنگی نجات میدهد.

ای عتبه! تو مرا به قتل تهدید می کنی و می خواهی به بهانه خون عثمان از دم شمشیر بگذرانی؟ آیا شرم نمی کنی؟ اگر مرد شمشیر و جنگ بودی، چرا آن مرد را که در رختخواب همسرت یافتی، از دم شمشیر نگذرانیدی؟

تو را بر سب علی علیه السلام سرزنش نمی کنم. زیرا علی علیه السلام آن کسی است که برادرت حنظله را در جنگ احد کشت و جدت عتبه را با مشارکت حمزه در جنگ بدر از میان برداشت. و عمویت را با فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه اخراج کرد.

اما این که گفتمی من در طلب خلافتم، در حالی که لیاقت ندارم به خلافت فکر کنم. باید بدانی که به خدا قسم من از همه مردم به این مقام شایسته تر و لایق ترم. اما از همه بیشتر به خاطر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می توانم گذشت و فداکاری کنم. اما برادر تو (معاویه) خون انسان ها را از آب های دجله و فرات بی مقدارتر می شمارد و متمردها از فرصت استفاده کرد و سریر سلطنت را غصب کرد. او مردی حيله باز است که نسبت به مردم مکر و نیرنگ ورزیده و بالاخره روزی هم به جزای خدعه و فریبش خواهد رسید.

اما این که گفتمی علی شر قریش برای قریش است. همه می دانند که علی علیه السلام در حکومت خود عدالت داشت. انسانی را که سزاوار رحمت و مرحمت بود، تحقیر نمی کرد و مظلومین و ستمدیدگان را نمی کشت.

با مغیره بن شعبه

در پایان امام علیه السلام رو به مغیره بن شعبه کرد. او از قبیله ثقیف و مردی سیاس و زیرک بود و در عین حال به فسق و فجور شهرت شگرفی داشت، گویند مغیره زمانی که از جانب عمر

ص: ۱۸۷

ولایت بصره را داشت، محکوم به رجم شد. اما عمر از مجازات معافش کرد، داستان این گونه است که چون او را به زنا نسبت دادند و سه گواه شهادت خود را به صراحت ادا کردند، نوبت گواهی دادن زیاد بن ابیه رسید. عمر گفت: چهره مردی را می بینم که امید دارم سبب شود مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (۱) سنگسار نگردد. چون همراه آنان گواهی نداد نتیجه آن شد که مغیره از کیفر و مرگ حتمی رهایی یافت و آن سه گواه را تازیانه زد. (۲)

امام علیه السلام به مغیره بن شعبه فرمود: با خدای متعال دشمنی کردن و قرآن کریم را ناچیز شمردن و پیامبرش را به دروغ نسبت دادن و زنا کردن و از کیفر رجم گریختن. گمان مدار ای پسر شعبه که از حیطة قدرت الهی می توانی گریخت. تو کسی هستی که بر درب خانه فاطمه علیها السلام هجوم آوردی و مادرم را آزردی. این کار تو اهانت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مخالفت با او و شکستن حریم قدس و نبوتش بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مادرم را سیده زنان اهل بهشت نامید. (۳)

تو علی علیه السلام را به قتل عثمان متهم ساختی. در عین این که علی علیه السلام پرهیزگار تر و شریف تر و پاک تر از این گونه تهمت ها و آلائش ها است.

تو که امروز به نام عثمان گریبان پاره می کنی، به من بگو در حق عثمان چه خدمتی کردی و به او چه کمکی نمودی؟ در طائف در منزل خویش خیانت و جنایت انجام دادی و به احیای مجدد قوانین جاهلیت پرداختی و برای نابودی اسلام و محو آن از هیچ توطئه ای کوتاهی نکردی.

از ابوبکر و عمر یاد کردی و مسرورانه به ذکر غلبه و قدرتشان پرداختی و ندانستی که این چیرگی ها و سلطنت ها، ملاک حق و حقیقت نیست.

فرعون چهارصد سال بر مصر حکومت کرد و در آن وقت موسی و هارون دو پیامبر بزرگ الهی همواره در غم و اندوه و زحمت بودند. پس این دنیا در ملک مطلق الهی است. اوست که به مشیت خود یکی را در دنیا کامیاب و دیگری را ناکام می گذارد. کامیابان

ص: ۱۸۸

۱- به نوشته ابن اثیر مردی از مهاجران؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۹۷.

۲- داستان در بسیاری از کتابها چون تاریخ طبری، الکامل فی التاریخ، فتوح البلدان، و فیات الاعیان و اغانی آمده است.

۳- مستدرک الصحیحین معروف به حاکم نیشابوری چاپ هند ج ۳ ص ۱۵۱ و مسند امام احمد بن حنبل چاپ میمنه مصر ج ۵، ص ۳۹۱ و حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۹۰.

نمی توانند خویشتن را به دلیل این کامیابی، به خدا نزدیک بشمارند و ناکام ها نیز به نام این که ناکام مانده اند، از رحمت و مرحمت ذات الهی دور نخواهند بود. گاهی مصیبت و ناکامی و شکست را به رسم آزمایش و امتحان به انسان های نیکوکار می دهند و گاهی زمام سلطنت و قدرت را در مشت مردم فاجر و فاسق می گذارد: «و ان ادري لعله فتنه لکم و متاع الی حین»^(۱) و نمی دانم شاید این آزمایشی برای شماست و مایه بهره گیری تا مدتی معین. تو گمان مبر، ای مغیره که شکست علی علیه السلام بر شکست حقیقت او گواه است. نه این طور نیست. علاوه بر آن مردم طاغی و عاصی که بر اقوام و ملل غلبه کرده اند و قدرت یافته اند، چندی کام رانده اند. اما این کامرانی به فنا و دمارشان خاتمه یافت و همین کامرانی برای آنان ناکامی ابدی و حرمان از رحمت الهی به بار آورد.^(۲)

با مروان بن حکم

امام علیه السلام آن گاه رو به مروان بن حکم نمود و فرمود: این تویی که خویشتن را شریف می خوانی؟ تو اگر عثمان را نفریفته بودی و مظالم خویش را به حساب او، بر ملت اسلام تحمیل نکرده بودی، روزگارش تباہ نشده بود.

قاتل عثمان در حقیقت آن کس است که به خاطر او این فتنه ها بر پا شد و تو وزیر نابخرد که طغیان شهوات خویش را ابتدا با خون مردم و سپس با خون عثمان، تسکین بخشیده ای.

درست است که امروز زمام قدرت را به دست گرفته اید، ولی مردمی پست و دون صفت هستید که حشمت سلطنت بر چهره شما دیده نمی شود و عظمت ملوک از شما انتظار نمی رود.

امام علیه السلام که از نظر روحی خسته به نظر می رسید از جایش بلند شد و در حالی که آیه کریمه ((الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات))^(۳) را تلاوت می فرمود رو به معاویه کرد و فرمود: ای معاویه! سوگند به خدا، شما که همگی از خبیثان هستید، با هم سنخیت دارید و تجمع می کنید؛ اما ما که از طیبین و طیبات هستیم، با شما قرین و دمساز نیستیم.

ص: ۱۸۹

۱- انبیاء، آیه ۱۱.

۲- ((ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم ایزداد و اثما و له معذاب الیم)).

۳- نور، آیه ۲۶.

سپس از مجلس خارج شد، در حالی که رسوایی عجیبی برای آنان به بار آورده بود. در این هنگام معاویه به نکوهش آنان پرداخت و گفت: من اخطار کردم که شما توان معارضه با حسن بن علی علیه السلام را ندارید. هرگز مایل نبودم که چنین جریانی را در حضورم بینم و این شما بودید که وادارم کردید تا موجبات سرشکستگی خود و خاندانم را فراهم سازم. (۱)

۳. مناظره های امام باقر علیه السلام

اشاره

از امام باقر مناظره های زیادی بازگو شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

مناظره با عبدالله نافع

عبدالله بن نافع از دشمنان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بود و می گفت: اگر در روی زمین کسی بتواند مرا قانع سازد که در کشتن «خوارج نهروان» حق با علی بوده است من به او روی خواهم آورد، اگر چه در مشرق یا مغرب بوده باشد.

به عبدالله گفتند: آیا می پنداری فرزندان علی علیه السلام نیز نمی توانند این موضوع را برای تو ثابت کنند؟ گفت مگر در میان فرزندان او دانشمندی هم هست؟

گفتند: این خود سند نادانی تو می باشد! مگر ممکن است در دودمان حضرت علی علیه السلام دانشمندی نباشد؟ پرسید: در این زمان دانشمند آنان کیست. امام باقر علیه السلام را به او معرفی کردند و او با یاران خویش به مدینه آمد و از امام تقاضای ملاقات کرد... امام به یکی از غلامان خویش فرمان داد تا بار و بنه آنان را داخل منزل فرود آورده و به او بگویند فردا نزد امام حاضر شود. مطابق وعده ملاقات، فردای آن روز عبدالله با یاران خویش به مجلس آن حضرت آمدند و امام باقر نیز فرزندان و بازماندگان مهاجران و انصار را فرا خواند و چون همه گرد آمدند امام در حالی که جامه ای سرخ فام بر تن داشت و چهره اش چون ماه درخشان و زیبا بود فرمود:

سپاس ویژه خدایی راست که آفریننده زمان و مکان و چگونگی آن هاست، حمد خدایی

ص: ۱۹۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۷۰ - ۸۶؛ و نیز ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۸۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۱۰ - ۴۱۶؛ الحسن بن علی، دراسه و تحلیل، ص ۱۵۳؛ ر.ک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۴ - ۳۱۳ این روایت توسط ابو مخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی و یزید بن ابی حبیب (سویادزدی) نقل شده است.

راکه نه چرت دارد و نه خواب آنچه در آسمان ها و زمین است ملک اوست... گواهی می دهم که جز الله خدایی نیست و محمد بنده برگزیده و پیامبر اوست، سپاس خدایی را که به نبوتش ما را گرامی داشت و به ولایتش ما را مخصوص گردانید.

ای گروه فرزندان مهاجر و انصار! هر کدامتان فضیلتی از علی بن ابی طالب به خاطر دارید بگویید. حاضران هر کدام فضیلتی را بیان کردند تا سخن به حدیث خیبر رسید، گفتند: پیامبر در نبرد با یهودیان خیبر پس از این که گروه هایی به سرکردگی یکی دو تن از صحابه معروف رفتند و بی نتیجه برگشتند فرمود: «لا- عَطِينُ الرَّايَةِ غَدًا رَجُلًا- يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيَه» فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که دوستدار خدا و پیامبر است و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند، رزم آوری است که هرگز از صحنه جنگ فرار نمی کند و از نبرد فردا باز نمی گردد تا خداوند به دست او حصار یهودیان را فتح فرماید(۱) امیرمؤمنان سپرد و آن قهرمان نامی و گرامی با نبردی شگفتی آفرین با کشتن مرحب خیبری یهودی ها را منهزم ساخت و قلعه عظیم آنان را گشود.

امام باقر علیه السلام به عبدالله بن نافع فرمود: درباره این حدیث چه می گویی؟ گفت: حدیث درستی است، اما علی بعدها کافر شد و خوارج را به ناحق کشت! و میزان در هر زمان وضع فعلی افراد است.

فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند، آیا خدای متعال آن گاه که علی را دوست می داشت می دانست که او خوارج را می کشد یا نمی دانست؟! اگر بگویی خدا نمی دانست کافر خواهی بود. گفت: می دانست. فرمود: بگو بینم چون حضرت فرمانبردار خداوند بود او را دوست می داشت یا خیر؟ گفت: او را به خاطر فرمان برداری دوست می داشت؛ یعنی اگر در آینده نیز گناه کار می بود خداوند می دانست هرگز دوستدار او نمی بود، پس معلوم می شود کشتن خوارج از روی اطاعت خدا صورت گرفته است، سپس فرمود: برخیز که محکوم شدی و جوابی نداری. عبدالله برخاست و این آیه را تلاوت کرد: ((حتی یتبین لكم الخيط الا بيض

ص: ۱۹۱

۱- سیره حلبی ج ۲، ص ۴۴۳؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۹ و مجمع البیان ج ۹، ص ۱۲۰. این حدیث يك دلالت مطابقی دارد و يك دلالت التزامی با دلالت مطابقی حضرت علی علیه السلام را به عرش می برد و با دلالت التزامی دیگران را به فرش فرود می آورد.

من الخيط الاسود من الفجر)) (۱) صبح آشکار شد و گفت خدا بهتر می داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد: ((و الله اعلم حيث يجعل رسالته)). (۲)

مناظره با اسقف مسیحیان

هشام در سال ۱۰۶ هـ ق امام باقر و امام صادق علیه السلام را به شام احضار نمود، دربار هشام و شهر دمشق برای ابراز عظمت علمی پیشوای پنجم، محیط مساعدی نبود ولی از حسن اتفاق پیش از آن که امام شهر دمشق را ترک کند فرصت بسیار مناسبی پیش آمد که وی برای بیدار ساختن افکار مردم و معرفی عظمت و مقام علمی ولایت و امامت به خوبی از آن استفاده نمود و افکار عمومی را منقلب ساخت.

ماجرا از این قرار بود هشام دست آویز مناسبی برای جسارت بیشتر به پیشگاه امام پنجم در دست نداشت ناگزیر با مراجعت امام باقر علیه السلام به مدینه موافقت کرد. هنگامی که امام علیه السلام همراه فرزند گرامی خود از مرکز خلافت خارج می شدند در انتهای میدان مقابل قصر، با جمعیت انبوهی روبه رو گردیدند که همگی منتظر نشسته بودند هنگامی که از وضع آنان و علت اجتماعشان جويا شدند. گفتند: این افراد از کشیشان و راهبان مسیحی هستند که در مجمع بزرگ سالیانه خود گرد آمده اند و طبق برنامه همه ساله منتظر اسقف بزرگ می باشند تا مشکلات علمی و دینی خود را از او بپرسند و پاسخ دریافت نمایند. امام علیه السلام به میان جمعیت تشریف برد و به طور ناشناس در آن مجمع بزرگ شرکت فرمودند. این خبر به هشام گزارش داده شد وی افرادی را مامور کرد تا در انجمن مزبور شرکت نموده و از نزدیک ناظر حرکات امام باشند. طولی نکشید که اسقف بزرگ مسیحیان که فوق العاده پیر و سال خورده بود وارد شد و با شکوه و احترام فراوان در صدر مجلس قرار گرفت. آن گاه نگاهی به جمعیت انداخت سیمای امام محمد باقر علیه السلام توجه وی را به خود جلب نمود رو به امام کرد و پرسید: از ما مسیحیان هستید یا از مسلمانان؟

__ از مسلمانان.

__ از دانشمندان آنان هستید یا افراد عوام و بی سواد؟

__ از افراد بی سواد آنان نیستم.

ص: ۱۹۲

۱- بقره، آیه ۱۸۷.

۲- سیره النبویه، ج ۳، ص ۳۴۹ و حلیه الاولیاء، اصفهانی، ج ۱، ص ۶۲۱.

— اول من سؤال کنم یا شما می پرسید؟

— اگر مایلید شما سؤال کنید.

— به چه دلیل شما مسلمانان ادعا می کنید که اهل بهشت غذا می خورند و می آشامند ولی مدفوعی ندارند؟ آیا برای این موضوع نمونه و نظیر روشنی در این جهان وجود دارد؟

— بلی، نمونه روشن آن در این جهان، جنین است که در رحم مادر تغذیه می کند ولی مدفوعی ندارد!

— کشیش مسیحیان با تعجب پرسید: عجب! پس شما که گفتید از دانشمندان نیستید؟

— من چنین نگفتم بلکه گفتم از بی سوادان آن ها نیستم!

اسقف فکری کرد و گفت: سؤال دیگری دارم: به چه دلیل عقیده دارید که میوه ها و نعمت های بهشتی هر چه خورده شود کم نمی شود و هر چه از آن ها مصرف شود باز به حال خود باقی بوده و کاهش پیدا نمی کند؟ آیا نمونه روشنی از میان پدیده های این جهان می توان برای این موضوع ذکر کرد؟

امام فرمودند: آری، نمونه روشن آن در عالم محسوسات، آتش است. شما اگر از شعله چراغی صدها چراغ را روشن کنید شعله چراغ اول به جای خود باقی است و از آن به هیچ وجه کاسته نمی شود!

سؤال دیگری دارم مرا خبر ده دو برادر که هر دو در یک ساعت مردند به هنگام رحلت یکی پنجاه سال از عمر او سپری شده بود و دیگری صد و پنجاه سال، حضرت فرمود آن دو فرزند عزیز و عزیز بودند که در یک ساعت از مادر متولد شدند و سی سال با هم زندگی کردند پس حقتعالی عزیز را می رانید و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال با برادر خود زدگانی کرد و هر دو در یک ساعت بدرود حیات گفتند.

اسقف هر سؤال مشکلی که به نظرش می رسید از امام علیه السلام پرسید و جواب قانع کننده شنید و چون خود را عاجز یافت به شدت ناراحت و عصبانی شد؛ رو کرد به جمعیت و گفت: مردم شما دانشمند والا- مقامی را که به مراتب اطلاعات و معلومات مذهبی او از من بیشتر است به این جا آورده اید تا مرا رسوا سازید و مسلمانان بدانند پیشوایان آنان از ما برتر و داناترند؟ به خدا سوگند دیگر با شما سخن نخواهم گفت و اگر تا سال دیگر زنده

بمانم مرا در میان خود نخواهید دید! این را گفت و از جا برخاست و بیرون رفت. (۱)

مناظره با طاووس یمانی

طاووس یمانی یکی از شخصیت های معنوی و از پارسایان، عارفان و متکلمان معروف عصر امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام بود که برای خود، حلقه درس و شاگردانی داشت که به اصحاب طاووس معروف بودند.

ابوبصیر می گوید: روزی امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بود و در اطرافش گروهی از ارادتمندان آن حضرت گرد آمده بودند، در این هنگام طاووس یمانی با چند تن از اطرافیان خود وارد مسجد شدند و در کنار حضرت باقر علیه السلام نشستند. یمانی به امام باقر عرض کرد اجازه می دهید سئوالی بکنم؟

— اجازه داری هر چه می خواهی بپرسی.

— چه روزی بود که در آن یک سوم از مردم مردند؟

— اشتباه کردی منظورت این است که در چه زمان و روز، یک چهارم مردم مردند؟ آن روزی بود که قایل، هایل را کشت و آن روز تمام مردم دنیا چهار نفر بودند. آدم، حوا، قایل، هایل با کشته شدن هایل در واقع یک چهارم مردم دنیا از بین رفت.

— شما صحیح فرمودید من اشتباه کردم و پرسیدم: کدام یک از این دو نفر (هایل، قایل) پدر مردم جهان هستند؟

— نسل امروز بشر از هیچ کدام از هایل و قایل نیست بلکه نسل مردم از نسل شیث است که پسر دیگر آدم بود.

— چرا نام آدم را آدم نهادند؟

— برای این که سرشت آدم را از ادم زمین، یعنی قشر و لایه زیرین زمین برداشتند.

— چرا حوا را حوا نامیدند؟

— چون حضرت حوا صورت گندم گونی داشت، بعضی گفته اند سرخی متمایل به سبزه را نیز حوا می گویند.

— شیطان را برای چه ابلیس نامیدند؟

ص: ۱۹۴

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۷ و ۳۱۳. گفته می شود همان شب خدمت امام رسید پس از دیدن معجزات به اسلام گروید. روایت دیگری رسیده که وقتی خبر مناظره در شام پیچیده و به گوش هشام رسید آن حضرت را محبوس نموده اول جایزه فرستاد ... (منتهی الآمال شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۲۲۳).

— چون ناامید از رحمت خداوند شده بود.

— جن را از چه جهت جن نامیدند؟

— زیرا آن‌ها دیده نمی‌شوند.

— توسط چه کسی اولین دروغ در دنیا گفته شد و آن دروغ چه بود؟

— آن از ناحیه شیطان بود وقتی که گفت من از آدم بهترم، چرا که من از آتش و او از خاک است.

— کدام دسته بودند که در عین این که شهادت درست دادند ولی دروغ می‌گفتند؟

— آن‌ها منافقین بودند آن موقعی که گفتند ما گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خداوندی؛ در آیه می‌فرماید: ((اذا جائك المنافقين قالوا نشهد انك لرسول و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون))؛(۱)

در زمانی که منافقین نزد تو آمدند و گفتند ما گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدای و پروردگارت می‌داند که تو رسول خدایی ولی گواهی می‌دهد که منافقین دروغ می‌گویند. چون در شهادت آن‌ها قلب با زبان موافق نبود.

یمانی پرسید: کدام پرنده بود که فقط یک بار پرید و دیگر بار نپرید و نخواهد پرید؟ و خداوند جریان آن را در قرآن ذکر کرده است؟

امام باقر فرمودند: آن پرنده طور سیناست، خداوند آن را بر روی بنی اسرائیل به پرواز درآورد به طوری که با پره‌های گسترده خود بر سر آن‌ها سایه افکند که حامل انواع عذاب بود به همین قسمت قرآن اشاره می‌کند: ((و اذا نتقتا الجبل فوقعهم كانه ظلّه و ظنوا انه واقع بهم))؛(۲)

قطعه‌ای از کوه طور را همچون پرنده مخوفی به صورت سایبان بالای سر آن‌ها برافراشتیم و به طوری که آنان پنداشتند بر سرشان فرود خواهد آمد. سخت ترسیدند.

یمانی پرسید: کدام فرستاده خدا بود که از جن و بشر و ملائکه نبود و خداوند او را فرستاد و در قرآن جریان آن ذکر شده است.

امام باقر علیه السلام فرمودند: آن فرستاده کلاغ بود موقعی که قبایل برادر خود را کشته بود نمی‌دانست چگونه بدن او را پنهان کند خداوند در این مورد می‌فرماید: ((فبعث الله غراباً

ص: ۱۹۵

بیحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأه اخیه)) (۱) نتیجه پسر آدم متوجه شد جسد برادرش را چگونه دفن نماید.

— چه کسی بود که ممنوعان خود را بیم داد و بر حذر داشت با این که از جنس بشر و جن و ملائکه نبود و در قرآن داستانش آمده است؟

— او مورچه بود که گفت: ای مورچه ها وارد شوید به لانه هایتان مبادا سلیمان و سپاهیان او شما را لگدمال کنند در حالی که نمی دانند شما بر سر راه آن ها هستید؟!

— به چه کسی دروغ بستند با این که از جن و بشر و ملائکه نبود و در قرآن نیز بیان شده است؟

— او همان گرگی است که برادران یوسف گفتند: یوسف را دریده است.

— کدام چیزی بود که کم آن حلال ولی زیاد آن حرام بود؟

— آن نهر طالوت بود که خداوند خوردن کمی از آن آب را حلال و بیشترش را حرام نمود می فرماید: ((أَلَا مِنْ اغْتَرَفَ غَرْفَهُ بِيَدِهِ))

مگر کسی که یک مشت آب بردارد.

— کدام نماز است که بدون وضو خوانده می شود و کدام روزه است که خوردن و آشامیدن آن را باطل نمی کند؟

— نماز بدون وضو همان صلوات بر پیامبر فرستادن است و اما روزه این آیه است: ((إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنسِيًّا))؛

من امروز را برای خدا روزه گرفته ام و با احدی سخن نمی گویم.

— آن چیست که کم و زیاد می شود و آن چیست که فقط زیاد می شود و کم نمی شود و آن چیست که کم می شود و زیاد نمی شود؟

— آنچه زیاد و کم می شود ماه است، آنچه زیاد می شود و کم نمی شود دریا و خودنمایی است و چیزی که کم می شود ولی زیاد نمی شود عمر است، عمر انسان که هر چه بر آن گذشت از آن کاسته می گردد و دیگر بر نمی گردد (۲)

ص: ۱۹۶

۱- مائده، آیه ۳۱.

۲- محمد حسین، موسوی کاشانی، بر امام سجاد و امام باقر چه گذشت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹، گوهر اندیشه، ص

گفت وگویی امام باقر علیه السلام با قتاده

زید شحام می گوید: قتاده بن دعامه خدمت امام باقر رسید. حضرت فرمود: ای قتاده تو فقیه مردم بصره هستی؟

— مردم چنین می گویند.

— شنیده ام قرآن تفسیر می کنی؟

— آری.

— از روی علم تفسیر می نمایی یا از طریق جهالت و نادانی؟

— از روی علم.

— اگر واقعاً از روی علم باشد تو شخصیت با ارزشی هستی، اینک من یک سؤال دارم.

— سؤال خود را بفرمایید؟

امام باقر علیه السلام فرمود: بگو ببینم خداوند در این آیه که در سوره سباء فرمودند چه منظوری دارد: ((و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیلی و ایاماً آمین)) (۱)

— منظور کسی است که با زاد و توشه و با سواری حلال، قصد زیارت خانه خدا را کند وی در امان خواهد بود تا به خانواده خود برگردد.

— تو را به خدا قسم گاهی اتفاق نمی افتد که شخصی با زاد و توشه و مرکب حلال، آهنگ زیارت خانه خدا را کند و به سوی مکه حرکت کند ولی در بین راه دزدها اموالش را به سرقت برند و او را بزنند به طوری که او کشته شود.

— چرا گاهی اتفاق می افتد پس آیه منظورش آن نیست.

اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی باعث هلاکت خود و دیگران می شوی. ای قتاده! این آیه مربوط به کسی است که از منزل خود با زاد و توشه و مرکب سواری حلال خارج شده و قصد خانه خدا را بکند به این شرط که عارف به حق ما باشد و از عمق دل ما را دوست بدارد چنانچه خداوند در این آیه اشاره می کند که حضرت ابراهیم عرض می کند: ((فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم)).

خدایا دل های گروهی از مردم را متوجه خاندان من بکن که آنان اهل بیت مرا دوست بدارند.

منظور از دوست داشتن، علاقه به خانه خدا نیست اگر منظورش خانه خدا بود باید می فرمود: «تهوی الیه» دوست بدار آن را،

به خدا سوگند منظور از دعای ابراهیم ما

بودیم؛ یعنی اگر کسی از عمق دل ما را دوست داشته باشد حج او قبول می شود و در غیر این صورت قبول نخواهد شد و اگر چنین بود یعنی حج توأم با دوستی اهل بیت بود آن وقت از عذاب جهنم در روز قیامت در امان خواهد بود. قتاده عرض کرد: به خدا قسم از این پس دیگر همین طور تفسیر خواهم کرد. (۱)

مناظره با عبدالله بن معمر لثی

عبدالله بن معمر به حضور امام علیه السلام آمد و گفت: به من خبر رسیده که تو به جواز متعه (ازدواج موقت) فتوا می دهی؟! حضرت فرمودند:

— خداوند چنین ازدواجی را در قرآنش حلال کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را سنت خود قرار داده و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن عمل کرده اند.

— ولی عمر بن خطاب از آن نهی کرده است.

— تو بر قول صاحب و رفیق خود (عمر) باش و من بر طبق قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار می کنم.

— آیا خوش داری که شخصی یکی از بانوان و دختران منسوب به شما را متعه نماید؟

— ای نادان، خوش داشتن و نداشتن ما در این جا دلیل بر جواز و عدم جواز متعه نیست و نمی شود آن خدایی که در قرآنش ازدواج موقت را تجویز کرده و آن را بر بندگانش روا داشته (۲) از تو و از آن کسی که از روی تعصب و غیرت نادرست آن را نهی نموده به مراتب نسبت به بانوان غیرتمندتر است، از تو می پرسم: آیا خوش داری بعضی از زنان خویشاوند تو همسر یکی از بافنده های (جولابافان) مدینه گردد؟

عبدالله گفت: خوش نداریم. به چنین اشخاصی زن بدهیم

ص: ۱۹۸

۱- محمد حسین، موسوی کاشانی، بر امام سجاده و امام باقر چه گذشت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹، گوهر اندیشه، ص ۱۶۱.

۲- ((فَمَا اسِيْمَتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا))؛ (نساء، آیه ۲۴) زنان بی مانع بر شما حلال است اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید. (و از زنا کردن خودداری نمایید) و زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می کنید مهریه آن ها را واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست در صورتی که پس از تعیین مهریه هر گونه توافق کنید خداوند حکیم و داناست.

— چرا حلال خدا را بر اساس خوش داشتن و خوش نداشتن و امیال نفسانی حرام می کنی؟

— من حلال خدا را حرام نکرده ام ولی جولاباف تناسبی با خانواده ما ندارد تا ازدواج صورت گیرد.

— خداوند متعال عمل همان بافنده را می پسندد و به کارش راغب است و حوریه بهشت را به خاطر عمل نیکش همسر او می گرداند ولی تو بر اثر خودخواهی و غرور به خویشاوند شدن با او بی میل هستی و او را برای ازدواج نمی پسندی در این صورت هواهای نفسانی خود را بر دستور خدا مقدم می داری.

عبدالله در برابر بیان مستدل و کوبنده امام باقر علیه السلام خندید و گفت: تصور نمی کنم جز این که سینه های شما کانون های رویش درختان علم است که میوه آن درخت ها برای شماس است و برگ هایش برای مردم. (۱)

امام باقر علیه السلام روشن کرد که تناسب خانواده ها از نظر دینی به نوع حرفه و شغل بر نمی گردد بلکه به اعتقاد به اسلام و التزام عملی به آن، خانواده ها را به هم نزدیک و متناسب می سازد: ((ان اکرمکم عند الله اتقیکم)) هیچ عاملی جز علم و تقوا ملاک امتیاز نیست، هم کفو بودن زن و مرد نه ثروت است و نه قدرت و نه طایفه و قبیله بلکه تنها مسلمان بودن است و بس و ازدواج موقت در صورت ضرورت یک ازدواج معقول و مشروع است نه بوالهوسی که اگر کسی ازدواج دائم را هم به انگیزه هوسرانی یا ثروت و زیبایی دختر و یا پسر انجام دهد بقا و دوامی ندارد و مطلوب شارع مقدس نمی باشد. ازدواج موقت در مواقع ضروری و برای جلوگیری از گناه تشریح شده است و این همان ازدواج دوستانه است که برتر اند راسل ها نیز زن و مرد آن مطلوب خوانده اند. (۲)

پسر بودن حسن و حسین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امام باقر علیه السلام یکی از شاگردانش به نام ابوالجارود را واسطه قرار داد تا مناظره زیر را با منکران پسر بودن حسن و حسین نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام دهد. ابوالجارود گفت: آن ها (بنی امیه و پیروانش) نظریه این که حسن و حسین علیه السلام پسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند را انکار

ص: ۱۹۹

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۲ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۶.

۲- البته در ازدواج موقت حکمت هایی نهفته است که در این مختصر نمی گنجد.

می کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: در رد این عقیده چگونه با آنها به مناظره پرداختی؟

— به آن ها گفتم خداوند در قرآن می فرماید: ((و من ذرّیته داود و سلیمان... و زکریا و یحیی و عیسی...))

یعنی از دودمان ابراهیم، داوود و سلیمان... و زکریا و یحیی و عیسی و... است.

در صورتی که عیسی پدر نداشت خداوند از طریق مادرش مریم (س) او را از فرزندان ابراهیم دانسته و نیز به آیه مباحله که خداوند می فرماید: ((قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم))

بگو بیایید ما فرزندان مان را، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را، شما نیز همسرانتان را حاضر سازید.

بر آن ها احتجاج کردم و گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق فرمان این آیه حسن و حسین علیهم السلام را به عنوان پسران خود به مباحله با گروه مسیحی آورد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: آن ها چه گفتند:

— گفتند گاهی فرزند دختر، فرزند سببی به حساب می آید ولی نه فرزند صلبی (که از نسل او حساب شوند).

— ای ابوالجارود سوگند به خدا آیه ای از قرآن را می آورم که از آن فهمیده می شود که حسن و حسین علیهم السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از صلب او بودند و جز کافران به قرآن کسی قدرت انکار آن را ندارد.

— آن آیه کدام است؟

— در قرآن می خوانیم: ((حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم... و حلائل ابنائکم الذی فی اصلابکم))؛

حرام شده است بر شما مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و همچنین همسرهای پسرانتان که از صلب و (نسل) شما هستند.

ای ابوالجارود از منکران پیرس آیا ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با همسران امام حسن و امام حسین علیه السلام جایز است؟ اگر در پاسخ گفتند: آری، دروغ می گویند و اگر گفتند نیست مدعای ما ثابت می شود. سپس فرمود: سوگند به خدا حسن و حسین علیه السلام پسران صلبی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و ازدواج همسران آنان بر آن حضرت حرام نبود مگر به خاطر پیوند صلبی

که حسن و حسین علیهم السلام با پیامبر دارند. (۱)

مناظره با هشام بن عبدالملک

هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) در مراسم حج شرکت کرده بود، وقتی همراه غلام آزاد شده اش به نام «سالم» وارد مسجدالحرام گردید دید امام باقر علیه السلام در گوشه ای از مسجد نشسته و مردم در اطراف ایشان برای پرسیدن مسائل گرد آمده بودند. سالم به هشام گفت: این شخص محمد بن علی الباقر علیه السلام است. هشام پرسید: همان کسی که مردم کوفه شیفته او شده اند؟ سالم: آری. هشام: نزد او برو و به او بگو امیرمؤمنان هشام می پرسد در روز طولانی قیامت مردم تا آن هنگام که از حساب خدا فارغ می گردند چه می خورند و چه می نوشند؟

سالم نزد امام باقر علیه السلام آمد و همین سؤال را از جانب هشام، مطرح کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: مردم در روی زمین محشور می شوند و در آن زمین گرده نان صاف و سفیدی است و چشمه هایی از آب و مواد غذایی مناسب در آن وجود دارد، از آن ها می خورند و می نوشند.

هشام وقتی این جمله را شنید پیش خود پنداشت که بر امام چیره شده است به سالم گفت: نزد او برو و بگو آن ها در قیامت چنان به بلا و حوادث هولناک محشر گرفتار هستند که خوردن و آشامیدن را فراموش خواهند کرد.

سالم همین سؤال را از امام علیه السلام نمود. امام فرمود: اگر چنین باشد لازم می شود که آنهایی که در میان آتش دوزخ معذب هستند مشغول تر و فراموش کارتر باشند و اصلاً به یاد خوردن و نوشیدن نیفتند و حال این که خداوند در قرآن از قول دوزخیان می فرماید که به بهشتیان می گویند: ((أَنْ اَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ)) (۲) مقداری آب یا آنچه که به شما خدا روزی داده بر ما ببخشید و به ما برسانید یا در قعر دوزخ از تشنگی فریاد می زنند و آب می طلبند ((وَإِنْ يَسْتَعْثِبُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ))؛ (۳) و اگر از شدت عطش شربت آبی مطالبه کنید آبی از مس گذاخته به آن ها داده می شود که صورت آنان را می گذازد.

معلوم می شود آن ها در سخت ترین عذاب و بحرانی ترین شرایط از خوردن و نوشیدن

ص: ۲۰۱

۱- محمد، محمدی اشتهاردی، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم علیه السلام؛ نگاهی به زندگانی امام باقر علیه السلام، تهران، نشر مطهری، ۷۴، ص ۶۳-۶۴ و ۶۵.

۲- اعراف، آیه ۵۰.

۳- کهف، آیه ۲۹، این آیه را نگارنده افزوده است.

غافل نمی شوند. هشام وقتی که این پاسخ را شنید درمانده شد و دیگر سوالی نکرد. (۱)

هشتم. مناظره دیگر با هشام

در تاریخ آمده است که هشام همراه نافع غلام آزاد شده عمر بن خطاب در سنه ۱۰۶ هجری قمری وارد مسجد الحرام شدند، نگاه نافع به امام باقر علیه السلام افتاد که در نزدیکی رکن کعبه ایستاده جمعیت بسیاری اطرافش را گرفته و از او سوال می کردند و او پاسخ می داد. نافع گفت: این مرد کیست که مردم این گونه مجذوب او شده اند. هشام: این شخص محمد بن علی علیه السلام امام باقر است. نافع: من اکنون نزد او می روم و پرسش هایی برای او مطرح خواهم کرد که هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پاسخ دادن آن ها قادر نیست. هشام: برو شاید او را شرمنده سازی.

نافع، در میان فشار جمعیت خود را نزد امام باقر علیه السلام رسانید و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل، زبور و قرآن را خوانده ام، حلال و حرام مذکور در آن ها را می دانم؛ نزد شما آمده ام تا مسائلی را بپرسم که جز پیامبر یا وصی او یا پسر پیامبر هیچکس به جواب آن پرسش ها قادر نیست.

امام باقر علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

— بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند سال فاصله بود؟

— مطابق رای تو پاسخ دهم یا مطابق رای خودم.

— مطابق هر دو رای پاسخ بده.

— به نظر من پانصد سال فاصله بود ولی به نظر تو ششصد سال.

— در قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین می خوانیم: ((و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهه یعبدون))؛ (۲) و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابر خدای رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم؟ سؤال من این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کدام پیامبری پرسیده است با این که بین او و عیسی پانصد سال فاصله بود؟ امام باقر علیه السلام در این وقت این آیه را که مربوط به معراج پیامبر است خواند: ((سبحان الذی

ص: ۲۰۲

۱- محمد، محمدی اشتهااردی، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم علیه السلام، نگاهی به زندگی امام باقر علیه السلام، تهران، نشر مطهری، ۷۴، ص ۴۰، ۴۱ و ۴۲.

۲- زخرف، آیه ۴۵.

اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله لنريه من آياتنا))؛(۱)

آيا منزه است خدايى كه بنده اش را در يك شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصى كه گرداگردش را پربركت ساخته ايم سيرش داد تا برخى از آيات و نشانه هاى خود را به او نشان دهيم.

سپس فرمود: يكي از نشانه هاىي كه خداوند به محمد صلى الله عليه و آله و سلم نشان داد اين بود كه هنگامى كه او را در شب معراج به بيت المقدس آورد پيامبران پيشين و پسين را نزد آن حضرت را حاضر كرد و در آن جا نماز جاعت برپا شد و همه آنان به محمد صلى الله عليه و آله و سلم اقتدا كردند، بعد از نماز جماعت حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم از آن ها پرسيد: بر چه چيز گواهي مي دهيد و چه معبودى را مي پرستيد؟ رسولان و پيامبران همگي پاسخ دادند گواهي مي دهيم كه معبودى جز خداوند يكتا و بي همتا نيست و تو رسول خدا هستى و ما عهد و پيمان خود را بر اين اساس با تو برقرار مي سازيم.(۲)

— درست فرمودى اى ابوجعفر، اکنون به من خبر بده از قيامت آن گاه كه آسمان ها و زمين دگرگون مي شوند در آن هنگامى كه مردم از حساب و كتاب فارغ گردند چه مي خورند و چه مي نوشند.

— نان سفيدى هست كه از آن مي خورند تا از حساب غافل گردند.

— آن ها در آن رويداد مخوف و هراس انگيز قيامت طبيعئا از خوردن و نوشيدن غافل خواهند بود.

— آيا آن ها غافل ترند يا آنان كه در درون آتش دوزخ قرار گرفته اند؟

— آنان كه در درون دوزخ معذب مي باشند طبعاً غافل ترند.

— خداوند از قول دوزحيان نقل مي كند كه به بهشتيان مي گويند به ما آب و غذا برسانيد. بنابر اين عذاب و بلا آن ها را از خوردن و آشاميدن باز نمى دارند، وقتى دوزحيان غذا خواستند ملائكه عذاب به آن ها از غذاي زقوم خواهند داد، وقتى آب مي خواستند به آن ها از آب سوزان دوزخ مي نوشانند.(۳)

ص: ۲۰۳

۱- اسراء، آيه ۱.

۲- روايت در تفسير قرطبي و تفسير فخر رازى و مجمع البيان از ابن عباس نقل شده و احتجاج، ج ۴، ص ۶۰۵ كه پيامبر در شب معراج از ارواح انبيا پرسيد وانگهي پيامبر مي توانست با ارواح در تماس باشد.

۳- واقعه، آيه ۵۲ و الدخان، آيه ۴۳. از غذاي زقوم دوزحيان خبر مي دهند.

راست گفتمی ای پسر رسول خدا، یک مسئله دیگر دارم به آن هم پاسخ دهید. امام باقر علیه السلام:

— آن چیست؟

— به من خبر بده خدا از چه زمانی بوده است؟

— «سبحان من لم یزل ولا یزال فردا صمدا لم یتخذ صاحبه ولا ولدا»؛ پاک و منزّه است آن خدایی که از ازل بوده و تا ابد خواهد بود خدایی که یکتا و بی نیاز است و همنشین و فرزندى ندارد.

مطابق پاره ای از روایات در این هنگام امام باقر علیه السلام به او رو کرد و فرمود: اینک من سئوالی از تو دارم مرا به آن خبر بده.

— آن چیست؟

— نظر تو درباره خوارج نهروان که علی علیه السلام آن ها را در جنگ نهروان به قتل رسانید چیست؟ با توجه به این که نافع به خوارج هم عقیده داشت؟ اگر بگویی امیرمؤمنان علی علیه السلام آنها را به طور عادلانه و به حق کشته از مذهب خود مرتد شدی و اگر بگویی علی علیه السلام به ناحق آن ها را به قتل رسانید با چنین نسبتی به علی علیه السلام کافر گشته ای!

نافع، خود را در بن بست عجیبی دید در حالی که سخت درمانده شده بود از آن جا دور شد. در این هنگام به امام باقر علیه السلام خطاب کرد و گفت: «انت و الله اعلم الناس حقاً حقاً» به خدا سوگند تو به حق و راستی آگاه ترین انسان ها هستی.

پس نافع نزد هشام آمد هشام پرسید: چه کردی؟ نافع گفت: سخن را کوتاه کن سوگند به خدا به راستی که این شخص امام باقر علیه السلام اعلم مردم است و به حق پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بر اصحابش سزاوار است که او را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود بدانند. (۱)

۴. مناظره های امام صادق علیه السلام

اشاره

طرح و مطالعه متون مناظره های امامان معصوم شیوه بحث و مناظره را به بهترین وجه به ما می آموزند به ویژه مناظره های امام صادق با گروه های مختلف جنبه کاربردی دارد و روش های مناظره را با آن گروه ها روشن می سازد که به چند نمونه اکتفا می شود.

ص: ۲۰۴

۱- محمد، محمدی اشتهاردی، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم علیه السلام، نگاهی به زندگی امام باقر علیه السلام، تهران، نشر مطهری، ۷۴، ص ۴۲ _ ۴۶.

ابن ابی العوجا یکی از سردمداران مادی گرای آن زمان است که مناظرات زیادی در قالب پرسش های متنوع با حضرت داشته است و نقل آن ها بسیار مفید به نظر می رسد:

۱- روزی با جمعی از هوادارانش خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و با طرح سئوالی به مناظره پرداختند. در نخستین کلام به یک اصل عقلایی و اسلامی اشاره کرد تا از خطر دستگاه قضایی در امان بماند او گفت: المجالس بالامانه (سخنان خصوصی در مجالس امانت است) حضرت فرمود: سئوال را مطرح کن، در امانی. عرض کرد: تا کی شما مسلمانان هر سال این صحرای سوزان و شوره زار را طی کرده و به این بنای سنگی روی آورده و پناهنده می شوید و این خانه از سنگ و گل ساخته شده را عبادت می کنید و در اطراف آن طواف کرده و ناله سر می دهید. هیچ حکیم و صاحب نظری چنین عملی را انجام نمی دهد، پس شما که اس و اساس این کار هستی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جدتان آن را تأسیس نموده و این مناسک را انجام داده حکمت آن را بازگو فرمایید.

امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تحقیقاً خدای متعال هر کس را گمراه کرد و چشم قلب او را کور نمود دین حق را سبک بشمارد و به آن پناهنده نگردد، در این صورت است که شیطان ولی و سرپرست و ارباب و قرین او می شود و پس از این که او را به سرچشمه هلاکت و ادار ساخت به حال خود رها می سازد، آگاه باش که کعبه خانه ای است که ذات مقدس متعال بندگانش را به عبادت در آن فرا خوانده و آنان را به تعظیم و تکریم و زیارت آن و ادار فرموده است تا آنان در این سرزمین شوره زار و تفتیده گرد هم آیند و در پرتو انجام مناسک حج، امتحان شوند و هم چنین این محل را فرودگاه تمام پیامبران و قبله نماز گزاران قرار داد، پس کعبه نمادی است از بهشت برین و راهی است به سوی جلب رحمت و مغفرت حق تعالی و این بیت رفیع از روی کمال اخلاص و صمیم ایمان ساخته شده و اکنون جایگاه عظمت و جلال و کبریائیت خدای رحمان می باشد و انگهی خالق جهان هزاران سال پیش از گسترش زمین، بیت الله الحرام را (به شکل جزیره کوچکی) در وسط کره زمین به وجود آورد، سپس از آن نقطه به تدریج زمین را گسترش داد: «ما خلق الله عزوجل بقعه فی الارض احب الیه منها»؛ خداوند معبدی را محبوب تر از آن در زمین نیافریده است، پس کعبه سزاوارترین مکان مقدسی است که اوامر و نواهی آفریننده جان ها و بدن ها، اطاعت گردد و از روی آوردن به کعبه که سنگ و گلی بیش نیست به هنگام نماز و عبادت پرستش حق کنند غافل از این که نماز گزاران در حال نماز به امر خدا با توجه به

سوی کعبه، آفریدگار یگانه را می پرستند و در سوره حمد می خوانند ((ایاک نعبد و ایاک نستعین)) ما مسلمان ها تنها و تنها تو را می پرستیم و از تو فقط کمک می طلبیم و بس، فلسفه توجه به کعبه به خاطر این است که قدیمی ترین معبد توحیدی است که به دستان با کفایت پیامبر بزرگ و یکتاپرستان زمین بنا گردیده است؛ همان گونه که قرآن می فرماید: ((ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکاً و هدی للعالمین)).(۱)

باتوجه به قدمت بیت عتیق و عبادت باری تعالی، این معبد، قداست فوق العاده ای یافته و در جهت ایجاد وحدت مسلمانان و تربیت نمازگزاران نقش به سزایی دارد، چرا که در زمان واحد میلیون ها تن با کلام واحد و زبان واحد با حضرت حق سخن می گویند پس کعبه نماد وحدت و رمز اتحاد مسلمانان جهان است. استلام حجر نیز رمز بیعت با ابراهیم خلیل است و برای یکتا پرستی بیعتی است با حضرت محمد برای آنان که در عصر بعثت حاضر نبودند.

مناظره امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه

ابوحنیفه و پیروان او چندین قاعده به نام های قیاس، استحسان و مصالح مرسله، برای استخراج احکام تعیین نمودند که حقیقت آن ها عمل کردن به رای انسان بود. آنان این قاعده ها را مانند کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدرک احکام قرار می دادند و آن کس که احکام را استخراج می کرد «مجتهد» و کار او را «اجتهاد» می نامیدند.

امام صادق علیه السلام با آن ها و ردّ عقایدشان از کتاب و سنت کمک می گرفت و به مقابله برمی خاست و آنان را شکست می داد. داستان زیر یک نمونه از این مناظرات است:

ابن جمع می گوید: به جعفر بن محمد وارد شدم، ابن ابی لیلی و ابوحنیفه نیز با من بودند، حضرت به ابن ابی لیلی گفت: این مرد کیست؟

— او مردی است که در دین بینا و با نفوذ است.

امام — شاید به رای خود قیاس می کند؟ سپس رو به ابوحنیفه کرد و فرمود: ای نعمان پدرم از جدم روایت کرده که رسول خدا فرمود: نخستین کسی که در امر دین به رای خود قیاس کرد ابلیس بود و خداوند متعال هر کسی را که به رای خود در دین قیاس کند در روز قیامت با ابلیس قرین خواهد کرد، زیرا شیطان به قیاس عمل نمود.

ص: ۲۰۶

سپس امام جعفر صادق علیه السلام از ابوحنیفه می پرسد: می توانی اجزای بدنت را قیاس کنی؟

— نه.

— پس می دانی که چرا خداوند سُوری را در دو چشم، تلخی را در گوش ها، خنکی را در بینی و گوارایی را در لب ها قرار داده است؟

— نمی دانم.

— خداوند متعال به لطف و فضل خودش بر فرزندان آدم علیه السلام چشم ها را به صورت پیه آفریده و نمک و شوری را در آن دو قرار داد تا پیه آن، دیده را نبندد و تلخی را در گوش ها قرار داده تا این که حشرات و حیوانات در گوش نروند که از مغز آن بخورند و آب را در بینی قرار داده تا این که نفس را بالا- و پایین ببرد و رایحه نیکو را بیابد و گوارایی را در ذائقه گذاشته تا این که انسان لذت طعام و نوشیدنی ها را درک کند.

سپس از ابوحنیفه در مورد کلمه ای که اولش شرک و آخرش ایمان است سؤال کرد؛ وی در پاسخ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: «لا اله الا الله». سپس فرمود: کدام یک نزد خداوند متعال عظیم تر است. قتل یا زنا؟

— قتل نفس.

— خداوند متعال در مورد قتل دو شاهد قرار داد و در زنا جز به چهار شاهد راضی نمی شود. و این، با قیاس تو متضاد است. سپس فرمود: به من بگو آیا بول نجس تر است یا نطفه؟

— نطفه. (منی)

— پس چرا منی پس از زوال عین نجاست با یک بار آب ریختن پاک می شود ولی بول را دو بار آب باید بریزیم تا پاک شود؟

— آیا نماز مهم تر است یا روزه؟

— نماز.

— پس چرا زن در حال حیض از نماز و روزه معاف اند ولی پس از پاک شدن واجب است روزه ها را قضا کند ولی نمازهای فوت شده قضا ندارد.

ابوحنیفه مبهوت شد. در ادامه این مناظره امام صادق علیه السلام سؤال های دیگری در مورد احکام از ابوحنیفه پرسیدند که وی نتوانست آن ها را با رای و قیاس پاسخ دهد. (۱) از جمله

١- بحار الانوار، ج ١٠، ص ٢٢٢.

آن پرسید آیا زن ضعیف تر است یا مرد؟ گفت: زن. فرمود: پس چرا ارث زن را نصف ارث مرد قرار داده است و به مرد سهمش دو برابر زن تشریح کرده است آیا با قیاس تو می سازد؟ گفت: خیر. پرسید: چرا خداوند دست دزدی را که ده درهم سرقت کرده حکم به قطع دست او کرده است ولی اگر کسی دست انسانی را قطع کند باید پنج هزار درهم دیه بپردازد؟ آیا با قیاس تو سازگار است؟... (۱)

مسلمان شدن عبدالله دیصانی

عبدالله دیصانی از دانشمندان عصر امام صادق علیه السلام بود ولی طبیعی مسلک بود و اعتقاد به وجود خدا نداشت. نام برده صیت و آوازه امام صادق علیه السلام را شنیده بود، روزی با راهنمایی دوستانش نزد آن حضرت آمد و گفت: مرا به معبودم راهنمایی کن.

امام صادق علیه السلام به جایی اشاره کرد و فرمود: در آن جا بنشین. عبدالله نشست در همین هنگام یکی از کودکان امام که تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد به اطاق آمد. امام فرمود: آن تخم مرغ را به من بده، کودک تخم مرغ را به امام داد. امام صادق علیه السلام آن را در دست گرفت و به عبدالله نشان داد و فرمود: ای دیصانی! این تخم مرغ را نگاه کن که از چند لایه پوشیده شده است: پوست کلفت، پوست نازک، سفیده که زیر آن پوست نازک قرار دارد و همچون نقره روان است، لایه چهارم زرده است که به شکل طلایی آب شده است ولی پوسته نازکی آن را دربر گرفته تا با آن نقره روان نیامیزد و آن نقره روان نیز با آن طلای زرد مایع، مخلوط نمی شود و به همین وضع باقی است نه سامان دهنده ای از میان آن بیرون آمده که بگوید من آن را ساخته ام و نه تباه کننده ای از بیرون به درونش رفته که بگوید من آن را تباه کرده ام و بر کسی روشن نیست که برای تولید «فرزند نر» درست شده یا برای تولید «فرزند ماده»، ناگهان پس از مدتی شکافته می شود و پرنده ای مانند طاووس از آن بیرون می آید آیا به نظر تو چنین تشکیلات ظریفی دارای تدبیر کننده ای نیست؟

عبدالله دیصانی در برابر این سؤال مدتی سر به زیر افکند سپس در حالی که نور ایمان بر قلبش تابیده بود سر را بلند کرد و گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست. (۲)

ص: ۲۰۸

۱- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

۲- احتجاجات .

ابوشاکر دیصانی از دانشمندان معروف عصر امام صادق علیه السلام و بنیان گذار مکتب دیصانیه بود. وی پیش از مسلمان شدن در صف منکران توحید قرار داشت و معتقد به خدای نور و ظلمت بود و همواره می کوشید تا با بحث های کلامی، عقیده خود را ثابت کند و اسلام را نقض نماید.

او روزی مقداری خاک و آب در داخل شیشه ای ریخت و پس از چند روز، حشرات و کرم هایی در داخل آن، تولید شدند. آن گاه به میان مردم آمد و چنین ادعا کرد: من این حشرات و کرم ها را آفریدم، زیرا سبب پیدایش آن ها من بودم بنابراین آفریدگار آن ها من هستم.

گروهی از مسلمانان این موضوع را به امام صادق علیه السلام خبر دادند، آن حضرت فرمود: از وی پرسید: تعداد کل حشرات داخل شیشه چقدر است؟ وانگهی تعداد نر و ماده آن چقدر است؟ وزن آن ها چه مقدار است؟ سپس از او بخواهید که آن ها را به شکل دیگری تغییر دهد، زیرا کسی که خالق آن هاست توانایی بر تغییر آن ها نیز خواهد داشت.

آن گروه با طرح همین پرسش ها با جعد بن درهم نیز مناظره کردند، او از پاسخ دادن در مانده شد و به این ترتیب نقشه اش نقش بر آب گردید.

یکی دیگر از مناظرات امام صادق علیه السلام گفت و گوی علمی او با دانشمندان مصری است که پس از مناظره به دین اسلام گروید. وی پسری داشت به اسم عبدالله که به او ابو عبدالله می گفتند، او منکر خدا بود و اعتقاد داشت که جهان هستی خود به خود آفریده شده است. برای اثبات سخن خود به جست و جوی امام صادق علیه السلام پرداخت، تا او را پیدا کند. گفتند آن حضرت در مدینه زندگی می کند لذا به مدینه مسافرت کرد. وقتی به مدینه رسید سراغ امام صادق علیه السلام را گرفت، گفتند: برای انجام مراسم حج به مکه مشرف شده است، از این رو به مکه رهسپار گردید تا به کنار کعبه رسید. مشاهده کرد امام صادق علیه السلام مشغول طواف کعبه است او هم به صفوف طواف کنندگان پیوست و از روی عناد به امام صادق علیه السلام تنه زد. امام با کمال ملایمت به وی فرمود: نامت چیست؟ گفت: عبدالملک (بنده سلطان). امام علیه السلام فرمود: کنیه تو چیست؟ گفت: ابو عبدالله. (پدر عبدالله) امام علیه السلام فرمود: این سلطان و ملکی که تو بنده او هستی از حاکمان زمین است یا آسمان؟ و پسر تو که بنده خداست آیا بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ هر پاسخی که بدهی محکوم می گردی، عبدالملک چیزی نگفت و از سخن امام قیافه اش را درهم کشید.

امام فرمود: آیا قبول داری که این زمین زیر و رو و ظاهر و باطن دارد.

— آری.

— آیا زیر زمین رفته ای؟

— نه.

— پس چه می دانی که در زیر زمین چه خبر است؟

— چیزی از زیرزمین نمی دانم، ولی گمان می کنم که در زیر زمین چیزی وجود ندارد.

— گمان و شک یک نوع درماندگی است.

— آن گاه امام به او فرمود: آیا به آسمان بالا رفته ای؟

— نه.

— آیا به مشرق و مغرب رفته ای؟

— خیر.

— عجب! تو که نه به مشرق رفته ای و نه به مغرب، نه به داخل زمین فرو رفته ای و نه به آسمان بالا رفته ای با آن همه جهل و ناآگاهی باز منکر خدایی. آیا شخص عاقل چیزی را که نمی داند انکار می کند؟!

— تاکنون هیچ کس با من این گونه سخن نگفته و مرا چنین در تنگنای استدلال قرار نداده است.

— امام علیه السلام در ادامه فرمود: بنابراین تو شک داری و معتقدی که شاید چیزهایی در بالای آسمان و درون زمین باشد یا نباشد؟

— آری، شاید چنین باشد. (به این ترتیب منکر خدا از مرحله انکار به مرحله شک و تردید رسید)

— کسی که آگاهی ندارد بر کسی که آگاهی دارد نمی تواند برهان و دلیل بیاورد.

— ای برادر مصری! مگر تو خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که در صفحه افق آشکار می شوند و به ناچار در مسیر تعیین شده خود گردش کرده و سپس باز می گردند، اگر خورشید و ماه نیروی رفتن دارند پس چرا بر می گردند و اگر مجبور به حرکت در مسیر خود نیستند پس چرا شب، روز نمی شود و به عکس، روز، شب نمی گردد؟ به خدا سوگند آن ها در حرکت و مسیر خود مجبورند و کسی که آن ها را مجبور به حرکت کرده از آن ها فرمانروا تر و استوارتر است.

شمس به گردش شده چون مستقیم ذلک تقدیر العزیز العلیم

قمر بین بی حرکت بس متین فآیه لمعشر المتقین

ص: ۲۱۰

وقتی گفتارها و استدلال‌های محکم امام علیه السلام به این جا رسید عبدالملک از مرحله شک به مرحله ایمان رسید و در حضور امام علیه السلام ایمان آورد و گواهی به یکتایی خدا و حقانیت اسلام و امامت حضرت داد و آشکارا گفت: خدا پروردگاری است که حکم و فرمانش فراتر از زمین و آسمان هاست و آن‌ها را نگه داشته است. (۱)

۵. مناظره امام هشتم علیه السلام با رؤسای مذاهب

از سوی مأمون خلیفه عباسی مجلس با شکوهی ترتیب داده شد تا روسای مذاهب در آن جلسه با امام هشتم به بحث و مناظره پردازند. در این مجلس جاثلیق (پاپ اعظم مسیحیان)، و راس الجالوت (رهبر یهودی‌ها) و هیربد (بزرگ پیشوای زرتشتیان) و عمران صابی (رهبر ستاره پرستان) و قسطاس (فیلسوف رومی) و تعدادی از متکلمان شرکت داشتند این محفل در طی سه سال برای نخستین بار در قرن سوم هجری در مرو (مرکز خلافت عباسی) منعقد شد. خوشبختانه تاریخ تا حدود قابل قبولی متن گفت و گوها را ثبت کرده است.

در این مجلس علمی، رجال دولت و شخص مأمون نیز حضور داشتند و هر کس در جایگاه تعیین شده نشسته بودند. امام هشتم علیه السلام وارد شد و در کنار مأمون در صدر مجلس قرار گرفت. مأمون خلیفه عباسی با نگاهی به جاثلیق گفت و گو را آغاز کرد گفت: آقای جاثلیق این شخصیتی که در کنار من جلوس کرده پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر از فرزندان فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب است، من دوست دارم با او سخن بگویم. جاثلیق گفت: چگونه با عالمی حرف بزنم که به دین او ایمان ندارم. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: ای جاثلیق اگر من با انجیل با تو احتجاج کنم قبول داری؟ جاثلیق: مگر می‌توانم آنچه را انجیل گفته نپذیرم به خدا سوگند علی رغم میل باطنی، به گفته‌های حضرت عیسی (اگر روشن شود از اوست) هر چه باشد گردن می‌نهم.

مجلس با گرمی آغاز شد، امام هشتم با کتاب انجیل به مصاف جاثلیق رفت و برخی از تناقضات آن کتاب را مشخص نمود فرمود: آقای جاثلیق به خدا قسم ما به حضرت عیسی ایمان داریم و ایرادی جز کمی روزه و نماز و ناتوانی اودر عبادت چیزی از آن حضرت سراغ نداریم.

ص: ۲۱۱

— به خدا سوگند با این اظهار نظر عملت را تباه و منطوق خویش را ضعیف گردانیدی و من تو را داناترین مسلمان ها می دانستم.

— چگونه چنین برداشتی از سخن من پیدا کردی؟

— از این که گفתי عیسی در عبادت ناتوان بود و کمتر به نماز و روزه می پرداخت در حالی که عیسی همه روزه روزه دار بود و شبها به عبادت و مناجات می پرداخت به گونه ای که شب ها نمی خوابید و تا صبح عبادت می کرد.

امام از این فرصت استفاده کرده فرمود: مگر معبودی جز خودش (یعنی حضرت عیسی) وجود دارد که قابل پرستش باشد؟ آیا خودش را می پرستید؟ یا خدای جهان را چرا که می دانید عابد هرگز معبود نمی شود؟

جائلیق در بن بست عجیبی قرار گرفت پس از سکوت کوتاهی معبود بودن حضرت عیسی را چنین توجیه و استدلال کرد که او چون مردگان را زنده می کرد و بیماری خوره (پیس) را شفا می داد بدین جهت معبودی است قابل پرستش.

حضرت در پاسخ فرمودند: «یسع» نیز کارهایی همانند حضرت عیسی را می کرد بر سطح آب راه می رفت و نابینایان و بیماران مبتلا به برص (پیس) را شفا می بخشید ولی قومش او را خدایش ندانستند و مورد پرستش قرار ندادند. «حزقیل» پیامبر نیز کار مسیحایی می کرد و سی و پنج هزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگ آن ها زنده ساخت، ولی به مرتبه خدایی نرسید.

جائلیق از پاسخ فرو ماند، امام هشتم برای حفظ شخصیت و حرمت او عنان بحث را به کتاب انجیل کنونی معطوف داشت و فرمود:

این کتاب، آن انجیل مقدسی که ذات اقدس الهی بر عیسی بن مریم نازل کرد نمی باشد، زیرا دست خوش تحریف و تغییر واقع شده است و دلیل آن همان تعدد اناجیل اربعه است، لطفاً با من از انجیلی سخن بگو که پس از یافتن مجدداً آن را از دست دادید و چه کسی این انجیل را برای شما نوشته است.

جائلیق: ما آن را تنها یک روز گم کرده بودیم تا آن که یوحنا و متی انجیل دست نخورده را برای ما آوردند.

امام هشتم علیه السلام در پاسخ فرمود: چقدر اطلاعات تو از سرگذشت انجیل و علمای آن اندک است، اگر موضوع به آن گونه که گمان می کنی باشد پس چرا درباره انجیل ها با یکدیگر اختلاف کرده اید؛ به خصوص درباره همین کتاب انجیلی که در دست شماست. اگر این

کتاب همان انجیل واقعی و اولیه باشد، دیگر نزاع و اختلافی در میان نبود. موقعی که انجیل اول مفقود گردید مسیحیان، نزد علمای خود شتافته و رفتند و اظهار نمودند که حضرت عیسی به قتل رسیده و کتاب انجیل را از دست داده ایم و شما علمای ما هستید چه در دست دارید: «لوقا»، «یوحنا» و «متی» گفتند: انجیل در سینه های ماست و آن را روزهای یکشنبه هر هفته سفر به سفر برای شما خواهیم خواند تا همه آن ها را گرد آوریم.

شکست جاثلیق و بهت و حیرت وی در میان دیگران، محسوس بود، امام برای این که زیاد خفیف و تحقیر نشود از وی دست کشید و رو کرد به راس الجالوت (بزرگ یهودی ها) و فرمود: چه دلیلی بر اثبات نبوت موسی دارید؟ راس الجالوت در پاسخ گفت: موسی اعجازی را به همراه خود آورد که هیچ کدام از پیامبران پیشین نداشتند. حضرت فرمود: نمونه آن را بیان کنید. راس الجالوت اظهار داشت: مثل شکافتن دریا و تبدیل عصا به اژدها و زدن یک ضربه عصا بر سنگ و دوازده چشمه بیرون آوردن و داشتن ید و بیضا در برابر بینندگان و کارهای خارق العاده ای که احدی از مخلوقات خدا قادر به انجام آن نمی باشند.

امام هشتم علیه السلام: راست گفتم این ها حجت و دلیل نبوت او بودند چون کارهایی انجام می داد که مردم از آوردن همانند آن ها ناتوان بودند. به من بگو آیا هر کس ادعای پیامبری کند و حجت هایی همانند موسی داشته باشد به طوری که دیگران از آوردن آن معجزات ناتوان باشند بر شما لازم نمی شود که او را تصدیق کنید.

— خیر؟ زیرا هیچ کس را در جایگاه موسی که مدعی معجزه است نمی پذیریم، مگر این که کارهای خارق العاده ای نظیر حضرت موسی به همراه بیاورد.

— چگونه به نبوت پیامبرانی که پیش از حضرت موسی بودند اعتراف دارید در صورتی که نه دریا را شکافته و نه عصایی را به مار تبدیل نموده و نه ید و بیضایی داشته اند؟

— پیامبرانی که در طول تاریخ اعمالی انجام می دادند که مردم نمی توانستند انجام بدهند یا ابزارهایی را به همراه داشتند که دیگران نداشتند حضرت موسی هم مثل آن ها را داشت ما چنین پیامبرانی را تصدیق داریم.

— پس چرا نبوت حضرت عیسی را تصدیق نمی کنید در صورتی که مردگان را زنده می کرد و کور مادرزاد را بینا و بیماری (برص) را درمان کرده و از خاک و گل پرنده می ساخت و به اذن الهی زنده می شد و پرواز می کرد.

— درباره عیسی بن مریم این نوع کارهای خارق العاده را شنیده ایم ولی با چشم ندیده ایم حضرت فرمود: مگر معجزات موسی را با چشم دیده اید، مگر نه این است که از

اصحاب مورد اعتماد حضرتش شنیده اید؟

— صحیح است.

— این هم مثل اخبار متواتر و کتمان ناپذیری است که از معجزات حضرت عیسی به ما رسیده است، پس چرا موسی را تصدیق نکرده ولی نبوت عیسی و معجزاتش را باور دارید و چرا نبوت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد را با آن همه معجزاتی که به گونه متواتر شنیده اید ایمان نمی آورید؟

راس الجالوت ساکت شد و آن گاه حضرت با سران سایر مذاهب بدین منوال به بحث و گفت و گو پرداخت که تمام آن در این کتاب نمی گنجد. (۱)

۶. مناظرات امام جواد علیه السلام

اشاره

مأمون از «طوس» به بغداد آمد و امام جواد را از مدینه به بغداد دعوت کرد و ازدواج دخترش ام الفضل را به آن حضرت پیشنهاد کرد، حضرت سکوت کرد. انتشار این خبر، انفجاری در میان بنی عباس به وجود آورد و اعتراضاتی برپا ساخت. مأمون عباسی جلسه ای ترتیب داد که در یک طرف امام جواد علیه السلام قرار داشت و یحیی بن اکثم در مقابل امام قرار گرفت و جمع کثیری از رجال سیاسی و فرهنگی هم حضور داشتند. مأمون خواست تا عظمت علمی امام جواد را نشان دهد و بدین وسیله آنان را ساکت نموده و دخترش را به عقد امام محمدتقی برساند و به اهدافی که در نظر دارد برسد. آنان به دلیل شهرت علمی یحیی بن اکثم را حاضر ساختند. یحیی به مأمون گفت: اجازه می دهید سؤالی در محضر ابوجعفر مطرح نمایم؟ مأمون گفت: از خود او اجازه بگیر. یحیی رو به امام نمود و پرسید: فدایت شوم اجازه می دهی پرسشی را مطرح سازم؟

امام فرمود: پرس. یحیی گفت: در مورد کسی که در حال احرام شکاری را به قتل برساند چه می فرمایید و حکمش چیست؟ حضرت فرمود: این مسئله صورت های فراوانی دارد که باید مشخص شود آیا این قتل در خارج از حرم بوده یا در داخل حرم، کشنده آن از حرمت این کار مطلع بوده یا از حرام بودن آن اطلاعی نداشته است، آیا به عمد و از روی قصد آن را کشته است یا از روی سهو و اشتباه مرتکب این عمل گردیده است. وانگهی باید دید قاتل از نوع بردگان بوده یا از آزادگان، آیا از نظر سنی صغیر و نابالغ بوده یا کبیر و

ص: ۲۱۴

بالغ، آیا اولین بارش بوده که چنین کاری کرده یا بار دوم بوده که در حرم صیدی را کشته، آیا این صید مقتول، از نوع پرنده بوده یا غیر پرنده، از حیوانات کوچک بوده یا بزرگ و آیا قاتل پس از قتل آن صید، از کار خود پشیمان شده یا قصد تکرار آن را داشته است. این عمل در شب صورت گرفته یا در روز، احرام وی به عنوان عمره مفرده بوده یا در حال احرام حج تمتع؟

این پرسش‌ها یحیی بن اکثم را متحیر ساخت و حاضران را مبهوت نمود که چگونه جوادالائمه در نه سالگی این گونه احاطه علمی بر فروع فقهی دارد و این سؤال را چنین عالمانه تشریح و شقوق آن را بیان می‌کند. ناتوانی و شکست در چهره یحیی بن اکثم نمایان گردید و زبانش به لکنت افتاد، به طوری که همه حاضران قدرت علمی امام جواد و شکست یحیی را به وضوح دریافتند. مأمون از امام تقاضا کرد که شخصاً صورت‌های مسئله را بیان کند. امام جواد علیه السلام فرمود:

بلی، اگر شخص محرم در حل (خارج از حرم) شکار کند و شکار از پرندگان بزرگ باشد، کفاره اش یک گوسفند است و اگر در داخل حرم کشته باشد، کفاره اش دو برابر است و اگر جوجه پرنده‌ای را در بیرون حرم به قتل برساند، کفاره اش یک بره گوسفندی است که تازه از شیر گرفته شده باشد و اگر آن را در حرم بکشد هم بره و هم قیمت آن جوجه را باید بدهد و اگر شکار از حیوانات وحشی باشد چنانچه گورخر باشد کفاره اش یک گاو است و اگر شتر مرغ باشد کفاره اش یک شتر است و اگر آهو باشد کفاره آن یک گوسفند است.

اگر هر کدام از این‌ها را در حرم کشته باشند کفاره اش دو برابر می‌شود و اگر شخص محرم کاری بکند که قربانی بر وی واجب شود، اگر در احرام حج تمتع باشد باید قربانی را در «منا» ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در مکه قربانی کند، کفاره شکار برای عالم و جاهل به مسئله و حکم آن، در این موارد یکسان است. منتها در صورت تعدد علاوه بر وجوب کفاره، گناه نیز کرده است ولی در صورت خطا و اشتباه، گناه از او برداشته شده است. کفاره شخص آزاد بر عهده خود اوست ولی کفاره برده و غلام به عهده صاحب و مالک او می‌باشد و بر کودک صغیر کفاره نیست ولی بر کبیر کفاره واجب است و عذاب آخرت از کسی که از کرده اش نادم شده و توبه کرده است برداشته می‌شود ولی آن که پشیمان نیست کیفر خواهد شد.

مأمون گفت: احسنت یا اباجعفر، خدا پاداش نیک دهد اکنون مناسب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی بپرسید. امام جواد علیه السلام به یحیی گفت: اجازه می‌دهی سؤالی بپرسم؟

عرض کردم فدایت شوم اختیار با شما است، اگر از جواب عاجز ماندم از حضرت عالی استفاده خواهم کرد. ابوجعفر فرمود: چه می گویی در مورد مردی که در بامداد به زنی نگاه می کند و آن نگاه حرام است و چون آفتاب بالا آمد آن زن بر وی حلال می شود و چون ظهر فرا رسد مجدداً بر او حرام می شود و چون هنگام عصر می رسد بر او حلال می گردد و چون آفتاب غروب کند باز هم بر او حرام می گردد و به هنگام طلوع فجر بر وی حلال می گردد؟ این چگونه زنی است و با چه چیز حلال و حرام می شود؟

یحیی گفت: به خدا قسم، من به پاسخ این پرسش راه ندارم و علت حرام و حلال شدن متناوب آن را نمی دانم و اگر صلاح می دانید از جواب آن هم ما را آگاه فرمایید.

امام جواد علیه السلام فرمود: این زن کنیز مردی بوده است که صبحگاهان مرد بیگانه ای به او نگاه می کند و چنین نگاهی حرام است و چون روز بالا می آید کنیز را از صاحبش می خرد و بر او حلال می شود چون ظهر فرا می رسد او را آزاد می کند، و مجدداً بر وی حرام می گردد و بعد از ظهر باز او را به حباله نکاح خود درمی آورد، بر او حلال می شود به هنگام مغرب او را «ظهار» می کند، بدین جهت بر وی حرام می شود، موقع نماز عشا کفاره ظهار داده، مجدداً بر او حلال می گردد و چون نیمی از شب می گذرد او را طلاق رجعی می دهد و از این رو حرام می شود و هنگام طلوع فجر به او رجوع می کند و آن زن بر وی برای چندمین بار حلال می گردد. (۱)

مناظره ای سیاسی از امام جواد

در منابع تاریخی از تشکیل مجلس دیگری برای مناظره امام جواد و یحیی بن اکثم یاد شده که در این مجلس، مناظره، جنبه سیاسی پیدا کرده است و می خواسته امام جواد علیه السلام را در بن بست سیاسی قرار دهد. وی در این جلسه می پرسد: نظر شما درباره این روایت چیست که نقل شده جبرئیل امین بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و اظهار داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند عزوجل سلام می رساند و از تو می خواهد که از ابابکر سؤال کنی که آیا او از من (خدا) راضی است یا نه، تحقیقاً من از وی راضی هستم؟

امام جواد علیه السلام پاسخ داد: هر گاه حدیثی نقل شد آن را به کتاب خدا عرضه بدارید، هر گاه موافق با قرآن بود قبول کنید و اگر مخالف بود قبول نکنید و این حدیث مطابق کتاب خدا

ص: ۲۱۶

نیست، چرا که خداوند می فرماید: ((و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد)) (۱) ما آدمی را آفریده ایم و می دانیم که در ضمیر و باطنش چه وسوسه هایی دارد و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.

با این حساب مگر برای پروردگار رضایت باطنی ابوبکر مخفی بوده تا به پیامبر مأموریت بدهد که آن را بپرسد؛ این عقلا محال است، خداوند از سرائر و ضمائر انسان ها آگاهی دارد.

یحیی بن اکثم پرسید: نظر شما درباره این حدیث که گفته شده مثل ابی بکر و عمر در روی زمین مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان است چیست؟

امام فرمود: این را هم باید درباره اش تامل کرد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته ای هستند که در تمام مدت عمرشان هیچ گونه معصیتی نکرده اند و لحظه ای از اطاعت پروردگار غافل نبوده اند، ولی آن دو مدتی در حال شرک و بت پرستی به سر برده اند و اکثر روزها پیش از مسلمان شدن در حال شرک گذرانیده اند، پس محال است که آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کنیم.

برای بار سوم پرسید: در حدیث آمده است آن دو از آقایان و بزرگان و پیران اهل بهشت می باشند؟

امام جواد فرمود: این روایت نیز منطبق با واقع نیست، چون اهل بهشت همگی جوان هستند و در میان آن ها پیری وجود ندارد و این روایت را بنی امیه ساخته اند تا با روایت رسول خدا مخالفت کنند، زیرا حضرت فرمود: «ان الحسن و الحسین علیهما السلام سیدی شباب اهل الجنة» (۲).

البته امامان معصوم هر یک مناظراتی مناسب با زمان خویش داشته اند، ولی در این جا به همین چند نمونه اکتفا می کنیم و همگان را به مطالعه مناظرات ائمه و اصحابش با ملحدان و منکران و علمای شیعه و اهل سنت دعوت می کنیم و امید است صاحب قلمی پیدا شود و تمام مناظرات را در یک مجموعه گردآوری کرده و در اختیار حوزه ها و فضلالی جامعه بگذارد.

ص: ۲۱۷

۱- ق، آیه ۱۶.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۶؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۳۲۲؛ اثبات الوصیه، ص ۲۱۷ و الاختصاص شیخ مفید، ص ۱۰۰.

فصل پنجم: سخنوری مبادی تصویری و تصدیقی آن

اشاره

ص: ۲۱۹

فن خطابه که از صناعات خمس است برای مبلغین و سخنوران از فنون دیگر اهمیت و ضرورت بیشتری دارد، زیرا برای تمام کسانی که دارای ایده و هدف الهی می باشند. سخنوری یکی از بهترین راه ارشاد و تبلیغ می باشد. در برخی از آیات قرآن، تبلیغ حکیمانه و مواعظ نیکو را عالی ترین رسالت برای داعیان الی الله می شمارد. قرآن می فرماید: ((ادع الی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم باللّتی هی احسن انّ ربّک هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین)).

دعوت حکیمانه به راه خدا شامل مناظره و بحث و گفت و گوی عالمانه و مباحثات مؤدبانه در عرصه گفتاری، رفتاری و نوشتاری نیز می شود، در این صورت از نیکوترین جدال که ضوابط آن در قرآن و احادیث مشخص گردیده باید استفاده کرد. در زیارت معصومین علیهم السلام ضمن این که بر اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد فی سبیل الله آنان شهادت داده می شود، تبلیغ رسالت ایشان در قالب دعوت حکیمانه و مواعظ نیکو نیز مورد تأکید و شهادت زائران قرار می گیرد، ولی مجادله احسن در زیارت نامه های مأثور مورد توجه قرار نگرفته است. یعنی گفته نمی شود و جادلت فی الله احسن الجدال بلکه در زیارت نامه تنها به جهاد و دعوت بر اساس حکمت و موعظه اکتفا شده است: «اشهد انک جاهدت فی الله حق جهاده و عملت بکتابه و اتبعث سنن نبیه»^(۱) و در زیارت جامعه می خوانیم: «ودعوتم الی سبیله بالحکمه و الموعظه الحسنه»^(۲). معلوم می شود آن چه از رفعت جایگاه برخوردار است شیوه دعوت بر اساس حکمت و موعظه حسنه است و جدال نیکوتر در ضرورت ها مورد استفاده قرار می گیرد، از این رو تنها به جهاد حکیمانه و مواعظ

ص: ۲۲۰

۱- مفاتیح الجنان، زیارت امین الله.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

نیکو و نستوه آن‌ها شهادت می‌دهیم. مجادله در قالب نیکوترین که همان مناظره مطلوب است اولاً و بالذات در دعوت انبیاء و اولیاء اولویت ندارد. و هنگام ضرورت و لزوم از آن استفاده می‌شود. ولی کار اصلی انبیا و اولیا، تبلیغ گفتاری بر اساس حکمت و موعظه نیکو است. در طول تاریخ هر جا زمینه مساعد می‌شد پیامبران و اوصیای آنان لب به سخن می‌گشودند. شیوه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه نیز همین بوده است.

اصول و مبادی تصویریه فن خطابه

اشاره

نخست باید به مبادی تصویریه و تصدیقیه این فن پرداخته سپس به سایر مباحث آن. اصول مبادی خطابه عبارتند از تعریف، موضوع، فایده و غایت که به صورت گذرا اشاره می‌شود.

۱. تعریف خطابه

تعریف بر دو قسم است: لغوی و اصطلاحی، خطابه در لغت به مفهوم سخن گفتن و ایراد سخن است و در اصطلاح فن اقناع و ترغیب، یا فنّ تصرف در عقل و احساس مستمعان از طریق جملات مهیج و فصیح و بلیغ به مقتضای حال و مقام به منظور اقناع و ترغیب به صورت مشافهه است یا به قول بوعلی سینا: «خطابه قوه و صنعتی است بر تکلف اقناع ممکن در هر یک از امور مفرده»^(۱). تعریف بوعلی قیودی دارد:

۱. «قوه» ملکه نفسانی است که منشأ صدور افعال و گفتار ارادی بدون تکلف در این فن است خواه از طریق آموزش قواعد فنی به اضافه تجربه و تمرین به دست آمده باشد، و یا به طور طبیعی و ارثی، لیکن این قوه اخص از استعداد خطابی است که در عموم یافت می‌شود. قوه اقناع در بسیاری از افراد هست لیکن اقناعی که از طریق ملکه خطابی پیدا می‌شود به تمرین و تجربه و تعلیم نیازمند است، به چنین ملکه ای صنعت اطلاق می‌شود.

۲. «تکلف» به اراده و اختیار قاطع تا پایان کار پرداختن، گفته می‌شود نه به انجام آن به صورت کلفت و مشقت و یا اجبار و اکراه.

۳. «اقناع ممکن» سعی و تلاش خطیب برای حصول تصدیق ظنی غالب در مستمعان می‌باشد مقصود از «امور مفرده» یعنی خطابه موضوع خاصی ندارد بلکه در هر موضوعی از موضوعات و مقوله ای از مقولات صورت می‌گیرد چون خطابه مثل جدل موضوع محدودی

ص: ۲۲۱

۱- ابن سینا، کتاب شفا (بخش خطابه)، دکتر محمد سلیم سالم، ج ۴، ص ۲۸.

ندارد، چنانچه کلمه و کلام از حیث صحت و اعتدال یا اعراب و بنا موضوع علم نحو و صرف باشد و تصور و تصدیق موضوع علم منطق است و از این روی و بنا بر این، تمام مسائل نحو و صرف و منطق روی این کلمه و کلام یا تصور و تصدیق می‌چرخد هر علمی موضوع مشخصی دارد طب درباره بدن بحث می‌کند و ریاضیات درباره عدد. «قوه» در تعریف بوعلی به منزله جنس است برای صناعات خمسه و «اقناع ممکن» فصل است که خطابه را از دیگر صناعات جدا می‌سازد چرا که «اقناع» خطابی با دلایل خطابه حاصل می‌شود.

مرحوم مظفر می‌گوید: خطابه علمی است که به واسطه آن جمهور مردم را می‌شود قانع ساخت، چرا که هر امری قابل اقامه برهان نیست و مردم همگی اهل برهان عقلی نیستند و انگهی اثبات همه موضوعات برای هر فردی با استدلال ممکن نیست. (۱) «ملکه» عبارت است از قدرت راسخه ای در نفس گوینده که می‌تواند در فنون گفتار تصرف و در نفس مستمع اثرگذار باشد و بر مرادش مخاطب را ترغیب و اقناع کند. اقناع بر دو قسم است: الف - اقناع علمی، منطقی، فلسفی، طبی و ... ب - اقناع شعری و خطابی.

در بخش اول برهان مخصوص عقلی و یا علمی به کار می‌رود تا اقناع حاصل گردد، به طور کلی برهان بر دو قسم است برهان لمی و انی. اولی از علمت به معلول دومی از معلول به علت پی بردن است. برهان شعری از قضایای خیالی و دلایل خطابی از مضمونات، مشهورات و مقبولات تشکیل شده است.

در خطابه: از برهان انی و لمی نیز در موارد خاص استفاده می‌شود چنانچه از مبادی برهان نیز خطیب می‌تواند برای دانشجویان منطق و فلسفه بهره مند گردد. لیکن به طور نادر و استثنایی اتفاق می‌افتد.

۲. موضوع خطابه

باید گفت خطابه مانند جدل موضوع خاصی ندارد، بلکه همه موضوعات قابل خطابه و مجادله می‌باشد.

۳. هدف

اقناع و ترغیب است؛ گوینده اول باید مستمع را اقناع نماید، سپس او را به هدفی که دارد ترغیب

ص: ۲۲۲

و تحریص کند. (۱) باید دید سخنوری چه شرایطی دارد.

شرایط یک سخنور

برای سخنوری شرایطی است که باید به نوآموزان و مبلغان از نظر گذرانیده سپس وارد عرصه خطابه شده و تصمیم بگیرند، البته در شیوه تبلیغ به صورت مناظره نیز این مسایل جاری است.

(۱) ایمان نظری و عملی به روش خطابه در تبلیغ و اثرگذاری و هدایت مردم و هم چنین عمل به محتوای سخن تا عالم بی عمل نشود و سخن از قلب خارج شده و بر دلها بنشیند.

(۲) آمادگی جسمی و روحی: از نظر حنجره قوی و روحاً آمادگی برای اتخاذ شغل خطابه و تحمل تمام مضرات و خطرات و فراز و نشیب آن، را داشته باشد.

(۳) ذوق و سلیقه، عشق و علاقه به سخنوری باعث می شود که در این مسیر مشکلات را هضم و موانع را هموار سازند.

(۴) تقیّد به آداب ظاهری مانند نظافت کفش و لباس و بهداشت دهان و دندان ضروری است چرا که عکس آن نفرت آفرین است.

(۵) دارای محاسن و مکارم اخلاق باشد، محاسن اخلاق در برخورد کلامی و معاشرت معمولی با مردم صورت می گیرد، ولی مکارم اخلاق مانند عفو و گذشت و خوبی کردن به کسانی که بدی کرده اند. در این راستا پیغمبر به کسی که از اقوام و دوستان شکایت داشت که به او توهین می کرد فرمود: «صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ و اعف عن من ظلمك واعط من حرمك و احسن بمن اساء عليك»، (۲) قرآن می فرماید: ((و لا تستوی الحسنه و لا السيئه اذفع بالتي هي احسن فاذا الذی بینك و بينه عداوة كأنه ولی حمیم)) (۳) مؤمن با مخالفان باید رئوف باشد.

(۶) دعوت باید صرفاً برای پیشبرد راه خدا باشد: ((و من احسن قولاً- ممین دعا الی اللّٰه و عمل صالحاً و قال انّی من المسلمین))، (۴) اخلاص، عامل مهمی در پیشبرد تبلیغ است.

ص: ۲۲۳

۱- تفصیل مطلب را به کتاب «در باره سخن و سخنوری» از نگارنده مراجعه فرمایید. انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ چهارم.

۲- المستدرک الوسایل، ج ۱۵، ص ۲۵۲.

۳- فصلت، آیه ۳۵.

۴- فصلت، آیه ۳۴.

۷) مجهز شدن مبلغان به علوم مقدماتی چون آموختن ادبیات و معانی بیان و بدیع و در یک کلام آشنایی با فن سخنوری و ذخیره ساختن مایه های علمی که در این فن ضرورت دارد، از علوم قرآنی حدیثی تاریخی و نقضاً مطالبی از علوم طبیعی تا مسائل اجتماعی عبرت های روزگار و اشعار نغز و مسایل حکمت آمیز.

۸) آشنایی با فرهنگ و تحولات زمان و هماهنگی با آن در کیفیت محتوا و آهنگ و ادبیات روز و علوم زمان که فرمودند «العالم بزمانه لایهجم علیه اللوابس». به قول شاعر:

به تقلید گویندگان کهن

نکردم گنه گر نگفتم سخن

سخنگوی باشد زبان زمان

که حال زمان را بود ترجمان

زمان را کسی ترجمانی کند

که با منطقتش همزبانی کند

درخت کهن پایدش بوی مرگ

به پیوند تو نو کند بار و برگ

کهن تا نگشتی نو آموز باش

به هر روز دارای آن روز باش

۹) طرح موضوع واحد و پرورش آن در خطابه به فرموده قرآن: ((قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادا))، موعظه واحد می تواند مؤثر باشد. با طرح کثرت موضوعات و تکرار پندیات در یک سخنرانی نه اقناع حاصل می شود و نه ترغیب. پس مفید نیست؛ چرا که سخنرانی تنها اطلاع رسانی نیست بلکه طرح معلومات به روش خاص برای حصول اقناع و ترغیب مستمعان است.

۱۰) مطالعه کافی و عمیق در هر موضوعی از موضوعات سخنرانی، به قول مرحوم فلسفی بیست ساعت مطالعه برای یک ساعت سخنرانی، آن هم به گونه ای بررسی کرده باشد که محتوای سخن را هضم و جذب کرده و با روانش متحد کرده باشد تا در سخن تجلی کند.

در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل

هر که می خواهد ببیند در سخن بیند مرا

(۱۱) در نظر گرفتن مناسبات سیاسی و اجتماعی روز، بلکه حوادث جهان اسلام، رعایت مقتضای حال و مقام که از ضروریات تبلیغ مؤثر و کامیاب است.

(۱۲) مطالعه کتاب های ادیبان و آشنایی بانثر و اشعار زیبا همراه با محتوای پر بار کلام آنان.

(۱۳) بر خطیب لازم است از تجربیات سایر سخنوران و استفاده از سبک و آهنگ آنان با شنیدن سخنرانی ها، کمال استفاده را بکند و قبل از گویندگی شنونده خوبی باشد.

(۱۴) سخنور باید دارای تقوا صداقت و صراحت لهجه باشد و در گام نخست خود عامل

ص: ۲۲۴

به گفته هایش باشد تا از مخاطبان انتظار پیروی داشته باشد.

۱۵. ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)) (۱)؛ این آیه خطاب به تمام مؤمنان و مؤمنات است بدون شک مبلغان و آمران به معروف و ناهیان از منکر به طریق اولی باید عامل به گفتار و مواظب باشند و گرنه تأثیر مأمولی نخواهد داشت. از همه مهمتر گفتار باید از روی علم و معرفت باشد به ویژه اگر به خدا و پیامبر و اسلام نسبت داده شود. قرآن در آیات متعددی این نوع گفتار را محکوم می سازد: ((أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)) (۲).

((الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ)) (۳).

در آیه دیگر می فرماید: ((وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ)) (۴) اصولاً- گفتار مبلغان در منبر و محضر باید دقیق و حساب شده و قرآنی باشد که قسمتی از آیات آن را به اجمال می آوریم:

۱_ ((فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَيُقِيمُوا قَوْلًا سَدِيدًا)) (۵)؛ ((وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا)) (۶).

۲_ ((قولا- بلیغاً)) (۷) ۳_ ((و قل لهم قولا- میسوراً)) (۸) ۴_ ((و قل لهما قولا کریماً)) (۹) ((و قولا- معروفاً)) (۱۰) ((و عملاً صالحاً)) (۱۱)؛ گفتار نباید لغو و رکیک باشد بلکه باید محیط تبلیغی را بهشتی نماید. ((لایسمعون فیها لغواً و لا تأثیماً الا سلاماً)) (۱۲)؛ سخن زشت و منکر نباشد ((و انهم لیقولون منکراً من القول و زوراً)) (۱۳)؛ ((انه لقول فصل و ما هو بالهزل)) (۱۴)؛ گفتار محفوظ است: ((ما یلفظ من قول الالذیه رقیب عتید)) (۱۵)؛ ((و هُودوا الی الطیب من القول)) (۱۶)؛ ((قولاً ثقیلاً)) (۱۷).

ص: ۲۲۵

۱- صف، آیه ۳.

۲- اعراف، آیه ۲۸.

۳- انعام، ۹۳.

۴- نور، آیه ۱۵.

۵- نساء، آیه ۹.

۶- نساء، آیه ۸.

۷- نساء، آیه ۶۳.

۸- اسراء، آیه ۲۸.

۹- اسراء، آیه ۲۳.

۱۰- احزاب، آیه ۳۲.

۱۱- فصلت، آیه ۳۳.

۱۲- واقعه، آیه ۲۶.

۱۳- مجادلہ، آیہ ۲.

۱۴- طارق، آیہ ۳.

۱۵- ق، آیہ ۱۸.

۱۶- حج، آیہ ۲۴.

۱۷- مزمل، آیہ ۵.

پس گفتار باید:

۱- محکم، متین و با سند باشد؛ ۲- معروف، نیکو و خوش آیند باشد؛ ۳- گفتار باید رسا و مقصود متکلم را برساند تا سخن قابل فهم و آسان باشد از نظر محتوا هم نباید توقعات سخنگیرانه از مخاطب باشد، مثلاً لازم نیست گفته شود برای توبه کردن باید گوشت بدن ذوب شود و گوشت و پوست جدیدی بروید، بلکه ندامت از گناه و ملامت خویش و جبران آن کافی است. ۴- زیباترین سخن از نظر الفاظ و عالی ترین از جهت محتوا؛ ۵- سخن لغو و گناه نباید باشد مانند بدگویی از اشخاص پاک و هتاکی نسبت به گروهها و احزابی که محکوم به اسلامند، البته حرف باطل را نقد کردن زهد که باشد مطلوب است؛ ۶- سخن نباید منکر و زشت و دروغ و باطل باشد. و کفی با المرء کذباً ان تحدّث بکلّ ما سمّعه.

در دروغ بودن یک انسان کافی است از اینکه هر چه شنید باز گو سازد.

۶. گفتار باید صریح و جدی باشد و از هزل و شوخی های رکیک جدا گردد.

۷. قول طیب و پاکیزه گفتاری است که از هر گونه غرض ورزی و آلودگی پیراسته باشد.

سخن باید ارزشمند و گرانسنگ باشد. گوینده باید توجه داشته باشد عین گفته های او ضبط و نگهداری می شود و انسان در برابر گفتارش مثل کردارش مسئولیت دارد: ((انّ السّمع و البصّر و القو ادکل اولئک کان عند مسؤلاً)) (۱).

و پیش از آن نخست به شرایط سخنوری توجه کند اگر مبلغی استعداد ذاتی و طبیعی نداشته باشد و آهنگ گرم و حنجره قوی و جذابی ندارد راه دیگری را برای تبلیغ انتخاب کند مثل کلاسرداری و با تخته سیاه کار کردن یا از طریق نوشتاری یا اجرای برنامه های هنری و یا دعوت از سخنرانان موفق و بسترسازی برای سخنرانی آنان، خدمت کند و یا در مواقع مناسب هر بار حدیثی را مطرح کرده و مسائل شرعی را باز گو سازد.

کسی می تواند سخنور موفق شود که تمام شرایط در وی جمع شده باشد.

مشخصه های اسلوب خطابه

چون در فن سخنوری هدف اقناع و ترغیب است ناگزیر باید سبک و اسلوب خاصی

ص: ۲۲۶

تعقیب شود همان گونه که شاعران و نویسندگان زبردست نیز هر کدام شیوه و روش مخصوصی دارند که با ذوق و استعداد و ظرفیت و توان آنان مناسب است. سخنوری نیز از این قاعده مستثنا نمی باشد. خطیب قطع نظر از اعتدال خلقت و زیبایی منظر و حنجره گیرا باید در خطابه از سبک و اسلوب مخصوصی پیروی کند گرچه برخی از سخنوران در خطابه سیاسی نبوغ دارند و بعضی در سخنوری اجتماعی و حفلی و گروهی در سخنرانی های علمی و جمعی و گروهی در سخنرانی های اخلاقی و توصیفی، گروهی و در اداره مجالس سوگواری تخصص دارند و بعضاً در روضه خوانی و تکیه به صوت می توانند رشد قابل توجهی داشته باشند. در هر حال اسلوب خطابی دارای شاخصه هایی است که باید رعایت شود. مشخصات اسلوب خطابی را در پنج اصل می توان خلاصه کرد:

الف) اطناب؛ نه ایجاز و نه تطویل

ب) روشنی مفاهیم و عبارات؛

ج) عرضه خوب؛

د) شورانگیزی؛

ه) رعایت مقتضای حال و مقام.

اطناب چیست؟

اطناب در نقطه مقابل تطویل و ایجاز قرار دارد، چرا که اگر سخنرانی به تطویل منجر شود باعث خستگی و مخل بلاغت است و اگر موجز باشد مخل به فصاحت است.

بنابراین اطناب حد وسط بین ایجاز و تطویل است در عین این که باید از مطالب و عبارات حشو و زواید و پراکنش های ناروا پرهیز شود تا ارتباط کلام گسسته نشود و فهم آن برای مستمعان سنگین نیاید و موجب تشویش مستمعان نشود که مخل به فصاحت است و نه تطویل که باعث ملالت است (۱). اکنون باید دید اطناب چیست؟ اطناب تکرار یک موضوع و معنا در قالب های مختلف و تعبیرات شیرین و متنوع است تا مطلب در اذهان شنوندگان بنشیند و مقصد روشن گردد. البته تکرار معنا نباید با تکرار عین جملات و کلمات گفته شده بلکه باید در قالب های متنوع و عبارت های مجزا صورت گیرد؛ مثلاً

ص: ۲۲۷

۱- در بعضی از مجالس بیش از یک ربع سخن گفتن تطویل است. گاهی مقتضای مقام روضه خوانی است نه سخنرانی.

آن معنا گاهی به زبان شعری تکرار گردد و زمانی در قالب قول حکیم و دانشمندی و هم چنین در ضمن حدیث و آیه ای و قول مفسری حتی در شکل بیان استدلال، تمثیل، تشبیه، طنز و داستان بیان گردد تا از هر جهت دردل مستمعان بنشیند. نمونه آن را می توانید در خطبه جهاد نهج البلاغه مطالعه کنید: «ان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه اولیائه... به».

وضوح معنا و عبارات

دومین رکن اسلوب سخنوری وضوح محتوای سخنرانی و روشن بودن عباراتی است که باید محتوا را تبیین نماید؛ یعنی جمله ها و عبارات ها، سلیس و روان و مفهوم باشد و از کلمات و جمله های نامأنوس و پیچیده اجتناب شود و گرنه مدعا روشن نخواهد شد. خطیبی می گفت جنگ و جهاد عبارت است از: «مصارعت فلسفی و ارادی علی سبیل کلیه». یا در خصوص حلال شدن گوسفند سؤالی شد عالمی جواب داد: «در صورتی که به وسیله آلت حدیدیه قطع اوداج اربعه با ذکر بسمله مستقبلا الی القبله تحقق یابد حلال می شود و الا محکوم به حلیت نیست».

وانگهی موضوع بحث نیز از مسائل مشکل و پیچیده نباشد که از سطح افکار عمومی و گوینده بیرون باشد، چرا که مستمعین، اکثراً افراد معمولی می باشند بحث اراده و مشیت و «جبر و اختیار» و قضا و قدر، دلایل تجرد روح، مناط علیت شبهه این گونه از معضلات مسائل کلامی و فلسفی است.

تا سر حد ممکن از طرح موضوعات غامض و غیرقابل فهم برای عموم باید پرهیز کرد مگر در مجالس خاصی که اکثریت قریب به اتفاق افراد تحصیل کرده باشد همگی مهندس یا دانشجویان کلام و فلسفه و یا علما و فضیلابی دین باشند. در تعبیرات از جملات مبهم و چندپهلوی باید اجتناب کرد جز در سخنرانی های سیاسی و در اشعار و نثر نوشتاری، سلیس بودن عبارات ها غیر از عامیانه و ساده بودن است. بلکه تعبیرات در عین روشنی باید از استحکام و صلابت و زیبایی و تازگی و طراوت برخوردار باشد.

عرضه خوب

حسن عرضه مربوط به چینی منطقی و عاطفی مطالب است. فروشندگان هنرمند گاهی گوشت یا میوه ها و سایر کالاها را به قدری عالی می چینند که انسان هوس خرید

می کند. در سخنرانی نیز باید هر چیزی جای خودش قرار بگیرد، خطبه، آیه، مقدمه، ذی المقدمه، اطناب با تعبیرات متنوع، دلایل خطابی، حسن تفنید، نتیجه گیری، شورانگیزی، حسن خاتمه و گریز به ذکر مصائب. هر چیزی به جای خویش نیکوست.

از آیه ((ادع الی سبیل ربک بالحکمه))، چنین بر می آید که چنین مطالب در دعوت نیز باید حکیمانه باشد و متن سخنرانی هم توأم با مواعظ نیکو و مجادله احسن باشد لیکن با حفظ تداعی معانی، تشریح موضوع به صورت مطلوب صورت گیرد. یعنی رعایت اصول سخن پیوندی، وانگهی عرضه خوب تنها در چنین حکیمانه مطالب نیست بلکه آهنگ جالب و رعایت آداب ظاهری و باطنی، ادای عبارات به شکل مطلوب و سخن سرایی با آهنگ گرم، رعایت جزر و مد صوتی، اجتناب از یکنواخت صحبت کردن، چاشنی طنز و ذوقیات بر آن افزودن، ذکر تاریخ های معتبر و توجه به رویدادها و تطبیق با حوادث عینی و ملموس زمان و نتیجه گیری مفید تا مستمعان با دست پر مجلس را ترک گویند و احساس کنند یک مشکل قرآنی، اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و روحی و علمی آنها برطرف شده و تکرار مکررات نبود.

شورانگیزی و حماسه سازی

شورانگیزی در سخنرانی به منظور تحریک عواطف و ترغیب احساسات است که معمولاً در اواخر سخنرانی صورت می گیرد برای رسیدن به این مقصد خطیب از جملات مهیج و خیال انگیز و محرک باید استفاده کند. اقناع عقل با دلایل خطابی است ولی ترغیب و تحریک دل با جملات احساس برانگیز و محرک عواطف صورت می گیرد. جلب توجه به آداب نیکو و لحن گیراست، چرا که زبان خطابه بیشتر زبان احساس است نه برهان و تمرین بسیار و ذوق سرشار و قوه ارتجال و مواعظ روح انگیز لازم دارد. در قرآن آیات شورآفرین فراوان است مانند: ((الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله)) (۱) این آیه «فضیل عیاض» راهزن معروف را منقلب ساخت یا آیه ((لوانز النا هذا القرآن علی جبل لرئته خاشعا متصدعاً عن خشیه الله)) (۲).

ص: ۲۲۹

۱- حشر، آیه ۲۱.

۲- حدید، آیه ۱۶.

رعایت مقتضای حال

مخاطب شناسی، زمان شناسی آشنای با جوّ موجود محیط و کشور می تواند مقتضای حال و مقام را به سخنور الهام کند که گفته اند هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. در مجالس مردان از فلسفه حیض و نفاس و یا شوهرداری نباید حرف زد در محفل فقها درباره حرمت شراب و قمار صحبت کردن عدم توجه به مقتضای حال است. سخنران باید مستمع را بشناسد و عقده های آنان را بگشاید انگیزه تجمع و فلسفه تشکیل جلسه را بداند. مرحوم فلسفی می گفت: سخنوری در مجلسی آیه ای را که یهودی را تبرئه می کند و مسلمان فاسقی را محکوم می سازد مطرح نمود، یکی از شنوندگان گفت: آقا در این موقعیتی که اسرائیل دارد فلسطینی ها را می کوبد شما یهودی را تبرئه می کنی خشمگینانه مجلس را ترک کرد. این گفته خلاف مقتضای حال بود در میان مستمندان از ثروتمندان تعریف کردن با حال و مقام نمی سازد چنان چه در میان ثروتمندان از «ثروت» بدگویی نمودن نیز با مقتضای حال در تضاد است. در مجلسی که برای شهادت ائمه منعقد شده است حدیثی از آن امام و نقل کرامت و فضیلتی تا مقدمه روضه خوانی باشد کافی است، مجلسی که مستمعان عجله دارند تنها باید به ذکر مصیبت بسنده شود، یا حدیثی و گرنه سخنرانی نا مطلوب و عدم رضایت مستمعان را بر می انگیزد.

اجزای سخنرانی

اشاره

ارسطو معتقد است که برای سخنرانی چهار رکن است: الف) مقدمه ب) عرض موضوع ج) تدلیل د) خاتمه. اگر مقدمه مناسب با ذی المقدمه نداشته نباشد و یا فاقد استحکام و جذابیت باشد چنین سخنوری مستمعان را از دست می دهد. هدف از مقدمه سه چیز است: یکی جلب توجه مستمعان، دوم استمالت و تألیف قلوب آنان، سوم برانگیختن و ترغیب شنوندگان به موضوع.

الف. شرایط درآمد خوب

اشاره

۱) تناسب باذالمقدمه ۲) هدفمند و روشنگر بودن ذی المقدمه ۳) کوتاه و رسا و جذاب ۴) از مسلمیات و مقبولات مستمعان و یا از نوع مطالب علمی و عرفی و از ارتکازات فطری باشد، زیرا مقدمه اگر اختلافی باشد نمی تواند مستمع را برای گوش دادن اصل موضوع آماده نماید. باید از نوع وفای به عهد، نظم حاکم بر اجزای جهان، قبح دروغ و ستمگری و

حسن صداقت و دیگر مقدمات معقول باشد که برای گوش دادن اصل موضوع آماده نماید. ۵) تعبیرات مقدمه روشن و زیبا و با صلابت باشد نه مبهم و موجز. وانگهی سخنران بر خطبه و محتوا و الفاظ مقدمه باید مسلط باشد تا ذهنش برای طرح ذالمقدمه و سایر مطالب آماده شود. به هر حال مقدمه در سخنرانی برای سخنران و مستمع غالباً ضروری است ولی گاهی حذف آن مطلوب می باشد.

ضرورت و عدم لزوم مقدمه

الف) سخنور اگر مبعوض و مورد خشم مخاطبان باشد، گاهی تبلیغات ناجوانمردانه و تهمت و افترای دشمنان یا دوستان نادان سخنوری را در نظر مستمعان ملکوک و مبعوض می سازد، در این صورت سخنور با مهارت باید عواطف مستمعان را با خود همراه سازد.

مقدمه قطع نظر از مطالب قطعی و مقبول باید رنگ عاطفی هم داشته باشد تا ذهنیت مستمع را برای پذیرش موضوع آماده تر سازد، مثل این که بگویی برخی مرا ضدولایت می شمارند و حال آن که در راه تثبیت ولایت لطامات زیادی خورده ایم. هر مدعا دلیل می خواهد. مخالفان من محکوم اند، چرا که بی دلیل مرا متهم ساخته اند.

مقدمه برای آمادگی اذهان است جهت استماع، فرصت اقامه برهان نیست به این علت باید مقدمه از بدیهیات و مسلمات باشد تا مستمع برای ذالمقدمه آماده پذیرش گردد گاهی با اشعار نیز می شود جلب توجه کرد مانند بو علی سینا:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

یکی از نمونه های برجسته این فن، مقدمه خطبه امام سجاد در شام است که نخست، اصل و تبار خود را متذکر می شود سپس شعار «أنا بن مکة و منی انا بن زمزم و صفا انا بن من حمل الرکن باطراف الرداء» سر می دهد و اذهان را پاک سازی و مجذوب می کند.

ب) موضوع مورد اکراه مستمع باشد؛ سخنور، مبعوض نیست، بلکه موضوع در نظر مستمعان مطلوب نمی باشد: مثل مسئله حجاب در میان بدحجابان و ولایت فقیه در میان بدخواهان. باید با یک مقدمه ای نخست شخصیت زنان را در اسلام علل بدحجابی در میان بانوان را مطرح نمود یا بحث ولایت فقیه در میان مخالفان، مقدمه و فضا سازی می خواهد.

ج) طرح یک مسئله تکراری؛ با یک مقدمه باید اهمیت موضوع را جلوه دهد و فلسفه تکرار آن را شرح نماید که از زاویه دیگری بحث می کند.

د) دفع شبهات پیش بینی نشده، مثل مقدمه خطبه همام پیش از بیان صفات متقین رفع شبهه می نماید تا گمان نشود که متقین یک تافته جدا بافته اند از آن هنگام که در رحم مادر بوده اند از متقین محسوب می شوند. مانند رجبعلی خیاط که به زعم ساده لوحان با لگد زدن در رحم به مادرش فهمانید که مال حرام وارد خانه شده است در صورتی که جز معصومین احدی نمی تواند چنین باشد و هرگز چنین کرامتی از ائمه اطهار در شکم مادر نیز نقل نشده است و برای احدی از بزرگان دین اتفاق نیافتاده است. چنین در رحم مادر از اولیای خدا نیست و فهمش از حیوان هم کمتر است باید بیرون بیاید و ریاضت بکشد تا از اولیای الهی شود. (۱)

گرچه پس از بیان ارکان خطابه مهم ترین مسئله که رعایت آن در خطابه لازم است وجود مقدمه می باشد که به منزله زمینه سازی برای توجه به سخنرانی است، ولی در بعضی از موارد همین مقدمه نه تنها ضرورت ندارد بلکه باید حذف گردد.

آن جا که حذف مقدمه مطلوب است

مواردی که مقدمه در سخنرانی لازم نیست و باید حذف کرد ذیلا می آوریم:

یکم- توجه شدید مستمع به اصل مطلب مانند بیان خبری یا حل مشکلی، یا مستمعان در انتظار نقل پیامی و یا افشای مسئله ای یا ذکر مصیبتی می باشند مقدمه چینی نامطلوب است و مخاطبان آمادگی برای شنیدن درآمد را ندارند.

دوم- نداشتن وقت کافی برای مقدمه؛ یک ربع بیشتر وقت نیست، باید به اصل مطلب بسنده شود.

سوم- ضیافت های عمومی که مردم برای میهمانی و حرف شام و نهار آمده اند نه استماع سخنرانی.

در بعضی از موارد هم وجود و فقدان مقدمه یکسان است؟

در خطابه ای که سخن از واقعیت های محسوس و ملموس جامعه است و انسان بخواهد از آثار، نتایج و آفات آن واقعیت عینی را بازگو سازد، طرح مقدمات ضرورت ندارد؛ مثلاً خصلت مردم کرد، عرب و عشایر یا خصوصیت های ماه مبارک رمضان و محرم، ماجرای بعثت.

ص: ۲۳۲

ویژگی های مقدمه مطلوب

الف) صلابت لفظ و معنا: در آمد سخن گذشته از این که با فکر و فرهنگ مستمع دمساز باشد از جمله بندی های زیبا و دل نشین باید استفاده شود. مقدمه پیش در آمد موسیقی است باید ذهن مستمع را آماده سازد.

ب) رعایت اصل تناسب با موضوع و به ویژه مقتضای حال و مقام

ج) مقدمه از لحاظ زمان هم با ذالمقدمه متناسب باشد اگر بیست دقیقه خطابه است سه دقیقه مقدمه باشد.

د) پیراستگی از اظهار ضعف و تذلل - نباید به جای حسن مطلع در مقدمه از ناتوانی خود سخن بگوید به جای تواضع به تذلل بگراید.

گرچه مقدمه شکل مخصوصی ندارد تا خطیب خود را در آن محدود سازد و آن چهارچوب را انتخاب کند، بلکه آزاد است که به تناسب موضوع برای سخن خود مقدمه ایجاد کند؛ در عین حال بدون شرایط هم نیست.

انواع مقدمه

بنابر آنچه بر زبان خطبای سلف متداول گشته انواع مقدمه به شرح ذیل است:

۱- مقدمه افتتاحیه.

۲- مقدمه ادیبانه با شعر و نثر زیبا.

۳- مثل معروف و یا گفته حکیمی یا آیه و حدیث مناسب.

۴- اشاره به زیارت امام حسین با السلام علیک یا ابا عبدالله.

۵- حمد و ستایش خدا و درود بر محمد و آلش.

۶- بسترسازی برای طرح موضوع و بیان مقصود.

۷- مقدمه به صورت تقسیم موضوع و تعیین حدود آن و مشخص کردن بحث مورد نظر.

۸- براءت استهلال با سخن حکمت امیز، مثل رایج، آیه، بیت، حدیث.

۹- برای تقریب ذهن و فهم ذی المقدمه.

۱۰- برای دفع شبهه احتمالی مانند مقدمه خطبه متقین (خلق الخلق حین خلقهم) مقدمه خطبه همام که می خواهد تساوی در

خلقت بشر و ممتاز شدن برخی از آن‌ها به حسن اختیار را برساند.

۱۱- شکل تفنید؛ مثلاً با نقد گفتار مخالف سخن را آغاز کند؛ یعنی با کلامی از خصم مقدمه را شروع می‌کند؛ مثلاً می‌گویند رسول اکرم از دنیا رفت ولی وصیتی در مورد

ص: ۲۳۳

خليفة بعد از خودش نكرد و حال آن كه در زمان حيات به هر كجا كه مي رفت جانشيني مي گذاشت وانگهي مؤمنان را همواره به وصيت امر مي كند. وصايای حضرت علي و اصحاب هنگام موت بسيار است.

ب. موضوع

اشاره

دومين ركن خطبه طرح موضوع است. خطيب بايد مدعای خود را به بهترين وجه مطرح ساخته و پرورش دهد، اگر در سخنرانی موضوع سخن مشخص نباشد مانند خيمه ای است كه ستون نداشته باشد؛ به عبارت بهتر، خطيب ممكن است مقدمه را حذف كند ولی موضوع سخن را هرگز،

زيرا حقيقت يك خطابه عبارت است از بيان موضوع و تفسير و اثبات آن.

ویژگی موضوع

موضوع سخن بايد از ویژگی خاصی بهره مند باشد و اطناب صورت گيرد تا به هدف كمك كند.

ج. تدليل

دليل خطابی از مقبولات، مشهورات ظاهري و مضمونات تشكيل مي شود كه بايد برای اثبات مدعا بهره جست.

د. خاتمه

اشاره

چهارمين جزء تشكيل دهنده پيكره سخن خاتمه است.

بسياری از بزرگان فن خطابه حسن مختم را از حسن مطلع مهتم دانسته اند. چرا كه پايان سخن بايد طوری جذاب و لطيف باشد كه حلاوت و طراوت خطابه را در ذائقه مستمعان نگه دارد به گونه ای كه از ختم سخنرانی افسوس بخورند و برای سخنرانی بعد آمادگی پيدا كنند، مانند خطبه شقشقيه. كه ابن عباس می گوید افسوس خوردم.

تناسب خاتمه با هدف

ختم سخن بايد با اهداف سخنوری منطبق باشد. به عنوان نمونه اگر هدف ترغيب است در خاتمه سخن بايد تحريك احساسات و ايجاد ميل و رغبت نمايد.

اگر هدف اقناع است دلائل خطابی را به طور اختصار با عبارات دلپذير تکرار و شور انگیزی كند.

نکاتی در حسن خاتمه

۱) تکرار رئوس مطالب با عبارات جدید و جذاب و نتیجه گیری؛

۲) در قالب تمثیل مناسب با هدف باید سخن را خاتمه داد؛

۳) با عبارات مؤثر و نافذ و هدفمند سخن را پایان دادن؛

۴) با نکات نغز و اشعار لطیف و ذوقی، سخن را به فرجام برساند به گونه ای که حلاوت آن در مذاق مستمعان بماند؛

۵) اگر مباحث متوالی است باید موضوع بحث آینده را به صورت جذاب مطرح نماید تا مستمع را برای آن موضوع برانگیزد تا در جلسه آتی شرکت کند.

آن چه باید پرهیز شود

۱- طنز نابجا ۲- پوزش در قالب ناتوانی ۳- بسط کلام و طرح زواید و حواشی ۴- اجتناب از عبارات مبتذل ۵- طرح جملات یأس آور ۶- سخن نامناسب و بی ارتباط ۷- جملات اهانت آمیز و دعاهای نامناسب ۸- تملق و مداحی ۹- دعای بیش از حد لازم ۱۰- مدح از قدرت. ۱۱. ستایش از مؤسس بیش از لزوم

تفنید، پنجمین رکن خطابه

اشاره

تفنید: مناقشه آراء و عقاید مختلف برای ابطال مدعا و دلایل طرف مقابل می باشد. بزرگان فن خطابه می گویند: خطیب قبل از ختم سخن از تفنید باید استفاده کند. سپس شور انگیزی نماید.

وسایل و ابزارهای تفنید

۱- تحلیل فکر باطل: شاخ و برگ به آن دادن و آشکار نمودن چهره زشت آن.

۲- انکار: در برابر مخالف تسلیم نشود تنها به دلیل اتکا داشته باشد و نظر مخالف را باطل سازد.

۳- موافقت: با واقعیت نظریه مخالف موافقت کند ولی با کیفیت وقوع مخالفت نماید، مثلاً قتل صورت گرفته ولی عمدی نبوده است. یا مقتول با برخورد نامناسب زمینه را فراهم ساخته است.

۴- استدراک: در برابر اعتراض خصم اشکال مشابهی بیاورد. مثل دلیل نقضی.

۵- استفاده از سخن خصم علیه او؛ مثلاً ما اصل علیت را قبول داریم اما علل و عوامل

منحصر به علت های مادی و هم چنین علل مکشوفه نیست و در ثانی علت های کشف شده نیز تمام علل مکشوف مادی نیست و مافوق علل مادی هم در جهان، مانند اژدها شدن عصا و ید بیضاء و مرده زنده شدن و...

نمونه ای از تفنید

مثلا شعر غلطی در بین مردم رایج است مورد مناقشه قرار گیرد، مانند:

در دل دوست به هر حيله رهي بايد کرد

طاعت ار دست نياید گنهی بايد کرد

در این شعر باید مناقشه کرد که اولاً: با حيله و تزوير صحيح نیست انسان در دل کسی راه پیدا کند. نه دوست و نه دشمن و اگر طاعت از دست او نیاید درست نیست مرتکب گناه شود و خود را آلوده کند وانگهی علت این که در صورت عدم قدرت بر اطاعت، گناه باید کند چیست؟ در ثانی مگر در همه جا می شود در دل دوست نفوذ کرد، شاید در دوستان ساده لوح ممکن باشد؛ اما در دوستان هشیار هرگز میسور نیست. از جانب دیگر به قول شاعر:

مکر و فریب، حربه نامرد مردم است

نامرد، حيله بازد و مردی رها کند

انسان باید با دوست از طریق صداقت و محبت وارد شود. تا در دل او راه پیدا کند آن هم هدف معقول.

وانگهی نگهداری دوست از پیدا کردن دوست به مراتب مشکل تر است. شاعر دیگری می گوید می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن درست نیست. اگر می خوردی حد اقل خانواده را می آزاری اگر منبر سوزاندی مردم مقصد راسوزانده ای.... باشد و منبر بسوزاند قطعاً مردم آزاری بیشتر خواهد کرد.

تفنیدی که منطقی های جدید بر اجزای خطابه افزوده اند به عقیده نگارنده شبیه مجادله احسن است که در تبلیغ گفتاری در قرآن آمده است:

((ادع الی سبیل ربك بالحكمه و الموعظه الحکمه و جادلهم بالتی هی احسن)).

مثال دینی و تاریخی: می گویند پیامبر از دنیا رفت ولی وصیت نکرد. پس چرا وقتی به هر کجا می رفت جانشین معرفی کرد و چرا به وصیت تأکید کرده است؟ پس جریان کاغذ و قلم چیست؟

تفاوت های خطابه از همانند های آن

خطابه با مکالمه و شعر اشتراکات و تفاوت هایی دارد؛ مکالمه روزمره از خطابه در موارد زیرین جدا می شوند:

۱- مکالمه، هنرمندی و قواعدی لازم ندارد لیکن خطابه یک نوع هنر و هنر نمایی است.

ص: ۲۳۶

۲- در مکالمه عبارات ادیبانه مطلوب نیست بلکه ادیبانه سخن گفتن نامأنوس است باید الفاظ و لحن سخن شکسته و معمولی باشد، و به زبان رایج عکس سخنرانی.

۳- معمولاً در صدد تصرف عقل و عاطفه نمی باشد، برخلاف خطابه.

۴- برای تفهیم مقاصد و رفع حوایج انجام شود و یا صرفاً سرگرمی و شکوائیه است؛ ولی در خطابه حوایج اجتماعی ملحوظ است.

۵- یک نواخت حرف زدن در گفتگوی مطلوب است، در خطابه نامطلوب.

۶- بر پایه ایجاز استوار است ولی ممکن است به اطناب و تطویل؛ اما در خطابه اطناب صحیح است نه ایجاز.

۷- پیش بینی قبلی لازم ندارد به مجرد ملاقات صحبت آغاز می شود، ولی در سخنرانی مطالعه و پیش بینی می شود.

۸- سخن دو طرفه باید صورت گیرد متکلم وحده بودن در مکالمه ها روا نیست؛ ولی سخنور متکلم وحده است.

۹- پایان مکالمه قابل پیش بینی نیست عکس سخنرانی.

مشترکات مکالمه و خطابه

اشاره

۱- عدم رعایت ادبیات رسمی که در نویسندگی لازم است و همچنین دکلمه وار سخن گفتن و معمول نمی باشد.

۲- برای تفهیم و تفهم به کار می روند.

۳- آخر بعضی از کلمات در هر دو فن حذف می شود.

شاعر و خطیب

اشاره

مشترکات شعر و خطابه را می توان این گونه برشمرد:

۱- در شدت و قوت احساسات و تخیل و قدرت تصویر و تجسم حوادث

۲- آرایش معانی با عبارات جالب در مقام تعبیر و انشاد.

۳- در جذب عاطفه عمومی شاعر و سخنور همسان می باشد

۴- تصرف در نفوس شنوندگان و نفوذ در عقل و دل آنان

تفاوت های شاعر و خطیب در موارد ذیل است:

ص: ۲۳۷

شاعر

- ۱- به اوزان و قافیه شدیداً تکیه می کند.
- ۲- در اشعار آفاق خیال شاعر وسیع تر است.
- ۳- اسلوب خطبه محدود است و شاعر تحت تأثیر تخیلات، شعر می سراید.
- ۴- حالات روحی شاعر متأثر از اوضاع و شرایط جامعه است.
- ۵- سبک و سیاق خاص دارد.

خطیب

- ۱- به توازن جملات و شیوه القای خطبه معتقد است.
- ۲- از قدرت خیال به طور محدود استفاده می کند؛ آن هم در مرحله شورانگیزی.
- ۳- در مقام ارتجال و شبه ارتجال می باشد و خطبه را در حضور مستمع می پروراند.
- ۴- در مقام اقناع و ترغیب است، از دلایل مناسب استفاده می کند.
- ۵- دارای سیاق مختلف است.
- ۶- از الفاظ زیبا و قابل فهم شنونده استفاده می کند.

مراحل هنر نمایی در خطابه

اشاره

- ۱- ایجاد و آفرینش: ایجاد تفکر و مطالعه برای استنباط معانی و هدفمند کردن مطالب.
 - ۲- تنسيق و تنظيم و ترتيب معانی و مطالب بر اساس تداعی معانی.
 - ۳- تعبیر: قرار دادن معانی در اسلوب مناسب و الفاظ و جمله بندی های زیبا و جذاب.
- اسلوب های مختلف:

(۱) اسلوب عمیق و بلند که دکلمه وار صورت می گیرد.

۲) اسلوب ساده در سخنرانی های معمولی و مواعظ به کار برده می شود.

۳) اسلوب متوسط نه براساس اسلوب عمیق و بلند است و نه معمولی؛ حد وسطی است.

فرق خطابه و نویسندگی را در امور زیر می توان خلاصه کرد:

۱- در ایجاد معنا و تنظیم مطالب مشترک هستند؛

۲- در مرحله تعبیر و سخنرانی اختلاف دارند، زیرا سخنور با سلیقه شخص تعبیرپردازی می کند، ولی در نویسندگی سلیقه شخص مطرح نیست، بلکه شرایط جامعه و مخاطبان را نویسنده باید مدیریت کند.

ص: ۲۳۸

۱- در نگارش کثرت استدلال لازم و مطلوب است در خطابه به کمترین دلیل و مطلب باید بسنده نمود ولی پرورش مطالب و شاخ و بال دادن پسندیده است.

۲- در نگارش، رعایت حال خواننده و شنونده لازم نیست، در خطابه لازم است.

۳- در نگارش، موقعیت زمانی و مکانی وجود ندارد در خطابه موقعیت زمانی و مکانی باید رعایت گردد.

۴- در نگارش، رعایت وضع ظاهری نویسنده لازم نیست، با ژولیدگی می توان نویسنده بود، اما در خطابه لازم است، زیرا لباس و نظافت خطیب کارساز و از استدراجات گوینده است.

نگارش و خطابه هر دو مطالب را خلق و ایجاد می کنند؛ یکی با زبان، دیگری با قلم.

آداب و شرایط سخنور

اشاره

۱- رعایت آداب ظاهری و معنوی: ایمان و تعهد، خیرخواهی، تواضع، بی غرضی، دانا و بصیر، با تجربه و متین، مجموع گفتار و رفتارش حاکی از این امور باشد، آداب ظاهری مانند نظافت بدن و لباس رعایت حسن اخلاق، پرحوصله، خوش لهجه، خطیب دانا سخن را سنجیده و مطالعه شده و اشکالات را پیش بینی کرده سپس به سخن می پردازد. سخنگوی زشت خوی بد کردار خودپسند و مغرور، منفور است. سخنگو باید دارای عزت و کرامت باشد، خود را ذلیل نکند اگر در مقام عمل و گفتار اشتباه کرد، پوزش بخواهد، مؤدب و جدی حرف بزند، مقتضای حال و مقام را ملاحظه کند، فراز و نشیب و جزر و مد صوتی را در طول سخنرانی رعایت نماید. چرا که گاهی تند و باحرارت سخن گفتن مطلوب است و جای دیگر آرام سخن گفتن ولی یک نواخت سخن گفتن نامطلوب می باشد.

۲- برانگیختن و شورانگیزی: انسان همواره مغلوب احساسات است نه مجذوب دلیل و برهان، با مطالب عقلانی نمی تواند شور آفرینی کند، چرا که عقل نمی تواند مستمعین را به راه بیندازد، لذا سخنور باید گذشته از اقامه دلیل، از عوامل شورانگیزی نیز استفاده کند تا بتواند شنوندگان را از بدی ها باز دارد و به خوبی ها ترغیب نماید؛ یعنی با برانگیختن عواطف و احساسات مخاطبان به جنگ غرایز آن ها بیاید و هواهای نفسانی را با تمایلات خوب تر کنترل کند، چون در انسان بنیادهای شور و عواطف و انگیزه های مهر و کینه و نفرت و جاذبه وجود دارد. در آداب ظاهری تنوع در آهنگ، درست نشستن، با تسبیح و کاغذ و قلم بازی نکردن دست ها را بیش از حد و نامناسب حرکت ندادن. ضمناً آب و هوای

مجلس باید معتدل، پاک و صاف باشد، زیرا صوت در هر ثانیه ۳۴۱ متر در حرارت ۱۶ درجه سانتی گراد سرعت دارد و اگر هوا آلوده و سنگین و پر از دود باشد از سرعت صدا کاسته و باعث سردردی و حواس پرتی می شود؛ با گشودن پنجره ها و جلو سیگار کشیدن را گرفتن مشکل حل می شود، اشاره و حرکات مناسب دست و سر و چشم و ابرو در تفهیم مقصد مؤثر است، عکس آن، حرکات بی جا و نامناسب باعث تشویش ذهن مستمعان می گردد. سخنرانی که بدن خود را در حال سخنرانی به جلو و عقب حرکت می داد باعث تشویش غالب شنوندگان می شد، چندین بار مستمع تذکر داد، ولی فایده نبخشید و حرکات این خطیب مایه مضحکه و حالت زشتی را تداعی می نمود.

زیر و بم به صدا دادن و حالت و لحن صوت را با متن و مضمون جملاتی که بر زبان جاری می کند منطبق ساختن از لوازم کارآمدی است، سخنور به هنگام سخن با گوش و قلب و عواطف و احساسات و نگاه و معرفت جویی شنوندگان و حفظ شخصیت خود درگیر است، از این رو مانند بازیگر صحنه نمایش به اتکای هنرمندی و متانت و استمداد از حافظه و تجربه باید نقش ایفا کند تا اقناع و ترغیب حاصل گردد. از لفاظی پرهیزد و حقیقت را هرگز فدای اغراض شخصی نکند، عبوس و غمگین و عصبی و خشمگین نیز نباشد.

۳- آداب معنوی: شناخت روحیه شنوندگان از آن جهت ضرورت دارد تا هر دسته را مطابق با ثقه و آرمان های آن ها مدیریت کند در طی سخنرانی از دیگران برتر نشمارد؛ نخست بر تمایلات خویشتن غلبه کند تا بتواند جلو ترمرد هواهای نفسانی مستمعان را بگیرد. اگر معلم اخلاق تابع تمایلات شخصی باشد چگونه می تواند شاگردان را ارشاد نماید. نباید از خوشی ها و نعمت های خود برای محرومین بازگو کند. باید راه انطباق با هر طبقه را در درون خود پرورش دهد و همواره خود را خدمت گزار صادق و متعهد قلمداد نماید. تا همگی او را مظهر فضیلت و پاکی بدانند. از سرعت انتقال و ارتجال و حضور ذهن برخوردار باشد. حافظه قوی، حاضر جوابی، موقع شناسی، توجه به بازتاب و بازخورد شنوندگان، در برابر گفتارش از طریق چشم ها، خمیازه ها و حرکات مثبت و منفی آنان داشته باشد و با مهارتی رفع دشواری و اشتباهات خود را جبران نماید. در برابر بعضی از بی نظمی های جلسه و شنونده صابر و بردبار باشد. اگر تعمدی در مخاطب دید با چند جمله کوتاه و طنزآمیز عاری از خشم و غضب آنچه از دیگران می بیند برطرف نماید. با تعریف از مستمعان آنان را به سکوت دعوت کند، همیشه سند و دلیل را در دست داشته باشد تا در جواب پرسش ناگهانی یکی مسمعان عاجز نماند، سخنوری را شغل مادی قرار ندهد تا مردم با دید کاسب کار به او نگاه نکنند، سعی کند منبع درآمد دیگری برای

خود اتخاذ نماید تا در سخنوری اخلاص را نگهدارد

تو کار همچو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پرروی داند

اعتماد به نفس

اشاره

اعتماد به نفس با ترس معقول از سخنرانی در حضور مردم منافاتی ندارد، مگر این که ترس جنبه وسواس به خود بگیرد و نامعقول باشد، که در این صورت از آفات سخنرانی محسوب می گردد. به هر حال اعتماد به نفس برای سخنور امری لازم است که اگر وجود نداشته باشد نمی تواند مطالب را به طور منظم و مطابق اسلوب خاص بیان نماید.

نکات لازم در اعتماد به نفس

- نطق را کلمه به کلمه حفظ نکنیم بلکه با مطالعه عمیق و نظم دقیق به شکل تداعی معانی آن را به حافظه بسپاریم؛
- هرگز به ترس خود اقرار نکنیم و به فراموشی مطلبی، شعری و آیه ای فکر نکنیم؛
- مهندسی و طرح نطق خود را از پیش تهیه و در حافظه بگنجانیم؛
- یادداشت های مختصر به عنوان سر فصل سخنرانی در کاغذ کوچک همراه داشته باشید؛
- تسلط بر موضوع سخن و بال و پر آن و شرط حصول اعتماد و اطمینان است.
- ممارست و تمرین (حسن اعتماد را پرورش می دهد)؛
- با شور و اشتیاق ایراد سخن کنید نه با کسالت و اکراه (خنده پیش از سخنرانی)؛
- با حرکات اعضا ترس را برطرف سازید؛
- لغات را با تلفظ صحیح به کار برید، به ویژه لغات خارجی متداول در سخنرانی؛
- تلقین به نفس کنید که چرا بترسم؛
- نگاه را از مستمع بردارید و میان آن ها تقسیم کنید، به سقف و کف محل سخنرانی یا یک نقطه خیره نشوید؛
- تسلط بر مقدمه خطبه داشته باشید تا اضطراب برطرف شود؛
- از تقلید مو به مو در سبک و آهنگ الفاظ از دیگر سخنوران بپرهیزید، چون کپی او معرفی خواهید شد؛

- موضوعی را انتخاب کنید که با نیازهای روحی و دردهای جامعه و غالب شنوندگان هماهنگ باشد.

ص: ۲۴۱

عمود خطابه: دلایل و شواهدی است که سخنگو برای (باوراندن) سخنان خویش به کار می گیرد. عمود زیربنای اصلی سخنرانی است، به طوری که اگر اقامه دلیل نشود خیمه سخن بی ستون می ماند.

اعوان خطابه چند قسم است:

الف) اعوان فنی یا استدراجات گوینده، شنونده و گفتار،

۱. استدراجات مربوط به گوینده عبارت است از:

- لفظ گیرا و زیبا؛

- لحن گیرا؛

- قیافه جذاب.

- حرکات مناسب اعضا

۲- اعوان مربوط به شنونده

۳- مربوط به نوع گفتار،

ب) اعوان غیر فنی یا شهادت قولی، فعلی و نوشتاری:

۱- قولی: بهره گیری از کلام کسانی که مورد قبول افکار عمومی و یا مخاطبان است مثل قرآن، روایات، شعر که در مقدمات خطابه شهادت قولی از عمود خطابه محسوب می شود.

۲- شهادت حالی: به صفات و محبوبیت گوینده برمی گردد هر چه بیشتر باشد سخن او نافذتر است.

عمود: کلامی که به وسیله آن اقناع ایجاد شود مانند دلایل خطابی.

اعوان: به گفتار و کرداری که در ایجاد باور و تأثیرگذاری به عمود سخن کمک می کند می گویند. به عبارت دیگر چیزی که در اقناع مؤثر باشد.

عمود و اعوان خطابه از قضایای زیر تشکیل می گردد:

۱- مضمونات؛

۲- مقبولات؛

۳- مشهورات: مراد از مشهورات ظاهری است نه حقیقی. مثل حسن و قبح عقلی؛

۳- آمیزه ای از قضایای ذکر شده.

چرا از دلایل منطقی در خطبه استفاده نمی گردد؟

چون اکثر مردم تابع احساسات هستند نه ادراکات؛ و غالب مردم احساسات شان بر عقل آن ها غالب است و از جزئی به کلی عبور می کنند.

ص: ۲۴۲

ارسطو می گوید: بیان ادله علمی و یقینی برای توده های مردم بیهوده است، چرا که علوم و مسائل یقینی از عقل و فکر مایه می گیرد نه از مشاعر و احساس.

پس اقامه حجت در خطابه با برهان منطقی و علمی تفاوت دارد، خطیب باید مقدمات استدلال را به مقتضای حال پس و پیش کند و شاخ و برگ تازه دهد و متنوع سازد تا نشاط آور گردد.

رسالت اصلی خطیب

رسالت اصلی خطیب برانگیختن عقل و عواطف مستمعین است، نه بیان وظایف آن ها. به عبارت دیگر عوامل اقناع و فنون تسخیر و احساس را به کار گرفتن و در هر خطابه از مستندات مخصوص استفاده کردن.

تسخیر عواطف مهم تر است یا اقناع عقل؟

برای سخنور آنچه مهم است تسخیر عواطف است که با الفاظ شورانگیز و خیال آفرین، خلق می شود، چرا که جامعه از یک روح و عاطفه جمعی برخوردار است و احساس واحدی دارد.

شور انگیزی

اشاره

چه ضرورتی در تحریک عواطف و شورانگیزی در خطابه می باشد؟ چون خطابه اقناع عقل و ترغیب مردم است.

باتوجه به آن که مردم را تنها از راه دلایل خطابی و عقلی نمی توان راهنمایی کرد؛ لذا باید به تحریک عواطف و شورانگیزی عنایت نمود، تا به سوی مقصد خطیب حرکت کند.

عوامل شورانگیزی

۱. ایمان به محتوای سخن از نظر عملی، نظری، عقلی و قلبی.

۲. حرارت در گوینده «افسرده دل افسرده کند انجمنی را» انسانی که از سوز دل و عمق ایمان و با حرارت سخن گوید مؤثر است.

مرا سوزی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

باید چنین سوزی را از خدای متعال درخواست نمود. به قول بافقی:

الهی سینه ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی وان دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل بی سوز غیر از آب و گل نیست

ص: ۲۴۳

دلم پر شعله گردان سینه پر دود

زبانم را به گفتن آتش آلود

۳. نکته سنج و موقع شناس: شناخت جهت احساسات و در دست گرفتن نبض مستمع و جو اجتماعی و انگیزه های نهفته در دل ها و مشارکت روحی و وجدانی با مستمع.

۴. تحریک روحیه لذت طلبی و بیم از عواقب لذت های زودگذر و نامشروع. معروف است وقتی دل نمی خواهد انسان کور می شود. در عرصه عبادت گفته اند: اگر دل تمایل دارد مستحبات را هم به جا آورید، اما اگر اقبال نداشت به واجبات باید بسنده شود.

۵. رعایت مقتضای حال: این اختصاص به کل سخنرانی دارد ولی در تحریک هم باید مراعات شود شورانگیزی بدون تناسب اثر دراز مدتی ندارد.

۶. تناسب گوینده و شنونده: تحریک جوان ها با میان سالان فرق دارد و نوع تحریک کردن گوینده نوجوان با میان سال نیز متفاوت است.

۷. حرکت در خط مستقیم و حاشیه نرفتن، پراکنده گویی ارواح مستمعان را متمرکز نمی کند تا شورپذیر شود.

۸. سیطره شخصیتی یک خطیب، ابهت طبیعی، جذابیت اندام، نفوذ معنوی و هیبت خطیب از نظر مقام و پست اجتماعی در صورتی که آمیخته با قداست باشد.

انواع گفتار خطابی

در کهن ترین تقسیم، خطابه سه قسم است: استشاری یا حملی، قضایی و استدلالی. به تعبیر دیگر:

منافرات: مربوط به زیبایی و زشتی اشیاء در حال حاضر،

مشاجرات: مربوط به مشاجره یا شکایت یا عذر و ندامت است (مربوط به گذشته)

مشاورات: مربوط به متقاعد کردن مردم بر انجام آن چه صلاح آن ها است و ترک آن چه ناپسند است برای آن ها.

خطابه در تقسیم جدید، هفت قسم است:

یکم. سخنرانی سیاسی؛

دوم. قضایی (دادستان، وکیل مدافع)؛

سوم. جنگی و رزمی؛

چهارم. حفلی (اجتماعی)؛

پنجم. تأیینی (سوگواری)؛

ششم. دینی و اخلاقی؛

هفتم. علمی و گزارشی

ص: ۲۴۴

امروز سخنرانی های توجیهی، تفریحی و تودיעی نیز بر آن افزوده شده است که هر کدام برای خود اقسامی پیدا می کنند و هر یک شرایط و ویژگی های خاصی دارد که در کتاب درباره سخنوری بیان شده است. (۱)

آفات سخنوری

اشاره

آفات سخنرانی را فهرست وار می آوریم و شرح آن به اساتید واگذار می شود

۱. لکنت زبان، فقدان استعداد ذاتی، به اضافه عدم علاقه به فن سخنوری و شیوه تبلیغ خطایی.
۲. عدم معرفت به موازین سخنوری و اهمیت ندادن به آن، عدم تحمل تمرین ها و ممارست ها.
۳. عدم رعایت نظافت و بهداشت دهان و دندان؛ بوی عفونت دهان، زردی دندان ها، لباس کثیف، و نامناسب و نفرت انگیز.
۴. طرح مباحث غامض و تخصصی برای شنوندگان عادی و غیر متخصص.
۵. موضع گیری های سیاسی و القای مطالب جنجالی و انتقاد گروهی و تشبیت گروه دیگر از آفات است.
- امام فرمود: روحانیت نباید گرایش به حزب و گروهی داشته باشند تا چه رسد به عضویت بلکه پدری مهربان برای همه گروه ها باشند.
۶. گفتن مطالبی که برخی از مستمعان بر نمی تابند.
- حضرت علی فرمود: «و الله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله».
۷. پرهیز از مطالب غلوآمیز درباره ائمه و اولیای الهی و مطالب خلاف عقل و ادراک عمومی به عنوان کرامت.
۸. تواضع در سخن و اجتناب از گفتار مغرورانه، چرا که غرور حالتی است که در گفتار مغرور نمایان می گردد.
۹. توجه به مال اندوزی و تجارت از طریق وعظ و خطابه و تبلیغ دین، نه هدایت و ارشاد.
۱۰. داوری های غیر منصفانه و افراطی در سخنرانی ها.
۱۱. اعراض از سیره عملی و تبلیغی پیامبران و اوصیاء آن حضرت در برخورد مخاطبان.
۱۲. ارائه تحلیل های خام، انحرافی و یک جانبه از مسائل سیاسی اجتماعی و اعتقادی باعث قهر مستمعان می شود و تلقی جناحی از خطیب و ساده اندیشی مردم را دلزده می کند.

۱۳. سطحی نگری در مطالب و عدم هضم دقیق.

ص: ۲۴۵

۱- ر.ک: همین قلم، درباره سخن و سخنوری، چاپ مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶.

۱۴. فقدان طرح و عرضه جذاب در خطابه.

۱۵. فقدان اطلاعات کافی از محیط تبلیغی و عدم آشنایی با فرهنگ، ادبیات، اخلاق و آداب و حساسیت های مردم آن سامان.

۱۶. محرومیت از بصیرت کافی و بینش دینی و اجتماعی. قرآن می فرماید: ((قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ)) (۱)، ((قل هذه سبيلي ادعا الى الله على بصيره انا و من اتبعني)) (۲). البته منظور بصیرت اسلامی است و گرنه هر گروهی خود را بصیر و دیگران را بی بصیرت می داند. می گویند هر کس با ما باشد بصیرت دارد و آنکه با ما نیست بصیر نمی باشد.

۱۷. عدم گزینش موضوعات دقیق و مبتلا به؛ گاهی داشته ها و یافته های ما انتخاب گر موضوعات سخنرانی است نه دردهای جامعه و مسایلی که مردم درگیرند.

۱۸. فقدان اخلاص و عزت نفس

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

غلام همت آن رند عافیت سوزم

که در گدا صفت کیمیاگری داند

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند

۱۹. فقدان سوز و حرارت و حرص به هدایت

۲۰. عدم توجه به زمان سخنرانی و اطاله آن که باعث خستگی مستمعان می شود و خلوت شدن مجالس و نماز جمعه را در پی دارد.

۲۱. نقل قول های بی سند و تکیه بر خواب و خرافات به جای مطالب مستند و دلایل عقلی و نقلی از منابع معتبر.

۲۲. عدم دقت در محتوا و شکل خطابه و پراکندگی در گفتار.

۲۳. عدم توجه به تهذیب و خودسازی و غفلت از این که فاقد شیئی معطی شیئی نمی شود، توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند.

۲۴. کثرت مواعظ به تناسب کثرت موضوعات در یک سخنرانی به خلاف کلام خدا ((قل انما اعظکم بواحد)) را نادیده گرفتن غافل از این که طبع انسان ها از پذیرش مواعظ بسیار، امتناع دارد.

۲۵. عدم اتخاذ موضوعاتی که با درد جامعه می سازد و معایب آن ها را برطرف می کند،

ص: ۲۴۶

۱- انعام، آیه ۱۰۴.

۲- یوسف، آیه ۱۰۸.

هر جامعه ای را معایبی است و کاستی هایی و نقاط قوتی که سخنور باید بداند.

۲۶. به طور کلی آن چه با اسلوب نمی سازد از آفات است

در پایان، تأکید مجدد به بعضی از موارد با اهمیت خالی از لطف نیست:

یکم. کثرت مطالب

در سخنرانی، کمترین مطالب باید به بهترین شکل شرح و بسط داده شود تا اطناب صورت گیرد، تلگرافی و مبهم صحبت کردن یا بیش از حد طولانی کردن از آفات است. مستمعان غالباً از نیم ساعت سخنرانی خوب، استقبال می کنند، تنها در ماه رمضان سه ربع خوب سخن گفتن به اضافه سخن خوب در مساجد، از خطیب مشهور مطلوب است. یک آشپز ماهر مواد غذایی را به میزان معین و با توجه به تعداد نفرات باید آماده سازد تا برنج مانند پشمک برآمده و خورشت با کمترین آب پخته شود آن هم به میزان ظرفیت ظرف، اگر روغن آن را زیاد بریزد و یا آب را بیش از حد در دیگ غذا قرار دهد دانه های برنج به هم چسبیده و همچون کوفته برنجی محکم می شود.

دوم. کثرت مواعظ و شورانگیزی

مواعظ بیش از حد نیز از آفات است؛ قرآن فرمود: ((قل انما اعظکم بواحد)) به تجربه ثابت شده که مواعظ در منبر در موضوع واحد آن هم در چند سخنرانی می تواند اثرگذار باشد؛ ولی اگر کثرت گناهان و معایب در یک سخنرانی محور نقد و نهی از منکر قرار گیرد اگر تأثیر منفی نداشته باشد مؤثر هم نخواهد بود؛ چراکه طبع بشر از پذیرش پند زیاد امتناع دارد.

سوم. طرح مطالب تکراری و بی ضابطه سخن گفتن

یک نواخت حرف زدن، مغرورانه سخن گفتن، از جمله های نامأنوس و نامفهوم استفاده کردن، اهانت به مستمعان و یا توهین به مخالفان، تعریف از خود، مداحی های ناروا از دیگران تملق و چاپلوسی از اقطاب قدرت و ثروت، انتقاد های مغرضانه، انتقاد از افراد خوشنام به انگیزه محبوبیت پیش قدرتمندان، همگی از آفات سخنوری است.

خطابه فنی است مبسوط باید مانند درس های عمومی در حوزه ها تدریس شود.

۱. آمدی تمیمی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ش.
۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۳. ابن حرزی، یوسف بن فرغلی، تذکره الخواص، مکتبه النبوی، طهرا [بی تا].
۴. ابن خلکان، احمد بن محمود، فرضیات الاعیان، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۳ق.
۵. ابن سعد، محمد بن کاتب وافذی، طبقات الکبری، دار صادر، بیروت [بی تا].
۶. ابن سینا، حسین بن محمد، اشارات و تنبیها، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۷. ابن منظور، جمال الدین محمد، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۸. ابن هشام، عبدالملک هشام، السیره النبویه، مکتبه المصطفی، قم، ۱۳۵۵ق.
۹. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی حذفه الأئمه، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۱ق.
۱۰. اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۸۷ق.
۱۱. اصفهانی، ابونعیم، حلیه الاولیاء، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۸۷ش.
۱۲. امین عاملی، محمد بن حسن، اعیان الشیعہ، دارالنشر، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۱۳. بخاری، عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، دار ابن اکثیر، دمشق، ۱۴۱۰ق.

۱۴. برقی، ابی جعفر احمد بن محمد، المحاسن، المجمع العالمی لأهل البيت، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۵. برقی، ابی جعفر احمد بن محمد، المحاسن، المجمع العالمی لأهل البيت، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۶. بلاذری، احمد بن محمد، فتوح البلدان، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۱۷. پاشا صالح، آداب سخن، انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ش.
۱۸. ترمذی، عیسی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، داراحیاء التراث، بیروت [بی تا].
۱۹. جصاص، محمد بن جعفر، احکام القرآن، دارالهدی، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۲۰. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۲۱. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن، وسایل الشیعہ، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲ق.
۲۲. حسینی، سید جعفر و سید باقر، اسالیب البدایع فی القرآن، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷ش.
۲۳. حکیمی، محمدرضا و دیگران، الحیاه، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲ش.
۲۴. حنبل شیبانی، احمد بن محمد، مسند احمد حنبل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۵. دیلمی، حسن بن ابی حسن، الاعلام، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۸ق.
۲۶. راغب اصفهانی، مفردات راغب، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۲۷. سجادی، سید جعفر، فرهنگ علوم عقلی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش.
۲۸. سیوطی، جلال الدین محمد، الدر المنثور، دارالاحسان، بیروت، ۱۴۲۷ق.
۲۹. شریعتی سبزواری، محمد باقر، تحریری بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ش.
۳۰. شریعتی سبزواری، محمد باقر، درباره سخن و سخنوری، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۲ش.
۳۱. شهابی، محمود، رهبر خرد، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش.
۳۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، دارالکتب

۳۳. صدوق، محمد بن علی (شیخ صوق)، من لایحضره الفقیه، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۳۴. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۲ق.
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۳۶. طبرسی، منصور احمد بن علی، احتجاج، دارالاسوه، تهران، ۱۴۱۳ق.
۳۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۳۸. طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الاقتباس، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۶۲ش.
۳۹. طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه احمد آرام، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۹ش.
۴۰. فیض کاشانی، صدر محسن، محجه البیضاء، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۷ق.
۴۱. قرطبی، عبدالله احمد بن محمد، تفسیر قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۴۲. قمی، حاج شیخ عباس، مفاتیح الجنان، انتشارات حسنین، قم، ۱۳۷۲ش.
۴۳. کشی، محمد بن حسن، رجال کشی، مؤسسه ال البيت، قم، ۱۴۰۴ق.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ق.
۴۵. متقی هندی، علاء الدین، کنز العمال، مکتبه التراث الاسلامی، بیروت، ۱۳۸۹ق.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۴۷. محمدی اشتهاردی، محمد، پرتوی از زندگانی ۱۴ معصوم، نگاهی به زندگی امام باقر، تهران، نشر مطهری، ۱۳۷۴ش.
۴۸. محمدی ری شهری، محمد، کیمیای محبت، انتشارات دارالحديث، قم، ۱۳۸۵ش.
۴۹. محمدی ری شهری، محمد، گفت و گوی تمدن ها در قرآن و حدیث، انتشارات دارالحديث، قم، ۱۳۷۴ش.
۵۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه،

انتشارات دارالحدیث، قم، ۱۳۷۲ ش.

۵۱. مطهری، مرتضی، انسان و ایمان، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۵ ش.

۵۲. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۸۱ ش.

۵۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۵۴. مطهری، مرتضی، مسئله شناخت، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۵ ش.

۵۵. مطهری، مرتضی، منطق، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۵ ش.

۵۶. مظفر، محمدرضا، المنطق، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۷ ق.

۵۷. مفید، محمدبن نعمان، اختصاص، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۸. مفید، محمدبن نعمان، الارشاد، نشر اسلامی، قم، ۱۳۷۵ ش.

۵۹. مفید، محمدبن نعمان، امالی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم [بی تا].

۶۰. مکی، شیخ زین الدین، منیه المرید، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۶۱. منذری شامی، عبدالعظیم، الترغیب و التذہیب، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۳۸۸ ق.

۶۲. موسوی کاشانی، محمدحسین، بر امام سجاد و امام باقر چه گذشت؟، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش.

۶۳. مهدوی دامغانی، مهدی، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۶۴. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۵ ق.

۶۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۶۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت [بی تا].

۶۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

